

# چشم انداز ایران

۱۱۰

## بهرنامه‌های چشم انداز ایران

### دوماهنامه چشم انداز ایران

تیر و مرداد ۹۷

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفر

عکس: احمد شریف

ویراستار: اکرم گشتاسبی

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net  
meisami40@yahoo.com



@cheshmandazmagz



cheshmandaziran

تلگرام:

ایستاگرام:

### آغازین

- ایران در آستانه تحولی بدون هزینه ۲ لطف‌الله میثمی  
با کوله‌باری از رنج و تجربه؛ نگاهی به آثار زنده‌یاد محمد بسته‌نگار ۳  
آرامش بخشی بسته‌نگار ۵ لطف‌الله میثمی  
چند ماه سخنگوی دولت و سی‌ونه سال حبس و حصر ۶ ضیاء مصباح  
روز واقعه؛ در سوگ هاله سحابی ۷ گفت‌وگو با تقی شامخی - بخش دوم  
علیه همنوایی عمومیت‌یافته ۱۰ سخنرانی سارا شریعتی  
قانع‌ی‌راد: جامعه‌شناس خودی یا خودمانی؟ ۱۱ در بزرگداشت دکتر قانع‌ی‌راد  
محمدعلی محمدی

### سیاست داخلی

- اجماع ارکان نظام در «مبارزه با پول‌شویی» و «مقابله با تأمین مالی تروریسم» ۱۴ فائزه حسنی  
چشم‌اندازی به همبستگی ملی در پرتو شرایط جدید منطقه ۱۸ احسان هوشمند  
چالش «بقا و امنیت حاکمیت»، با «توسعه و رفاه جامعه» ۲۰ حسین رفیعی  
در جمهوری اسلامی ایران  
گفت‌وگو میان مردم و نظام ۲۲ مهدی غنی  
چشم و گوش‌ها ۲۴

### چشم‌انداز اندیشه

- نقدی بر مقاله «زبان‌آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی» ۳۰ محمدمهدی جعفری - الف  
طالقانی؛ از علم‌زدگی تا تعامل با علم ۳۵ محمد بسته‌نگار - ب  
خردورزی علمی در فرهنگ یهودی تلمود ۳۹ عباس نصر  
اقتصاد در اندیشه شریعتی ۴۱ گفت‌وگو با محمد رحیمی

### چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

- انرژی، صنعت و بازار نفت، چالش‌ها و فرصت‌ها ۴۸ محمد آقایی تبریزی  
بحران آبی ایران، یک چالش جهانی ۵۳ گزینش و ترجمه: علی کافی  
روز صفر آب؛ مسئولیت‌های اجتماعی سازمان‌ها و اصلاح نظام اداری کشور ۵۶ جمشید شیخ  
به بهانه خودکفایی منابع خود را هدر ندهیم ۶۱ گفت‌وگو با مجید خالدار  
یک تبیین نظری جامعه‌شناختی در باره ایده «موفقیت‌های کوچک» ۶۳ محمد حب‌وطن

### چشم‌انداز جامعه

- همگرایی در حوزه تمدنی ایران ۶۶ ناصر تکمیل همایون  
چاقوی نقد بر پیکر پژوهش اجتماعی ۷۱ گزارش از سومین همایش آسیب‌های اجتماعی  
نقش متغیرهای کلان اجتماعی و اقتصادی در ابتلا به اعتیاد ۷۶ گفت‌وگو با فرید براتی سده  
امید و ناامیدی‌های جامعه مدنی ایران ۸۱ گفت‌وگو با سهراب رزاقی

### چشم‌انداز تاریخ

- تیپولوژی فشار علیه دولت دموکراتیک مصدق ۸۴ عباس نعیمی جورشری  
چرا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؟ ۹۱ گروه تاریخ  
رضاشاه و توسعه آمرانه ۹۱ حمیدرضا عریضی  
دو مؤلفه اساسی تحلیل و بررسی دوران رضاشاه ۹۶ لطف‌الله میثمی  
همه برای یکی؛ نگاهی به کتاب «سازمان مسعود» ۹۹ مهدی غنی  
آخرین دیدار؛ خاطرات سیاسی بهمن بازگانی ۱۰۲ گفت‌وگو با امیر هوشنگ افتخاری

### چشم‌انداز سیاست خارجی

- فلسطین سرزمین قیام و خون - بخش دوم ۱۰۸ گفت‌وگو با محمد احمدی  
سیلی قرن یا معامله قرن ۱۱۳ سخنرانی محمود عباس در جلسه افتتاحیه دوره بیست‌وهشتم شورای مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین - برگردان: علی زاهدپور  
عامل اصلی خروج دونالد ترامپ از برجام ۱۱۹ محمدرحیمی  
نازی‌ها در آلمان چگونه به قدرت رسیدند؟ ۱۲۲ نویسنده: تیموتی اشنايدر - برگردان: آیدین طوافی

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۴

چشم‌انداز خوانندگان ۱۲۷



# ایران در آستانه تحولی بدون هزینه

## چگونه تحول بدون وقوع هرج و مرج ممکن می‌شود؟



لطف‌الله میثمی

مردم را «حق‌الناس» نامیدند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی گفتند اگر تنها همین جمله مقام رهبری سرلوحه امور ایران قرار بگیرد، هیچ مشکلی نخواهیم داشت؛ بنابراین از این بابت بن‌بست قانونی نداریم.

این پرسش مطرح است که چرا پس از هر انتخاباتی آرای مردم تأثیر لازم خود را نمی‌گذارد و ترکیب هیئت‌های منصفه، مجمع تشخیص مصلحت مردم و نظام، شورای نگهبان و مجالس شورای اسلامی و خبرگان با آرای مردم هماهنگی پیدا نمی‌کنند. از طرفی دکتر نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان جمله‌ای، بدین مضمون مطرح کردند که حتی شورای نگهبان با همین مصوبه نظارت استصوابی حق ندارند صلاحیت نامزدی را رد کنند، مگر اینکه دادگاه انتخاباتی همراه با هیئت منصفه وجود داشته باشد. خوشبختانه هیچ‌یک از فقهای شورای نگهبان نقدی به بیانات او نداشتند و این می‌تواند قدم اول اصلاحات بدون هزینه و بی‌هرج و مرج باشد. ایشان همچنین گفتند استعلام تنها باید از چهار نهادی که در قانون آمده انجام گیرد؛ آن هم بر اساس ادله و اینکه حضور نهادهای دیگر که به نیروهای مسلح ربط پیدا می‌کند ضرورتی ندارد و در قانون نیست. با امید به اینکه مجلس یازدهم مصوبه نظارت استصوابی را تغییر دهند. از سوی دیگر، نیروهای قانون‌گرا و اصلاح طلب نیز نخست بایستی موضع‌گیری آشکار و سیستماتیکی نسبت به فساد سیستماتیک و کلیه وجوه راست افراطی داشته باشند. دوم اینکه مانند مرحوم امام با شورای نگهبان، برخورد فکری و قانونی داشته باشند و از رویه‌های امام در این باره استفاده کنند، بدون اینکه این نهاد تضعیف شود. سوم اینکه اصل چهارم قانون اساسی بایستی مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی تفسیر شود، چرا که تک‌تک این مواد، هم مشروعیت دارند و هم مقبولیت دارند. سه بار نیز به رأی مردم گذاشته شده است و مراجع و فقهای زیادی آن را امضا کرده‌اند؛ بنابراین نباید مردم با این پدیده مواجه شوند که فهم شورای نگهبان مغایر با آرای مردم و قانون اساسی مشروع و مقبول تلقی شود. چنان‌که می‌بینیم در این ۲۳ سال اخیر پیام‌های مردم با مهندسی انتخابات هماهنگی نداشته است. طبیعی است این مسئله به ضعف شورای نگهبان می‌انجامد. مردم نباید خود را بین دوراهی قرار دهند و بگویند آیا ما قانون اساسی داریم یا آنچه هست فهم شورای نگهبان است. نیم‌نگاهی به انتخابات خردآمده در لبنان نشان می‌دهد در یک کشور با مذاهب و قومیت‌های مختلف بدون اینکه نامزدی رد صلاحیت شود، نامزدهای حزب الله لبنان حتی از جانب مسیحیان و اهل سنت رأی می‌آورند. چرا ما از این تجربه چشمگیر درس نگیریم؟ چالش‌ها و بحران‌های مرکی که در ایران وجود دارد و نتیجه انباشت عملکردهای اشتباه بوده ایجاد می‌کند تحولی قانونی و بدون هرج و مرج و هزینه انجام گیرد و آرای مردم اثرگذار بوده و به کرسی بنشیند. در غیر این صورت ما در تونلی از بحران‌های بی‌انتهای قرار می‌گیریم که با توجه به چالش‌های خارجی پایان برای آن تصورناپذیر است. از سال ۱۳۳۸ تاکنون کم و بیش در مرکز یا کنار سیاست‌ورزی با خط‌مشی‌های مختلف بوده‌ام. ۳۷ سال در کار مستمر مطبوعاتی مشغول بوده و ادعایی هم ندارم و همگان می‌دانند به دنبال قدرت نیستیم. امید که به این پیشنهادها قانونی و دلسوزانه جامه عمل پوشانده شود. ■

در کشور ما طی بیست‌وسه سال اخیر واقعیتی تردیدناپذیر به بار نشسته است و آن این است که طی این مدت چندین بار انتخابات رفراندوم‌گونه داشته‌ایم و علی‌رغم رد صلاحیت‌ها و محدودیت‌های قانونی و غیرقانونی، مردم با بیش‌ی که نسبت به رژیم حقیقی و حقوقی دارند و تمایلی که به جنگ داخلی ندارند، این روند را گرامی داشته‌اند و پیام‌های خود را به حاکمیت و مسئولان انتخاباتی داده‌اند. طی این بیست‌وسه سال، روند انتخاباتی‌های رفراندوم‌گونه متوجه راست افراطی بوده است؛ اعم از انباشت نقدینگی سیال قریب به ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان که معادل چهار برابر بودجه سالانه است، فساد سیستماتیک که حتی اصول‌گرایان نظام نیز معتقدند جنگ خارجی یا انقلاب مخملی نمی‌تواند به فروپاشی ایران منجر شود، مگر فساد سیستماتیک، بنادر نامرئی و فرودگاه پیام، گروه‌های پورسالتاژبگیر نفت و کالا، قاچاقچیان مواد مخدر و کالای وارداتی و در نهایت درآمد ناشی از ترانزیت مواد مخدر. متأسفانه علی‌رغم اینکه آرای مردم به شورای نگهبان و تنفیذ مقام رهبری رسیده است، راست افراطی که به ظاهر، هم شورای نگهبان را قبول دارند و هم مقام رهبری را فصل‌الخطاب می‌دانند نه تنها تن به این آرا نمی‌دهند، بلکه با واکنش‌های منفی و کارشکنی، اجرای قانون اساسی را فلج می‌کنند. مسلم است راست افراطی از اجرای تا همین حد قانون اساسی نگران بوده، چرا که این روند را به نفع خود نمی‌دانند. رسانه‌های خارجی که مردم را به رأی ندادن تشویق می‌کردند هم جایی در این روند نداشته‌اند و بنابراین طبیعی است که با آن مخالفت کنند.

عامل مهمی که مردم را نسبت به روند انتخاباتی و صندوق رأی سرد می‌کند این است که پس از پایان انتخابات، ملاحظه می‌کنیم آرای مردم به کرسی نمی‌نشیند و انتصاباتی انجام می‌شود که مغایر با پیام انتخاباتی مردم است. این در حالی است که اساس و مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی آرای مردم بوده و اصل ۶ و دیگر اصول مؤید آن است. مرحوم امام نیز میزان را رأی مردم می‌دانست و مقام رهبری هم در سال ۹۲ آرای

# با کوله‌باری از رنج و تجربه

## نگاهی به آثار زنده‌یاد محمد بسته‌نگار

بخواهیم که به این مقررات گردن نهند. اگر این حقوق با معتقدات و تفکر قومی مغایرت داشته‌باشد آن را پس می‌زند.»

بسته‌نگار با این رویکرد، در این کتاب چند کار مهم انجام داده است. اول اینکه تلاش کرده نشان دهد همه ادیان بزرگ جهان چون زرتشت، یهود، مسیحیت و اسلام با حقوق بشر سر آشتی داشته‌اند و هر کدام به نحوی به آن مشروعیت بخشیده‌اند. در همین راستا سراغ کنفوسیوس، کوروش کبیر و مبانی سایر اقوام رفته و نشان داده همه با حقوق بشر نسبت خویشاوندی دارند. در حقیقت نویسنده خواسته است این واقعیت را به اثبات رساند که همه جوامع بشری، پیامبران و منجیان آن‌ها هر یک به شکلی قائل به حقوقی برای بشر بوده‌اند و برای تحقق آن تلاش کرده‌اند؛ بنابراین حقوق بشری یک اعلامیه خاص برخاسته از یک مقطع از تاریخ بشر و محصول تعداد محدودی از نجبگان غرب نیست، بلکه یک اجماع جهانی، بشری، تاریخی و حتی دینی است. سپس بحثی درباره مواد حقوق بشر در قانون اساسی مشروطه کرده و نشان داده است نویسندگان آن قانون در یکصد و ده سال پیش به این مسئله نگاهی مثبت و جدی داشته‌اند. در ادامه به قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌رسد و با ذکر موادی از متن قانون جای پای حقوق بشر را در این سند آشکار می‌کند که رنگ دینی هم به خود گرفته و مورد تأیید متولیان دینی است. به این ترتیب برخلاف آنان که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را در تقابل با هم دیده و با پافشاری بر یکی به نفع دیگری می‌پردازند، در پی اثبات این مدعاست که در هر دو حرکت، مسئله حقوق بشر از دغدغه‌های جاری و مقبول کنشگران آن بوده است.

درباره حقوق بشر کتاب و مقاله فراوان نگاشته شده است که بسیاری از آن‌ها را در این کتاب مشاهده می‌کنیم. اما شاید بتوان گفت هنر بسته‌نگار در این کتاب به مقوله حقوق بشر، بشری نگرستن است و همه بنی آدم را در ذیل آن گردآورده است. در همین راستا ضمن نگاشتن نظریات خود، دیدگاه اغلب صاحب‌نظران و اندیشمندان جامعه ایرانی را درباره حقوق بشر در این کتاب گرد آورده است.

صاحب‌نظرانی که برخی از آن‌ها با هم قرابت و نزدیکی فکری یا سیاسی ندارند. کسانی چون مهندس بازرگان، محمدجواد باهنر، حبیب‌الله پیمان، سلطان حسین تابنده گنابادی، محمدتقی جعفری تبریزی، مهدی حائری یزدی، سید محمد خاتمی، حسینعلی منتظری، عزت‌الله سحابی، عبدالکریم سروش، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، زین‌العابدین قربانی، سید محمود طالقانی، احمد قابل، سید قطب، شیخ محمود شلتوت، محمد مجتهدشستری، سید مصطفی محقق داماد، اعظم طالقانی و شیرین عبادی.

بسته‌نگار با گردآوردن جمع این اندیشمندان حول محور حقوق بشر این باور را به مخاطب ایرانی عرضه می‌کند که فراتر از جناح‌بندی‌های سیاسی و اختلافات فکری، می‌توان بر این مبنا اتفاق و

همیشه گفته‌اند و شنیده‌ایم که از اثر است که مؤثر را می‌شناسیم. همچنان که از شکل رد پا در بیابان می‌توان فهمید چه موجودی از این محل عبور کرده است، اما حقیقت این است که اگر پیش از آن، موجود مزبور و شکل رد پای وی را نشناخته بودی، هیچ‌گاه از رد پا نمی‌توانستی حدس بزنی صاحب آن چه شکل و اندازه و قیافه‌ای داشته است، اما این سخن بدان معنا نیست که اثر و صاحب آن قرابت و نسبتی با هم ندارند. هر نقاشی بخشی از تمایلات درونی خویش را بر پرده آشکار می‌کند و هر نویسنده‌ای می‌کوشد منویات و اهدافش را آشکار یا پنهان در نوشتار خود بگنجاند. مرحوم بسته‌نگار نیز با خلق کتب و مقالات می‌کوشید اهداف عالی خود را به هم‌وطنانش منتقل کند و با آگاهی بخشیدن به جامعه به آن اهداف جامعه تحقق ببخشد. او همه عمر تلاش کرد آنچه را از متون دینی با مفسرانی چون طالقانی، بازرگان و سحابی آموخته بود به دیگران بیاموزد. از این رو با زحمت و یادآوری آثارش، هم سیمای او را بهتر نمایان می‌کند و هم به هدف وی نزدیک‌تر است و شادروانی او را در پی دارد.

### ۱- حقوق بشر از منظر اندیشمندان

کتاب حقوق بشر از منظر اندیشمندان را شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۸۰ منتشر کرد، اما بسته‌نگار برای تدوین آن چند سال زحمت کشیده بود. او که خود دانش‌آموخته رشته حقوق دانشگاه تهران بود، در این کتاب یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های همیشگی‌اش را پی گرفته است. شیوه نگارش کتاب نیز تأمل‌برانگیز است. در مقدمه کتاب هدف خود را چنین تشریح می‌کند: «باید تا آنجا که در توان است کوشش و تلاش نمود تا آنچه در تفکرات یک ملت و مذهب درباره حقوق بشر وجود دارد، آن را جمع‌آوری و تدوین نمود تا این تفکر بتواند ریشه در پایه‌های فکری یک جامعه داشته باشد و افراد با اعتقاد و آگاهی به آن روی آورند، نه آنکه به صورت بخشنامه به کشورهایی صادر گردد. چون خوب نتوانسته است با اندیشه‌های آن ملت تبیین گردد، در عمل می‌بینیم که این حقوق آن‌چنان که باید و شاید مورد توجه قرار نمی‌گیرد.»

برخلاف برخی کنشگران سیاسی که به حقوق بشر به‌عنوان یک کنش سیاسی و ابزاری برای نقد قدرت می‌نگرند و از آن بهره می‌برند، بسته‌نگار بر آن است که بایست حقوق بشر را با ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی جوامع مختلف پیوند داد و بر آن ریشه‌ها بنا نهاد. او می‌کوشد افراد را به این مقوله معتقد کند نه آنکه با پشتوانه قدرت و سیاست آن را بر مناسبات جاری حاکم گرداند. او به‌خوبی آگاه است مقوله‌ای که با اعتقادات مردم یک جامعه در تضاد باشد نهادینه نخواهد شد. در همین مقدمه او رویه کشورهایی را به نقد می‌کشد که از مقوله حقوق بشر به‌عنوان ابزار فشار و اعمال حاکمیت خود بر سایر جوامع بهره می‌گیرند: «این حقوق یک کالا نیست که مانند سایر کالاها بشود به کشورهای دیگر صادر کرد و از مردمان آنجا



ائتلاف کرد و وحدتی در تفرق موجود ایجاد کرد. با این نگاه کتاب حقوق بشر از منظر اندیشمندان فقط یک بحث تئوریک و فکری درباره حقوق بشر نیست، بلکه یک سازمان‌دهی و کنشگری اجتماعی نیز در آن نهفته است. روانشاد.

### مصدق و حاکمیت ملت

دغدغه دیگر بسته‌نگار رسیدن به مناسباتی دموکراتیک و مردم‌سالار است. او در این باره از دیرباز به تحقیق و نگارش مشغول بود. کتاب‌های مبانی دموکراسی و جامعه مدنی در حکومت امام علی (ع)، حاکمیت مردم از دیدگاه اسلامی و قرآنی، قیام امام حسین (ع) علیه اطاعت مطلقه بنی‌امیه، سیری در اندیشه حاکمیت در اسلام و ایران، طالقانی نظریه‌پرداز حکومت شورایی در جمهوری اسلامی ایران و رشته کتاب‌های اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان همه در جهت تثبیت این اندیشه بود که حکومت مطلوب برای کشور ایران سیستمی مردم‌سالار و دموکراتیک است. ایشان گذشته از رویه حکمرانی پیامبر (ص) در مدینه و امام علی (ع) در کوفه، یکی از الگوهای اجرایی در تاریخ معاصر ایران را زمامداری دوساله دکتر مصدق می‌دانست.

کتاب مصدق و حاکمیت ملت، حاوی مقالات متنوع از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی است که هر کدام از زاویه مردم‌سالاری به پرونده نهضت ملی و دکتر مصدق نگریسته‌اند. بسته‌نگار خود در

مقاله‌ای به تبیین این نوع زمامداری پرداخته و اندیشه حاکمیت ملت را از دیدگاه یوسف خان مستشارالدوله و کتاب یک کلمه وی که جان بر سر آن نهاد بررسی کرده و سپس به مرحوم نائینی و شارح نظریه او، آیت‌الله طالقانی، پرداخته و سرانجام رویه سیاسی دکتر مصدق را در برهه‌های مختلف زندگی او تحلیل کرده است. در پایان نوشته جملاتی از دکتر مصدق آورده که در عرصه سیاسی ایران همچنان درخشان و ستودنی است:

«قانون‌ها، مجلس‌ها، دولت‌ها همه برای خاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم به خاطر آن‌ها. وقتی مردم یکی از آن‌ها را نخواستند می‌توانند نظر خود را درباره آن ابراز کنند».

«لعنت بر من و هر کس دیگر که در این زمان خرج چندین خانوار این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر برای من از خارج کند. من خاک پای این ملت و مقدرات من از او جدا نیستم».

بخشی از این کتاب به سخنان و تحلیل‌های دکتر مصدق درباره موضوع کتاب اختصاص یافته است تا علاوه بر رویه‌های اجرایی و عملی مبتنی بر دموکراسی و حاکمیت ملی، به لحاظ نظری نیز عقیده دکتر مصدق را به این آرمان به‌طور مستند نشان دهد. انتشارات قلم در سال ۱۳۸۱ این کتاب را که نزدیک به هزار صفحه دارد منتشر کرده است

### اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی

بسته‌نگار در واپسین سال‌های عمر پربرکتش به این

نتیجه رسیده بود که جامعه روشنفکری ما به لحاظ فلسفه سیاسی با یک کاستی روبه‌روست که اندیشه بومی منسجم و نظام‌مندی ندارد. او به این فکر افتاد که در این جهت گامی بردارد. آرزویش این بود که برای هر یک از شخصیت‌های مطرح و جریان‌ساز ایران کتابی که نشان‌دهنده اندیشه اجتماعی و سیاسی اوست با استناد به آثار و مکتوبات آن‌ها مدون و منتشر کند. این اندیشه را در بستر بیماری نیز با جدیت و پیگیرانه دنبال می‌کرد. دو کتاب اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی مهندس بازرگان و اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی آیت‌الله طالقانی را در این سال‌های آخرین منتشر کرد و آرزو داشت همین سیر را ادامه داده و درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی و آیت‌الله میرزای نائینی، آیت‌الله منتظری و دیگران نیز مشابه این دو کتاب مجموعه مدونی را پژوهش و منتشر کند. ایشان کتاب‌ها و مقالات متعدد دیگری در مطبوعات کشور منتشر کرده است که مورد استفاده پژوهشگران خواهد بود.

محمد بسته‌نگار مردی که کمتر سخن می‌گفت و کمتر می‌شنید، اما بیشتر می‌اندیشید، رنج‌های بسیاری کشید و تجارب گران‌قدری اندوخت که کمتر بهایش دانسته شد. سرانجام در هفتاد و هفتمین بهار زندگی‌اش از میان مردمی که دوستانش می‌داشت رفت، در حالی که آثاری ماندگار از خود به جای گذاشت و نگاه مظلومانه‌اش همچنان نگران سرنوشت ملتش خواهد بود. ■

حق اشتراك يك ساله  
داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال  
خارج از کشور:  
اروپا ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال  
امریکا ۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:  
لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....

«قید کدپستی الزامی است»

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



# آرامش بخشی بسته‌نگار

## لطف‌الله همیشه

زنه‌یاد محمد بسته‌نگار نام نخستین فرزندش را «مهرنوش» گذاشت؛ دوستانش از این نام‌گذاری به عمق اندیشه عدالت‌طلبانه و ضد ظلم او پی بردند. او از شهادت یک زوج وفادار و مبارز در درگیری با سرکوبگران ساواک در سال ۵۰ الهام گرفت و نام دکتر مهرنوش قبادی را بر دخترش گذاشت. مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از آیه ۲۱ سوره آل عمران به این نتیجه رسیده بودند که این آیه انکارگرانی که انبیا و کسانی را که در راه قسط و عدالت‌اند به‌شویه ناحق می‌کشند به عذاب دردناکی بشارت می‌دهد، البته این توشه‌گیری باب میل آموزش‌های جاری نبود؛ اما بسته‌نگار مانند آیت‌الله طالقانی می‌اندیشید و همین اندیشه دفاع از قسط و عدالت بود که با وجود داشتن همسر و فرزند برای بار دوم راه زندان را در سال ۵۱ پیش گرفت.

من در زندان اوقات شیرینی را با او گذراندم ولی از هم جدا شدیم. من به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل شدم و در شهریور ۵۲ آزاد شدم. پس از آزادی به دیدن بسته‌نگار در شرکت سهامی انتشار رفتم. برنامه آینده‌ام را برای او بازگو کردم که قصد دارم با همسر حوری بازگان هر دو مخفی شویم و به مبارزه ادامه دهیم. او در بدو امر پیشنهاد کرد در دوران اختفا می‌توانم از خانه‌اش به عنوان خانه امن استفاده کنم. از او پرسیدم حتی اگر سلاح داشته باشم که محمدآقا گفت اشکالی ندارد. پیشنهاد او بسیار مرا خوشحال کرد. امنیت‌بخشی و آرامش بخشی از ویژگی‌های بارز وی بود.

«مؤمن» در قرآن کسی است که با رفتار، گفتار و کردار به محیط اطرافش آرامش و امنیت ببخشد. هرچند برخی به‌غلط «مؤمن» را صاحب ایمان ترجمه کرده‌اند و این درحالی است که «مؤمن» از صفات خداست و نمی‌تواند ترجمه این‌گونه داشته باشد. برای کسی که در آن شرایط مبارزه مخفیانه می‌کرد و خانه به دوش بود، هیچ چیز بیشتر از تعدد خانه‌های امن او را خوشنود نمی‌کرد. بعد که با شهید رجایی آشنا شدم ایشان نیز چنین پیشنهادی به من داد. از اتفاق، چند روز پس از مخفی شدن با دکتر کریم رستگار در حال قدم زدن و شناسایی بودیم که کریم رستگار دستگیر شد، اما من توانستم فرار کنم. اتاق مشترک ما سوخت شد و سرگردان شدم. به منزل بسته‌نگار در تجریش رفتم. همسر وفادارش در را باز کرد و مرا به خانه دعوت کرد؛ اما چون محمدآقا در خانه نبود ترجیح دادم نروم و به خانه امن دیگری رفتم. تا اینکه طی دو روز با رفتن به قرار ثابت دوباره به تشکیلات پیوند خوردم و به خانه جمعی واقع در خیابان آشیخ هادی رفتم. هفت ماه بعد در شب ۲۸ مرداد ۵۳ طی حادثه‌ای در همان خانه نابینا شدم و یکی از دست‌ان‌ام میج قطع شد و بازداشت شدم. در سال ۵۷ که آزاد شدم بسته‌نگار را دومرتبه در بیت آیت‌الله طالقانی دیدم.

آرزوی پدر درباره دخترش مهرنوش تحقق یافت. بدین سان که بسته‌نگار در زمستان ۷۹ با جمعی از مبارزان ملی‌مذهبی طی جلسه‌ای که در منزلش برگزار شده بود بازداشت شد. چیزی نگذشت که خانواده‌های بازداشت‌شدگان تجمع کردند و به این نتیجه رسیدند که هدف از بازداشت دسته‌جمعی ملی‌مذهبی‌ها در اسفند ۷۹ و اعضای نهضت آزادی در فروردین ۸۰، تأثیرگذاری منفی در انتخابات ریاست‌جمهوری سید محمد خاتمی است تا مردم بگویند در زمان خاتمی هشتاد نفر

دستگیر شدند و او را به ناکارآمدی متهم کنند و مردم را در رأی دادن متغیر کنند. با این جمع‌بندی بود که مهرنوش بسته‌نگار و خانواده سایر بازداشت‌شدگان با این سناریو برخورد کردند و در انتخابات خرداد ۸۰ به نفع خاتمی تلاش کردند. مهرنوش خانم در ورزشگاه شیرودی برای حمایت از خاتمی سخنرانی کرد و خاتمی با وجود رقابتی زیاد و علی‌رغم پیش‌بینی‌ها بیش از ۲۲ میلیون رأی آورد. نام‌گذاری پدر کار خودش را کرد و نهالی که کاشت به درخت باروری تبدیل شد. هرچند این بازداشت‌ها به اتهام براندازی انجام گرفت و همه‌جا تبلیغ شد، اما پس از بازجویی‌های مستمر چنین اتهامی در دادگاه مطرح نشد. متأسفانه هیچ‌گاه از ایشان نه اعاده حیثیت شد و نه دلجویی. بسته‌نگار و یارانش در مدت یکسال و نیم زندان با فشارهای زیادی روبه‌رو بودند که تأثیرات بسیاری بر جسم و روح آن‌ها گذاشت. متأسفانه بسته‌نگار غروب هجدهم تیر مصادف با وفات امام صادق (ص) پس از تحمل دوران سخت بیماری پس از ۵۷ سال مبارزه بدون انحراف، دار فانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت و ما را در اندوه عمیقی فروبرد که تا مدت زیادی جبران‌ناپذیر خواهد بود.

در مراسم خاکسپاری‌اش در بهشت‌زهرا مهرنوش بسته‌نگار مطالبی درباره پدر ایراد کرد که در تک‌تک کلمات او توحید و معاد موج می‌زد. من اضافه کردم که الحق پدر دانه‌ای کاشت که حالا به درخت سایه‌گستر تبدیل شده است. همچنین از همسر وفادارش، سرکار خانم طاهره طالقانی، یاد کردم که قهرمان داستان زندگی بسته‌نگار بود و در ایام بیماری از لحظه‌ای همکاری، همدلی و کمک فروگذاری نکرد.

«مرگ دانه در درون خاک مژده تولد درخت سایه‌گستر است» ■

## پی‌نوشت:

۱. زنه‌یاد بسته‌نگار با چشم‌انداز ایران همکاری فعالی داشت و مقالاتی می‌نوشت. گفت‌وگو‌هایی با ایشان داشتیم که قرار است مجموعه آن‌ها در یک ویژه‌نامه به مناسبت چهارمین روز درگذشت شادروان آماده شود.



عکس از احمد شریف

# چند ماه سخنگوی دولت و سی‌ونه سال حبس و حصر



ضیاء مصباح

مقاومت ملی ایران در مورد کودتای ۲۸ مرداد را در تهران به نیکسون داد و تا سال ۱۳۴۲ مهدی بازرگان را در فعالیت‌های سیاسی همراهی کرد. با هفت سال فاصله به علت ادامه تحصیل مجدداً از سال ۱۳۴۹ تا روز دستگیری در کنار بازرگان به مبارزه پرداخت.

زمانی که بازرگان استاد و رئیس دانشکده فنی بود، امیرانتظام دانشجوی مورد احترام و اعتماد او بود و در جریان انقلاب ۱۳۵۷ به‌عنوان نماینده بازرگان با شاپور بختیار مذاکره و سرانجام او را متقاعد کرد تا از نخست‌وزیری استعفا بدهد.

امیرانتظام یکی از منتقدان نظام جمهوری اسلامی بود و در سال اول انقلاب، طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را ارائه داد که مورد تأیید مهندس بازرگان و اکثریت وزرا قرار گرفت و با مخالفت آیت‌الله خمینی و دیگر مسئولان وقت به اجرا درنیامد. او همچنین به‌عنوان نماینده ویژه رئیس دولت بازرگان در مذاکره با کشورهای اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا فعالیت کرده است. در زمانی که امیرانتظام به‌عنوان سفیر در اسکاندیناوی مشغول کار بود، پس از گروگان‌گیری در سفارت ایالات متحده آمریکا او را به ایران احضار و به اتهام ارتباط با آمریکا محاکمه کردند. دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا معتقد بودند که وی جزو عوامل آمریکا در دولت موقت بوده است. به استناد بعضی از اسنادی که پس از تسخیر سفارت آمریکا انتشار یافت امیرانتظام به اعدام محکوم شد، اما با تلاش‌های مهندس بازرگان، حکم او به حبس ابد تقلیل یافت. در چند سال اخیر به دلیل شدت بیماری و نیز جراحی‌های پی‌درپی، در خانه خود تحت نظر و محصور بود. پس از ترور سید اسدالله لاجوردی، وی در مصاحبه‌ای در شهریور ۷۷ با رادیو آمریکا به انتقاد از عملکرد او پرداخت. این مصاحبه به تشکیل پرونده‌ای جدید علیه وی به اتهام «تهمت» منجر شد و مدعی‌العموم به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» در سال ۱۳۷۹ مجدداً ایشان را به زندان اوین بازگرداند. اولین جلسه دادگاه وی در ۲۳ خرداد ۱۳۸۵ برگزار شد. پس از آن دوره زندان وی متوقف شد و به گواه پزشکان به علت ابتلا به انواع بیماری‌ها و نیاز به عمل جراحی فوری ماندن



عباس امیرانتظام متولد ۲۷ مرداد ۱۳۱۱ در تهران در ۲۱ تیر ۱۳۹۷، در هشتادوشش‌سالگی درگذشت. سیاستمدار ایرانی که به دلیل ظلمی که بر او رفت شهرت جهانی یافت.

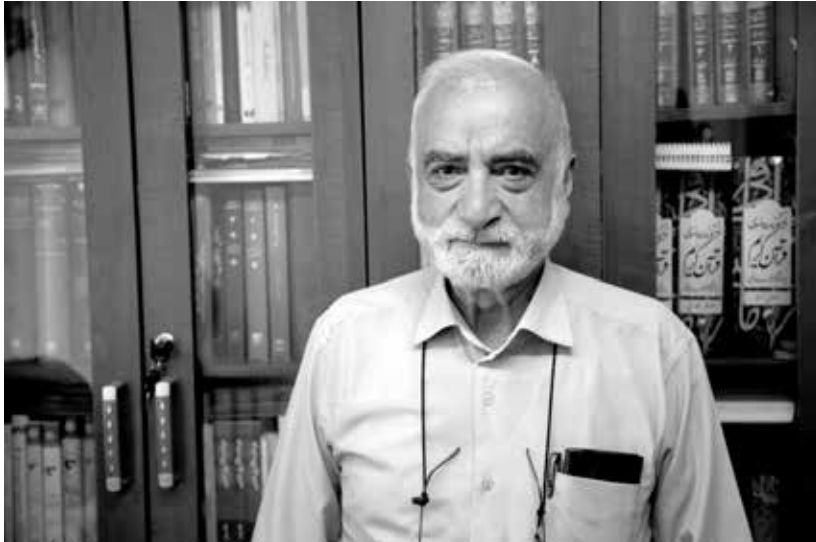
عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر، سخنگوی دولت مهدی بازرگان و عضو جبهه ملی ایران، سفیر ایران در ممالک اسکاندیناوی بود و نهایتاً زندان مادام‌العمر سیاسی باعث اعتبار جهانی او شد.

این انسان نیک‌پندار بدون رأی هیئت‌منصفه به‌قول همسر فداکارش به مدت چهار سال با در زندان بود یا در بیمارستان. وی نخستین و قدیمی‌ترین زندانی سیاسی پس از انقلاب ایران به‌شمار می‌رود که از تاریخ ۲۸ آذرماه ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۵ در زندان به سر برد.

همسرش الهه امیرانتظام در آذر ۱۳۹۳ اعلام کرد: دختر بزرگ او چهل‌وسه‌ساله، پسر بزرگ او چهل‌ساله و پسر دومش سی‌وهفت‌ساله هستند و سی‌وهفت سال است که امیرانتظام فرزندان خود را تا آن تاریخ ندیده است.

این بزرگمرد ایرانی به‌عنوان سمبل مقاومت و عضو فعال جبهه ملی ایران دارای فوق‌لیسانس مهندسی برق و ماشین از دانشکده فنی دانشگاه تهران، گواهینامه بتون از پاریس و فوق‌لیسانس در سازه ساختمان از دانشگاه برکلی آمریکا بود و دانشجویی از لحاظ سیاسی-اجتماعی فعال و نمونه بود. وی مدیرعامل شرکت مهندسی مشاور تدبیرصنعت در سال ۱۳۴۹ و نماینده ویژه رئیس دولت موقت در مذاکرات با ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی (۱۳۵۸)، سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی از سال ۱۳۵۸ تا تاریخ بازداشت (۲۸ آذر ۱۳۵۸) بود.

امیر انتظام در سال ۱۳۲۷ ضمن تحصیل در دبیرستان دارالفنون جذب جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق شد. در سال ۱۳۳۲ نامه اعتراضیه نهضت



## روز واقعه؛ در سوگ هاله سحابی

### گفت‌وگو با تقی شامخی

#### بخش دوم

چشم‌انداز ایران: به یاد دارم روزی با هاله خانم همین‌جا در دفتر نشریه و در همین اتاق، خاطرات شما را ضبط می‌کردیم و او مشتاقانه پیاده و تنظیم می‌کرد که گویا این خاطرات در آستانه چاپ است. می‌دانم مرور خاطرات آن روزها برای شما سخت است. در جلسه قبل داستان عروج هاله را تا جایی گفتید که در مانگه لواسانات مأمور ارشد به شما گفت کار از کار گذشته. در حالی که پیکر ایشان در اتومبیل بهرام سحابی پسر عموی هاله بود و تصمیم گرفتید پیکر را به منزل مهندس نبرید و به خانه خودتان ببرید. اگر هم در راه پلیس ممانعت کرد، بگویید قصد دارید به بیمارستان در تهران ببرید. از اینجا به بعد را برای ما تعریف کنید.

« با تشکر از شما که زحمت می‌کشید تا این وقایع ثبت شود و به فراموشی سپرده نشود. وقتی مشخص شد کار تمام شده برای ما بسیار هولناک بود که چنین اتفاقی افتاده باشد. باور قلبی این بود که در اثر خستگی بی‌هوش شده. در ابتدا شوک سنگینی بود و فریاد و ضجه ما بلند شد. به فاصله کوتاهی به این نتیجه رسیدیم باید کاری بکنیم. با توجه به فضای منزل مهندس سحابی اول در ذهنمان گذشت به همان‌جا برگردیم. این بود که به هر سختی با حامد (سحابی) تماس گرفتیم و به او اطلاع دادیم که با مادرشان صحبت کند و کمی ذهن ایشان را آماده کند تا شوکه نشود. در همین دقائق تصمیم را عوض کردیم و گفتیم چرا برگردیم منزل مهندس. فکر می‌کردیم مراسم تدفین انجام شده و مردم پراکنده شده‌اند و اصلاً از اتفاقات بعدی خبر نداشتیم. افراد حاضر موافقت کردند که پیکر هاله را به منزل خودمان در تهران بیاوریم. اول خواستیم با آمبولانس برویم اما فهمیدیم این مسئله به علت تغییر شهرستان از لواسان به تهران به مجوز نیاز دارد و مسائل اداری مانع است. با دکتر پیمان و دکتر افتخار و بهرام تبادل نظر کردیم تا با همان ترتیبی که هاله را به اینجا آوردیم با عنوان اینکه می‌خواهیم او را به بیمارستان تا تهران ببریم به منزل ما برویم. در راه با مانعی برخورد نکردیم. به شهرک منزلمان حوالی پل گیشا که رسیدیم فهمیدیم موضوع اطلاع‌رسانی شده و تعدادی از افراد و دوستان جلوی منزل ما هستند. سرعت اطلاع‌رسانی و عکس‌العمل افراد در ابتدا برای من تصورکردنی نبود. یادم هست خانم دکتر کولایی با خانم‌هایی آمده بودند و قالب‌های یخ هم آورده بودند تا برای نیاز حاضران آب خنک حاضر کنند. پیکر را در سالن منزل گذاشتیم تا تصمیم بگیریم. به فاصله کوتاهی مأموران از نهادهای مختلف و دوستان و آشنایان و ناآشنایان هم به ساختمان ما مراجعه کردند. جمعیت زیادی در منزل جمع شدند. میهمانان رسمی از نهادها را به یکی از اتاق‌ها دعوت می‌کردیم. نزدیک به پانزده نفر از مأموران آنجا نشسته بودند. یکی از

وی در زندان به مصلحت دیده نشد و تا اواخر عمر در حصر خانگی به سر برد.

برخی از مراکز بین‌المللی جوایزی به وی اهدا کرده‌اند، از جمله جایزه بین‌المللی حقوق بشر «برونو کرایسکی» در سال ۱۳۷۵، جایزه بین‌المللی شهامت اخلاقی «کرانسکی» در سال ۱۳۸۳، جایزه بین‌المللی حقوق بشر (لوح سیاسی) از سازمان حقوق بشر ایران به ریاست شیرین عبادی در سال ۱۳۸۶.

کتاب خاطرات امیرانتظام را نشر نی در شهریور ۸۱ با عنوان آن‌سوی اتهام منتشر کرد. کتاب در دو جلد منتشر شده و در مجموع ۶۸۰ صفحه دارد و بیشتر این صفحات به ضمایم و گزارش محاکمه اختصاص دارد. آنچه به خاطرات امیرانتظام مربوط می‌شود همان ۱۷۵ صفحه اول کتاب است که از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ آغاز و به زمان محاکمه‌اش ختم می‌شود.

عباس امیرانتظام وقتی برای معالجه به بیمارستان پارس می‌رود متوجه می‌شود محمد محمدی گیلانی (قاضی دادگاه امیرانتظام) در آن بیمارستان بستری است. او این واقعه را چنین روایت کرده است: «در حال خروج و گفت‌وگو با پزشکان بودیم که یکی از اطبا خبر از بستری شدن آقای گیلانی در بخش آی‌سی‌یو داد. بلافاصله همسرم پیشنهاد داد به عیادت ایشان برویم. پذیرفتم و رفتم ولی مأمور امنیتی بخش آی‌سی‌یو مانع شد. ناچار شدیم برگردیم که نوه آقای گیلانی را دیدیم که استقبال کرد و گفت ملاقات امکان‌پذیر است. همه با تعجب به ما نگاه می‌کردند و هیچ‌کس حرف نمی‌زد. آقای گیلانی هم بی‌هوش یا نیمه‌هوشیار بود. آرزوی سلامتی کردم. نمی‌دانم صدای مرا می‌شنید یا نه اما دکتر معالج گفت در حالت نیمه‌کما هستند و شاید شنیده باشند. انسان در همه حال باید به وظایف انسانی خود عمل کند.»

پس از انتشار کتاب آن‌سوی اتهام بین این چهره ماندگار تاریخ معاصر ایران و عباس عبدی مجادله‌ای در گرفت. امیرانتظام وی را بازجوی روزهای اول دستگیری خود خواند. عبدی این مطلب را تکذیب کرد و در مصاحبه‌ای عنوان نمود که امیرانتظام وی را با شخصی به نام حسن عباسی که نامش مستعار نبوده و واقعی است اشتباه گرفته است. او همواره امیدوار بود شاهد تحولات مثبتی در ایران خواهد بود. ■

#### پی‌نوشت:

۱. به گفته آقای امیر انتظام وزرایی مانند دکتر یزدی و دکتر معین‌فر از مخالفان مطرح این طرح بودند. ضمن اینکه مهندس بازرگان به او می‌گویند این طرح را رها کند. موافقان طرح امیرانتظام، علی محمد ایزدی، حسن اسلامی، کاظم سامی، حسن حبیبی، محمدعلی رجایی، محمود احمدزاده، مصطفی کتیرایی، علی اردلان، احمد صدر حاج سید جواد، رضا صدر، علی اسپهبدی، یدالله سحابی، عزت‌الله سحابی، داریوش فروهر، حسین بنی‌اسدی، اسامی مخالفان طرح نیز هاشم صباغیان، علی‌اکبر معین‌فر، ابراهیم یزدی و ناصر میناچی.





کسانی که یادم است قاضی قتل با مأمور همراهش بود؛ کسانی که در صورت ایجاد مرگ مشکوک حضور پیدا می‌کنند. مأموران اطلاعات و نیروی انتظامی و سرکلانتر منطقه هم بودند و در اتاق درباره اتفاقی که افتاده و چه باید کرد صحبت می‌کردند. بعضی دوستان ما هم در این اتاق بودند. عده دیگری از دوستان هم در اتاق مجاور بودند که با هم تبادل نظر داشتیم.

### با توجه به این حادثه ناگوار شنیدیم شما آنجا نگران تغذیه مأموران بودید که پذیرایی شوند.

« بالاخره همه، هم دوستان هم مأموران میهمان ما تلقی می‌شدند؛ بنابراین با وجود شوک باید حداقل تأمین می‌کردیم که افراد با توجه به گرما دچار مشکل نشوند. چیزی که از آن روز یادم است فضا و جو نگران‌کننده حاکم بر منزل بود. صبح همان روز، خاکسپاری مهندس با آن مشکلات مواجه شده بود و به تدریج همه از لواسان آمدند و فهمیدیم برای خاکسپاری مهندس چه پیچیدگی‌هایی به وجود آمده. ما نگران این بودیم که عده‌ای یا گروهی بخواهند پیکر هاله را ببرند و شرایطی پیش بیاید که اختیار خاکسپاری را نداشته باشیم.

### در لواسان در منزل مهندس دو بار تابوت افتاد و کسانی که زیر تابوت بودند ضرب و شتم شدند. بعد هم تابوت را در آمبولانس گذاشتند و جدا به قبرستان بردند و پشت در بسته پیکر مهندس را دفن کردند.

« البته در زمانی که جنازه در سالن آپارتمان ما بود دو بار لباس شخصی‌ها برای بردن جنازه آمدند! به مسئول کلانتری منطقه با حالت درخواست و تندی گفتم مأموران انتظامی و شما اینجا نشسته‌اید و دارند این کار را می‌کنند! او دخالت کرد که لباس شخصی‌ها بیرون بروند و از آپارتمان خارج شوند. یادم هست در یکی از این موارد من متوجه شدم این افسر با پوتین و کفش به داخل آپارتمان می‌آیند که چون همه کفش‌هایشان را قبل از ورود به ساختمان درآورده بودند و ضمن نگرانی از بردن جنازه، برای ما سنگین بود که این‌ها حالت هجومی داشتند و میهمانان را دچار وحشت می‌کردند. در داخل اتاقی که ما نشسته بودیم بحث‌های مختلفی صورت گرفت. یکی از بحث‌ها این بود که چه شد این مرگ حادث شد و قاعدتاً همه از لواسان آمده بودند و بحث ضربه زدن به هاله را مطرح می‌کردند. قاضی قتل همه را می‌شنید و می‌خواست گزارش تهیه کند. مطرح کرد اگر می‌گویید چنین وضعیتی است و ما بخواهیم علت مرگ مشخص شود باید جنازه به پزشکی قانونی برده شود. در بدو امر به ذهن ما رسید بد نیست پیکر هاله به پزشکی قانونی برده شود. بلافاصله توجه کردیم آن روز یازده خرداد چهارشنبه است و بعد از تعطیلات آخر هفته روزهای تعطیل رسمی چهاردهم و پانزدهم خرداد در راه هستیم؛ یعنی چهار روز تعطیلی! اگر به پزشکی قانونی برده می‌شد نتیجه هم به بعد از تعطیلات موکول می‌شد. علاوه بر این فکر کردیم ممکن است در این فاصله پیکر به ما برگردانده نشود و خود آقایان تصمیم به دفن بگیرند. شرایطی که پیش آمده بود این افکار را برای ما عادی و ممکن جلوه داد. همان‌طور که امروز صبح برای دفن مهندس آن‌قدر پیچیدگی پیش آمد و گروه‌های

کنید. قاطعیت بیشتری هم نسبت به خاکسپاری مهندس داشتند. چون درباره خاکسپاری مهندس مذاکرات طول کشید و شب با عمل انجام‌شده مواجه شدند؛ اما این بار با قاطعیت گفتند نه و جنازه باید امروز خاکسپاری شود و اگر امروز خاکسپاری نکنید ما خودمان اقدام می‌کنیم. ما هم که ماجراهای صبح را دیده و شنیده بودیم و حمله گروهی که می‌آمدند تا پیکر را ببرند جای چانه‌زنی را نمی‌دیدیم و فکر می‌کردیم ممکن است اتفاقات ناخوشایندتری بیفتد. این بود که پذیرفتیم پیکر همان روز به خاک سپرده شود. پیش‌بینی نداشتیم پیکر کجا خاکسپاری شود، به بهشت‌زهر ابرویم یا لواسان. بچه‌ها نظرشان این بود که چون همان روز پدر بزرگمان در لواسان به خاک سپرده شده مادرمان هم در همان‌جا دفن شود. قرار شد هاله در لواسان خاکسپاری شود.

### مزار دو طبقه ایده چه کسی بود؟

« ترتیبی بود که همان‌جا پیش آمد. قبرهای آنجا دو طبقه بود؛ بنابراین مهندس را پایین و هاله را بالا به خاک سپردیم. این قبر برای مهندس و همسرشان - که عمرشان طولانی باشد - تهیه شده بود، اما خب این مسئله پیش آمده باعث دفن هاله در طبقه بالای قبر مهندس شد. این مقدمات و بحث‌ها تا عصر طول کشید و مأموران مرتب می‌گفتند جنازه را زودتر ببرید و خاکسپاری کنید. ما هم از آن‌ها می‌خواستیم این قدر عجله نکنند. حدود ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر مأموران گفتند اطلاع رسیده جمعیت در حال آمدن به منزل هستند و باید زودتر پیکر از منزل خارج شود. ما از فضای بیرون آپارتمان و فضای شهرک اطلاعی نداشتیم. شنیدیم بعضی از افرادی که آمده‌اند گفته‌اند آمدن به داخل شهرک کار مشکلی شده و افراد را راه نمی‌دهند. بعدها متوجه شدیم مأموران از یک زمانی به بعد اجازه ندادند فامیل و نزدیکان و علاقه‌مندان وارد شهرک محل منزل ما بشوند. اولتیماتوم دادند که تا ساعت ۴:۳۰ پیکر را ببریم. ما صحبت کردیم که اگر پیکر بخواهد دفن شود بچه‌ها باید بتوانند کمی کنار پیکر مادرشان باشند و آرام بگیرند و با مادرشان وداع کنند. دیگرانی هم که در اتاق بودند این مسئله را تأیید کردند که این‌طور شتاب‌زده نمی‌شود و بچه‌ها

دست‌اندرکار تصمیم گرفتند پیکر مهندس را خودشان ببرند و دفن کنند. این شک برای ما پیش آمد و با پزشکان جمع مانند دکتر پیمان، دکتر افتخار و خانم دکتر رسولیان و سایر دوستان مشورت کردیم. نظر آن‌ها هم خیلی تأیید نمی‌کرد که پیکر را به پزشکی قانونی بدهیم. نظرشان این بود پزشکی قانونی نهایتاً می‌گوید هاله زندان بوده و این روزها دچار خستگی زیادی بوده و بعد هم مرگ پدرش که پیش آمده زمینه عصبی و خستگی برایش ایجاد شده و شوک سبب ایست قلبی شده است. در این فاصله آقای انصاری‌راد که این مذاکرات را در فاصله‌ای که نشسته بودند می‌شنیدند اظهارنظری را اضافه کردند که بدن میت مسلمان از نظر اسلامی حرمت دارد. اگر فکر می‌کنید دست‌آورد مشخصی ندارد، شما در نظر بگیرید به‌خاطر حرمت بدنش او را زیر تیغ چاقو نبرید. با این حرف‌ها به این جمع‌بندی رسیدیم که برای خاکسپاری اقدام کنیم. قاضی قتل گفت اگر نمی‌خواهید پزشکی قانونی ببرید فرزندان و همسرش باید رضایت دهند. در این شرایط و بحث ضربه، رضایت دادن مشکل بود. از طرفی نمی‌خواستیم پیکر به پزشکی قانونی برود. مجبور بودیم رضایت و نوع رضایت را بنویسیم. با وجود کراهت هر کدام جمله‌ای نوشتیم. دخترانم در سالن بودند. برای نوشتن رضایت که آمدند یکی از آن‌ها گفت ما به دلیل این وضعیت رضایت می‌دهیم، اما سر پل صراط جلوی شما را می‌گیریم که با مادر ما این جور برخورد شد. وقتی این‌طور گفت قاضی قتل که رضایت‌ها را می‌نوشت صدایش را بلند کرد، که ما که به شما زور نمی‌گوییم و اگر می‌خواهید، به پزشکی قانونی ببرید. وقتی او صدایش را بلند کرد دکتر عیسی کلانتری که عمدتاً ناظر بود توانست آرامش را حفظ کند و با عتاب به این مأمور گفت تو خجالت نمی‌کشی! دو ساعت پیش مادر این دختر این‌طور ناگهانی مرگ به سراغش آمده و این بچه‌ها شدیداً ناراحت‌اند. وقتی قاضی این برخورد را دید دیگر چیزی نگفت. رضایت داده شد و قرار شد پیکر خاکسپاری شود. ساعت‌ها می‌گذشت و صحبت از این شد که چه وقت قصد خاکسپاری دارید؟ نظر ما این بود که فردا صبح پیکر هاله را تشییع و خاکسپاری کنیم، اما مأموران به ما گفتند فردا نمی‌شود و باید امروز خاکسپاری



دچار التهاب و تنش سنگین هستند و حداقل وقت وداع با مادرشان را داشته باشند. مأموران گفتند جنازه را به لوسان می‌بریم و اگر الان حرکت کنیم ساعت ۵:۳۰ لوسان هستیم. آنجا بچه‌ها دو ساعت وقت دارند با مادرشان وداع کنند و ساعت ۷:۳۰ پیکر را می‌بریم دفن کنیم. شرایطی بود که ما نمی‌توانستیم زیاد مقاومت کنیم. چون اگر اقدام نمی‌کردیم، به گفته خودشان آمدن مردم را تحمل نمی‌کردند و خودشان پیکر را می‌بردند و دفن می‌کردند. این بود که حدود ساعت ۴:۳۰ قرار شد پیکر را در آمبولانس بگذاریم و یکی از بچه‌ها در آمبولانس باشد و به لوسان برویم. وقتی پیکر را از آپارتمان حرکت دادیم، چون ما در طبقه سوم بودیم و بچه‌ها و اقوام و دوستان پیکر را روی دوش گرفته بودند تا به طبقه همکف بیاورند. لباس شخصی‌ها آمدند و پیکر را در راه پله از روی دوش بچه‌ها برداشتند و خودشان به آمبولانس رساندند. پسرم یحیی جلوی آمبولانس نشسته بود. دخترم و یکی از اقوام هم در ماشین دومی که ماشین خودشان بود نشستن. تا درها را ببندم و خانه را ترک کنم کمی طول کشید. این قسمت را بچه‌ها و فامیل برای من روایت کردند. گفتند وقتی آمبولانس راه افتاد قرار بود به سمت لوسان برود، اما از یک زمانی متوجه شدند به سمت جنوب و بهشت‌زهر حرکت می‌کنند. ماشین دوم می‌پرسد چرا مسیر را عوض کردی و درگیری کلامی تسلی بین مأموران حاضر در آمبولانس و ماشین دوم ایجاد می‌شود. حتی در یک جاهایی ماشین دوم سعی می‌کند راه را بر آمبولانس ببندد و آن را ملزم کند به سمت لوسان برود، اما موفق نمی‌شود. به نظر می‌آید مأمورانی از دستگاه‌های مختلف بوده‌اند، اما حرف‌های تندی بین آن‌ها مبادله می‌شود. بالاخره ماشین جلوی پزشکی قانونی کهریزک می‌ایستد و سعی می‌کنند یحیی را پیاده کنند. او هم طبیعتاً نمی‌خواسته، اما به اجبار او را پیاده می‌کنند. ماشین به محوطه پزشکی قانونی می‌رود و یک ساعت و نیم طول می‌کشد که برگردد. ما که خبر از این مسائل نداشتیم به لوسان رفتیم و دیدیم از پیکر هاله خبری نیست. پرسیدیم چه شده و کسی هم خبر واضحی نداشت. حتی شماره‌ای هم از مأموران نداشتیم. ما در حالت التهاب و تنش بودیم و در تصورمان هم نمی‌گنجید پیکر هاله را به لوسان نزنند و جای دیگر ببرند. ساعت حدود ۷:۳۰ آمبولانس به لوسان رسید. برای ما معلوم شد دلیل تأخیر چه بوده و درگیری بین دو ماشین صورت گرفته است. صحبت این شد که پیکر کمی در خانه باشد و بچه‌ها دعایی بخوانند و وداع کنند. حدود یک ساعت یا کمتر پیکر در خانه بود که گفتند باید ببریم دفن کنیم. پیکر را به قبرستان بهشت فاطمه گلندونک بردیم. ما هم با این قبرستان آشنایی نداشتیم و دیدیم در یک سوله میت را شست‌وشو می‌دهند. سوله با فاصله ۱۰۰ متری از قبرستان در یک زمین بایر بود. به سوله که رسیدیم تقریباً غروب شده بود. جمعیت هم به تدریج اضافه می‌شد. آنجا متوجه شدیم سوله و حتی محوطه زمین بایر آنجا هم برق ندارند. دومین مسئله بر سر این بود که چه کسی پیکر هاله را بشوید، چون آن موقع پرسنل برای شست‌وشو آنجا نبود. خب همیشه در طول روز شست‌وشو و دفن انجام می‌شده. ما آرامشی داشتیم که مسبب کشیده شدن دفن به شب، خود مأموران هستند و ما دخالتی در اطاله زمان نداشتیم. آن‌ها هم نمی‌خواستند

تدفین به فردا بیفتد، پس به دنبال راه چاره افتادند. بالاخره کسی را در منطقه پیدا کردند تا پیکر را شست‌وشو دهد. ما هم در این زمان برای تأمین برق سوله اتومبیلی را نزدیک سوله رساندیم و از باتری آن برای روشنایی حداقلی آنجا استفاده کردیم. بعضی از خانم‌های فامیل هم بودند که در امر شست‌وشو کمک کردند. یادم هست در این فاصله افراد در تاریکی ایستاده بودند و صحبت می‌کردند و من هم با حالت مغمومی آرام قدم می‌زدم. از کنار گروهی رد می‌شدم. صدای مرحوم شاه‌حسینی را شناختم که به اطرافیانش می‌گفت وضعیت درست مثل وضعیت حضرت فاطمه زهرا (س) است. توضیح داد که به پهلوی هاله ضربه زدند و به این ترتیب از دنیا رفت، حالا هم شبانه و به‌صورت مظلومانه‌ای دارند هاله را خاکسپاری می‌کنند. از شرایط پیش‌آمده و بعد هم مرگ هاله و وضعیت پلیسی و شتابناک و محدودیت‌ها و بعد هم رفتن پیکر به کهریزک ناراحت بودم، اما با شنیدن سخنان مرحوم مرحوم شاه‌حسینی جرقه‌ای در من زده شده که این‌ها با دست خودشان سناریویی نوشتند که فردی مانند مرحوم شاه‌حسینی وضعیت هاله را به حضرت فاطمه زهرا (س) تشبیه می‌کند.

### در هنگام دفن هم همه «یا زهرا» می‌گفتند.

« این صحبت‌های ایشان به من آرامش و نیرویی داد که خداوند این جور مصلحت دیده و خیری در این مسئله هست. پس از شست‌وشو مرا صدا کردند که بروم پیکر را ببینم. آنچه یادم است این بود که نوارچسب از نوع نوارچسب بیمارستانی که گرد است و بعد از زدن آمپول و سرم روی جای سوزن می‌زنند، روی بدن هاله بود. قاعدتاً چسب در پزشکی قانونی روی بدن هاله زده شده بود. احتمالاً مایعی از بدن او گرفته‌اند و بعد چسب را روی بدن او زده‌اند. نکته دیگر هم این بود که کفن را در سفر حج از مکه آورده بودیم و داشتیم، اما خانم‌ها خوب نمی‌دانستند قطعات کفن را چگونه باید استفاده کنند و پیکر را داخل کفن قرار دهند. آقای شاه‌حسینی و آقای انصاری‌راد توضیحاتی دادند که چگونه باید قطعات کفن زنانه پیچیده شود. در کنار محوطه سوله و در همان تاریکی، آقای انصاری‌راد

نماز میت را خواندند. برای دفن باید از محوطه به خیابان می‌آمدیم و سربالایی را تا محوطه قبرستان طی می‌کردیم. متوجه شدیم داریم از داخل کوچه پیکر را تشییع می‌کنیم. دو طرف مأموران سر تا پا پوشیده با کلاه‌خود و سپر و زانو بند ایستاده بودند و توتل انسانی ایجاد شده بود. به خیابان که رسیدیم دیدیم آناشته از مأمور است. دوستان و فامیل و آشنایان خودشان را به آنجا رسانده بودند و پشت این‌ها بودند. به محل

خاکسپاری که رسیدیم ساعت ۱۱ شب بود. چون مرحوم مهندس را صبح خاکسپاری کرده بودند قبر کم‌ویش آماده بود. مأمور به قبرکن می‌گفت زود قبر را بکن که آماده شود و قبرکن هم ناراحت و عصبی شده بود که در شب بدین گونه باید قبر بکند و دفن انجام شود و به مأمور گفت من از شما دستور نمی‌گیرم. به من اشاره کرد و گفت صاحب پیکر این‌ها هستند و آن‌ها باید به من بگویند چه بکنم. در هنگام دفن هم جمعیت زیاد بود و مخلوطی از مأموران و خانواده‌ها و دوستان جمع بودند. فاتحه دسته‌جمعی خوانده شد و روز تلخ و طولانی به این ترتیب به پایان رسید.

### پیش از رسیدن پیکر به محل قبر مرتب آیات قرآن خوانده می‌شد. پیوند این بانوی اسلام و ایران به تاریخ و حضرت زهرا، عاقبت به خیری عجیبی داشت.

« در برخورد اول اتفاق خیلی تلخی بود، اما مسائلی گذشت که شاید در شأن هاله بود. قرابت با مظلومیت حضرت زهرا (س) در شأن هاله بود. هاله مظلومیت بسیاری داشت و در طول زندگی‌اش جور می‌کرد و زندگی‌اش جایگاهش را به قدر ممکن بیان نمی‌کرد و زندگی‌اش داشت که با لغت مظلومیت می‌توانست همراه باشد. بی‌مناسبت نیست که بگویم بعدها آقای خاتمی زحمت کشیدند و برای تسلی به منزل ما آمدند و در آن جلسه

شاید سنی نفر از دوستان بودند و خانم مهندس هم آمدند. خانم مهندس در فاصله صحبت دوستان ساکت بود و در آخر از ایشان هم خواهش کردیم صحبتی نکنند. زرین خانم نکته جالبی مطرح کردند که وقتی این اتفاق افتاد من همان صبح گفتم خدایا از ما چه می‌خواهی که مرگ مهندس و هاله این چنین شد! ولی در طول روز و در هنگام دفن در شب دیدم هاله سزاوار چنین مرگی بود و آرامش پیدا کردم. زرین خانم یادی از جمله حضرت زینب (س) در عصر عاشورا کردند: «ما رأیت الا جمیلاً»

سری در این قضیه هم هست. مهندس پیش‌بینی کرده بود عمر هاله مثل عمر پروین اعتصامی کوتاه است. زرین خانم می‌گفتند

گرچه طول عمر او کوتاه بود اما عرض عمرش وسیع بود.

« خلی‌ها باور داشتند مهندس مسن شده و بالاخره عمر همه سر می‌رسد و هاله می‌تواند راه مهندس را ادامه دهد. صلاحیت‌هایی دارد که بروز پیدا نکرده و می‌تواند آن جایگاه را داشته باشد. حالا هم باورم این است که از زندگی او و مهندس در میان مردم بیش از این‌ها صحبت خواهد شد. ■

**یادم هست در این فاصله افراد در تاریکی ایستاده بودند و صحبت می‌کردند و من هم با حالت مغمومی آرام قدم می‌زدم. از کنار گروهی رد می‌شدم. صدای مرحوم شاه‌حسینی را شناختم که به اطرافیانش می‌گفت وضعیت درست مثل وضعیت حضرت فاطمه زهرا (س) است. توضیح داد که به پهلوی هاله ضربه زدند و به این ترتیب از دنیا رفت، حالا هم شبانه و به‌صورت مظلومانه‌ای دارند هاله را خاکسپاری می‌کنند**

# علیه‌همنوايي عموميت يافته

## سخنرانی سارا شریعتی در بزرگداشت دکتر قانعی راد



سارا شریعتی

از من خواستند در جلسه‌ای که به بزرگداشت یاد دکتر قانعی راد برگزار شده است، مشارکتی داشته باشم. حضور من البته ناموجه است. به این دلیل که دوستان و همراهان ایشان با خاطرات مشترک بسیار در این مجلس حضور دارند. با این حال برای ادای احترام به ایشان حضور یافتم و فکر کردم در این فرصت کم از دکتر قانعی رادی که من می‌شناختم و از تصویر ایشان در تجربه خود صحبت کنم. تصویری که شاید مورد اجماع نباشد.

لازم است بر دو نکته درباره نقش دکتر قانعی راد به عنوان چهره‌ای ناهمنوا تأکید کنم: نقش انتقادی ایشان در چهار جریان جامعه‌شناسی؛ و همچنین ناهمنوایی ایشان با سه حوزه‌ای که می‌گویند دکتر قانعی به تعامل میان آن‌ها می‌اندیشید: دولت، دانشگاه و جریان روشنفکری. می‌خواهم بر چهره ناهمنوایی ایشان تکیه کنم و اجماعی را که به نظر می‌رسد بر سر ایشان است به سهم خودم بشکنم تا خاصیت اندیشه‌ورزی را بدان بازگردانم. مگر می‌شود اندیشمند بود و همه بر سر یک اندیشه اجماع داشته باشند؟ در این روزهای پس از مرگ، چهره دیگری از دکتر قانعی راد بازنمایی می‌شود که با آن کمتر آشنا بودم؛ دکتر قانعی راد دولت‌گرا، سیاست‌گذار و پل میان دولت و دانشگاه و حوزه عمومی و روشنفکران. در مراسم بزرگداشت وی، پیام‌ها از طرف وزیر و مشاور وزیر و شهردار بسیار بود. ردیف اول این سالن را سیاستمداران پر کرده بودند. طبیعتاً حضور این سیاستمداران به دلیل جایگاه دکتر قانعی در شورای سیاست‌گذاری بود. پیام‌های آن‌ها خوانده شد و حتی به نظر می‌آمد که برجسته شد؛ به این دلیل که عادت نداریم مسئولان کشوری و سیاستمداران، به تجلیل از جامعه‌شناسان پردازند. آن هم جامعه‌شناسی که جسورانه نقد می‌کرد و اهل باج دادن نبود.

من اما می‌خواهم در این فرصت کم از قانعی رادی صحبت کنم که می‌شناختم. قانعی راد نه به عنوان جامعه‌شناس سیاست‌گذار، بلکه در پرده آخر زندگی‌اش، به عنوان روشنفکر حوزه عمومی که می‌گوید دیگر می‌خواهم برای مردم بنویسم. به تبع از مایکل بوروی می‌توانم از چهار جریان در جامعه‌شناسی نام ببریم: جامعه‌شناسی آکادمیک یا حرفه‌ای، جامعه‌شناسی سیاست‌گذار، جامعه‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی که به «مردمدار» ترجمه شده است. ایشان اما به عنوان جامعه‌شناسی مردم‌مدار هر چهار جریان را چنانچه رابطه تعاملی با یکدیگر نداشته باشند، نقد می‌کرد و دفاع وی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار به عنوان دفاع از یک جریان مستقل چهارم نبود، بلکه نگاهی کاملاً ارتباطاتی داشت. جامعه‌شناسی آکادمیک را نقد می‌کرد با این تحلیل که این جامعه‌شناسی بدون نسبت با آن سه ضلع دیگر، خودارجاع

می‌شود؛ جامعه‌شناسی بی‌جامعه، محدود به کلاس درس و حیات بوروکراتیک دانشگاهی. جامعه‌شناسی که به زندگی اجتماعی و مسائل روزمره مردم بی‌توجه است و به جامعه‌شناسی صرفاً به عنوان یک شغل نگاه می‌کند. یک جامعه‌شناس محافظه‌کار و هم‌نوا. قانعی راد جامعه‌شناسی سیاست‌گذار را بدون نسبت با آن جریان‌های دیگر نقد می‌کرد به این دلیل که به تعبیر ایشان ممکن است دچار این بلا شود که بوروکراسی، هم مسئله را تعریف کند هم راه‌حل بدهد و هم به منافع خودش فکر کند. جامعه‌شناسی‌ای که حریت ندارد کارگزار قدرت است و گاه حتی از فرط خدمتگرایی به «نوکرمانی» دچار می‌شود. جامعه‌شناسی انتقادی را هم نقد می‌کرد، از آن‌رو که ممکن است بر اثر نوعی بنیادگرایی فکری بر سر اصولی بایستد و از آن تخطی نکند. ذهنی گرا و دگم شود. معتقد بود جامعه‌شناسی پالیسیک یا

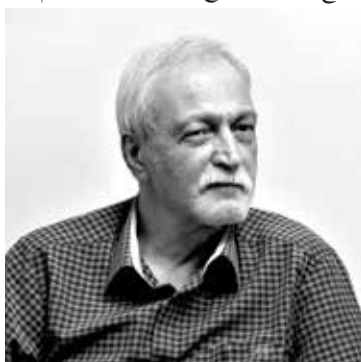
مردمدار نیز چنانچه در رابطه با جامعه‌شناسی آکادمیک نباشد و هم‌افزایی نکند، به نوعی پوپولیسم بدل می‌شود. لحن قانعی راد در نقد این چهار جریان، چنانچه بی‌ارتباط با یکدیگر باشند رادیکال است و در نقد این‌ها از بنیادگرایی، پوپولیسم، نوکرمانی و خودارجاعی نام می‌برد.

این قانعی رادی که یکسر منتقد و ناهمنواست، برخلاف ظاهر، یا برخلاف تصور، مرد استیلیشمنت<sup>۱</sup> نبود. استیلیشمنت به معنای قدرت مستقر، نظم موجود، طبقه یا نظام حاکم. در شورای سیاست‌گذاری بود، به تلویزیون هم آمد، مشاور این یا آن نهاد هم شد، اما هیچ‌گاه به دلیل این جایگاه، طنز تلخ و رویکرد انتقادی خود را رها نکرد.

با این وصف، اهمیت قانعی راد در هم‌نوایی‌اش با سه میدان سیاست و دانشگاه و جامعه نبود، بلکه از اتفاق ناهمنوایی وی با این سه میدان، او را از دیگر چهره‌ها برجسته می‌ساخت. شخصیتی که مورد وفاق و اجماع همه‌تپ و همه‌نوع باشد، یا جمع‌کننده اضداد نبود، برعکس در هر سه حوزه چهره‌ای ناسازگار بود. نه عضو رسمی دانشگاه، نه وزیر و وکیل و سیاستمدار و نه حتی روشنفکر حوزه عمومی. در این سه حوزه حضور و مشارکت داشت و در عین حال آن‌ها را بی‌محابا نقد می‌کرد.

دکتر فراستخواه از اصطلاح «کنشگر مرزی» برای نامیدن چهره وی سخن گفتند. کسی که در مرزها می‌ایستاد. این تعبیر جذابی است که دوستان و همراهانش از آن استفاده کرده‌اند. من به نوبه خود به یاد تعبیر دکتر کاتوزیان می‌افتم. وی در مقاله «جامعه کم‌آب و پراکنده» می‌گوید، بیشتر دهکده‌های ایرانی از هم دور و خودکفا بوده‌اند. در نتیجه ممکن نبود به یک پایگاه فئودالی بدل شوند، چون اضافه‌تولیدشان ناچیز بود. از سوی دیگر عشایر و ایلاتی که به ایران آمدند یکجانشین نبودند، هم نظامی و هم متحرک بودند. آن‌ها سوار بر اسب، به اقصی نقاط کشور می‌رفتند، اضافه‌تولید بسیاری از دهکده‌ها را جمع می‌کردند و به این ترتیب یک قدرت و یک دولت نیرومند مرکزی به وجود آوردند. به نظر می‌رسد، دکتر قانعی در سر زدن به میدان‌های پخش و پراکنده دانشگاهی، سیاسی و اجتماعی چنین نقشی ایفا کرد. به هر میدانی سر می‌زد، اضافه‌محصول هر میدان را جمع کرد و در این انباشت به چنین موقعیتی دست یافت. اهمیتی که دکتر قانعی راد امروز یافته است، محصول تحرک وی، یکجانشین شدن و مستقر نشدن در یک موقعیت است. حتی به نظر می‌رسد هر چه می‌گذشت از مرکز و نهادهای رسمی دورتر می‌شد و به متن جامعه، به اجتماعات علمی، محلی و به شهرستان‌ها نزدیک‌تر می‌شد و بر نقش آن‌ها بیشتر تکیه می‌کرد و پالیسیک یا عموم جامعه و مردم برای وی اهمیت بیشتری می‌یافت. می‌خواست نسبتی میان مردم و دانش برقرار کند. چرا که به تعبیر خودش، «جامعه دارد جامعه دانش می‌شود و جامعه‌شناسی اگر فکر نکند که چگونه باید با مردم ارتباط برقرار کند و دانش را به میان جامعه ببرد، به فسیل بدل می‌شود.»

طرح چهره ناهمنوایی دکتر قانعی راد، به نظر ضروری است. اجماعی را که مرگ ایجاد کرده بشکنیم. طنین انتقادی صدایش را به او بازگردانیم. پس از گذار از این دوره سوگ، به گفت‌وگوی زنده و انتقادی با او ادامه دهیم و همچنان جدل کنیم، چنان‌که اگر حضور داشت، ما نیز از گزند نقد وی مصون نمی‌بودیم. در این زمانه‌ای که به تعبیر کاستور یادیس با یک «هم‌نوایی عمومی شده» مواجهیم، تکیه بر وجهه مرزی، متحرک و منتقد دکتر قانعی راد و معرفی چهره ناسازگار وی اهمیت دارد. چرا که جامعه‌شناسی به میزانی که ناهمنواست می‌تواند نقش انتقادی خود را ایفا کند. ■



پی‌نوشت:

۱. Anti conformist

۲. Establishment

# قانع‌راد: جامعه‌شناس خودی یا خودمانی؟

محمدعلی محمدی

آشنایی من با دکتر قانع‌راد به سال ۱۳۸۱ برمی‌گردد که به‌تازگی کتاب تبارشناسی عقلانیت مدرن (قرائتی پست‌مدرن از اندیشه دکتر علی شریعتی) را منتشر کرده بودند و با دعوت دکتر بیژن عبدالکریمی به پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی برای ارائه و نقد و نظر آمده بودند. همان زمان من نیز مشغول ترجمه کتاب شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن برایان ترنر بودم که سال ۱۳۹۴ انتشارات یادآور آن را منتشر کرد و نوعی احساس هم‌زمانی و اشتراک لفظ و معنا از طریق گفتمان پست‌مدرنیسم پیدا شد که سکه رایج آن روزهای جامعه‌روشنفکری ایران بود. بعدها فرصت‌های مکرری پیش آمد تا کارهای مشترک و جمعی متعددی انجام بدهیم که اوج آن ریاست ایشان بر انجمن جامعه‌شناسی و برگزاری دومین همایش آسیب‌های اجتماعی ایران بود که من دبیر اجرایی و عضو کمیته علمی بودم و نشریه‌ای برای همایش منتشر کردیم که جنبه علمی-خبری داشت و مورد توجه دکتر قانع‌راد قرار گرفت. به پیشنهاد ایشان من سردبیری مجله خبری انجمن جامعه‌شناسی را پذیرفتم و به دلیل رویکردهای من در مجله دوران پرچالش، اما همدلانهای را با هم سپری کردیم و گفت‌وگوهای تنهایی و راز و گلابه‌هایی داشتیم و گاهی هم سیگاری ردوبدل می‌کردیم و انس و الفتی شکل گرفته بود، اما یک پیوند خونی هم از جنس جبهه و شهادت با هم داشتیم که مودت مضاعفی برقرار می‌کرد. همه این سوابق یک‌طرفه اما مردم‌داری و حسن و خلق‌نیکوی دکتر قانع‌راد طرف دیگر که رونقی به انجمن جامعه‌شناسی بخشیده بود و رفت‌وآمدها از هر تیپ و گرایش و با سحر و سهله تحمل می‌شد و مشارکت خودی و غیرخودی از هر سلیقه‌ای و نگرش علمی و اعتقادی، جلوه و رنگین کمان خاصی به انجمن آن دوره بخشیده بود. این جنبه از انجمن جامعه‌شناسی ایران، تفاوت بسیار اساسی در هویت و ماهیت آن ایجاد کرده بود که شاید به دلیل زمان و فضا با دوره‌های قبلی قابل قیاس نبود! پس از مرگ او اما این پرسش در ذهنم مکرر می‌چرخید که این همه اقبال و ستایش و شکوه مراسم و تکریم ناباورانه‌ای که از طرف آن همه مقامات حکومتی و شخصیت‌های علمی و دانشگاهی از وی صورت گرفت از کجا ناشی می‌شود؟ آیا از خودی بودن اوست یا خودمانی بودنش؟ درحالی که مرگ دو جامعه‌شناس بسیار معتبر در حوزه آکادمی و علم، پیش از وی که خود، آنان را می‌ستود و بر مقام استادی آنان بر خود مباهات می‌کرد با چنین مشایعت باشکوهی مواجه نشد. دکتر محمد عبداللهمی و دکتر احسان نراقی به‌حق دو شخصیت ستودنی حوزه جامعه‌شناسی و بسیار موجه علمی در نزد عام و خاص جامعه‌شناسی ایران بودند که خود دکتر قانع‌راد بر ارشدیت و مقام والای آنان معترف بود و در نکوداشت آنان هم انصافاً همت گماشت، اما هرگز قادر نشد بسان آنچه با مرگش دستارانش کردند با آن بزرگواران کند! به‌راستی چرا؟ آیا چون او جامعه‌شناسی خودی بود و خودی‌ها هم بر مسند قدرت بودند، چنین با او مهربانی‌ها شد یا اینکه چون او جامعه‌شناسی خودمانی و مردم‌مدار بود و از هر سنخ و صنفی و با هر آئین و مسلکی در آن انجمن جامعه‌شناسی زمان ریاست او سهم و قدر و منزلتی داشتند این چنین محبوب شد؟

برای پاسخ به این پرسش، لازم است بحثی از خودی و غیرخودی و آثار و نتایج آن و جامعه‌شناسی خودمانی و مردم‌مدار داشته باشیم که قانع‌راد بنا به صفت مردم‌داری، بسیار به آن گرایش پیدا کرده بود، که احتمالاً بحث بی‌پایانی هم خواهد بود.

## جامعه‌شناسی خودی یا جامعه‌شناس خودمانی؟

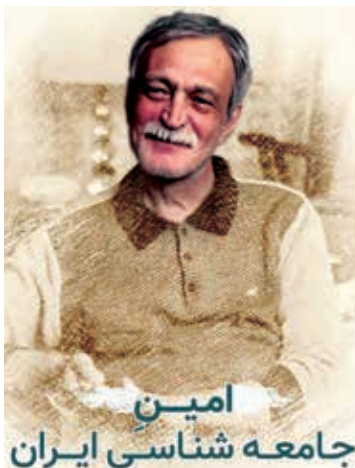
دی‌ماه سال ۱۳۹۰، به‌همت انجمن جامعه‌شناسی ایران، جلسه نقد و بررسی کتاب جامعه‌شناسی خودمانی به قلم حسن نراقی برگزار

شد که در آن جلسه و با نشر آن در مطبوعات و رسانه‌های کشور و به‌اعتبار یکی از نقادان اصلی آن جلسه و بدون حضور نویسنده، با ارجاع به نظریه‌های جدیدالورود مایکل بوروی<sup>۱</sup> به حوزه جامعه‌شناسی ایران، چنین ادعا شد که کتاب مذکور به اعتبار دسته‌بندی چهارگانه بوروی جزو هیچ‌یک از نخله‌های مشهور آکادمیک، سیاست‌گذار، انتقادی و مردم‌مدار نیست؛ بنابراین حتی اگر به چاپ سی‌ام رسیده و مورد اقبال مردم و جامعه قرار گرفته باشد، دلیلی بر حقانیت آن نیست!

نگرشی که با آن حتی می‌توان اهمیت آثار دکتر شریعتی و علمی و جامعه‌شناختی بودن آن آثار را نیز تخطئه کرد و چه‌بسا که تاکنون نیز برخی چنین کرده‌اند. معیار علمی یا برحق بودن و حتی فاخر بودن و نبودن، مسئله‌ای است که من مدت‌ها با آن درگیر بوده‌ام که به‌راستی معیار صحت و صواب و درستی و نادرستی یا لازم و غیرضروری بودن پدیده‌ها و اشیا و امور چیست و چگونه تعیین می‌شود. بحث دو دهه پیش من با دوستان روشنفکرم بر سر فیلم تایتانیک بود و آن‌ها همه معتقد بودند که فیلم تایتانیک علی‌رغم استقبال جهانی و فروش گیشه و جوایز اسکار و فروش آرم و علائم و المان‌های مربوط به فیلم که همه رکوردهای قرن را شکست و به‌عنوان برترین فیلم تاریخ آن زمان شناخته می‌شد فیلم فاخری نبوده و دارای معنا و اثر هنری تحسین‌برانگیزی هم نیست و استقبال مردم را هم دلیل حقانیت آن نمی‌دانستند.

برای من این سؤال همچنان اهمیت داشت که چرا و چگونه ارتش نازی توانست آن همه پشتوانه مردمی را در برهه‌ای از تاریخ به دست آورد و با حمایت آنان دست به چنین جنایت‌هایی بزند. آیا می‌توان به تعبیر دورکیم آن روح و وجدان جمعی شکل گرفته حول محور نازیسم را به‌صرف اینکه مطابق با سلاطین فاخر پسند ما نیست، به کلی انکار و محکوم کرد؟ آیا ظهور نازیسم و روح آلمانی آن زمان محصول روان زنجیده و ملت تحقیرشده پس از جنگ جهانی اول و به‌حاشیه رانده شدن آلمان از فرآیند توفنده مدرنیسم نبود؟ آیا آن اتحاد یکپارچه مردم آلمان علیه هژمونی دولت‌های غربی بر جهان غرب و شرق نبود که نازیسم و هیتلر را زایید و پرورش داد؟ آیا در کنش جمعی و تاریخی آنان هیچ فضیلت و جنبه اخلاقی وجود ندارد؟ در مورد پوپولیسم چه؟ آیا پوپولیسم و پوپولیست‌ها فقط چون مطابق با معیارهای روشنفکرانه و فضائل اخلاقی تمدنانه طبقات برگرزیده و نخیه جامعه نیست، باطل است؟ پس تعبیر هگلی از روح تاریخ چه می‌شود؟ و از آن واضح‌تر اثر پوپولیسم و پوپولیست‌ها بر فرآیند تکامل و تکوین تاریخ را چگونه ارزیابی کنیم؟ آیا باز هم به تعبیر دورکیم آن‌ها واقعیت اجتماعی نیستند؟ آیا واقعیت‌های اجتماعی اگر مبتنی بر نظریات و روش‌های علمی جامعه‌شناختی نبودند، وجود ندارند؟

به‌تعبیر مایکل بوروی، اهمیت جامعه‌شناسی نه به‌عنوان علم، که به‌عنوان نیروی اخلاقی و سیاسی است که آن را از سایر رشته‌ها متمایز می‌کند. غلبه جامعه‌شناسان بر صیغه اخلاقی جامعه‌شناسی و تبدیل آن به علم محض که به تعبیر بوروی و بسیاری دیگر، شامل مدرک‌گرایی و واحدهای درسی استاندارد شده و شرح درس‌های از پیش تعیین شده، پایان‌نامه‌های سفارشی، سوابق و عناوین اداری دهان‌پرکن و به‌خصوص مقالات «آی‌اس‌آی» جعلی و بلائرفاخر در جامعه‌شناسی برای تأمین پیش‌نیازهای ارتقا و همه و همه به‌عنوان یک دستاورد بزرگ برای کسسانی مثل مارتین لیبیسیت و نیل اسملسر است که در سال ۱۹۶۱ اعلام کردند بالاخره توانستند بر صیغه اخلاقی جامعه‌شناسی غلبه کنند و آن را تبدیل به علم محض کنند؟ آیا آنان توانستند توضیح دهند چگونه در آلمان گروهان هیتلر رشد کرد و در مقام رهبری نظامی توانست جامعه آلمان و بالاتر از آن هایدگرهای زمانه خود را هم زیر مهمیز قدرت برآمده از طوفان مردمی در برابر استبداد





مدرنیته بکشد؟ آیا جامعه‌شناسی آکادمیک به چنین شورش اجتماعی حتی با نام پوپولیسم یا همان پابرهنگان اعتباری قائل است؟

به قول بوروی در سال ۱۹۶۸، دوسوم از اعضای انجمن جامعه‌شناسی آمریکا با موضع‌گیری انجمن در قبال جنگ ویتنام و ورودش به مسائل سیاسی مخالفت کردند که به نوعی موافقت با ادامه آن جنگ محسوب می‌شد. همچنین، درحالی که دوسوم از اعضای انجمن جامعه‌شناسی آمریکا با جنگ عراق مخالف بودند، دوسوم مردم آمریکا با آن جنگ و حمله به عراق موافق بودند. آیا جامعه‌شناسی فاخر یا علمی، همان جنبه غیرخودمانی و غیرعوامانه بودن آن است؟

آیا اگر پدیده‌های اجتماعی و جریان‌ها و جنبش‌هایی برخلاف باور جامعه‌شناسان و روش‌های شناخته‌شده علمی - آکادمیک مانند فیلم تایتانیک، کتاب جامعه‌شناسی خودمانی و نازیسم یا پوپولیسم احمدی‌نژادی شکل گرفت که در جلوی چشمان ما جامعه‌شناسان، مردم و فرهنگ و کنش آنان را مصادره به میل کردند و بخشی از تاریخ را در آلمان و جهان و ایران رقم زدند و آن بخش از تاریخ و کنش مردم و توده‌ها نیز تبدیل به یک واقعیت تأثیرگذار اجتماعی شد، ما آن را مطابق آن جلسه نقد کتاب، «سیاست مردم‌انگیز و گروه موسوم به انحرافی» می‌نامیم؟ مردمی که با تسلیم شدن به جامعه‌شناسان و بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها، تمدن و فناوری و سبک زندگی جدید را ساختند که والتر بنیامین از آن با تعبیر طوفان توسعه و پیشرفت یاد می‌کند و قرن‌هاست مرثیه‌های غمگانه ادبی و رمانتیک و نوستالژیک در وصف سبک زندگی پیشامدرنیته می‌سرایند یا مردمی که در برابر این طوفان توسعه و پیشرفت ایستادگی کردند و گاهی طوفانی معکوس ساختند و تمدن سلطه‌جو را تخریب کردند که با انگ «دگربودگی»<sup>۲</sup> مهاجم و بربر و امروزه پوپولیست خطاب می‌شوند، کدامیک و با چه معیار علمی و آکادمیک حقایق دارد؟ گویی که جریان اصلی تاریخ و تمدن و واقعیت، همان جریان غالب مدرنیته و معیارهای حاکم بر آن است که در چنین تفسیری، نقش شریعی در نحله جامعه‌شناسی البته باید انکار و کتاب جامعه‌شناسی خودمانی هم به کلی تخطئه شود، هرچند به چاپ سی‌ام رسیده و مورد قبول عامه یا «پوپول» یا «پابلیک» یا مردم کوچ و بازار قرار گرفته باشد. در این صورت‌بندی، پرسش اساسی این است که به راستی این واقعیت‌های اجتماعی پر قدرت و تاریخ‌ساز و ضد تمدن و ضد علم موجودی را که جنبه‌های فاشیستی و ضد توده‌ای آن هم آشکار شده است در کجای جامعه‌شناسی و با چه عنوان و منزلتی جا دهیم؟

پاسخ مایکل بوروی این است: «با این حال و به‌رغم همه این فشارها، آتش آن رویکرد اخلاقی اولیه نسبت به جامعه‌شناسی همچنان افروخته است. ما قرن را صرف بنای دانش حرفه‌ای خود و ترجمه درک عرفی عامه به علم کرده‌ایم. اکنون وقت آن رسیده است که علم را به زبان عرفی و عامه ترجمه کنیم و دانش خود را به میان کسانی ببریم که آن را از ایشان وام گرفته بودیم. وقت آن رسیده است که مشکلات شخصی افراد را به مسائل عمومی تبدیل کنیم و به این ترتیب برای جامعه‌شناسی از نو تاروپودی اخلاقی بیافیم!»

باید اذعان داشت که استقبال مردم از یک ایده یا کالا و سیاست، الزاماً به حقیقت آن منجر نمی‌شود، اما آیا با برچسب پوپولیسم، لزوماً به انکار آن نمی‌کوشیم؟ آیا

می‌توان فیلم اخراجی‌ها و گروه موسوم به انحرافی یا نازیسم و فاشیسم را که در برهه‌های نقش اکثریت مردم در آن بارز بوده با عنوان پوپولیسم رد و نفی و انکار کنیم و آن را به‌عنوان یک آسیب اجتماعی تلقی کنیم و مورد مطالعه جامعه‌شناسی آکادمیک قرار دهیم؟ اگر چنین باشد، دموکراسی‌های غربی و ظهور اکثریت سیاسی که مبتنی بر رأی جمهور مردم است، باید باطل و غیرفاخر تلقی شود! این عین استبداد علمی و آکادمیک و نخچه‌گرایانه منحط مدرنیته‌ای است و همه اعتبار پست‌مدرنیته از همین ناشی می‌شود که این‌ها را فرارویات‌های کلان مدرنیته نامیده و بر آن می‌شورد، اما ما شبه‌مدرن‌ها و شبه‌روشنفکران شرقی باز هم در فرایند توسعه تاریخی مدرنیته، چشم‌پسته به تقلید فرارویات‌ها از علم و حقیقت و مقبولیت پدیده‌ها نشسته‌ایم. قانع‌ی‌راد اما به‌اعتبار مردمی بودن و مردم‌داری، به نظرم از این آسیب روشنفکرانه مسلک جامعه‌شناسی تا حدودی میرا بود و آن‌چنان که وصف حال او رفت، به بوروی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار علاقه‌مند شده بود و باور داشت به اینکه دانش خود را به میان مردم ببریم و مشکلات شخصی افراد را به مسائل عمومی تبدیل کنیم و معتقد بود انجمن جامعه‌شناسی ایران به همه گرایش‌ها و نحله‌های فکری جامعه‌شناسی ایران تعلق دارد و پای همه آنان را بر این محفل باز گذاشته بود.

### جامعه‌شناس خودی یا غیر خودی

آیا قانع‌ی‌راد جامعه‌شناس خودی بود و این همه تجلیل در مراسم مرگ او و حضور و پیام‌های رجال سیاسی و علمی، به آن دلیل بود که برخلاف دکتر عبداللهی و دکتر نراقی، او در درون گفت‌وگو اصلاح‌طلبی بود و به دلیل مشروعیت و شهرت یک‌باره و ناباورانه‌ای پیدا کرد؟ ایده «دگربودگی» در تحلیل جامعه‌شناختی و اینکه چگونه هویت‌های اقلیت و اکثریت ساخته و بر ساخته می‌شوند، ایده‌ای محوری است و به‌دلیل آن است که بازنامه‌ی گروه‌های مختلف در درون هر جامعه‌ای را از گروه‌هایی کنترل می‌کنند که قدرت سیاسی بیشتری دارند. به همین دلیل جامعه‌شناسان نسبت به شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی رویکردی انتقادی را در پیش می‌گیرند که درونی کردن مشروعیت دسته‌بندی‌های اجتماعی و به‌حاشیه راندن گفت‌وگوها یا خرده‌گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌ها و قومیت‌ها را انحصارطلبی گفتمان‌های هویتی مسلط دانسته‌اند که از طریق فرآیند «دگرسازی» و «غیریت» و دوگانه «خودی و غیر خودی» تحقق می‌یابد. در بحث حاضر، این دگرسازی، در نفی هویت و واقعیت اجتماعی یک پدیده غیر خودی به‌نفع یک پدیده و امر اجتماعی خودی نمود می‌یابد که هم کتاب جامعه‌شناسی خودمانی، هم مرگ سه جامعه‌شناس مهم اخیر ایران و هم جریان‌های معروف به انحرافی یا پوپولیسم در این چارچوب قابل تحلیل است. در باب کتاب جامعه‌شناسی خودمانی مسئله این است که «ما» جامعه‌شناسان آن را نوشتیم یا آن جریان اجتماعی حتی قوی و توده‌ای را چون «ما» راه نینداخته‌ایم، انحرافی یا پوپولیستی است و آن «دگر جامعه‌شناسان» هم چون از «ما» نیستند، بنابراین، ضرورتی به سوگواری صنفی و پاسداشت و نکوداشت و تجلیل جسد آنان وجود ندارد!

مباحث مربوط به فمینیسم و نظریه کوئیر، نظریه اقلیت‌های قومی و نژادی در آمریکا و بحث قدرت و دانش و غلبه آن که پست‌مدرنیست‌هایی چون لیوتار و فوکو مطرح کردند نیز در همین راستا تحلیل می‌شوند.

بحث لیوتار با عنوان «وضعیت پست‌مدرن»، تردید در فرارویات‌سازی مدرنیته و مظاهر آن از جمله تفسیر علمی مسئله شباهت و تفاوت در نحوه دریافت حس هویت و تعلق اجتماعی بود. جامعه‌شناسان اذعان دارند هویت‌ها معمولاً عناصری از انحصارطلبی را در خود دارند و معیارهایی در گروه اجتماعی یا حزب و سازمانی که بدان تعلق داریم وجود دارد که مانع از ورود و احراز هویت «دیگران» از آن سازمان می‌شود. درحالی که مسئله اصلی این است که این معیارها فقط نوعی برساخت اجتماعی است که گروه‌ها یا جوامع می‌سازند که مفهوم خودی و غیر خودی را یعنی حداکثر شباهت و حداقل تفاوت! بازتاب می‌دهد. به قول زیگموند بومن<sup>۳</sup> دوگانه‌ای از «ما» و «آن‌ها» شکل می‌گیرد که بسیار هم طبیعی به‌نظر می‌رسد، درحالی که هویت‌های اجتماعی در واقع طبیعی نیستند، بلکه ساخت یک نظم اجتماعی به‌وسیله گروه‌های در قدرت و صاحب قدرت است که با این دوگانگی در پی سلطه و برتری بر گروه‌های دیگر هستند.

طبیعی و عادی جلوه دادن تفاوت و غیریت بخشیدن به دیگران در عالم جامعه‌شناسی امری کاملاً نسبی است که برخلاف آنچه در نقد کتاب جامعه‌شناسی خودمانی آورده شده، هیچ‌یک از گرایش‌های جامعه‌شناختی مورد اشاره بوروی آن را بر نمی‌تابد که در واقع نوعی ایدئولوژیک کردن هویت و فاصله‌گذاشتن بین «ما» و «آن‌ها» می‌است که نوع رادیکال آن در رویکردهای جامعه‌شناختی و الهیات که اطمینان مطلق به هویت برساخته است، به جنگ و سلطه و استبداد منجر می‌شود که چهره خود را در تاریخ مکرر در قالب جنگ‌های مقدس آشکار کرده است.

شخصیت و جلوه حضوری قانع‌ی‌راد، به دلایلی که گفته شد، میرا از دوگانه‌سازی موجه، اما ناخوشایندی بود که طرفداران وی بعد از مرگ او بازتاب دادند. او را نمی‌توانستی به یک هویت مشخص و مسلط یا حتی در حاشیه و اقلیت نسبت دهی، چرا که به نظرم قانع‌ی‌راد، در کسوت یک جامعه‌شناس مردم‌مدار و مردم‌دار بر این امر واقف بود که چنین هویت‌هایی صرفاً برساخت‌های اجتماعی هستند و برساخت‌ها هم امری اعتباری و نسبی‌اند.

بدیهی است که روشنفکر متعهد می‌داند که چنین هویت‌یابی برساخت‌گرایانه اجتماعی در نهایت به جنگ و سلطه و استثمار یا استعمار و استبداد ختم می‌شود که جریان‌هایی برای مقابله با آن به قوی‌ترین هویت عامه و عمومی جامعه یعنی پوپولیسم روی می‌آورند و از آن هویتی مشروع می‌سازند تا بر هویت رقیب سلطه‌گر حتی از راه فاشیسم و نازیسم غلبه پیدا کند. با این وصف، مسئولیت ظهور جنبش‌های پوپولیستی حتی اگر در آن هیچ حقیقتی هم پیدا نکنیم، با «دگرسازان» و مؤسسان و مجریان گفتمان «خودی و غیر خودی» است که با استبداد خود محرومیت به‌حاشیه رانده‌شدگان و غیر خودی‌ها را از حد تحمل می‌گذرانند، اما شخصیت و منش قانع‌ی‌راد میرا از چنین شائبه‌هایی بود. او جامعه‌شناسی مردم‌مدار و مردم‌مدار بود که با دوگانه‌سازی خودی و غیر خودی بیگانه و با دوستان مروت و با دشمنان مدارا می‌کرد. ■

### پی‌نوشت:

۱. درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار، تلخیص و ترجمه نازنین شاهرکی.

2. otherness

3. Zygmunt Bauman

# چشم انداز سیاست داخلی



بحران‌های موجود در ایران از ابتدای انقلاب تاکنون، بررسی ابعاد مختلف آن‌ها و اینکه چگونه امنیت و بقا، توانسته است رفاه را محدود کند و بررسی راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی برای خروج از بحران، دستمایه مقاله‌ای است که حسین رفیعی برای چشم‌انداز ایران نوشته است. رفیعی در این مقاله چهار راه‌حل موجود برای رفع مشکلات را برشمرده است و در نهایت یکی از آن‌ها را انتخاب کرده است. مقالاتی از مهدی غنی و احسان هوشمند، همچنین به سنت دیرین، گزارش مجلس را می‌توانید در بخش سیاست داخلی چشم‌انداز این شماره مطالعه کنید.

چشم‌اندازی به همبستگی ملی در  
پرتو شرایط جدید منطقه؛

احسان هوشمند



چالش «بقا و امنیت حاکمیت»،  
با «توسعه و رفاه جامعه» در  
جمهوری اسلامی ایران؛

حسین رفیعی



# اجماع ارکان نظام در «مبارزه با پول شویی» و «مقابله با تأمین مالی تروریسم»



فائزة حسینی

گروه ویژه‌نامه اقدام مالی در سال ۱۹۸۹ به ابتکار کشورهای صنعتی گروه ۷ با شانزده عضو با هدف بررسی وضعیت قوانین مبارزه با پول شویی در بازارهای بین‌المللی تشکیل شده و هر چهار ماه یک بار جمع‌بندی خود از وضعیت ریسک بازارهای مالی هر کشور را به اطلاع اعضای خود می‌رساند تا در مواردی که استانداردهای قوانین مناسب برای مبارزه با پول شویی ندارند احتیاط لازم را داشته باشند. هم‌اکنون این گروه با ۳۵ کشور و دو سازمان منطقه‌ای عضو که اتحادیه اروپا و شورای همکاری کشورهای خلیج فارس هستند، تشکیل می‌شود.

منظور از مبارزه با پول شویی، مقابله با مبادلات مالی ناشی از قاچاق مواد مخدر و اسلحه، فحشا، رشوه و هر فعالیت غیرقانونی دیگر است. پس از حملات یازده سپتامبر مبارزه با تأمین مالی تروریسم نیز به این موارد اضافه شد. در حال حاضر، ۱۹۲ کشور عضو این سازمان هستند.

در سال ۱۳۸۸، ایران در لیست سیاه این سازمان قرار گرفت و در سال ۱۳۹۵ با اقدامات دولت، قراردادن در لیست سیاه به مدت یک سال به تعلیق درآمده تا ایران اقدامات لازم را در این باره انجام دهد. تصمیم‌گیری نهایی درباره وضعیت کشورمان به نشست ماه ژوئن (تیرماه ۹۷) این سازمان بستگی دارد، البته FATF در نشست خود با صدور بیانیهای به نفع ایران اعلام کرد که با توجه به تداوم تلاش‌های ایران، سه ماه دیگر به ایران برای انجام تعهدات خود مهلت داده است. ملحق نشدن به این سازمان به معنای عدم دسترسی به شبکه بانکی جهانی است.

مقررات مبارزه با پول شویی شامل قوانینی است که اشخاص و شرکت‌ها را موظف می‌کند درباره نحوه کسب درآمدها به دولت‌ها توضیح دهند. از این راه پول‌هایی که از راه‌های نامشروع مانند قاچاق، رشوه و تخلف‌های مالی به دست آمده است برای ورود به بازارهای مالی یا دشواری بیشتری روبه‌رو می‌شوند و سلامت نظام مالی و اقتصادی از ضمانت بیشتری برخوردار خواهد بود.

محمود صادقی در اینباره توثیق کرده و به گزارش ۱۵۸۴۳ مرکز پژوهش‌های مجلس اشاره کرد که نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از مشکلات برقراری روابط کارگزاری بین بانک‌های ایران و بانک‌های دنیا ناشی از علل غیرتحریمی است. وی به پشت‌پرده فضا‌سازی علیه لایحه مبارزه با پول شویی هم اشاره کرد و نوشت قاچاقچیان مواد مخدر و متخلفان کلان مالیاتی نگران شفافیت تراکنش‌های بانکی خود هستند و تحت لوای شعارهای انقلابی و تحریک گروه‌های منتسب به اصولگرایان منافع خود را دنبال می‌کنند.

از سال ۹۵ تاکنون روزنامه کیهان یادداشت‌های خود را به مخالفت با FATF اختصاص داده است. نویسنده یادداشت‌های این روزنامه مدعی است که با تصویب این لایحه پای داعش به ایران باز می‌شود، درحالی‌که عراقچی هشدار داده اگر موافقت نکنیم، چه‌بسا داعش از سیستم‌های مالی ما برای تأمین نیازهای مالی خود استفاده کند. مخالفان و دلواپسان تصویب لایحه معتقدند با این لوایح بازوهای ایران در منطقه دیگر نمی‌توانند از ایران پول دریافت کنند، چرا که ممکن است جامعه جهانی آن‌ها را گروهی تروریستی تلقی کند و این کار باعث تضعیف نیروی خواهد شد که در حال مبارزه با داعش است. روزنامه کیهان بخشی از توافق را زمینه‌سازی برای بازکردن پای داعش به جمهوری اسلامی ایران می‌داند که به آن توجهی نشده است. همچنین طومارهایی در صحن علنی مجلس انداخته شد و این عبارت «مجلس با

اصلاح قانون مبارزه با پول شویی، اصلاح قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم، الحاق ایران به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم و الحاق ایران به کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرائم سازمان‌یافته فراملی (پارلمو) لوایح چهارگانه‌ای بودند که در جلسه علنی مجلس در دستور قرار گرفتند.

برخی از تندروی‌های اصولگرایان مجلس که در جلسات قبلی در اقدامی عجیب و با آنکه ایران هنوز از برجام خارج نشده پرچم امریکا و معاهده برجام را در صحن علنی به آتش کشیدند، در سخنان خود اشاره می‌کردند که شورای عالی امنیت ملی درباره این لوایح به نتیجه نرسیده، درحالی‌که موافقان تصویب لوایح به موضع رئیس مجلس و نیز دبیر شورای عالی امنیت ملی استناد می‌کردند.

سردار شمخانی در مجلس به صراحت نظر مساعد دفتر رهبر انقلاب و مراجع امنیتی و نظامی را بیان کرده بود که نشان‌دهنده اجماع و اتفاق نظر همه ارکان نظام در مبارزه با پول شویی و تأمین مالی تروریسم بود.

بهمین ماه سال ۱۳۹۶ کلیات لایحه مبارزه با جرائم سازمان‌یافته فراملی (پارلمو) پیش از سه لایحه دیگر در صحن علنی به رأی گذاشته شد و با وجود هشتاد رأی مخالف و فضا‌سازی‌های اصولگرایان به تصویب مجلس رسید، اما برای تبدیل شدن به قانون با ایراد شورای نگهبان روبه‌رو شد. شورای نگهبان ترجمه لایحه را غیر دقیق خوانده و همین یک جمله کافی بود تا مخالفان مجدداً اعتراض و مخالفت‌های خود را بیان کنند، ولی علی لاریجانی ایراد آنان را وارد ندانست و لایحه تصویب شد.

سال جاری پیشنهاد مسکوت ماندن دو ماهه لایحه «مبارزه با پول شویی» و «تأمین مالی تروریسم» هم با مخالفت‌هایی روبه‌رو شدند، اما سرانجام کلیات آن‌ها به تصویب رسید، ولی بررسی جزئیات و تصویب نهایی آن‌ها همچنان متوقف مانده است. در جلسه علنی ۲۰ خردادماه لایحه الحاق ایران به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم نیز با ۱۳۸ رأی موافق و ۱۰۳ رأی مخالف و شش رأی ممتنع تصویب شد.



تصویب FATF پای داعش را به کشور باز نکند» بر روی آن‌ها به چشم می‌خورد. درحالی‌که روابط عمومی وزارت اقتصاد در بیانیه‌ای اعلام کرده بود FATF هیچ‌گونه مکانیسم و نرم‌افزار خاصی برای رصد تبادلات مالی کشورهای عضو و غیرعضو ندارد، بلکه این نهاد صرفاً استانداردها و چارچوب‌های حقوقی برای استانداردهای مقوله مبارزه با پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم برای کشورهای عضو (حدود ۱۹۴ کشور) را منتشر می‌کند. بدیهی است تقدیم لوایح اصلاحیه مبارزه با پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم در چارچوب مقررات داخلی و با رعایت مصالح و منافع ملی و تحت نظارت مستقیم شورای عالی امنیت ملی صورت گرفته است. گفتنی است عراقچی در مراسم رونمایی از کتاب تروریسم و فضای مجازی در خاورمیانه، در سال پیش گفته بود برای تحقق این مهم آن‌ها از حساب‌های مخدوش استفاده می‌کنند و با توجه به اینکه ایران در مجاورت افغانستان قرار دارد ممکن است گروه‌های مواد مخدر در سیستم‌های مالی ما اقدام به پول‌شویی کنند و بدین‌گونه بر شفافیت مالی تأکید کرده بود. همان‌طور که پزشکیان، نایب‌رئیس مجلس هشدار داده بود اگر شفافیت مالی وجود داشته باشد، امکان ندارد عده‌ای یک‌شنبه میلیاردی شوند و عده‌ای به نان خود محتاج باشند، هشدار داد که در گفته وزیر کشور و تذکر ترکان مشاور روحانی در زمان انتخابات ۹۴ نسبت به ورود پول‌های قاچاق به عرصه انتخابات شنیده شد. وزیر کشور در توضیح گفت اگر مراقب نباشیم، قاچاقچیان محتاج به حامی در حوزه قدرت می‌گردند، اگر هوشیار نباشیم، امکان دارد این افراد از طرق مختلف از جمله از طریق انتقال قدرت اعمال نفوذ داشته باشند. خاتمی یزدی، کارشناس پولی و بانکی، در بیان ضرورت عضویت ایران در FATF به سیستم پولی و بانکی و روش‌های سنتی اشاره می‌کند و از این رو که بخشی از اقتصاد زیرزمینی و قاچاق کالا، فعالان در اقتصاد زیرزمینی غالباً از پرداخت مالیات شانه خالی می‌کنند و در این رابطه با شفاف‌سازی مخالفت می‌ورزند.

«مبارزه با تروریسم، یکی از موضوعات مهمی است که تعریفی پذیرفته‌شده از تروریسم و گروه‌های تروریستی نه در قوانین داخلی ایران و نه در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. لذا به دلیل ابهام در تعریف تروریسم این قانون برای کاستن از فشارهای بین‌المللی ارائه شده است. کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از تأمین مالی تروریسم در سال ۱۹۹۹ تصویب شده است و تا امروز ۱۷۳ کشور به آن پیوسته‌اند. فراتر از این کنوانسیون شورای امنیت سازمان ملل متحد پس از یازدهم سپتامبر طی قطعنامه ۱۳۷۳ تصمیم گرفت کلیه دولت‌ها باید از هرگونه حمایت از تروریست‌ها و گروه‌های تروریستی خودداری کنند. علاوه بر این اقدام، صندوق بین‌المللی پول نیز اقداماتی را اتخاذ کرد. در کمیته‌ای موسوم به گروه مالی، اقدام FATF نیز توصیه‌های هشت‌گانه‌ای در این خصوص دارد، هرچند که الزام‌آور نیست، اما با توجه به جایگاه صندوق بین‌المللی پول از اهمیت برخوردار است. ابتدا اقدام مالی در رابطه با پول‌شویی بود، ولی پس از یازده سپتامبر، اختیارات آن فراتر رفته و تأمین مالی تروریسم را نیز شامل شد. هم‌اکنون یازده

کنوانسیون بین‌المللی درباره مبارزه با تروریسم وجود دارد که جمهوری اسلامی به اکثر آن‌ها پیوسته است. با آنکه نظام بانکی ایران اقداماتی در راستای نظارت بر حساب‌ها اتخاذ کرده، همچنین قانون مجازات اسلامی در خصوص محاربه بستر قانونی کافی را در جرم‌انگاری تأمین مالی تروریسم و هرگونه کمک به اقدامات تروریستی فراهم آورده است؛ اما جرم‌انگاری مستقل تأمین مالی تروریسم در این لایحه ارائه شده است.

لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم یکی از لوایح چهارگانه‌ای است که برای نخستین‌بار در سی‌ام اردیبهشت سال جاری به‌صورت غیرعلنی در مجلس بررسی شد. مسئولان دولتی حاضر در جلسه فوق‌العاده کمیسیون امنیت، ازجمله ششمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، ظریف وزیر امور خارجه و عراقچی، معاون حقوقی وزارت امور خارجه و کرباسیان وزیر امور اقتصادی و همچنین نمایندگان از وزارت اطلاعات، بانک مرکزی، اطلاعات سپاه و دیگر نهادهای ذی‌ربط در آن جلسه شرکت داشته و به تشریح این لایحه پرداختند.

این لایحه در جلسه علنی یکم خردادماه در دستور کار قرار گرفت، اما عده‌ای از نمایندگان اصولگرا با در دست داشتن نوشته‌ها و همچنین سردادن شعارهایی مانع بررسی شدند و خواستار مسکوت ماندن دوهفته‌ای لایحه شدند. سخنگوی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی هم ادعا کرد که کمیسیون، بررسی این لایحه را صحیح نمی‌داند و گزارشی برای قرائت به صحن علنی ارائه نکرده است. درحالی‌که لاریجانی، رئیس مجلس، مخالف مسکوت ماندن بود لایحه را به کمیسیون امنیت ملی ارجاع داد و از اعضای آن درخواست کرد آن را مجدداً بررسی کنند.

بررسی لایحه در کمیسیون نیز با حواشی همراه شد. ازجمله آن که برخی نمایندگان اصولگرا آبستراکسیون کرده و در واقع با نصاب‌شکنی در زمان رأی‌گیری از جلسه خارج شدند. نوریان، عضو کمیسیون امنیت ملی، می‌گوید تصویب لایحه در راستای شفافیت مالی و جلوگیری از پول‌شویی و سوءاستفاده‌هایی است که از جانب جریان‌های مخرب همچون تروریست‌ها و مافیای مواد مخدر صورت می‌گیرد تا دسترسی این مجرمان به کانال‌های نقل و انتقالات پولی و مالی بسته شود. وی اقدام اقلیت دلوپس را در کمیسیون، غیراخلاقی دانست.

درنهایت این لایحه در هشتم خردادماه با شش شرط از سوی کمیسیون به تصویب رسید، اما نمایندگان مخالف چه گفتند؟ برخی از مخالفان با تعبیر ترکمانچای دوم، معتقدند بودند با الحاق ایران به کنوانسیون ممکن است برخی شخصیت‌ها و نهادها از جمله سپاه پاسداران، حزب‌الله لبنان و برخی گروه‌های فلسطینی در لیست

گروه‌های تروریستی قرار گیرند. نوریان در تشریح این لوایح می‌گوید: تقریباً تمام کشورهای جهان در این کنوانسیون عضویت دارند. این لایحه نیز بخشی از توصیه‌های چهارگانه FATF است. بر اساس این لوایح چهارگانه گروه اقدام مالی یا FATF ایران را از لیست سیاه به حالت معلق درآورده و ۲۵ خردادماه مهلت خروج کشور از این لیست سیاه است؛ بنابراین به لحاظ حقوق بین‌المللی پیوستن به کنوانسیون امر پسندیده‌ای است. هرچند پس از برجام، بانک‌های بزرگ مالی دنیا آن‌چنان‌که انتظار می‌رفت با سیستم بانکی ما همکاری نداشته‌اند و آن هم تحت فشار آمریکا و با موانع سیاسی بوده است، ولی به لحاظ حقوقی معنی در کار نبوده است، اما در صورت تصویب نشدن این لوایح عملاً موانع حقوقی نیز پیش‌روی جامعه جهانی قرار خواهد گرفت. به گفته این عضو کمیسیون امنیت ملی، به بیان دیگر با تصویب لایحه از ضروری قطعی جلوگیری می‌کنیم، اما با تصویب نشدن آن صرفاً به دشمنان بهانه می‌دهیم. گفته می‌شود دولت روحانی برای نجات حداقل دستاوردهای اقتصادی برجام نیازمند تصویب لوایح چهارگانه و خروج کامل از فهرست سیاه گروه ویژه اقدام مالی FATF است.

در مورد برجام نیز مشاهده می‌کنیم وزیر خارجه اسبق و مشاور رهبری، بسیاری از سیاستمداران عالی‌رتبه و مراجع مذهبی و سران قوا، به نتیجه رسیدن مذاکرات هسته‌ای و برداشتن تحریم‌ها به‌طوری‌که به خطوط قرمز نزدیک نشده‌ایم را اقدامی ارزشمند نامیده‌اند. احمد توکلی مذاکرات ۲۳ ماهه را باعث پیشبرد سی سال سیاست خارجی قلمداد کرد و آیت‌الله صادق لاریجانی، رئیس قوه قضاییه، با اشاره به روند مذاکرات افزود تمام طول این روند از سوی مقام رهبری رصد می‌شد به گونه‌ای که در جریان روند مذاکرات بوده‌اند تا از مسیر اصلی و چارچوب‌های نظام اسلامی خارج نشود.

علی‌مطهری پیش از این درباره این لوایح گفته بود این‌ها از لازمه FATF است و به‌علاوه ممکن است اروپایی‌ها به دنبال نشان‌دادن استقلال خود از آمریکا باشند. مطهری یادآور شده بود این لوایح ایراداتی داشت، اما با همکاری مرکز پژوهش‌های مجلس و شورای عالی امنیت ملی و حتی ارتباط با دفتر رهبری نواقص رفع شده است. مخالفان، تحلیل دولت را غیرواقعی دانستند و تصویب این لوایح را در جهت تحقق «اقدام مالی» و نوعی تشدید خودتحریمی تلقی می‌کنند که مخاطرات امنیتی فراوانی دارد. حاجی دلگانی، نماینده شاهین شهر، سخنان ششمخانی را در این رابطه بدون مطالعه و غیرکارشناسی ارزیابی کرد، زیرا وی گفته بود این لوایح ربطی به FATF ندارد. البته عراقچی نظر متفاوتی را در جلسه غیرعلنی مجلس عنوان کرده و گفته بود FATF و پذیرش این کنوانسیون

**محمودصادقی: قاچاقچیان مواد مخدر و متخلفان کلان مالیاتی نگران شفافیت تراکنش‌های بانکی خود هستند و تحت لوای شعارهای انقلابی و تحریک گروه‌های منتسب به اصولگرایان منافع خود را دنبال می‌کنند**



آویزان کردن طومار در صحن مجلس در مخالفت با FATF

لازمه مذاکره با اروپا خواهد بود، ولی شمخانی معتقد بود اجرای FATF مدنظر جمهوری اسلامی نیست و ایران قصد دارد قوانین داخلی خود را در مبارزه با پولشویی و تأمین مالی تروریسم اصلاح کند و تغییراتی در قوانین داخلی برای تسهیل روابط با بانک‌های خارجی ایجاد کند.

مخالفان به موارد دیگری هم اشاره کردند از جمله در لایحه اصلاح قانون مبارزه با پولشویی، افزایش اختیارات و دامنه عملیاتی واحد اطلاعات مالی در حوزه پردازش و به اشتراک گذاری اطلاعات مربوط به مبارزه با پولشویی و تأمین مالی تروریسم است و مطابق با تأکید FATF در بندهای ۲۴ و ۲۷ «برنامه اقدام» است. همچنین در بند ۲۹ «برنامه اقدام»، از ایران خواسته شده که به کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم ملحق شود و دولت لایحه را بر همین اساس تهیه کرده است.

مخالفان لایحه بر این نظر بودند اقداماتی که مردم یک کشور به‌منظور مقابله با استعمار یا اشغال خارجی انجام می‌دهند از مصادیق تروریسم استثنایافته است و در صورت تصویب لایحه، استقلال سیاسی کشور نقض خواهد شد. این نمایندگان به بند ۸ «برنامه اقدام» اشاره می‌کنند که FATF از ایران خواسته بود مطابق آن در تبصره ۲ از ماده ۱ قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم مبنی بر معافیت جرم تأمین مالی تروریسم برای گروه‌های مشخص‌شده به‌منظور تلاش برای مقابله با اشغال خارجی، استعمار و نژادپرستی را حذف کند و بر همین اساس در لایحه دولت برای اصلاح این قانون این تبصره از قانون حذف شده است.

موافقان عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس در پاسخ به مخالفت‌ها به دو نکته در تصویب لایحه اشاره کردند: اول اینکه «حق تحفظ» و «حق شرط» قائل شده‌اند؛ و دوم آنکه تعریفی از گروه‌های تروریستی و استرداد مجرمان مطرح کرده و بر اساس آن گروه‌های مقاومت، مردمی و مشروع را تروریست نمی‌دانند. بدین ترتیب خروج از کنوانسیون را پیش‌بینی کرده‌اند و در صورتی که منافع ما با عضویت در کنوانسیون به خطر بیفتد می‌توان بر اساس ماده ۲۷ همین کنوانسیون از آن خارج شد. با وجود این، چند نفر از اعضای کمیسیون که دیدگاهشان رأی نداشت در اعتراض، جلسه را ترک کردند و با وجودی که دبیر شورای عالی امنیت ملی می‌گوید به‌لحاظ امنیتی مانعی در تصویب لایحه وجود ندارد و دستگاه دیپلماسی و اقتصادی کشور به‌صراحت از تصویب این لایحه حمایت کرده‌اند، مخالفان به‌دنبال مخالفت با سیاست‌های دولت و تحت لواء منافع انقلابی، دست به تعریف‌های نادرست زدند و جلسه را ترک کردند.

علی‌مطهری مخالفت برخی نمایندگان با FATC یا لایحه مقابله با تأمین مالی تروریسم را از روی دلسوزی می‌داند، زیرا آن‌ها فکر می‌کنند با تصویب این لایحه، کشور دچار خودتخریبی می‌شود و ممکن است سپاه پاسداران، حماس و حزب‌الله به‌عنوان تروریست مطرح شوند و مشکلاتی برای ما ایجاد شود. عده‌ای دیگر هم مخالفانشان به‌دلیل اهداف انتخاباتی و سیاسی است و صرفاً می‌خواهند به دولت ضربه بزنند. نایب‌رئیس مجلس خاطر نشان کرد مرجع اعلام مصادیق تروریست

سازمان ملل است و این‌گونه نیست که سازمان ملل به‌آسانی گروهی را تروریست معرفی کند و روند اعلام تروریست خواندن گروه‌ها در سازمان ملل روند خیلی سختی است.

نمایندگان موافق، تصویب لایحه را نه به‌معنای پذیرش «اقدام مالی» که آن را جزو متمم‌هایی می‌دانند که در کنسار FATF قرار می‌گیرد و با در نظر گرفتن حق تحفظ درباره تعریف تروریسم که مرجع تشخیص آن هم شورای عالی امنیت ملی قرار داده‌اند، تأکید کردند که صحبت در مورد محور مقاومت و حزب‌الله خط قرمز است و درباره آن مذاکره نمی‌کنند.

به گفته نمایندگان این لایحه تأثیری در روند مذاکرات و اجرای برجام نداشته، اما اگر عضویت ما در FATF سفید نشود مسلماً مشکل ارتباطات بین‌بانکی ما همچنان باقی خواهد ماند، ولی با تصویب لایحه موانع موجود بر سر مبادلات بین‌المللی بانکی برداشته خواهد شد و آن شرطی لازم، اما کافی نیست و باید از ریسک‌های اعتباری و بانکی کشور کاسته شود.

عراقچی نیز در این رابطه تأکید کرد درحالی‌که جوانان ما در سوریه برای مقابله با تروریسم خون می‌دهند در داخل کشور، حفره‌ها و روزنه‌هایی در حوزه شبکه‌های بانکی وجود دارد و امکان فعالیت برای شبکه‌های تروریستی و مواد مخدر از این طریق مهیا می‌شود؛ بنابراین باید در مقابل تأمین مالی تروریسم وارد همکاری‌های بین‌المللی شویم، همان‌طور که حتی سوریه به این کنوانسیون پیوسته است.

عراقچی همچنین در رابطه با اینکه کشورهای غربی از این مفهوم سوءاستفاده می‌کنند و ممکن است گروه‌های مقاومت را تروریسم جلوه دهند گفت: تمام ارگان‌های امنیتی کشور مانند وزارت اطلاعات، اطلاعات سپاه، شورای عالی امنیت ملی و وزارت خارجه از دو سال گذشته روی این لایحه، کار امنیتی و کارشناسی کرده‌اند و در نهایت شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان بالاترین مقام امنیتی کشور گواهی داده که هیچ تهدیدی متوجه امنیت ایران در پیوستن به کنوانسیون مذکور نخواهد بود. مطلبی که شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت نیز در مجلس به‌صراحت نظر

مساعده مراجع امنیتی و نظامی و دفتر رهبر انقلاب را بیان کرده است.

مخالفت برخی نمایندگان اصولگرا و اعضای جبهه پایداری که از ابتدا با رسیدگی و تصویب این لایحه مخالف بودند در جلسه علنی بیستم خرداد نیز ادامه یافت. آن‌ها طومارهایی را در اعتراض در کف مجلس و در جایگاه هیئت‌رئیس‌ه پهن کردند و فضا را برای لحظاتی متشنج کردند. با وجود تذکرات پی‌درپی رئیس مجلس، برخی از آن‌ها پلاکاردهایی با مضامین شفاف‌سازی مفاد کنوانسیون در دست داشتند. از سوی دیگر سخنگوی کمیسیون امنیت ملی هم به طومارهایی اشاره می‌کرد که با ۵۰ هزار امضای اقتضار مختلف مردم نشان از مخالفت با این لایحه داشت. درحالی‌که تاجگردون، عضو فراکسیون امید، به نمایندگی از سوی پنجاه نماینده، پیشنهاد مسکوت ماندن را مطرح کرد. دلیل این گروه آن بود که دولت باید از اروپا خواستار تضمین در اجرای برجام شود و بعد این لایحه در مجلس تصویب شود. البته ناهماهنگی تاجگردون با فراکسیون امید کمی سؤال‌برانگیز شد که نمایندگان آن را حاصل چراغ سبز رئیس مجلس به تاجگردون می‌دانستند. درحالی‌که مخالفان از جمع کردن طومارها طفره می‌رفتند، عراقچی، معاون سیاسی وزیر امور خارجه، هم به جایگاه هیئت‌رئیس‌ه رفت و سخنانی بین او و رئیس جلسه ردوبدل شد. سپس امیری، معاون امور مجلس رئیس‌جمهوری، هم به آن‌ها پیوست و با گذشت دقایقی رئیس مجلس مسکوت گذاشتن لایحه را به رأی گذاشت. این درخواست با رأی نمایندگان به تصویب رسید و برای دومین بار لایحه از دستور کار خارج شد و بدین‌گونه باید تا دو ماه دیگر منتظر ماند چه تغییری در انتظار این لایحه خواهد بود، آیا مجدداً در جلسه علنی بررسی می‌شود یا از دستور کار خارج می‌شود.

نمایندگان موافق بر این نظرند بیش از آنکه این لایحه قربانی غیرشفافیت باشد به ابزاری برای تخریب دولت از سوی مخالفان تبدیل شده است و پیشنهاد می‌دهند برای تصویب این‌گونه لایحه یا طرح‌ها نهادی وجود داشته باشد و از اقداماتی جلوگیری کند که موجب

تضعیف و دلسردی می‌شود و منافع ملی را بازپچه جناح‌ها و سیاست‌های آن‌ها کرده است و همچنین از شفاف‌سازی تبادلات بانکی ممانعت می‌کند.

علیرضا رحیمی، عضو هیئت‌رئیس مجلس، درباره پیوستن به کنوانسیون مذکور این سؤال را توثیق کرده است که فضا سازی گسترده علیه مجلس و نمایندگان به تحریک کدام مرکز و پایگاه‌ها صورت می‌گیرد.

فاطمه سعیدی نیز در انتقاد به نمایندگان دولت، در دفاع ضعیف از لایحه از جلسه علنی به‌عنوان روز تلخ مجلس یاد کرد و از مدافعان مسکوت ماندن پرسید این عملیات محصول کدام توافق پیشین بوده است.

بهر روز بنیادی، نماینده اصلاح طلب، راه برون‌رفت در این گونه موارد را که عده‌ای اجازة تصمیم‌گیری نمی‌دهند، بنا بر قانون، رجوع به رأی مردم دانست. وی در ارزیابی خود از تصویب نشدن لوایح معتقد است که در مجموع این اتفاقات باعث شد که ما زمان را از دست بدهیم. به پهنه‌هایی به کشورهای خارجی و دشمنان بدهیم. به گفته این عضو فراکسیون امید، مجلس محل تبادل افکار بوده و باید به بررسی‌ها و اظهارنظرهای تخصصی اختصاص یابد و با اقدامات موج‌سواری و پوپولیستی و سوء استفاده از احساسات مردم سازگار نیست. وی به گفته رئیس جمهور اشاره کرد که ممکن است درباره برخی مسائل به نتیجه نرسیم، در این صورت می‌توانیم به رأی مردم رجوع کنیم و از این ظرفیتی که در قانون اساسی در نظر گرفته شده برای حل مشکلات استفاده کنیم، اما بحث اصلی عدم تبیین و شفاف‌سازی مسائل پشت پرده برای نمایندگان است و طبیعتاً وقتی چنین اتفاقی نمی‌افتد ممکن است شاهد چنین بازخوردهایی باشیم.

کارشناسان مخالف برنامه اقدام مالی FATF بر این اساس با آن مخالف‌اند که به‌زعم آنان با اجرایی شدن لوایح، یک نقشه مالی از کلیه تراکنش‌های مالی به‌صورت بالقوه در اختیار طرف مقابل قرار داده‌ایم و اگر اجرا نکنیم، به‌دلیل تعهد سیاسی که با اعضای FATF به‌وجود آمده این پهنانه را دارد که مجدداً کشور را به وضعیت اقدامات متقابل برگرداند. تلقی این دسته از کارشناسان در رابطه با اینکه وانمود شده FATF یک قرارداد با سازمان بین‌المللی است و ادعا شده آنچه به امضا رسیده حالت تعهدآور ندارد، این است که آن را نه یک برنامه کاری فنی برای مبارزه با پول‌شویی، بلکه مجموعه‌ای از تعهدات سیاسی وسیع می‌دانند. به‌خصوص بندهایی از آن که کاملاً امنیتی به‌نظر می‌رسد و اطلاعات ریالی و ارزی ایران را هدف قرار داده‌اند. بدین صورت که ذیل برنامه تعامل بین‌المللی، هر کشوری می‌تواند رأساً از واحد اطلاعات مالی ایران گزارش‌خواهی کند و اطلاعات مالی ایران در اختیار افراد بیرونی قرار گیرد. با آنکه گفته می‌شود FATF به ریز معاملات اعضای خود ورود نمی‌کند و اساساً هیچ اطلاعات بانکی ردوبدل نمی‌شود، ضمن آنکه اعضا امکان حق تحفظ برای خود قائل‌اند.

اما نمایندگان مخالف، این لوایح را در راستای FATF ارزیابی کرده و آن‌ها را مغایر با قانون اساسی و آیین‌نامه داخلی مجلس

و همچنین حقوق شهروندی تلقی می‌کنند. موضوع مخالفت با لوایح از اهمیتی ویژه برخوردار است، چنان‌که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در شب پیش از جلسه علنی، جلسه ویژه‌ای با سه نماینده قم، (لاریجانی، رئیس مجلس، ذوالنور و امیرآبادی دو نماینده تندرو اصولگرا) برگزار کردند و درباره زبان‌های تصویب لایحه بحث‌هایی را مطرح کردند. گفته شد علی‌رغم توضیحات اعضای جامعه مدرسین درباره عواقب تصویب این لایحه، علی لاریجانی با تصویب لوایح موافق بوده است، ولی پایگاه خبری جامعه مدرسین

نظر متفاوتی را از جمع‌بندی جلسه ارائه کرد و نوشت که مقرر شد رئیس مجلس اقدام‌های لازم برای رفع نگرانی‌های مطرح‌شده را به انجام برساند.

نمایندگان مخالف، این لوایح را لوایحی استعماری می‌خواندند و در اعتراض خود به مخالفت رهبری اشاره می‌کردند، در صورتی که نمایندگان موافق بر این بودند که مقام رهبری کلمه‌های درباره لوایح نگفته‌اند و بدین گونه تصمیم را به دولت و مجلس واگذار کرده‌اند و می‌گویند اگر مخالفتی وجود داشته باشد، رهبری آن را به گوش مسئولان می‌رسانند و حتماً موضوع به این مهمی مورد وفاق کلیت نظام است.

تجمع مقابل دفتر رئیس مجلس در قم، نامه یازده تشکیل دانشجویی از سیستان و بلوچستان خطاب به نمایندگان استان و اظهارات نایب‌دیر انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه تهران، تصویب این لوایح را تهدید امنیتی کشور تلقی کرده‌اند، زیرا با تصویب این لوایح درخواست اطلاعات مالی و در اختیار قرار دادن اطلاعات محرمانه‌ای که در اختیار این گروه ذی‌نفوذ امریکا قرار می‌گیرد بدون استعلام از مجلس، وزارت اطلاعات و امثال آن انجام می‌شود. در نامه تشکل‌های دانشجویی (جامعه اسلامی و انجمن‌های اسلامی) یادآور شده‌اند با شفاف شدن تبادلات مالی داخلی برای امریکایی‌ها مسیری که برای دور زدن تحریم‌ها در سال‌های اخیر استفاده شده نابود می‌شود. آنان همچنین لوایح چهارگانه را برخلاف تابلو اقتصادی آن و اهرمی برای فشار به ایران ارزیابی کرده‌اند که شبیه پیمان‌های استرداد مجرمان

## در داخل کشور، حفره‌ها و روزنه‌هایی در حوزه شبکه‌ای بانکی وجود دارد و امکان فعالیت برای شبکه‌های تروریستی و مواد مخدر از این طریق مهیما می‌شود؛ بنابراین باید در مقابل تأمین مالی تروریسم وارد همکاری‌های بین‌المللی شویم

است و مجرمان آن را نهادهای بین‌المللی تعیین کرده‌اند و آن هم وزارت دفاع، وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، وزارت ارشاد، صداوسیما، جنبش‌های آزادیبخش مانند حماس، جهاد اسلامی، حزب‌الله لبنان و چندین فرد و مؤسسه داخلی دیگر از آن جمله‌اند که با تحریم‌های خارجی دچار تحریم‌های داخلی نیز خواهند شد.

از حواشی دیگر تصویب این لوایح، ششصد پیامک ارسالی به نمایندگان بود. درحالی‌که نمایندگان پیش‌شماره‌های این پیامک‌ها را ردیابی کرده‌اند، خواستار پیگیری منبع تأمین مالی پیامک‌ها شدند، برخی از پیام‌ها تهدیدآمیز بوده و با ارسال این متن همراه بود که رأی به لایحه مانند امضای قرارداد ترکمانچای است. امام‌جمعه مشهد نیز به نمایندگان هشدار داده بود که با تصویب FATF به لیست مملکت فروشان اضافه نشوند.

عده دیگری هم با تجمع مقابل مجلس شورای اسلامی سعی کردند نمایندگان را تحت فشار بگذارند تا لوایح را تصویب نکنند و این در حالی است که بعضی نمایندگان حرکت‌های گروه‌های فشار را صرفاً اقدامی خودجوش یا حرکتی خودسرانه تلقی نمی‌کنند و آن‌ها را مانعی در برابر حرکت‌های قانونی می‌دانند. درخواست این نمایندگان این است که مخالفان ضمن برشمردن دلایل خود تبعات نپیوستن را به دور از شعارگویی‌ها بیان کنند و به‌روشنی اعلام کنند چه جایگزینی برای عدم دسترسی به شبکه بانکی جهانی وجود دارد و به قول محمود صادقی چگونه باید پاسخگویی رفتارهای خسارت‌بار کسانی شد که مانع شفافیت تراکنش‌های بانکی هستند.

سرانجام مقام رهبری در دیدار با نمایندگان، ماهیت این نوع کنوانسیون‌ها را توضیح دادند و گفتند قدرت‌های بزرگ بر اساس منافع و مصالح خود این معاهدات را آماده می‌کنند و دولت‌های همسو یا مرعوب هم این کنوانسیون‌ها را در کشورشان تصویب می‌کنند. ایشان راه خروج را در قانون‌گذاری مجلس عنوان کردند و خاطر نشان کردند مجلس خودش قانون بگذارد. مثلاً یک قانون مبارزه با پول‌شویی، یک قانون مبارزه با تروریسم و با یادآوری اینکه بعضی از این معاهدات مواد مفیدی دارند و عیبی ندارند افزودند: لزومی ندارد ما چیزهایی که نمی‌دانیم به کجا ختم می‌شود و حتی می‌دانیم که مشکلاتی دارد به‌خاطر آن جهات مثبت قبول کنیم.

حال که همه ارکان نظام در مبارزه با پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم به اجماع و اتفاق نظر رسیده‌اند باید منتظر ماند که در پایان تاریخ مقرر سرنوشت لوایح در مجلس چگونه خواهد شد. ■





# چشم اندازی به همبستگی ملی در پرتو شرایط جدید منطقه



احسان هوشمند

پس از اعمال تحریم‌های امریکا صورت گرفته است؟ آیا از نظر داخلی شرایط برای مواجهه با سیاست‌های تهاجمی امریکا مهیاست؟ آیا از نظر سیاسی تدارک لازم برای تعمیق همبستگی ملی و استفاده از ظرفیت نیروهای سیاسی متکثر کشور برای گذر از شرایط جدید مهیاست؟ از نظر منطقه‌ای به ویژه در ارتباط با همسایگان چه برنامه‌ریزی صورت گرفته است تا بتوان واقع‌بینانه به سوی برطرف کردن موانع توسعه روابط با کشورهای منطقه نزدیک شد؟ برنامه‌های دیپلماتیک کشور در سطح بین‌المللی برای مقابله با سیاست‌های تازه امریکا و متحدانش چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا در حوزه‌های پیش‌گفته استفاده از توان کارشناسی کشور در سطوح مختلف و به شکلی نظام‌مند و مستمر و تعریف‌شده در دستور کار قرار گرفته است؟ مکانیسم‌های استفاده از ظرفیت‌های کشور چیست و چگونه اجرایی می‌شود؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های فراوان دیگری از این دست شرایط حساس و مخاطره‌انگیز و پیچیده کنونی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. در ادامه این نوشتار با درک حساسیت‌های موجود بخشی از نگرانی‌های راقم این سطور به صورت خلاصه طرح می‌شود:

۱. در شرایط پیچیده کنونی از نظر سیاسی در داخل شاهد تعمیق اختلافات جناحی، تلاش برای ناکارآمد نشان دادن دولت توسط جناح مقابل و به ویژه افراطی‌های جناح مذکور، تشدید حملات رسانه‌ای - جناحی، استمرار اعمال محدودیت‌ها برای یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین شخصیت‌های سیاسی کشور یعنی رئیس دولت اصلاحات که ظرفیت چشمگیری برای تقویت انسجام ملی دارد، کم‌تحرکی، ضعف ساختاری، ناتوانی و محدودیت‌های احزاب سیاسی و جناح‌ها برای افزایش تحرک سیاسی و حضور محسوس در فضای سیاسی کشور برای مقابله با مشکلات موجود، حل نشدن معضلات روی دست مانده مانند مسئله حصر آقایان مهندس موسوی و خانم دکتر رهنورد و حجت‌الاسلام کروبی که موجب فرسایش نیروهای سیاسی و به ویژه بخش جوان و دانشجویی آن شده و به جز هزینه هیچ دستاورد مشهودی در پی نداشته و نیز برخی پرونده‌های سیاسی مانند پرونده فعالان محیط‌زیستی، دراویش گنابادی، همچنین افزایش دفعات حضور گروه‌های مختلف ناراضی در خیابان‌ها در سطح تهران و شهرستان‌ها از جمله بروز تظاهرات در ده‌ها شهر کشور در دی‌ماه ۱۳۹۶ و نیز اعتراضات صنفی گروهی از بازاریان و کسبه در تهران و چند شهرستان کشور و نیز حضور مالباختگان صندوق‌های قرض‌الحسنه و برخی مؤسسات مالی در ماه‌های متوالی در خیابان‌ها، بی‌میلی دستگاه‌های مسئول در کشور (دولت و سایر قوا) برای استفاده از ظرفیت‌های متکثر سیاسی کشور و از همه مهم‌تر نامشخص بودن راهبردهای سیاسی کشور برای استفاده از ظرفیت‌های سیاسی کشور در مواجهه با شرایط پیچیده و سخت پیش‌رو، نشان می‌دهد اراده‌ای جدی برای درک شرایط حساس فعلی و یافتن راه‌حل‌های مرضی‌الطرفین و مبتنی بر منافع ملی سککان‌دار حل و فصل مسائل علی‌الظاهر موجود نیست. به سختی دیگر حل و مدیریت موضوعات طرح‌شده در صدر این بند نیازمند اراده‌ای جدی از سوی مسئولان طراز اول کشور است تا بتوان با سازوکاری کارشناسی شده به دنبال یافتن راه‌های حل و فصل مسائل موجود اقدام کرد. نهادهای حاکمیتی موجود همچون مجمع تشخیص یا دیگر شوراهای حاکمیتی در سال‌های گذشته نشان داده‌اند از اراده و میل یا چابکی و انعطاف‌پذیری لازم برای ورود در این مسائل و

شروع به کار دولت ترامپ در ایالات متحده امریکا و متعاقب آن خروج دولت امریکا از برجام نشان داد که چالش‌های میان ایران و امریکا وارد مرحله تازه‌ای شده است. هم‌زمانی این سیاست‌ها با تشدید رقابت‌های منطقه‌ای میان ایران و عربستان، به ویژه پس از حمله به سفارت عربستان در ایران، زمینه‌ساز حمایت عربستان از سیاست‌های تازه امریکا و در مواردی مقوم و حتی در مواردی مولد این سیاست‌هاست. حضور مقامات تندرویی چون وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی امریکا در میان سیاست‌گذاران نزدیک به دونالد ترامپ هم به روشنی نشانگر رویکرد دولت امریکا نسبت به جمهوری اسلامی است. اجرایی شدن تحریم‌های گسترده علیه ایران و اعمال فشار به متحدان سنتی امریکا در اروپا و شرق آسیا و حتی همسایگان ایران برای قطع ارتباطات نفتی و اقتصادی با ایران و تلاش دولت امریکا برای قطع صادرات نفتی ایران نیز گویای موضع سرسختانه امریکا علیه ایران است. اعلام حمایت از هرگونه اعتراضات ضد حکومتی در کشور، برجسته‌سازی جریان‌های برانداز چون سازمان مجاهدین و رضا پهلوی در رسانه‌های امریکایی، تعامل با گروه‌های مسلح و غیرمسلح تجزیه‌طلب و قوم‌گرای افراطی، تلاش برای تضعیف یا حذف جایگاه ایران در حوزه‌های راهبردی چون عراق، لبنان، سوریه، یمن و افغانستان و بحرین نیز از دیگر برنامه‌های امریکاست. به روشنی مشخص است این سیاست‌ها در نهایت تغییر رژیم ایران یا حداقل تغییر سیاست‌های منطقه‌ای ایران و تضعیف ساختاری رژیم در ایران را سیاست‌گذاری کرده باشد. ابزارهای این هدف‌گذاری هم فهرستی چندلایه از ابزارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی است که هم‌زمان در درون کشور و منطقه مورد توجه سازمان‌های امنیتی و استراتژی‌ساز امریکایی قرار گرفته است و برای دستیابی به اهداف راهبردی خود در ایران هر زمینه و فرصتی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

## توصیفی از وضع موجود

در شرایط حساس این روزهای کشور آیا برنامه‌ریزی‌های لازم برای مدیریت شرایط اقتصادی

کمک به حل و فصل آن برخوردار نیستند. کم توجهی به جامعه سیاسی و فضای سیاسی و توان و ظرفیت‌های موجود در کشور و استمرار وضع سابق در شرایط فعلی نه تنها حلال مسائل و معضلات پیش‌روی کشور نیست، بلکه در صورت استمرار آن هم در شرایط مبهم پیش‌رو می‌تواند نه تنها کشور را از ظرفیت‌های فراوان بالقوه سیاسی خود محروم کند، بلکه در خلأ حضور بانشاط نیروهای سیاسی اثرگذار کشور در این شرایط حساس موجب بروز نگرانی‌های تازه‌ای باشد. تجدیدنظر در سیاست‌های رسانه‌ای به‌ویژه رسانه ملی و یاری گرفتن این رسانه از تمام ظرفیت‌های سیاسی کشور و مشفقانی که نگران سرنوشت ملک و ملت هستند راهبردی ملی و مسئولانه است. آیا شرایط برای چنین تجدیدنظری در اداره صداوسیما مهیاست؟ آیا تدارک ابزارهای لازم برای چنین اصلاحی در فضای سیاسی کشور از اولویت‌های مسئولان امر است. باید منتظر ماند و نظاره گر بود که آیا ملی‌اندیشی و درک مخاطرات پیش‌رو موجب استمداد حاکمیت از تمام ظرفیت‌های کشور خواهد شد یا خیر؟ مشفقانه به مسئولان کشور یادآور می‌شوم که پس از وقوع انقلاب تا شرایط حاضر شاید نتوان هیچ دوره‌ای، حتی دوره روزهای آغازین جنگ یا روزها و ماه‌های ابتدایی انقلاب را به حساسیت دوره فعلی ارزیابی کرد. به‌ویژه آنکه پس از سال ۱۳۸۸ و رویدادهای آن سال شکاف میان دولت و ملت تعمیق و بر نارضایتی‌ها نه تنها افزوده شده، بلکه بخشی از این نارضایتی راه تبلور خود را در تظاهرات خیابانی یافته و بعید نیست در آینده شاهد تشدید این نوع ابراز نارضایتی‌ها باشیم مگر آنکه برای مدیریت این وضع تجدیدنظری صورت گرفته و با استفاده از توان کارشناسی کشور راه برای استفاده از ظرفیت‌های سیاسی جدی و اثرگذار کشور باز شود و زمینه گفت‌وگوی ملی مهیا شود. سرنوشت آینده ایران بسته به روشی است که حاکمان در این شرایط در پیش خواهند گرفت. همه نیروهای سیاسی و فعالان سیاسی هم در شرایط موجود بیش از هر زمان دیگری وظیفه دارند بر هم افزایی ملی به‌عنوان راهبردی ملی‌اندیشانه و مسئولانه تأکید کنند. در این میان عقلای جناح‌های سیاسی بی‌ش از دیگر نیروها باید بیش از گذشته فعال و مسئولانه در این شرایط حساس بازیگری و ظرفیت‌سازی کنند تا زمینه‌های وفاق ملی مهیا شود.

در داخل و خارج از کشور، گروهی بر آن‌اند که تمام نیروهای سیاسی داخلی و ازجمله اصلاح‌طلبان اعتبارشان مخدوش شده است و اعتماد عمومی را از دست داده و جامعه ایران از آنان عبور کرده است. طرح چنین ادعاهایی بی‌آنکه داده‌های متقنی آن را تأیید کند هیچ مشکلی از مشکلات موجود را حل نمی‌کند، بلکه موجب می‌شود تا گروه‌های مسلحی که بخشی از آنان کارنامه همکاری با دشمنان کشور را به نام خود ثبت کرده‌اند بیش از گذشته امیدوار شوند که ممکن است بخت یارشان باشد.

در شرایط حساس کنونی با وجود تمام محدودیت‌ها و موانع پیش‌روی رئیس دولت اصلاحات، جناب آقای خاتمی، باید ایشان به‌عنوان یکی از نمادها و رهبران برجسته جریان اصلاح‌طلبی در کشور فعال شوند و با بازبینی رویکردهای پیشین اصلاح‌طلبان و ارزیابی نقادانه جنبش اصلاح‌طلبی در کشور در دو دهه گذشته و به‌ویژه در سال‌های گذشته، اهتمام به ورود مسئولانه به فضای سیاسی کشور کنند. لازم است در این رویکرد ضمن تجدید ساختار شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان که ضعف آن در انتخابات اخیر مجلس هویدا بود، با یاری گرفتن از توان علمی، فکری و راهبردی تمام نیروهای مشفق و علاقه‌مند به کشور، چه آنان که درون حاکمیت هستند؛ یعنی اصلاح‌طلبان درون‌حکومتی و چه دیگر نیروهای اصلاح‌طلب کشور اقدام و برای فعال شدن نیروی بزرگ اصلاح‌طلبی کشور اقدامات عملی در پیش گیرند.

۲. یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی کشور در این شرایط پیچیده و دشوار مباحث اقتصادی و توسعه‌ای است. افزون بر مشکلات جدی کشور در حوزه ارزی و نیز افزایش چشمگیر نقدینگی و همچنین سایر مشکلات اقتصادی اعم از مسئله اشتغال و بحران فزاینده بیکاری، تورم، تعطیلی یا مشکلات واحدهای تولیدی، میل جامعه به‌سوی خرید کالاهای سرمایه‌ای همچون سکه، ارز و مسکن و مشکلات دیگری مانند ناکارآمدی نهادهای اقتصادی و پولی کشور جامعه ایران با مشکلات توسعه‌ای دیگری نیز دست‌به‌گریبان است. ازجمله مهم‌ترین این مسائل می‌توان به مشکلات توسعه‌ای سرحداث کشور اشاره داشت. مرزها تریبون کشور و محل استقرار هم‌وطنانی با تنوعی از زبان‌ها و مذاهب است. گسترش نارضایتی مرزنشینان می‌تواند تهدیدات بالقوه‌ای برای امنیت ملی باشد. باید بیش از گذشته توجه به توسعه مناطق مرزی در دستور کار مسئولان ذی‌ربط قرار گیرد.

۳. اعتماد و امید دو شاخص تعیین‌کننده در حوزه اجتماعی است که هم بر سرمایه اجتماعی اثر تعیین‌کننده‌ای دارند و هم سطح مقاومت ملی در برابر زیاده‌خواهی‌های دشمنان کشور را تحت تأثیر جدی خود قرار خواهد داد. هر دو شاخص تحت تأثیر رویدادهای جاری و تاریخی به‌شدت آسیب دیده و جامعه نیازمند ترمیم امید و اعتماد است.

افزایش نگرانی‌ها در رابطه با فساد سازمان‌یافته و نبود شفافیت لازم از ابعاد فساد و برخورد ریشه‌ای با فساد در حوزه‌های گوناگون موجب تشدید نگرانی‌ها در این باره شده و بدین ترتیب اعتماد عمومی دچار آسیبی جدی شده است. قطعاً یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های موجود کشور گسترش همه‌جانبه فساد است. شفافیت هم یکی از گام‌های اساسی برای مهار فساد است. مردم هنوز نمی‌دانند چرا و چگونه یک صندوق می‌تواند هزاران هزار میلیارد از سرمایه مردم را نابود کند بی‌آنکه اطلاع‌رسانی شفاف در این باره صورت گرفته باشد. چرا نظام حقوقی و قضائی کشور در برابر این حجم از اخبار ضدونقیض فساد شفافیت لازم را در پیش نمی‌گیرد؟ به‌نظر می‌رسد فساد یکی از اساسی‌ترین متغیرهای اثرگذار بر اعتماد و امید ایرانیان است. نهادهای تقنینی و قضایی و اجرایی برای مقابله با این سیل بنیان‌کن هر گامی که بردارند و هر تلاشی که صورت گیرد به همان میزان اعتماد بازتولید می‌شود.

۴. کشورهای منطقه ازجمله عراق، ترکیه، لبنان، یمن و افغانستان تحولات تازه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. درحالی‌که رقابت‌های عربستان و کشورهای اقماری، به‌ویژه امارت و بحرین با ایران وارد مرحله تازه‌ای شده و تحولات منطقه‌ای تضمین‌کننده منافع این کشورها نیست. در عراق نتیجه انتخابات اخیر نشان داد هرچند هیچ‌یک از جریان‌های سیاسی نمی‌تواند معرف مطالبات عراقی‌ها باشد، اما در مجموع چند گروه شیعی ازجمله ائتلاف سائرون، فتح و نصر توانستند بخش مهمی از آرای عراقی‌ها را کسب کنند و اعلام توافق جریان صدر با حشد شعبی و عبادی نشان داد تلاش‌ها برای شکست نیروهای نزدیک به ایران با موفقیت همراه نبوده است. همچنین شکست‌های اخیر اپوزیسیون سوریه به‌ویژه در جوار مرزهای اردن بیش از پیش شکست نهایی داعش و دیگر جریان‌های مسلح معارض را محتمل کرده است. انتخابات اخیر لبنان نیز با پیروزی ائتلاف حزب‌الله لبنان نشان داد شرایط در این حوزه برای پیشبرد سیاست‌های عربستان مطابق میل رهبران سعودی سیر نمی‌کند. بن‌بست جنگ در یمن همراه با تلفات انسانی دهشت‌انگیز نیز پیچیدگی شرایط منطقه را بیش از گذشته نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، باید بیش از گذشته راه برای دیپلماسی منطقه‌ای هموار شود. مدیریت سیاسی این شرایط نباید از کانالی به‌جز دستگاه دیپلماسی کشور صورت گیرد. بروز برخی ابهامات در زمینه هزینه‌های تحولات منطقه‌ای برای کشور و بازتاب آن در شعارهای خیابانی این و آن موضوع ساده‌ای نیست که بتوان به‌سادگی از آن گذشت. بین دستاوردهای منطقه‌ای و شرایط داخلی رابطه دوجانبه و تنگاتنگی وجود دارد و بایسته است که دو وجه این پدیده هم‌زمان مدیریت شود. متأسفانه وزارت خارجه عمده یا سهواً به‌اندازه کافی درگیر مسائل منطقه نیست و مشخص نیست آیا در این زمینه از وزارت خارجه



# چالش «بقا و امنیت حاکمیت»، با «توسعه و رفاه جامعه» در جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز درگیری با گروه‌های مسلحانه در سال ۱۳۶۰، از یک سو وارد چالشی سرنوشت‌ساز بین بقا و امنیت خود و توسعه و رفاه از سوی دیگر جامعه شد. این چالش به چالشی جدی و تعیین‌کننده برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد. وحدت بنی‌صدر، به‌عنوان رئیس‌جمهور منتخب قانونی با سازمان مجاهدین خلق، به‌عنوان یک سازمان مسلحانه که مسلح بودن آن پس از استقرار دولت قانونی غیرقانونی بود، رهبران جمهوری اسلامی ایران را در مرحله‌ای قرار داد که بقا و امنیت خود را در اولویت قرار دهند، مخصوصاً که در همان زمان یک دشمن خارجی با قصد سرنگونی حاکمیت و تسخیر ایران به کشور حمله کرده بود. در آن مرحله «بقای» مملکت در تهدید جدی بود و بسیاری از کشورهایی که در چنین شرایطی قرار می‌گیرند طبیعی است همه‌چیز مملکت را در راستای حفظ بقا و امنیت نظام و کشور قرار دهند و باید تا رفع تهدید بقا این روند ادامه داشته باشد، ولی با رفع این تهدید به‌دلیل تهدیدهایی که دائماً حاکمیت را نشانه می‌رفت، متأسفانه این روند دائمی تلقی شده است. نه‌تنها این روند ادامه یافت که در «اکوسیستم» حکومتی برای حفظ بقا و امنیت خود بسیار پیچیده، مجهز، گسترده و فراگیر هم عمل کرد. در این راستا بقای نظام جای بقای ایران را گرفته، درحالی‌که پس از سرکوب سازمان‌های تروریستی و کنترل مهاجم خارجی، دلیلی برای تداوم این فرآیند وجود نداشت. اتفاق خطرناک دیگر این بود که یک جریان افراطی در حاکمیت با این دیدگاه محض امنیتی، مرتباً تهدیدهای داخلی و خارجی جدیدی را برای خود تعریف و بازتولید کرد و آن‌ها را به حوزه‌های زیادی گسترش داد. پس از پایان جنگ و فرار رهبران سازمان‌های تروریستی به خارج از ایران این جریان به‌جای بازگشت به قانون اساسی، تهدیدهای دیگری برای خود تعریف کرد و آن‌ها را بالقوه خطرناک محسوب کرد. این تهدیدها عبارت بودند از: ارتباط با جهان غرب و مخصوصاً آمریکا؛ توسعه توریسم؛ آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی، صنفی، رسانه‌ای؛ آزادی ادیان و مذاهب و اقوام؛ جلب مغزها از خارج؛ جلب سرمایه از خارج؛ رشد بخش خصوصی صنعتی و تجاری مستقل؛ چرخش نخبگان در جامعه (مستقل از نگاه امنیتی)؛ رشد و توسعه آموزش (آموزش و پرورش و دانشگاه)؛ رشد نوگرایی دینی و اجتهاد برای حل مشکلات جامعه؛ قانون‌گرایی و توسعه قضائی؛ عملیاتی کردن تفکیک قوای سه‌گانه؛ اولویت دادن به منافع ملی؛ توسعه هنر، ادبیات، فرهنگ (به‌شکل عام)، تاریخ (به‌شکل عام)؛ تمدن ایرانی پیش از اسلام (میراث فرهنگی)؛ برخورد دیالکتیکی با مدرنیته؛ توسعه انسانی؛ رشد فرهنگ عمومی؛ تدوین یک استراتژی برای توسعه سیاست خارجی؛ و در یک کلمه عملاً اجرای کامل و همگون قانون اساسی نادیده گرفته شد. در نتیجه، جمهوری اسلامی ایران، مشغول مبارزه با این تهدیدها شد. نتیجه این مبارزه شرایط کنونی است که قدرت مقابله با بحران‌های منتج از آن عملکردها را ندارد. این بحران‌های خطرناک عبارت‌اند از:

۱. فساد مالی-اداری سیستماتیک و شبکه‌ای در دستگاه‌های حکومتی و در جامعه؛
۲. تخریب سرمایه اجتماعی؛ اخلاق، گسترش بی‌اعتمادی، ناامیدی، دین‌گریزی، دین‌ستیزی، مهاجرت مغز و سرمایه، دروغ، تملق، رفیق‌بازی، خویش‌سالاری و باندبازی؛
۳. دولتی شدن و بیشتر نظامی شدن اقتصاد، فرهنگ، سرمایه، رسانه‌ها و ورزش و به حاشیه راندن فعالان اقتصادی، فرهنگی مستقل؛
۴. گسترده‌گی آسیب‌های اجتماعی؛ حاشیه‌نشینی، فقر، اعتیاد، فحشا، دزدی، تقلب، انواع فساد، آژ، حرص،



حسین رفیعی

سلب مسئولیت شده یا اینکه دیپلماسی منطقه‌ای راهبرد بااهمیتی تلقی نمی‌شود. دستگاه دیپلماسی کشور هم ابتکار عملی برای حل و فصل مسائل جدی میان ایران و برخی کشورهای عربی از جمله عربستان ندارد. حمله عده‌ای از افراد مسئولیت‌ناپذیر به سفارت عربستان هزینه سنگینی برای کشور تراشید و بخش‌هایی از این هزینه سنگین را می‌توان در ماه‌های اخیر و به‌ویژه در سیاست‌های اعلامی امریکا جست، بی‌آنکه مسببان و عاملان و آمران حمله به سفارت سعودی یا مجازات جدی مواجه شوند. البته ابتکار عمل دستگاه سیاست خارجی نیازمند اراده جدی حاکمیت است.

همچنین آغاز به کار دولت جدید ترکیه، پس از پیروزی اخیر آقای رجب طیب اردوغان می‌تواند فرصتی برای تجدید و تحکیم مناسبات سیاسی، امنیتی، اقتصادی با ترکیه باشد. در این زمینه نیز دستگاه سیاست خارجی نیازمند بهره‌گیری از تجارب تاریخی کشور به‌ویژه در سده گذشته از جمله پیمان‌های سنتو و بغداد و سعدآباد است تا با معماری چارچوبی جامع زمینه تعمیق مناسبات تاریخی دوطرف را مهیا کند. در این زمینه نیز متأسفانه کمتر کورسوی امیدی شعله‌ور است.

## جمع‌بندی

با پیروزی ترامپ و آغاز به کار دولت جدید امریکا به‌روشنی سیاست‌های جدید امریکا در قبال ایران تغییر کرد، اما متناسب با شرایط جدید تا امروز برای اتخاذ سیاستی کارشناسی‌شده و هماهنگ برای مواجهه با شرایط جدید و در قالب استفاده حداکثری از توان کارشناسی کشور و ایجاد امید و نشاط در داخل کشور تملق شده است. این در حالی است که حتی در شرایط عادی و بدون محاسبه تغییرات جدی در نظام جهانی و عزم دولت امریکا برای مقابله با دولت جمهوری اسلامی، کشور درگیر مسائل و مشکلات نهادی و ساختاری بسیاری بوده و حتی برخی معضلات به درجه‌ای از بحران نزدیک شده که تحلیل‌گران از ابرچالش‌های پیش‌روی جامعه ایرانی یاد می‌کنند. در چنین شرایط بغرنج و دشواری گذر از بحران‌های پیش‌رو و مسائل و مشکلات عدیده نیازمند عزم ملی است. همراهی ارکان کشور برای اتخاذ تصمیم‌های دشوار و سخت خود نیازمند استفاده از ظرفیت‌های متکثر کارشناسی در کشور است و این مهم خود نیازمند لوازمی است که بدون گفت‌وگوی ملی میسر نخواهد شد؛ بنابراین ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند گفت‌وگوی ملی است تا همه ایرانیان با یاری و همدلی ملی بر مشکلات فائق آیند و این میسر نمی‌شود مگر آنکه حاکمیت به این مهم اذعان کند که همدلی ملی و استفاده از تمام ظرفیت‌های کشور اقدامی عقلایی و مدبرانه برای فائق آمدن بر مسائل پیش‌رو است. آیا نشانه‌های چنین تدبیری آشکار است؟ آیا حساسیت‌های موجود موجب می‌شود تا منافع ملی مقدم بر هر منفعت جناحی و سیاسی و اقتصادی در جایگاه شایسته خود در سیاست‌های داخلی و خارجی قرار گیرد؟ ■



چپاول، اختلاس و رشوه؛ ۵. تقابل تشیع - تسنن در جهان اسلام و آزدگی و تحدید فعالیت اهل تسنن در داخل و تشدید دشمنی‌ها در کشورهای اسلامی غیرشیعی؛ ۶. تخریب محیط زیست؛ منابع آب، خاک، جنگل، مرتع و هوای شهرهای بزرگ؛ ۷. ایجاد شکاف عمیق بین اقشار متوسط شهری و حاکمیت؛ و ۸. تعمیق اختلاف طبقاتی و گسترش فقر.

این بحران‌ها جمهوری اسلامی ایران را زمین گیر کرده است. حد بحران‌ها آن قدر وسیع و خطرناک شده‌اند که آیت‌الله جوادی آملی که معمولاً کمتر در مسائل سیاسی اظهارنظر می‌کند، اخیراً با نگرانی زیاد گفته‌اند:

«دانشگاه‌های ما میزنشین تربیت نکنند چرا که میزنشینی یعنی مفت‌خوری... مردم اختلاس‌ها و بی‌عرضگی‌های مسئولان را تحمل نمی‌کنند... آن کشور [چین] با کفر، ۸۰۰ [۱۴۰۰] میلیون را اداره می‌کند، اما ما با داشتن امام حسین (ع) و امام علی (ع) نتوانسته‌ایم... فقیر طبق آموزه‌های قرآن کریم یعنی ملتی که ستون فقراتش شکسته آیا از ملتی که ستون فقراتش شکسته انتظار مقاومت دارد؟ ملتی که ویلچری شد توان مقاومت ندارد... با وجود این مشکلات ملت قیام کند همه را به دریا خواهد ریخت... البته بسیاری از کشور فرار کردند یا جای فرار خود را فراهم آوردند، اما ما جای فرار نداریم... بی‌عدالتی‌ها و بی‌عرضگی‌های برخی مسئولان قابل تحمل نیست... فضای مجازی به نظر من مجازی نیست، بلکه یک فضای حقیقی است و هر جایی که اندیشه و فکر قابل بیان شد آن فضا، فضای حقیقی است... بانک‌های ربوی و رباخواری که اکنون در کشور ما وجود دارند خانمان سوز است.»<sup>۱</sup>

در این اظهارنظر نکته‌های مهمی است که بسیار هشداردهنده هستند. همه دلسوزان ملک و ملت وجود بحران‌ها را تأیید می‌کنند، ولی راه حل این بحران‌ها از نگاه افراد و اقشار مختلف، متفاوت است. این راه حل‌ها عبارت‌اند از:

اول - از منظر کسانی که از شرایط کنونی منتفع می‌شوند و در چهل سال گذشته بسیار رشد کرده‌اند تداوم وضع موجود مطلوب است. برای این گروه، فقط منافع خودشان اصل است، نگران فروپاشی جمهوری اسلامی ایران و حتی ایران نیستند یا آن را مهم

نمی‌دانند. عقب‌نشینی و بازگشت به قانون را به معنی از دست دادن امتیازات کسب‌شده و احیاناً بازخواست و محاکمه و زندان می‌دانند. مرگ و زندگی را مجسم می‌کنند. فشار بر مردم را تنها راه حل می‌دانند. این نگاه گرچه ممکن است تا مدتی مقدور باشد، ولی در نهایت، مملکت را به سوی فروپاشی خواهد برد.

دوم - کودتای بخشی از نظامیان. عده‌ای معتقدند که وظیفه ذاتی سپاه در قانون اساسی دفاع و حفظ انقلاب است. از دید این دسته، در حال حاضر انقلاب در خطر است، پس سپاه باید به وظیفه خود عمل کند و انقلاب را حفظ کند، روند دموکراتیزاسیون و قانون اساسی را متوقف و کلیه امور را در دست گیرد. این نگاه هم موجب تشدید تضادهای ملت-حاکمیت می‌شود و خطر حمله خارجی و تقابل نیروهای نظامی داخلی با هم را دارد و نتیجه آن شبیه مورد اول خواهد شد. این گونه راه حل‌ها نتیجه‌ای نداشته و شرایط را شکننده‌تر می‌کند. توجه داشته باشیم ایران، پاکستان نیست. سپاه پاسداران هم ارتش پاکستان نیست. ایران مصر هم نیست و سپاه هم ارتش مصر نیست. اقشار متوسط شهری ایران هم با اقشار متوسط مصر و پاکستان متفاوت‌اند. از این گذشته باید توجه داشت: ترامپ سپاه را مرکز تهاجم خود قرار داده و اگر این بخش از نیروهای نظامی انحصارطلبی کند، بهترین شرایط برای تهاجم بیشتر امریکا، نظامی و غیرنظامی فراهم خواهد شد. علاوه بر آن، در شرایط کنونی سپاه نهادی است که فارغ از مسئولیت خود از هر جهت قدرت اقتصادی، تبلیغاتی و سیاسی دارد. اگر رضاشاه نظامی بود و در ۱۲۹۹ کودتا کرد، مملکت را روشنفران و بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های تحصیلکرده سیویل که کودتا را تأیید می‌کردند اداره می‌شد و کودتای ۱۳۳۲ هم محتوای محض نظامی نداشت. به این ترتیب سپاه چنین امکاناتی ندارد. در نتیجه کودتای سپاه عملاً منتفی است، ولی حفظ شرایط کنونی با تغییراتی محدود و معدود در دستور کار حاکمیت قرار خواهد گرفت. این تغییرات کارساز نیستند و شرایط را به‌ضرر اصل حاکمیت ملی و حتی حاکمیت کنونی پیش می‌برد و فروپاشی در پیش خواهد بود.

سوم - عده‌ای دکتر محمود احمدی‌نژاد را ذخیره‌ای برای تداوم وضع موجود و حفظ همین غلبه در سیاست کنونی می‌دانند تا کج‌دار و مرز تا ۱۴۰۰ ادامه دهند و

سپس سکان ریاست‌جمهوری را به دست احمدی‌نژاد بسپارند؛ البته در این فرآیند تسویه‌ها و تصفیه‌ها و اصلاحاتی انجام خواهند داد. این راه اصولی نیست، احمدی‌نژاد به هزاران دلیل خود مسبب بسیاری از مشکلات کنونی است و جسارت و شهامت نقد از خود را ندارد و اقشار میانی جامعه نیز به او اعتمادی ندارند. او باز هم تجربه‌ای ناموفق خواهد بود.

چهارم - راه قانونی (قانون اساسی) و اجرای «بدون تنازل قانون اساسی» است. در این راه می‌توان تنش‌های داخلی را با اجرای قانون در داخل و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» در خارج، در روند حل و وحدت ملی قرار داد. این راه هم مخالفان جدی در حاکمیت دارد. خیلی‌ها قدرت فوق‌العاده و امتیازات وسیع کنونی را از دست خواهند داد و بیش از همه نگران آینده خود هستند. برای رفع نگرانی آن‌ها باید از روش گاندی و نلسون ماندلا استفاده کرد. در این روش هیچ مجرمی کیفر نخواهد دید، مشروط به اینکه اقرار به گناه و تقاضای عفو از مردم کند. همه، حتی مجرمان و خلافکاران گذشته، حق خواهند داشت که صادقانه در ساختن ایران آینده مشارکت داشته باشند. همه مسائل مملکت به سمت شفاف‌سازی خواهد رفت. رهبری، مجلس و ریاست‌جمهوری و شوراهای شهرها، عصاره فضیلت مردم خواهند بود و مردم از این نهادها، یعنی کل حاکمیت، حمایت خواهند کرد، امنیت ملی ارتقا خواهد یافت، توسعه ایران میسر خواهد شد و نشاط و امید به جامعه باز خواهد گشت. در صورت اصرار جناح افراطی حاکمیت در تداوم شرایط کنونی، موارد مهم مورد مناقشه را می‌توان طبق اصل ۵۹ قانون اساسی به فراندوم گذاشت مانند:

۱. تولید برق هسته‌ای که می‌تواند خیلی از مناقشات خارجی را رفع کند؛
۲. استقلال قوه قضائیه از نهادهای امنیتی-اطلاعاتی و رعایت حقوق شهروندی؛
۳. تعامل با امریکا؛
۴. فعالیت‌های اقتصادی نظامی و نیروهای انتظامی. تردیدی نیست و شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی، انسانی و فرهنگی نشان می‌دهند امر توسعه و رفاه و نشاط در ایران در چهل سال گذشته متوقف و حتی کم‌رنگ شده، ولی بقا و امنیت حاکمیت حفظ شده است. با وجود این استراتژی، شرایط به سمتی رفته که حتی امنیت حاکمیت هم به خطر افتاده و تهدید شده است. عقل سلیم، قانون اساسی و تجربه تاریخی حکم می‌کند که به قانون بازگردیم. شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران به سمت تشدید تنش‌ها و چالش‌های حاکمیت با مردم عادی جامعه پیش می‌رود. راه حل این تنش‌ها، چالش‌ها و شورش‌ها تبدیل آن‌ها به یک جنبش قانونی-مدنی است که ایران اصل و اساس آن باشد. رهبری این جنبش باید به رهبران جنبش سبز انتقال یابد یا رهبران نظام به تعامل و تعادل پردازند. اگر قرار باشد که منافع، مصالح و امنیت ایران در این فرآیند از طرف حاکمیت نفی شود، شکست حاکمیت و نابودی ایران پیش خواهد آمد. تا دیر نشده باید اقدام کرد. ■

پی‌نوشت:

۱. سایت جماران، ۷ اردیبهشت ۹۷.



# گفت‌وگو میان مردم و نظام



مهدی غنی

دیدار دانشجویان با مقام رهبری و بیان دغدغه‌ها و درد دل‌ها و انتقادات این قشر فرهیخته جامعه با بالاترین مقام مسئول کشوری از جمله سنت‌های حسنه‌ای محسوب می‌شود که سالیانی است اجرا می‌شود. اینکه طرح این مطالبات تا چه میزان در عمل مؤثر است و پیگیری می‌شود، انتظاری بجا ولی بالاست و چه‌بسا برخی از آن‌ها اساساً در کوتاه‌مدت میسر نباشد، ولی از دیدگاهی دیگر آنچه مهم است، نه تحقق خواسته‌ها و مطالبات دانشجویان، بلکه نفس طرح آن‌ها در نشست رسمی و علنی است. نفس گفت‌و‌شود مقام رهبری با دانشجویان خود یک عمل است. در جامعه‌ای که سنت گفت‌وگو امر غریبی است و بیشتر تک‌گویی و دیگرنشستی رایج است، اینکه یک قشر از جامعه که مسئولیت رسمی و شغلی هم ندارند بتوانند با مقامات بالای نظام بنشینند و حرف دلشان یا حرف دل مردم را بی‌پروا بگویند اتفاق میمونی است. به‌ویژه اگر این سنت ترویج شود و باب آن برای سایر اقشار جامعه نیز باز شود، مانند کارگران، تولیدکننده‌ها، معلمان، روزنامه‌نگاران، برادران اهل سنت و پیروان ادیان مختلف بتوانند مشکلات و درد دل‌هایشان را برای مسئولان نظام بازگو و از آن‌ها چاره‌جویی کنند. این امر می‌تواند به پایداری و پیشرفت کشور و کاهش تنش‌ها و تفرقه‌ها بینجامد.

فرهنگ گفت‌وگو به‌جای تخاصم و ستیزه‌جویی را در کشور نهادینه کند. برخی تصور می‌کنند باز شدن فضا و طرح انتقادات برای نظام مشکل امنیتی ایجاد می‌کند. آن‌ها با مشاهده این تجربه که نه تنها موجب تضعیف نظام نشد، بلکه می‌تواند به جلب اعتماد دانشجویان و مشارکت آنان در حل معضلات کشور بینجامد، شاید ذهنیتی نو پیدا کنند.

یکی از نطق‌های این نشست، مطالبی بود که سحر محرابی، نماینده مدیران مسئول در شورای مرکزی ناظر بر نشریات دانشگاهی وزارت علوم، مطرح کرد که تقریباً نگاه جامعی بود به وضعیت امروز جامعه و معضلات اجتماعی اقتصادی جاری که در پایان برای برون‌رفت از این وضعیت، راه‌هایی نیز ارائه کرده است.



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ  
رَهْبِ انْقِلَابِ

ما به‌عنوان نماینده دیده‌بانان جامعه علمی کشور نگرانیم. دانشجو چشم بیدار جامعه است. مواجهه انتقادی با مسائل، برآمده از ماهیت دانشگاه است و نقد قدرت وظیفه آن.

ایران امروز درگیر بحران‌های متعددی است؛ تشدید نابرابری سیستماتیک میان طبقات جامعه، کاهش میزان اعتماد عمومی، فروپاشی ارزش‌های اخلاقی، شیوع آسیب‌های اجتماعی، بحران‌های محیط زیستی، افزایش حاشیه‌نشینی و طرد اقلیت‌ها و وضعیت وخیم اشتغال، تأثیر مخربی بر همبستگی اجتماعی گذاشته است. از آن‌طرف بیرون از مرزهای کشورمان، اصحاب تجر و ایادی نظام سلطه در پیوندی نامشروع و زیر نقاب دروغین حقوق بشر، دست به کشتار دسته‌جمعی

دیدار دانشجویان با مقام رهبری و بیان دغدغه‌ها و درد دل‌ها و انتقادات این قشر فرهیخته جامعه با بالاترین مقام مسئول کشوری از جمله سنت‌های حسنه‌ای محسوب می‌شود که سالیانی است اجرا می‌شود. اینکه طرح این مطالبات تا چه میزان در عمل مؤثر است و پیگیری می‌شود، انتظاری بجا ولی بالاست و چه‌بسا برخی از آن‌ها اساساً در کوتاه‌مدت میسر نباشد، ولی از دیدگاهی دیگر آنچه مهم است، نه تحقق خواسته‌ها و مطالبات دانشجویان، بلکه نفس طرح آن‌ها در نشست رسمی و علنی است. نفس گفت‌و‌شود مقام رهبری با دانشجویان خود یک عمل است. در جامعه‌ای که سنت گفت‌وگو امر غریبی است و بیشتر تک‌گویی و دیگرنشستی رایج است، اینکه یک قشر از جامعه که مسئولیت رسمی و شغلی هم ندارند بتوانند با مقامات بالای نظام بنشینند و حرف دلشان یا حرف دل مردم را بی‌پروا بگویند اتفاق میمونی است. به‌ویژه اگر این سنت ترویج شود و باب آن برای سایر اقشار جامعه نیز باز شود، مانند کارگران، تولیدکننده‌ها، معلمان، روزنامه‌نگاران، برادران اهل سنت و پیروان ادیان مختلف بتوانند مشکلات و درد دل‌هایشان را برای مسئولان نظام بازگو و از آن‌ها چاره‌جویی کنند. این امر می‌تواند به پایداری و پیشرفت کشور و کاهش تنش‌ها و تفرقه‌ها بینجامد.

## ویژگی دیدارها

در آخرین دیدار مقام رهبری با دانشجویان در خردادماه، به‌مناسبت ماه رمضان نکات تأمل‌برانگیزی وجود داشت:

۱. این دیدار فقط به یک گرایش سیاسی مدافع حاکمیت اختصاص نداشت و طیف منتقد حاکمیت هم حضور داشت و توانست چکیده نظریات خود را بیان کند.
۲. تقریباً بخش عمده آنچه منتقدان حاکمیت در فضای مجازی یا محافل درونی می‌گویند و انتقادهایی که این طیف دارند، البته با زبانی مسالمت‌جویانه مطرح شد.
۳. در کنار انتقادات و بیان نارسایی‌ها و کاستی‌ها، راه برون‌رفت هم نشان داده شد.
۴. با تحمل و شنیدن این انتقادات آن هم از سوی عالی‌ترین مقام کشور، این امید افزایش می‌یابد که نظام توان و ظرفیت پذیرش دگراندیشان و منتقدان را

مردم مظلوم منطقه زده‌اند. آن‌ها با اختلاف افکنی در خاورمیانه به دنبال تأمین منافع جاه‌طلبانه خودند و همچنین به سیاست تقویت آشکار و پنهان بنیادگرایی دینی در منطقه دامن می‌زنند و ایران به‌عنوان کشوری که از چهار دهه پیش پرچم استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را در جهان بلند کرده، در معرض تهدیدهای این محور شرارت قرار گرفته است. در داخل کشور نیز، عواملی موجب ایجاد بحران شده است. تضعیف ساختارهای قانونی از طریق ایجاد نهادهای موازی سیاسی-امنیتی، مداخلات غیرقانونی نیروهای نظامی-امنیتی در وظایف نهادهای منتخب ملت، تضعیف حق انتخاب مردم با رد صلاحیت‌های سلیقه‌ای و دخالت‌های افراقانونی قوه قضائیه در وظایف دیگر قوا، ناخواسته نتیجه‌ای جز تضعیف روزافزون حق حاکمیت ملت نداشته است. تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندی برای تشکیل انجمن‌های سیاسی و سندیکاهای صنفی و سمن‌ها، نقض حق برگزاری اجتماعات، تعرض مکرر به حق آزادی بیان، محدودسازی روزافزون حق دسترسی آزاد به اطلاعات با اعمال فیلترینگ غیرقانونی و برخورد با مطبوعات، همه و همه فضایی را به‌وجود آورده که اعتراض مدنی و قانونی به‌عنوان انتخابی ساده و ممکن، از دسترس شهروندان خارج شده است.

گزینه‌های سلیقه‌ای برای تحصیل و اشتغال، برخوردهای خلاف موازین شرعی با زنان به بهانه ارشاد آن‌ها، نقض حق دادرسی عادلانه در خلال رسیدگی در دادگاه‌های ویژه یا نقض مکرر حقوق متهمان مانند حق دفاع و یا دسترسی به وکیل خصوصاً در پرونده‌های سیاسی و محدودیت خودسرانه آزادی اشخاص مانند هشت سال حصر غیرقانونی، تنها نمونه‌هایی از تعرض به حقوق اولیه انسانی است که صیانت از آن، وظیفه بدیهی هر حاکمیتی و به‌ویژه حاکمیت دینی است. اما نگرانی از نبود عدالت تنها در وجوه سیاسی-فرهنگی مذکور خلاصه نمی‌شود؛ وضعیت امروز کشور در زمینه عدالت اقتصادی و اجتماعی به‌مراتب نگران‌کننده‌تر است؛ افزایش فقر و فلاکت، فساد ساختاری، تبعیض ناروا و کاهش عامدانه سهم دولت از هزینه‌های بهداشت، درمان و تأمین اجتماعی، نفس مردم را تنگ کرده است. اصرار بر شنیده نشدن صدای اقتضای فراموش شده و فرودست و یا نگاهی که از هرگونه انتقاد و اعتراض کارگران، معلمان و... متوهمانه پرونده امنیتی می‌سازد، هرچند ممکن است موقتاً موجب پاک کردن صورت مسئله شود، اما اصل مسئله کماکان باقی است.

از مهم‌ترین دلایل به وجود آمدن این وضعیت، سه دهه اجماع بر خصوصی‌سازی افسارگسیخته به بهانه اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی بوده که در کنار نبود سازوکارهای حمایتی و رفاهی و بازتولید فساد سیستماتیک، نتیجه‌ای جز تعمیق شکاف طبقاتی نداشته است. ساختارهای معیوب و فسادزا در نبود قوای نظارتی سالم و مستقل و جامعه مدنی قدرتمند و پرسشگر، کارآمدی نظام را نشانه رفته است. تجمیع گسترده سرمایه در دست نیروهای برخوردار از رانت و قدرت، طبقه جدیدی را به وجود آورده. گویی که جای سرداران دیروز در میدان‌های جنگ را،

برج‌سازان و زمین‌خواران و مفسدان اقتصادی امروز تنگ کرده‌اند. حال سؤال اینجاست که با وجود محوریت سیاست‌های خصوصی‌سازی در اقتصاد نئولیبرال، چرا جناب‌عالی سه دهه از اجرای این سیاست‌ها حمایت کرده‌اید؟

عدم امکان عملی تحقیق و تفحص از برخی نهادهای تحت امر جناب‌عالی مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، قوه قضائیه، صداوسیما، بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان حضرت امام، در کنار ضعف روحیه پاسخ‌گویی در مسئولان به‌خودی‌خود مشکل‌آفرین است. گویی در دعوای میان مسئولان کشور، هنوز مخاطب باید مشخص نیست. مسئولان از هر جناح در برابر انتقادات در نقش اپوزیسیون ظاهر شده و با فرافکنی از زیر بار پاسخ‌گویی، شانه خالی می‌کنند و این امر، نتیجه‌ای جز تشدید شکاف میان مسئولان و مردم ندارد. لذا این سؤال جدی مطرح است که رئیس دولتی که مسئولیت نهادهای اجرایی را بر عهده دارد و یا رئیس قوه قضائیه‌ای که اختیارات نظارتی و قضایی دارد و یا جناب‌عالی که برخی، اختیارات مندرج در اصل ۱۱۰ قانون اساسی را کف اختیاراتان می‌دانند، در برابر پرسش‌ها، انتقادات و اعتراضات مردم چه پاسخی دارید؟

#### اما دانشگاه

نگرانیم رهبر انقلاب! نگران نفس تنگ‌های طولانی مدت دانشگاه، حال دانشگاه خوب نیست. از برخوردهای امنیتی و انضباطی با دانشگاه خبر دارید. از بازداشت دانشجویان و صدور احکام حبس بلندمدت برای برخی از آن‌ها خبر دارید. از نظارت پیش از انتشار و توقیف نشریات دانشجویی خبر دارید. از اینکه تنها چند مجموعه دانشجویی غالباً هم‌فکر و هم‌نظر امکان تشکیل یابی داشته‌اند و مابقی نهادهای دانشجویی از شوراهای صنفی و کانون‌های فرهنگی گرفته تا بسیاری از تشکلهای دانشجویی هنوز اتحادیه ندارند خبر دارید. از سخت‌گیری‌ها و تنگ‌نظری‌ها خبر دارید که اگر خبر نداشتید، مکرر در مکرر از لزوم برخورد سهل‌گیرانه با دانشجویان نمی‌گفتید، اما متأسفانه مسئولان همچنان توصیه‌های شما را شنیده، اما عمل نمی‌کنند. در چنین فضایی آزاداندیشی تنها بخشنامه‌ای است که سال‌هاست توسط مسئولان ابلاغ شده؛ اما اصل نظر جناب‌عالی، در حد یک ایده باقی مانده است.

حذف و طرد، نه تنها به فضای سیاسی اجتماعی دانشگاه محدود نمی‌شود، بلکه از طریق سیاست‌گذاری اقتصادی دانشگاه نیز صورت می‌پذیرد. اعمال سیاست‌های تجاری‌سازی آموزش و خدمات رفاهی و یا ساده‌تر بگوییم ایده «دانشگاه خودش باید پولش را در بیاورد»، منجر به محرومیت طبقات فرودست از حق آموزش عالی رایگان شده است.

#### اما چه باید کرد؟

در برابر این همه مشکلات کشور، چه باید کرد؟ نمی‌توان برای هر مشکل، نهادی فرمایشی ساخت و راهی جدا برای حلش پی گرفت. دیگر نه کلید که باید به دنبال شاه کلید بود. شاه کلیدی که از عصر

پیشامشروطه تا به امروز، تنها، از آن سخن رفته است؛ قانون.

باید به قانون بازگردیم، به قانون اساسی. آن هم نه فقط چند اصل آن. راهکار، احیای قانون اساسی. قانون اساسی با تمامی اصول آن- است.

راهکار پذیرش حق مردم بر تعیین سرنوشت خود و امکان مشارکت سازمان‌یافته در حیات سیاسی-اجتماعی-اقتصادی‌شان است.

راهکار تقسیم قدرت و تفکیک قوا و امکان تغییرپذیری در قدرت با تمامی لوازم آن است.

رهبر انقلاب! راهکار سپردن مدیریت کشور به نمایندگان مردم است. قانون‌گذاری وظیفه ذاتی و انحصاری مجلس است.

راهکار وجود نهادهای نظارتی مستقل و قدرتمند و خصوصاً قوه قضائیه سالم، بی‌طرف و سفارش‌ناپذیر است.

راهکار به رسمیت شناختن نظارت مردم، نهادهای مدنی و رسانه‌ها بر عملکرد مسئولان و قدرت است.

راهکار شفافیت است. اگر به حضور مردم در نظام باور داریم، باید حق دانستن را به رسمت بشناسیم، در این صورت است که مردم به مشارکت و اثرگذاری خود در حاکمیت باور پیدا می‌کنند.

راهکار برابری تمام شهروندان در برابر قانون است؛ باید پذیریم که هیچ مقامی، هیچ شخصی بالاتر از قانون نیست.

راهکار بسط فرهنگ گفت‌وگو و مدارا، نه فقط در روابط میان شهروندان که در رابطه میان حاکمیت و ملت است.

باید پذیریم مردم آزادند بیندیشند، آزادی اندیشه بدون آزادی بیان آن بی‌معناست.

راهکار آن است که ضمن پذیرش حکومت اکثریت، وجود اقلیت‌ها را با تمامی حقوق آن اعم از فرصت حفظ هویت فرهنگی، رسوم اجتماعی و فعالیت‌های دینی به رسمیت بشناسیم.

#### رهبر انقلاب

زنان به‌عنوان نیمی از جامعه در موقعیتی برابر با مردان قرار ندارند؛ راهکار ایجاد فرصت‌های برابر از جمله تعیین شرایط و معیارهای یکسان برای تحصیل، استخدام و اشتغال زنان به‌ویژه در مناصب دولتی و فراهم کردن امکان مشارکت در قدرت و ایجاد فضایی امن و برابر، برای حضور و فعالیت اجتماعی زنان است.

#### آقای خامنه‌ای!

ایران، این روزها شرایط حساسی را تجربه می‌کند. تصمیمات بزرگ را افراد بزرگ می‌گیرند. در یک کلام از نظر ما، راهکار تعمیق دموکراسی است؛ دموکراسی مبتنی بر مردم؛ همه مردم، همه اقلیت‌ها، همه قومیت‌ها، کارگران، معلمان، دانشجویان، اقشار فراموش شده، کولبران، تهیدستان، حاشیه‌نشین‌ها.

و ما به تصمیم بزرگ شما در این خصوص امید داریم. به‌خوبی می‌دانیم که به براندازان پوشالی و خارج‌نشینان منفع‌طلب و تروریست‌ها و زادگان سلطنت و آبادی وطنی استکبار جهانی امید نیست. در یک کلام راهکار در «جمهوری اسلامی» است؛ نه یک کلام بیشتر، نه یک کلام کمتر. ■



# چشم و گوش‌ها

## فشار روی اصلاحات از دو جریان مقابل هم

(سایت انتخاب، ۲ تیر ۱۳۹۷)

سید محمد خاتمی در دیدار با اعضای هیئت‌مدیره و دبیران انجمن اندیشه و قلم از تمام ایرانیان خواست به ایران ببینند. با دقت تأمل کنید که چرا امروز اصلاحات توسط دو جریانی که مقابل هم هستند، تحت فشار است!

ما در جنبه فرهنگی آزادی‌خواهی کمبود داریم.

رئیس دولت اصلاحات با اشاره به شرایط حساس کشور و تهدیدات بین‌المللی گفت: همه دلسوزان و علاقه‌مندان به ایران، اکنون نگران هستند و رشد فزاینده تهدیدات از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی تنها علیه نظام جمهوری اسلامی نیست بلکه علیه ایران است و کسانی که مدعی دوست داشتن ایران هستند نباید به نحوی در این فضا علیه کشور عمل کنند.

بارها به چهره‌های اصلاح‌طلب این نکته تأکید شده است که کسب قدرت سیاسی و حضور فعال در انتخابات، اگرچه اهمیت دارد، اما نباید به موضوع و محور فعالیت‌های اصلاح‌طلبان تبدیل شده و جامعه اصلاح‌طلبی را یک حرکت معطوف به قدرت تلقی کند، بلکه روح اصلاح‌طلبی را باید در ارتقا فرهنگ و فهم جامعه و شهروندان دید.

باید برای رویارویی با تهدیدات خارجی، مشکلات داخلی کشور را حل یا دست‌کم مدیریت کنیم و با صدایی واحد از منافع ایران دفاع کنیم. باید برای رویارویی با تهدیدات خارجی، مشکلات داخلی کشور را حل یا دست‌کم مدیریت کنیم و با صدایی واحد از منافع ایران دفاع کنیم.

## سه تأثیر کلان خروج ترامپ از برجام

سه استثنا درباره برجام

(ایسنا، ۲۸/۳/۹۷)

...برجام برجسته‌ترین توافق تاریخ عدم اشاعه بعد از دوران جنگ سرد می‌باشد که ترامپ متأسفانه آن را توافقی هولناک خوانده است؛ بنابراین ترامپ مهم‌ترین دستاورد و سرمایه تاریخ عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای را به چالش کشیده است... اکثری ثباتی‌های موجود منطقه هم به خاطر جنگ‌های امریکاست. همچون حمله نظامی به افغانستان و عراق و مشارکت در تجاوز نظامی به لیبی، یمن و سوریه، برجام کورسویی از امید به وجود آورده بود که شاید بتوان از طریق دیپلماسی و همکاری، سایر بحران‌های جاری منطقه را حل کرد. مسیری که برای دستیابی به صلح در منطقه اجتناب‌ناپذیر است... ایران از طریق برجام تنها کشور دنیاست که پرونده خود از ماده ۴۱، فصل هفتم شورای امنیت بیرون آورد. این در حالی است که ابرقدرت‌ها می‌توانستند از طریق فصل ۷، جنگی ثانوی علیه ایران آغاز کنند. ایران تنها کشوری است که مجوز تولید اورانیوم و تکنولوژی هسته‌ای را از شورای امنیت سازمان ملل اخذ کرد که تاکنون چنین چیزی نبوده است...

## شش ماه تا انتخابات کنگره آمریکا

در نوامبر ۲۰۱۸ ممکن است نقطه‌عطف بزرگی در آمریکا و خاورمیانه رخ دهد. روزنامه جرورالم پست در مقاله ۲۲ ژوئن خود با عنوان «شش ماه و مادر همه بحران‌ها» می‌نویسد: از دست رفتن کنگره به معنای واضح نابودی ترامپ و نتانیاهو و بن‌سلمان است. به معنای از دست رفتن هر آنچه راست افراطی در داخل ایران رشته‌اند... نتایج کنگره کمابیش از حالا مشخص است. آمار می‌گوید یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های تاریخ نصیب جمهوری خواهان می‌شود.

**نکته: پیشنهاد علی مطهری برای مقاومت شش‌ماهه مردم که قطعاً هدف داخلی دارد شاید علت بیرونی اش همین باشد.**

## اعتراض سناتور ران پال به سیاست‌های آمریکا

### فرید مرجایی

در یک ویدئوی چند دقیقه‌ای، سناتور ران پال، در کنگره امور خارجی سنا صحبت‌هایی خطاب به پمپئو می‌کند. محتوای این صحبت شوک‌آور و بسیار تعجب‌آور است. سناتور پال تضاد و تناقض‌های سیاست خارجی آمریکا را درباره ایران، عربستان و اسرائیل به خوبی تشریح می‌کند.

این ویدئو از چند جهت مختلف قابل مطالعه است. یکی اینکه سناتور ران پال این نوع اطلاعات را به‌دست آورده و آن را بیان می‌کند، ولی از همه مهم‌تر اینکه مقامات آمریکا یا تحلیل‌گران آمریکا هرگز این اطلاعات را در رسانه‌ها منعکس نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر، با دیدن این ویدئو، نباید برای مخاطبان این استنباط ایجاد شود که چنین بحث‌هایی درباره سیاست خارجی آمریکا و ایران صورت می‌گیرد. این ویدئو هرگز در حوزه عمومی یا رسانه‌ها منعکس نمی‌شود.

ولی چرا سناتور ران پال؟ این سناتور یک جمهوریخواه سنتی نبوده و هیچ شباهتی به دیگر جمهوریخواهان و هم‌حزب‌های خود ندارد. وی از سنت Libertarian بوده که به محدود کردن مالیات و نقش دولت و آزادی حداکثری حقوق مدنی شهروند معتقد است. از نظر سیاست خارجی وی عکس هم‌حزبان خود است. در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، وی یکی از سازنده کاندیدای جمهوریخواهان بود. در مناظره‌ها و رقابت‌های درون‌حزبی، وی به‌طور صریح از سیاست هژمونی طلب آمریکا انتقاد کرده و تلاش می‌کرد که برعکس گلوبالیست‌ها، توسعه را به داخل آمریکا منتقل کند؛ به عبارت دیگر وی مقابل نومحافظه‌کاران (نوکان‌ها) موضع گرفت. از این جهت، جای تعجب نبود که وی در نظرسنجی‌ها از همه کاندیدها پایین‌تر قرار گرفت.

بدون یک توضیح کانتکتست، این ویدئو و صحبت ران پال خطاب به پمپئو می‌تواند استنباط اشتباهی درباره سپهر سیاسی غالب در آمریکا ایجاد کند.

(شرق، ۹۷/۳/۲۲)



داوود هرمیداس باوند استاد روابط بین‌الملل: دنیا به‌خوبی می‌داند این تل‌آویو است که حاضر به پذیرش کشور مستقل فلسطین نیست و به‌دنبال ایجاد فضای تنش‌آلود در منطقه است، اما به دلیل لابی فعال این رژیم و البته رفتارهای نادرست برخی از افراد و گروه‌ها در داخل کشور، این ایران است که در تنگنا قرار می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد انسجام درونی برای گذر از فشارها و ایجاد هم‌صدایی استراتژیک میان قوا و جریان‌های سیاسی بر سر مفاهیم مرتبط با منافع ملی می‌تواند در این مقطع اثرگذار باشد. طرف مقابل مترصد شنیدن صدای واحد یا متشتت از ایران است تا بر اساس آن، نوع تعامل با ما را تعیین کند. اگر اظهارنظر در حوزه سیاست خارجی منحصر به وزارت‌خارجه شود، اسرائیل نیز قادر نخواهد بود پروژه اجماع‌سازی علیه ایران را ادامه دهد و ایران می‌تواند در موضوعاتی نظیر عراق، سوریه و یمن نیز از موقعیت دیپلماتیک خود برای تثبیت جایگاه کشور استفاده کند... اصولگرایان از ابتدا با مذاکرات هسته‌ای و برجام موافق نبودند و امروز به‌جای وحدت علیه نقض‌کننده پیمان یعنی ایالات‌متحده به‌دنبال فشار بر روحانی و پشیمان کردن رأی‌دهندگان به او هستند و به‌جای این اقدام باید از اروپا و دوستان اصولگرایان، یعنی چین و روسیه مطالبه پایبندی برجام را داشت. اروپا اگر بخواهد، می‌تواند همان مسیر دوران کلیتون را طی کند. زمانی که امریکا قانون داماتو را به تصویب رساند اروپایی‌ها اذعان کردند که این تحریم‌های یک‌جانبه مضاعف برخلاف مقررات سازمان تجارت جهانی و مغایر با حقوق بین‌الملل است. اروپا مانند اقدامی که در ماجرای افزایش تعرفه واردات به امریکا انجام داد درباره برجام هم می‌تواند به سازمان تجارت جهانی شکایت کند و همچنین بانک‌های مرکزی خود را برای معامله با ایران ملزم کند. فراموش نکنیم این بار شکست دیپلماتیک ایران صرفاً تبعات اقتصادی نخواهد داشت و می‌تواند نارضایتی‌هایی را در میان مردم ایجاد کند. باید از سرمایه اجتماعی تا حد ممکن حفاظت کرد.

### نفع ایران و ضرر امریکا ضرورت اتحاد ملی

(شرق، ۹۷/۳/۲۱)

علی مطهری با اشاره به موضوع خروج امریکا از برجام گفته: «در این اقدام به‌جای آنکه ایالات‌متحده را سرزنش کنند و رفتارشان را مورد انتقاد قرار دهند، به دولت، رئیس‌جمهوری و اعضای مذاکره‌کننده از جمله آقای دکتر ظریف حمله می‌شود. باید از گروه مذاکره‌کننده تجلیل شود، چون خروج امریکا از برجام نشان‌دهنده نفع ایران و ضرر ایالات‌متحده در این توافقنامه بوده است... قطعاً ضرورت انسجام و اتحاد ملی امروز بیشتر از گذشته احساس می‌شود... برخی القا می‌کنند که برجام مخالف نظر رهبر انقلاب بوده و عده‌ای خودسر آن را امضا کردند درحالی‌که این گونه نبوده و امضای برجام با اذن رهبری انجام شده و این سخنان فریب دادن مردم است... تصویب لایحه (FATF) هیچ خطری برای ما و گروه‌های مبارزی مانند حزب‌الله و حماس ندارد. وی افزود: ولی چون ما با مردم صحبت نمی‌کنیم ممکن است عده‌ای تحت تأثیر تبلیغاتی که صورت می‌گیرد قرار بگیرند و نگران شوند.

(شرق، ۹۷/۳/۸)

عجیب‌ترین واکنش‌ها از آن حسین شریعتمداری بوده است. او تا پیش از این معتقد بود برجام بیش از اینکه به نفع ایران باشد، منافع امریکا را تضمین کرده است و برای همین در واکنش به تهدیدات ترامپ، مبنی بر خروج از برجام گفته بود امکان ندارد امریکا خارج شود. او در سرمقاله کیهان نوشته بود: «کشورهای اروپایی به بهانه مضحک و احمقانه پیشگیری از خروج امریکا از برجام - که هرگز خارج نمی‌شود - به‌دنبال وضع تحریم‌های تازه علیه ایران هستند و صدای هیچ کس هم به اعتراض و تهدید اروپایی‌ها بلند نمی‌شود!» اما بعد از خروج ترامپ به‌جای اعتراف به اشتباهش، تقصیر را گردن روحانی انداخت و گفت: «من گفتم ترامپ از برجام خارج نمی‌شود، اما خروج ترامپ تقصیر روحانی بود.»

### لغو شش قطعنامه شورای امنیت علیه ایران

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۳/۷)

دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور: دولت در زمینه مسائل بین‌الملل، گام‌های مؤثر زیادی برداشته که یک نمونه آن لغو شش قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل علیه ملت است که امروز با وجود خروج امریکا از برجام همچنان لغو و بلااثر هستند... رئیس‌جمهور اظهار داشت: کاش روحانیتی که ابتدای انقلاب آستین بالا زد و بار مسئولیت اداره کشور را برعهده گرفت و بحق و صحیح وارد متن سیاست شد، امروز وارد جناح‌بندی‌ها و گروه‌بندی سیاسی نشده بود، اما واقعیت موضوع آن است که امروز روحانیت وارد جناح‌بندی‌ها شده و بابت این ورود نیز هزینه‌های زیادی پرداخته است.

### فراموشی تاریخی ترامپ

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۴/۱۶)

واشنگتن‌پست: رابرت گیگان تاریخدان: امریکای ترامپ عاری از حافظه تاریخی است. هیچ تعهد راهبردی، سیاسی و اخلاقی را به رسمیت نمی‌شناسد. ترامپ خود را فارغ از اهداف راهبردی می‌شناسد و حتی برای این اهداف اهمیتی قائل نیست. این نوع نگرش او چه بر سر متحدان امریکا یا حتی بر سر جهان خواهد آورد.

### بحران نقدینگی انبوه!

جوان ۳۱ ساله ۳۸ هزار و ۵۰۲ سکه به مبلغ ۵۴ میلیارد تومان پیش‌خرید کرده، هم‌اکنون با قیمت امروز سکه هفتم تیر ۹۷، نزدیک به ۱۰۶ میلیارد تومان سود این سرمایه است.

### نقدینگی سیال: مشکل اقتصاد ایران

دیدگاهی معتقد است چون رئیس‌جمهور با غده سرطانی اقتصاد ایران یعنی پیش‌تاز سرمایه‌داری مالی ناشی از نقدینگی سیال یعنی مؤسسات مالی اعتباری بدون مجوز درافتاد آن‌ها در واکنش تظاهرات مشهد را به‌وجود آوردند که ادامه آن به اعتراضات جان به لب رسیدگان، در دی‌ماه ۹۶ و بحران ارزی و سکه انجامید. این دیدگاه معتقد است چرا حسن روحانی این درگیری را تداوم نداد و مؤسسات این مؤسسه‌ها را افشا نکرد. تا جایی که دادستان کل در هفته قوه قضائیه اعلام کرد تاکنون دولت ۳۸ هزار میلیارد تومان از صندوق ذخیره ارزی به مال‌باختگان سپرده‌گذار و گذار کرده و دارایی این مؤسسات به‌هیچ‌وجه این مبلغ را جبران نمی‌کند. معلوم نیست این پول‌ها کجا رفته است.

در واکنش به اعتراضات دی‌ماه و حوادث مترتب بر آن عده‌ای سعی دارند با شعارهای براندازی راه راست‌های افراطی را ادامه دهند. برخی مانند علی مطهری معتقدند چرا دولت آن‌سوی پرده را افشا نمی‌کند.

## یک اختلاس رو بشود حقوق ما پرداخت می شود

رئیس جمهور منتخب، دکتر حسن روحانی، در ضیافت افطار رسانه‌ها به این مضمون گفت: دامن زدن مطالبات باید متناسب باشد و با امکاناتی که دولت دارد. این در حالی است که دولت دهم و یازدهم نقش زیادی در انضباط مالی و بودجه داشته و با مؤسسات مالی و اعتباری از نوع سرمایه‌داری نزولی، برخورد کرده است و همه می‌دانیم تمامی امکانات هم در دست دولت نیست. ایشان اظهار کرد امسال بیش از سال‌های پیش ارز و سکه به مردم عرضه شده و علل بحران ارزی نه اقتصادی و سیاسی که روانی است. حسن روحانی اشاره‌ای هم به خط‌مشی صدا و سیما کرد که عملکرد آن طوری شده که مردم به کانال‌های بیگانه و ناشناخته اعتماد می‌کنند و طبیعی است آن‌ها به صلاح مملکت کار نمی‌کنند.

چشم‌انداز ایران: با وجود اعلام انضباط مالی دیدیم سوراخ سنبه‌های فساد در جریان خرید سکه و ارز دولتی چه پرده‌هایی را بالا زد. کارندهای ذوب آهن در تظاهراتی مقابل استانداری اصفهان، شعار می‌دادند «اگر یک اختلاس رو بشه حقوق ما پرداخت می شه».

## به یغما بردن پول‌های مردم با مؤسسات بدون مجوز

(اعتماد، ۹۷/۳/۲۸)



مسعود نیلی: همه می‌دانیم به وجود آمدن این مسئله در مؤسسات این نهادها و در برخورداری آن‌ها از این امکان که بتوانند بدون اخذ مجوز، مراکزی را ایجاد کنند که پول مردم را به راحتی و بدون دردسر به یغما ببرند، ریشه دارد! برای حل مسئله وقتی نتوانید متعرض مؤسسات شوید بخش سیاستی تنها می‌تواند از منابع بانک مرکزی پول سپرده‌گذاران را پرداخت کند و عملاً این محدودیت باعث می‌شود که هزینه متناظر با این انتفاع بزرگ را به جای مؤسسات، مردم از طریق کاهش قدرت خرید خود در نتیجه تورم یا بی‌ثباتی‌های ارزی پرداخت کنند. نتیجه آنکه عرصه سیاسی از طریق محدودیت‌هایی که وضع می‌کند می‌تواند به گونه‌ای بر کیفیت راه‌حل‌های سیاستی اثر بگذارد که حتی در برخی موارد راه‌حل سیاستی تمسخرآمیز هم به نظر برسند یک پیامد مهم رابطه یک‌طرفه سیاست با سیاست‌گذاری تهی شدن عرصه سیاستی از کیفیت است. عرصه سیاست‌گذاری به شدت وابسته به کیفیت نیروی انسانی از نظر علمی و نیز منش کارشناسی است. به‌طور طبیعی هر چه افراد در توان و کیفیت بالاتری برخوردار باشند، عرصه وسیع‌تر و متنوع‌تری را برای ارائه پیشنهاد طلب می‌کنند.

## تضمین از اروپا و روسیه

این روزها عمدتاً مسئولان موسوم به اصولگرا، صحبت از تضمین از اروپا می‌کنند. این پرسش مطرح است آیا همین اصولگراها از روسیه درباره سوریه و پایگاهی که در اختیار آن‌ها گذاشتیم تضمینی گرفته‌اند؟ آیا ممکن است این تضمین را در مطبوعات مطرح کنند؟ آیا سیاست از مقوله صفر و یک است یا از مقوله مراتب و رنگ خاکستری بین سیاه و سفید؟

## اژدهای سرکش نقدینگی سیال

(ستاره صبح، ۹۷/۴/۱۶)

محمود بهمنی، رئیس سابق بانک مرکزی: در پایان سال ۹۱ میزان نقدینگی کشور ۴۳۵ هزار میلیارد تومان بود که امروز به بیش از ۱۷۰۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. نماینده مردم ساوجبلاغ در مجلس شورای اسلامی ادامه داد: این پول مانند سیل سرکش و اژدهایی است که ما بیدارش کردیم. این اژدها راه افتاده است و باید با تمهیداتی جلوی این اژدها را بگیریم. باید تیمی تشکیل شده و مشکلات را بررسی کند و به‌صورت کارشناسی در قالب اتاق فکر، تصمیمات دقیق برای حل مشکلات کشور بگیرند. مصوبه اجرای این تصمیمات را هم باید از سه قوه گرفت. چشم‌انداز ایران: باید به ریشه و منشأ اعتراض‌هایی که برخورد جدی با این اژدهای سرکش است توجه کرد و در معادلات راهبردی منظور کرد. مؤسسات مالی اعتباری از روند قانونی و انتخاباتی رفراندوم گونه به‌شدت ناراحت‌اند و در برابر تحولات واکنش‌های قهرآمیز و حتی سرنگونی رئیس جمهور منتخب ابایی ندارند.

## پیوند اقتصاد به نفت و در نهایت جنگ، چرا؟

چهل سال از انقلاب می‌گذرد، به گفته سید محمد خاتمی ما دچار «مرض مزمن اعتباری» به درآمد نفت «شده‌ایم. دولت‌ها هرچند گام‌هایی برداشته‌اند، اما نتوانستیم از این اعتباری‌ها شوییم. گفته می‌شود نفت را برای «تداوم انقلاب» صادر می‌کنیم. آیا نمی‌دانیم صادرات نفت باید از خلیج فارس بگذرد و ما در خلیج فارس برتری دریایی و هوایی نداریم؟ اگر تمام درآمد مختصر نفت را صرف حفاظت نفت کنیم باز هم به این برتری نخواهیم رسید. وقتی گفته می‌شود اگر نتوانیم نفت را صادر کنیم، اجازه نمی‌دهیم دیگران نفت خود را صادر کنند. اگر منظور بستن تنگه هرمز باشد، معنی آن جنگ است. چرا اقتصاد را به نفت پیوند دهیم و نفت را به جنگ منتهی کنیم. عقلانیت ایجاب می‌کند به این معادله تن ندهیم حال اگر کشوری یا ائتلافی از کشورها جلوی صادرات را نگیرند، ولی ما تحریم شده و از ما نفت نخیرند در چنین شرایطی آیا باز هم باید بجنگیم؟ آیا دچار یک بن‌بست نشده‌ایم و آیا نباید برای برون‌رفت از این بن‌بست به راه‌حلی بنیادی دست یازیم؟ آیا با رویکرد به ملت و اعتماد نیروی خلاق مردم ایران زمین نمی‌توانیم حماسه دولت ملی مصلدق را دوباره احیا کرده و اقتصاد را شکوفا کنیم؟ چرا خردورزان خاموش‌اند و ملت را از خردورزی خود بهره‌مند نمی‌سازند؟

## عباس عبدی و طبقه‌بندی مشکلات ایران

(اعتماد، ۹۷/۴/۱۰)

... بنده معتقدم بحران ایران ریشه در وضعیت سیاسی آن دارد. وضعیتی که از گذشته نیز دارای تعارض‌های جدی بود، ولی ابتدای انقلاب به علت اینرسی (سکون) انقلاب خود را بروز نمی‌داد... همه مشکلات از فهم دستوری کلمه اسلامی آغاز شد. برخی آن را قید و برخی صفت دانستند... در چنین برداشتی نمی‌توان حوزه انتخاب مردم را چنان تنگ کرد که افراد مورد علاقه آنان خارج از دایره انتخاب قرار گیرند. در چنین برداشتی نمی‌توان عضویت یک زرتشتی را در شورای شهر که مردم مسلمان به او رأی داده‌اند از منظر اسلامی رد کرد، زیرا اسلام صفت رفتار مردم است و نه قید آن. آنچه عمل کرده‌اند مصادق و تحقق عملی جمهوری و تفسیر مردم از اسلامیت است. مشکل دیگری که از ابتدای انقلاب پیش آمد در فلسفه حکومت کردن بود. هنگامی که یک حکومت جمهوری می‌شود، یعنی مردم، حکومت را برمی‌گزینند. در اینجا مردم در جایگاه برتر نسبت به حکومت‌کنندگان هستند. چه از منظر اخلاقی و چه از منظر حقوقی. اگر این را بپذیریم، در این صورت در حکومت جمهوری؛ حکومت‌کنندگان نقش هدایت‌گری مردم را برعهده ندارند، زیرا منتخب آن‌هاست و نه هدایت‌گر آنان. در ذیل مردم و خواست آن‌ها تعریف می‌شود و نه بالای آن‌ها... از سوی دیگر انتخاب حکومت‌کنندگان از سوی مردم بیش از اینکه مبتنی بر پذیرش‌های اعتقادی و صلاحیتی باشد، بر مبنای محدودیت‌های قانونی و امور صوری انجام شد و نزول چشمگیری از حیث پذیرش و اعتبار اخلاقی آنان نزد مردم به‌وجود آمد تا این دو تعارض حل نشود، وضع موجود ادامه خواهد یافت. راه‌حل اساسی مشکلات جامعه پذیرش گفت‌وگو کردن درباره این دو مسئله کلیدی است.



## نامه‌های حوزوی؛ زهرا نجف‌زاده، فارغ‌التحصیل جامعه‌الزهرا، در خیمه نوشت:

چندی پیش مراسم تودیع و معارفه مدیر حوزه‌های علمیه خواران با حضور جمعی از مسئولان حوزه‌های علمیه خواران که تماماً از مردان هستند، در سالن همایش‌های مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران برگزار شد. آنچه در خبرها و تصاویر دیده می‌شد حضور کمرنگ بانوان در این جلسه بود. تمامی سخنرانان از آقایان بودند و تنها قسمتی از سمت راست سالن را به زنان اختصاص داده بودند. هم‌زمان با روز جهانی زن و روز زن در ایران نشست علمی با عنوان «بازخوانی فقه سنتی در مواجهه با رخدادها روز» برگزار شده، اما از ورود تعدادی از زنان طلبه ممانعت شده است و علت آن را عدم تدارک فضا برای حضور زنان اعلام کرده بودند.

شاید در نگاه نخست اهمیت چندانی نداشته باشد که در جلسه تودیع و معارفه، زنی سخنرانی نکرده است یا در ردیف جلو همایش تماماً مردان نشسته‌اند یا اینکه در روز زن همایشی با عنوان بازخوانی فقه سنتی در مواجهه با رخدادها روز برگزار می‌شود، اما زنان که مسائل فقهی و حقوقی‌شان نیازمند بازخوانی است اجازه ورود ندارند و یا به یک سفر زیارتی و علمی دعوت نمی‌شوند... فضای حوزه‌های علمیه کاملاً مردانه است و هنوز تصمیم‌گیرندگان اصلی برای روند حوزه‌های علمیه خواران، مردان هستند... پس از ارائه و انتشار لایحه بودجه ۱۳۹۷ مدام این سؤال از بانوان طلبه پرسیده می‌شد که محصول این بودجه عظیمی که به حوزه خواران اختصاص یافته تاکنون چه بوده است و حوزه‌های علمیه خواران تا چه اندازه به‌طور جدی در جامعه دینی منشأ اثر بوده‌اند؟ فعالیت‌های پژوهشی آنان کدام است؟ چند مجتهد بانو به جامعه معرفی شده است؟

در پاسخ باید گفت به‌طور مسلم تنها امکانات سخت‌افزاری مانند توسعه عمرانی و چند هکتاری حوزه‌های علمیه و ساختمان‌های مجهز و مدرن، تعدد کثیر حوزه‌های علمیه و آمار بالای طلاب، مدرک و رزومه، آمار بالای پایان‌نامه‌ها و مقالات و تأسیس مراکز پژوهشی و برگزاری دوره‌های پژوهشی بدون توجه به کیفیت نمی‌تواند سبب تولید علم شود، آنچه باعث رشد علمی و در نتیجه تولید علم می‌گردد برنامه‌های نرم‌افزاری از جمله واحدهای درسی پرمحتوا، استفاده از منابع اصیل و دست‌اول با ارائه اساتید خیره و متخصص و دارای سطح علمی بالا، آموزش پژوهش‌محور، توجه به کیفیت آموزش و اساتید، تعیین اهداف بلند آموزشی همانند اجتهاد و باور توانمندی زنان و استفاده از ظرفیت آنان در سمت‌های مدیریتی و اجرایی و تربیت آنان برای مدیریت آینده حوزه‌های علمیه خواران است.

## درسی از انتخابات لبنان

پیروزی حزب‌الله در لبنان نشان داد نیازی به رد صلاحیت رقیب، استفاده از رسانه‌های بیت‌المال و مهندسی انتخابات نیست. فتح و ظفر از میان صداقت و احترام به مردم و از راه عدالت و دادگری و استقامت بر طریق حق، نه از راه اجبار و اکراه می‌گذرد. ما دیدیم که مارونی‌ها و اهل سنت با وجود اختلاف فکری به کاندیدای شیعیان رأی دادند.

## مرگ شورای همکاری خلیج فارس و تولد افعی دو سر

(جمهوری اسلامی، ۹۷/۳/۲۲)

عبدالباری عطوان، روزنامه‌نگار سرشناس عرب، با اشاره به شورای جدید هماهنگی ایجادشده میان عربستان و امارات نوشت: این شورا پیش از آنکه شورای همکاری اقتصادی دوجانبه باشد در واقع شورای جنگ است. هدف از آن ایجاد یک قدرت منطقه‌ای جدید به‌منظور همکاری با آمریکا در جنگ احتمالی آینده خواهد بود.

واقعاً جالب و عبرت‌آموز است:

۱. آمدنیوز شایعه‌ای را بدون ذکر مأخذ قابل ردیابی منتشر می‌کند.
۲. کانال‌های تندرو داخل شایعه را به بولتن تبدیل می‌کنند و می‌فرستند برای نمایندگان محترم مجلس.
۳. جناب آقای ذوالنور، نماینده محترم قم در تأیید شایعه، مصاحبه می‌کند.
۴. خانم سارا پیلین، سیاستمدار افراطی امریکایی، از قول آقای ذوالنور شایعه را توثیق می‌کند.
۵. شبکه فاکس نیوز شایعه را به خبر موثق تبدیل می‌کند.
۶. جناب رئیس‌جمهور آمریکا هم مطلب را از قول نماینده محترم قم بازنشر و توثیق می‌کند.
۷. حالا شایعه به خبر موثق و مستند تبدیل شده است.

خبر دست‌اول:

رئیس‌جمهور آمریکا به استناد صحبت نماینده قم می‌گوید: ۲۵۰۰ نفر از مقامات ایرانی، بر اساس توافق محرمانه در زمان ریاست‌جمهوری اوباما، حق شهروندی آمریکا را گرفته‌اند.

منشأ واقعی خبر هم نامعلوم، غیرقابل ردیابی و احتمالاً جعلی است. قدیم‌ها حرف رئیس‌جمهور آمریکا ملاک بود و همه از او نقل می‌کردند. الآن در موضوع تابعیت امریکایی، منبع اطلاعات آقای پرزیدنت، اظهارات نماینده قم است! **یادداشت‌هایی از دیروز و امروز و شاید مفید برای فردا / مجید تفرشی**

## وقتی جنگ طلب‌ها از آزادی دم می‌زنند

اگر سناتورهای امریکایی اول خواهان دموکراتیک شدن خود مجاهدین خلق می‌شدند، ادعای آزادیخواهی‌شان برای همه ایرانیان برابر جنگ‌طلبی‌شان رنگ نمی‌باخت. (توثیق تاجزاده)

## نه علی داریم، نه معاویه و نه خوارج

علی تاجرنا: اینکه مخالفان دولت را خوارج بخوانیم مانند سخن آنانی است که رأی به اصلاح طلبان را تیر به خیمه اباعبدالله‌الحسین می‌دانستند، رها کنیم این مقایسه‌های تاریخی را. در جامعه امروز نه علی داریم، نه معاویه و نه خوارج. گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی هستیم که هر یک به نسبت در وضع امروز کشور دخیل بوده‌ایم.

## موفقیت‌های کوچک: شفافیت در آرا و اطلاعات قراردادها

## بهاره آروین، عضو شورای شهر تهران



ما اعضای پنجمین دوره شورای اسلامی شهر تهران از ابتدای ورودمان به شورا برای افزایش شفافیت تلاش کردیم و در ده ماهی که از آغاز به کار رسمی مان در شورای شهر گذشته است، به دو موفقیت کوچک رسیدیم: اولین اقدام شورای پنجم، انجام رأی‌گیری به‌صورت الکترونیک به‌منظور ثبت دقیق اسامی آرای موافق و مخالف در صورت جلسات و انتشار عمومی این صورت‌جلسات بوده است؛ و دومین اقدام شفافیت‌بخش دوره جدید مدیریت شهری در تهران، انتشار عمومی اطلاعات قراردادهای کلان‌شهرداری تهران بوده است. هم‌اکنون موضوع قرارداد، نام پیمانکار، نام کارفرما، مبلغ، مدت و تاریخ انعقاد قرارداد، شیوه انتخاب و شناسه اقتصادی پیمانکار و خلاصه‌ای از شرح خدمات قراردادهای کلان‌شهرداری تهران روی وب‌سایت شفاف (<http://shafaf.tehran.ir>) در دسترس عموم شهروندان قرار دارد.

## تبدیل سریع نیت شوم به تجاوز

محمد مطهری: از دختر دبستانی روستایی فقط کفش هایش پیدا شده بود. چندی بعد جنازه خفه شده اش پس از تعرض یافت شد. متجاوز و قاتل که بود؟ مردی متأهل! او گفت: «دخترک را تنها دیدم، نیتی شیطانی به ذهنم رسید، آن را عملی کردم!» چگونه است که در ایران، این نیت‌های پلید شیطانی زود به مرحله عمل می‌رسند؟

اگر قرار باشد نیت شیطانی این قدر سریع ایجاد شود و به مرحله عمل برسد، در کشورهای غربی که استخرها مختلط، مشروب‌فروشی‌ها در دسترس، تابلوهای نیمه‌عریان در مقابل و فیلم‌های شهوت‌انگیز تلویزیون در دید همگان است، باید روزانه ده‌ها هزار نفر مورد تعرض قرار گیرند.

پاسخ سؤال در این نکته است که این جمله سه‌قسمتی «دخترک را تنها دیدم، نیتی شیطانی به ذهنم رسید، نیت خود را عملی کردم» در حقیقت جمله‌ای چهارقسمتی است: «دخترک را تنها دیدم»، «نیتی شیطانی به ذهنم رسید»، «دیدم انگار در این مملکت کسی به کسی نیست»، «نیت خود را عملی کردم»! کشورهای غربی با درست در اختیار گرفتن قدرت رسانه‌ای به هر نافرمانی همانند آنکه که در این شهر، نسبت به جرم‌های خشن، به ویژه نسبت به کودکان و دختران، حساسیت زیادی وجود دارد و «کسی به کسی هست!» وقتی دختر ده ساله‌ای به نام «هولی جونز» در کانادا ناپدید شد، به مدت دو روز «خبر اول» تمام شبکه‌های مهم خبری آن کشور بود!

ما چه می‌کنیم؟ فوراً این گونه اخبار را پنهان می‌کنیم تا زمان دستگیری احتمالی مجرم! آیا از کم‌شعوری غربی‌هاست که برنامه‌های مهم تلویزیونی را قطع کرده و تعقیب و گریز یک مجرم را به‌طور زنده پخش می‌کنند؟ اتفاقاً غربی‌ها در این موارد، بسیار عاقلانه عمل می‌کنند، چون می‌دانند مسئله اصلی دستگیری مجرم نیست، بلکه همانند این امر به مجرمان بعدی است که اینجا شهر است نه جنگل و ربودن یک کودک یا تعرض به او، یعنی مواجهه با کل حکومت و مردم.

در ایران ما، وقتی یک جانی به دختری تعرض می‌کند، حداکثر خود را با یک خانواده، طرف می‌بیند که به‌راحتی با تهدیدهایی مانند پخش فیلم تعرض یا تجاوز به عضو دیگر خانواده، آنان را از شکایت منصرف می‌کنند، ولی در غرب، کودک از جامعه روده می‌شود نه از خانواده و جانی می‌داند از فردا جنایت او مورد توجه همه رسانه‌هاست و انصراف شاکتی خصوصی تأثیری ندارد.

## استالین و ملی شدن نفت ایران

(اعتماد، ۹۷/۳/۲۱)

هرمیداس باوند: امریکا از ابتدا ملی شدن صنعت نفت را به رسمیت شناخته بود. انتظار هم این بود شوروی در این ماجرا علیه یک دولت استعماری موضع بگیرد، اما استالین به سه دلیل به نفع انگلیس موضع گرفت. یک، اینکه استالین معتقد بود انگلیس یک قدرت استعماری امپریالیست رو به افول است، اما امریکا یک امپریالیست حاد و در عین حال طراح و مجری استراتژی مهار و انسداد بلوک شرق در مرزهای جغرافیایی و سیاسی وقت است؛ بنابراین در این راستا ناتو هم برای اجرای این مقصود به تصویب رسیده است در واقع امریکا در صدد این است که جانشین انگلیس در همسایگان جنوبی شوروی از جمله ایران شود. دوم اینکه استالین معتقد بود اختلافاتی که در طیف جهان غرب مطرح و حل می‌شود به هیچ وجه نمی‌شود آن‌ها را «انقلاب» دانست. سوم اینکه هیچ انقلابی که کارگزار آن حزب سوسیالیست نباشد اصیل نیست؛ بنابراین استالین ادامه وضع موجود یعنی ادامه حضور شرکت نفت ایران و انگلیس را ترجیح می‌داد تا این که اتفاقی بیفتد و امریکا جایگزین انگلستان شود و به همین دلیل حزب توده، احزاب دست‌راستی مثل ... و ... در یک جبهه علیه مصدق قرار گرفتند.

**چشم‌انداز ایران: امریکا از اول با اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران مخالف بود و تا پایان آن هم مخالفت کرد. امریکا دنبال تضعیف منافع بدون ملی شدن بود. اسناد نشان دهنده این مطلب است.**



## امید واقعی نه امید تخیلی

(شرق، ۹۷/۴/۷)

در حاشیه پیروزی و موفقیت تیم ملی فوتبال در جام جهانی، آقای هاشمی طبا مطرح کرد: باور کنیم فقط صاحب‌منصبان نیستند که کشورشان را دوست دارند و بی‌ذریعیم همه مردم دوستدار سربلندی و افتخار کشور هستند... با دست‌فرمان فعلی بسیار بعید است که در شش سال آینده ایران بتواند به اهداف مورد نظر چشم‌انداز برسد. در حال حاضر از سویی برخی مشکلات داخلی خود را نمایان کرده و این امر بیم و امیدهایی را میان مردم به وجود آورده است. اینکه امید به آینده چگونه است و امیدواری‌ها در چه درجه‌ای میان مردم وجود دارد نیاز به یک بررسی میدانی با سؤالات مشخصی در موضوعات تعریف شده دارد. مرکز آمار ایران به‌عنوان یک مرجع رسمی می‌تواند این مهم را به انجام برساند. شاید چنین بررسی‌ای بتواند راه‌های مناسبی در اختیار مسئولان قرار دهد.

## دفاع شیعیان در برابر تجاوز به اهل سنت

(شرق، ۹۷/۴/۷)

تسنیم: آیت‌الله وحید خراسانی گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَغْدِلُوْا اِغْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى» استثنایی از ما شد که این‌ها می‌گویند شیعه کافر است و خون شیعه را حلال می‌دانند، باید با آن‌ها چه کنیم؟ در پاسخ گفتم کسی که شهادتین را بگوید، نفس تلفظ به این دو کلمه هم موجب حفظ خون و هم حفظ مال است. این وظیفه هر مسلمانی است که اگر از سوی کفار یک وجب به مملکت اهل سنت در دنیا تعدی بشود، وظیفه همه شیعه در قم است که باید دفاع کند و نگذارد آن نقطه مورد حمله کفار واقع شود. باید با آن‌ها چنین بود. در هر شرایطی «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَغْدِلُوْا اِغْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى»

# پشم انداز اندیشه



دکتر محمدمهدی جعفری و زنده‌یاد محمد بسته‌نگار در پاسخ به مطلب شماره ۱۰۷ دکتر حسن محدثی با عنوان «زبان‌آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی» مقاله‌هایی نوشته‌اند که در این شماره نشریه از نظر خوانندگان می‌گذرد. از دیگر مطالب این بخش مقاله عباس نصر درباره «خردورزی علمی در فرهنگ یهودی تلمود» و نیز مقاله محمد رحیمی با عنوان «اقتصاد در اندیشه شریعتی» است.

طالقانی؛ از علم‌زدگی تا تعامل با علم؛

محمدبسته‌نگار



اقتصاد در اندیشه شریعتی؛

گفت‌وگو با محمد رحیمی





# نقدی بر مقاله «زبان آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت الله طالقانی»

چشم‌انداز ایران: در شماره ۱۰۷ نشریه، مقاله‌ای از دکتر حسن محدثی با عنوان «زبان آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی» همراه با توضیحاتی از لطف‌الله میثمی در پایان آن منتشر شد. در پی انتشار این مطلب، از برخی شاگردان آیت‌الله طالقانی که با ایشان مانوس بوده و حشر و نشر داشتند درخواست شد در این باره توضیحاتی بدهند. در این شماره محمدمهدی جعفری توضیحاتی درباره مقاله منتشره با عنوان «نقدی بر مقاله زبان آوری تفسیرگرایانه در تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی» و محمد بسته‌نگار نیز مطلبی با عنوان «طالقانی؛ از علم‌زدگی تا تعامل با علم» ارائه داده‌اند که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

۱. آیت‌الله طالقانی کار خود را «پرتوی از قرآن» نامیده است نه «تفسیر قرآن» و در این باره می‌نویسد: «آنچه در پیرامون آیات و از نظر هدایت قرآن نگارش می‌یابد عنوان تفسیر - پرده‌برداری - ندارد و به حساب مقصود نهایی قرآن نیست، از این رو عنوان و نام «پرتوی از قرآن» را برای آن مناسب یافتیم، زیرا آنچه به عنوان «تفسیر قرآن» نوشته شده یا می‌شود، محدود به فکر و معلومات مفسران است، با آن که قرآن برای هدایت و بهره همه مردم در هر زمان تا روز قیامت می‌باشد، پس اعماق حقایق آن نمی‌تواند در ظرف ذهن مردم یک زمان درآید...» (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۰) با این توضیح دیگر نمی‌توان توضیحات و برداشتهای آیت‌الله طالقانی از آیات را «زبان آوری» یا لفاظی نامید، زیرا اقتضای انتقال برداشتهای مفسر یا توضیح‌دهنده به خواننده، اطناب و بیان رسا و کامل است و نمی‌توان برداشتهای ذهنی را به اجمال و اختصار گذرانید. آقای دکتر محدثی می‌توانند یک موضوع از پرتوی از قرآن را خلاصه کنند به طوری که مخل به فهم نباشد و منظور نظر ایشان را به خواننده برساند.

۲. آقای دکتر محدثی در آغاز سخن گفته‌اند: «قرآن هم متنی است مانند بقیه متون، از این نظر که چون متنی است که در قالب زبان بشری عرضه شده، تمامی امکانات و محدودیت‌های زبان بشری درباره این متن صادق است؛ بنابراین به عنوان کسی که با این متن روبرو می‌شود، ابتدای امر این متن برای ما مانند هر متن دیگری است؛ مانند مواجهه با متون حافظ، سعدی، مولوی یا هر متن دیگری است... توجه داشتید که بحث من به هیچ وجه ناظر به منشأ متن نیست.»

باید به عرض برسانم قرآن متنی است که در قالب زبان بشری عرضه شده است، لیکن مانند متون دیگر نیست. اتفاقاً بحث منشأ متن اقتضا می‌کند که رویارویی با این متن مانند رویارویی با متون دیگر نباشد، زیرا متون دیگر از ذهن و زبان یک بشر پدید آمده است. بشری که در شرایط و زمان و مکان‌های گوناگون حالات و وضعیت گوناگون دارد و اثرش زاییده زمان و مکان و قابل بحث و گفت‌وگوی افراد دیگر است و تضادها و تناقض‌های فراوان دارد، چنان‌که در متون بشری یادشده می‌بینید، اما متن قرآن به باور مفسر و بسیاری دیگر، کلام خداست و به گفته آیت‌الله طالقانی: «نزول آن از عالم اعلای قدرت، ظهور آن در حلیه عباراتی برتر از بلاغت و تأثیر حکیمانه آن در هدایت، بسی شگفت‌انگیز و خیره‌کننده است.» (همان، ص ۱) از این رو لازم است با این متن به گونه‌ای متفاوت با متون بشری روبرو شد.

۳. آقای دکتر محدثی می‌گویند: «چون این متن برای مخاطبانی آمده است که در یک افق و جهان دیگری زیست می‌کردند، برای فهم این متون ما حتماً باید بتوانیم با دورانی که این متن به ظهور رسیده هم‌افق شویم...» و در مورد چهارم نظرشان می‌گویند: «مشکل اساسی ناهمسازی افق‌ها باعث می‌شود که مؤلفه‌های فرهنگی

در آغاز این سخن باید این نکته را به عرض برسانم که سنت نقد، سنتی است حسنه که باید از آن استقبال کرد، زیرا اگر گفتار یا نوشتار کسی به عیار نقد ارزیابی نشود، آن نوشتار یا گفتار دچار رکود و حتی پسرفت می‌شود، اما این نکته را هم باید در نظر داشت که از بدیهی‌ترین شرایط نقد، تخصص نقاد در موضوعی است که نقد می‌کند، زیرا هر موضوعی معیار و هنجارهای ویژه خود را دارد و این هنجارها و معیارها را کارشناس آن فن می‌داند و کاستی‌ها و آسیب‌های پنهان و آشکار موضوع را او درک می‌کند، نه آنان که در رشته دیگری تخصص دارند.



محمدمهدی جعفری

در علم بلاغت میثمی است با عنوان «ایجاز، اطناب و مساوات» یعنی اوضاع و احوال شنونده و خواننده در یک جا، اقتضا می‌کند گوینده و نویسنده مطلب را به اختصار بیان کند، به طوری که با کمترین لفظ بیشترین معنا را برساند. کلمات قصار بزرگان و امثال‌وحکم از این گونه‌اند. در جای دیگر، شرایط مساوات را اقتضا می‌کند و گوینده باید مقدار لفاظی به کار برد که مساوی با معانی باشد تا شنونده مطلب را به درستی دریابد. در شرایط دیگری گوینده ناچار است یا شایسته و سزاوار است که به تفصیل سخن گوید تا منظور خود را چنان که باید به شنونده و خواننده برساند. اگر این شرایط و حالات رعایت نشود، سخنور یا نویسنده بلیغ نیست و در گفته یا نوشته خود بلاغت را نشانخته است. از میان متون دینی، قرآن و نهج‌البلاغه نمونه فصاحت و بلاغت هستند و از متون ادبی خودمان، یعنی زبان فارسی، شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، تمام آثار نثری و نظمی سعدی و دیوان غزلیات حافظ نمونه هستند، زیرا شرایط یادشده را رعایت کرده‌اند و این نکته را اهل ادب، یعنی ادیبان درمی‌یابند. پس از این مقدمه به اصل مطلب می‌پردازم:

عصر خود را منتسب کنیم به متنی که مربوط به افق ما نیست. بحسب معیارهای فکری و عقلی زمان خودمان درباره این متن و مخاطبان آن متن داوری کنیم و دچار یک زمان پیری بشویم...

آری این سخن درست است و مفسران یکی از شرایط درست تفسیر را آگاهی به تاریخ زمان نزول و اطلاع داشتن از شأن نزول آیات و سیره رسول خدا (ص) می دانند و می کوشند این آگاهی را تا آنجا که ممکن است به دست آورند. البته این مطلب از مباحث هرمنوتیک است و در زمان ما درباره آن گفت و گوی بسیار شده است؛ اما اینکه «ما باید بتوانیم کلیه مؤلفه‌های مندرج در افق خود را به تعلیق درآوریم» نه تنها «کار بسیار بسیار دشواری است» که درباره قرآن و هیچ متن دیگری امکان پذیر نیست. قرآن به شکل یک پرسش سرزنش آمیز می گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ عَلَيَّ قُلُوبٌ أَفْقَالًا» (محمد: ۲۴) آیا قرآن را مورد بررسی و تدبر قرار نمی دهند یا قفل های دلها در آنها را به روی فهم آیات محکم بسته است؟ اگر این پرسش تنها برای مردم زمان نزول بوده، قرآن متنی است که تاریخ منقضی دارد و تنها برای مردم دوران پیامبر بوده است، اما اگر مخاطب این سؤال همه انسانها، یا حداقل همه مسلمانها در همه زمانهاست چاره‌ای جز این نیست، حتی شایسته و سزاوار است که مفسر با توجه به زمان و شأن نزول از تفکر، تعقل و مؤلفه‌های زمان خود برای تفهیم آیات به مردم زمان خود استفاده کنند. به همین علت آیت الله طالقانی می گوید: «این پیشرفت زمان و علم است که می تواند اندک اندک از روی بوطن و اسرار قرآن پرده بردارد، چنان که محققان اسلامی از آغاز قرن دوم شروع به تفسیر قرآن نموده اند.» (همان)

برای هم افق شدن با مردم زمان نزول نیز چاره‌ای جز این نداریم که با تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن مردم آشنایی پیدا کنیم. این آشنایی از چند طریق به دست می آید: نخست قرآن خود اوضاع و احوال مردم آن روزگار را به طور مستقیم و غیر مستقیم، ترسیم کرده و سرنخی به دست مفسر می دهد. به گفته رسول خدا (ص): «أَنَّ الْقُرْآنَ يَقْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا». دوم، احادیث معتبر و مستندی است که از رسول خدا و یاران معاصر با آن حضرت و به خصوص از امام علی (ع) در دست است و سوم، تحقیقات علمی برخی از مورخان قدیم و جدید که می تواند افق زندگی مردم زمان نزول را تا اندازه‌ای برای مردم روزگار پسین، چه مفسر و چه غیر مفسر، روشن کند، و گرنه باید تفسیر، فهم و برداشت از قرآن را یکسره کنار نهاد و آن را به عنوان کتاب عتیقه‌ای به دست بایگانی تاریخ سپرد.

۴. آقای دکتر محدثی می گویند: «برای تفسیر هر متنی ما نیازمند روش مشخصی هستیم؛ به عبارت دیگر، تفسیر حتماً باید روشمند باشد و مفسر باید از ابتدا تا انتها روش واحدی را دنبال کند و به آن روش پایبند باشد و در باب هر ادعایی که درباره متن می کند باید بتواند شواهد متنی بیاورد تا بشود ادعاهای او را در باب متن مورد بحث جدی گرفت.» و در مورد خاص آیت الله طالقانی می گویند: «متأسفانه در تفسیر آیت الله طالقانی، مثل دیگر تفسیرهای سنتی، روش واحد و معینی وجود ندارد، یعنی مفسر پایبند

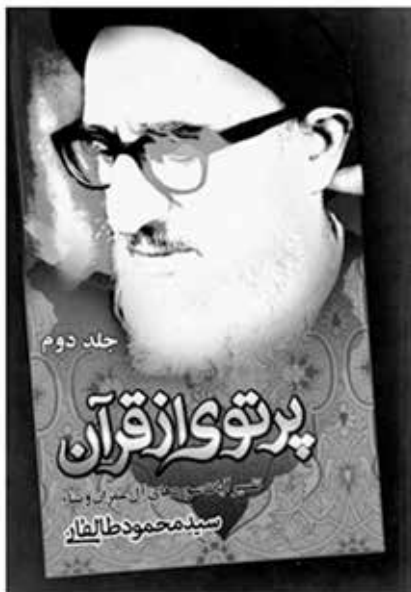
یک روش معین نیست. وقتی روش معینی وجود ندارد، مفسر هر چیزی که ابتدا به ساکن به ذهنش می رسد می تواند بگوید که من اسمش را «زبان آوری» می گذارم... که عامیانه آن «لغافی» می شود... و به دنبال این نکته می گویند «چون برخی از این تفاسیر سالها ادامه دارد، مفسر در سال اول نکته‌ای به نظرش رسیده و در سال بیستم در تفسیر همان آیه که تکرار شده، چون چیزهای تازه‌ای به ذهنش رسیده، چیزهای دیگری گفته است.»

باید بگوییم چون جناب محدثی متن قرآن را با متون دیگر یکی دانسته است چنین نتیجه‌ای هم می گیرد. قرآن متنی نیست که مؤلف متخصصی در یک رشته از دانش‌ها نشسته باشد و کتابی درباره یک موضوع بنویسد تا مفسر آن متن هم با یک روش به شرح، توضیح و تفسیر آن متن بپردازد.

قرآن کتاب هدایت است؛ کتاب هدایت انسان به سوی پروردگارش؛ یعنی به سوی بی‌نهایت. از این رو قرآن به همه ابعاد وجودی انسان توجه نشان داده است. نخست، انسان را از جهت انسان بودن و از درون و برون، در جهان هستی، تاریخ، اجتماع و جهان نفس خود، به خودش معرفی می کند. ماهیت مادی و معنوی، جسمانی و روحانی و بشری و حیوانی‌اش را برای او روشن می کند و با توجه به این ویژگی‌ها از انسان می خواهد به عنوان یک موجود مؤثر در جهان هستی و به عنوان یک فرد مسئول در اجتماع و به عنوان یک موجود زنده، انجام وظیفه کند؛ لذا برای توضیح و تفسیر آیات قرآن بایسته است انسان به تمام زوایای وجود، از طریق آشنایی با دانش‌های وابسته به آن ابعاد و زوایا، سری بکشد. البته از طریق خود قرآن.

مفسران، از جمله آیت الله طالقانی قرآن را کلام خدا و متفاوت با کلام بشری می دانند، از این رو رویارویی آنان با قرآن، رویارویی خاصی است و با متون دیگر تفاوت ماهوی دارد.

جناب محدثی باید به این نکته بدیهی توجه کرده باشند که تفسیرهای مهم و مشهور، از آغاز تا به امروز هر یک روش خاصی دارد: مأثور یا حدیثی، بلاغی،



فلسفی، عرفانی، علمی، ادبی، فقهی و کلامی که اگر بخواهم در هر روش تفسیرها را معرفی کنم به درازا می کشد. آیت الله طالقانی هم که تنها پنج جزء قرآن (چهار جزء نخست و جزء آخر) را تفسیر کرده‌اند، یا به گفته خودشان تفسیر نه، بلکه پرتوی از آیات را که به ذهنشان تابیده بازتاب داده‌اند، نیز روش دارند و پرتوی از قرآن ایشان روشمند است؛ اما پیش از آن که روش ایشان را در رویارویی با قرآن گزارش کنم، این حقیقت را هم بگویم چون قرآن با شیوه‌های مختلفی با انسان و به زبان انسان سخن گفته است، طبیعت آن اقتضا می کند که مفسر با برداشت کننده از آیات هم به شیوه‌های مختلفی برداشت‌های خود را ارائه کند. از این رو آیت الله طالقانی گاهی به روش عرفانی آیه را بازتاب می دهد، گاهی به روش فلسفی، گاهی به شیوه سیاسی و اجتماعی و گاهی به روش ادبی. گاه برای توضیح از حدیثی استفاده می کند که اعتبار و درستی صدور آن حدیث از معصوم برایش ثابت شده باشد، گاه از اشعار مولانا برای توضیح بهره می جوید و گاه برای روشن شدن حقیقتی که در آیه نهفته است، از علوم روز شهادی می آورد، اما نه به آن شکل که علم را مؤید آیه قرآن بدانند، بلکه دستاوردها و کشفیات دانش و معرفت بشری را پرتوی می داند که می توان روی حقیقت به اجمال و اشاره بیان شده در آیه تابانید و به نکته تازه‌ای از آن حقیقت ثابت و همیشه تازه پی برد.

مثلاً اگر در ذیل آیات اول سوره انشقاق، از انشقاق آسمان صحبت می کند و شواهدی از علوم روز برای معنای آسمان می آورد که آن تصور کهن از آسمانها را که در ذهن خواننده وارد شده اصلاح کند، شهادی هم برای درستی این برداشت از امام صادق (ع) می آورد که از آن امام می پرسند: «آسمان از چه چیزی منشق شده؟» پاسخ می دهد: «مِنَ الْمَجْرَه» یعنی از کهکشان (همان، ج ۳، ص ۲۷۴، چاپ قدیم). یا اگر از علت بحران‌های سیاسی و اقتصادی که آیات برای اجتماعات انسانی ترسیم می کنند (مانند رباخواری و ظلم سیاسی و اقتصادی) بخواهد توضیح دهد، ناچار از پیامد این کارهای ناشایست در جوامع کنونی شواهدی عرضه می کند و مانند این‌ها که اتفاقاً برخلاف ادعای جناب محدثی این روش آیت الله طالقانی با روش مفسران سنتی تفاوت فراوان دارد، زیرا ایشان پس از نقد گفته‌های مفسران سنتی، نظر جدید خود را با اتکا به روش خاص خودش اظهار می دارد. و اما روش خاص آیت الله طالقانی که تمام این پنج جزء قرآن را با همین روش بازتابانیده است: «روشی که برای فارسی‌زبانها در این کتاب پیش گرفته شده تا شاید پرتو آیات قرآن در ذهن دریابندگان جای بگیرد و از هدایت آن بهره مند شوند. این است: نخست، چند آیه به ردیف و شماره آورده شده، پس از آن ترجمه آیات به فارسی تطبیقی آمده، چنان که از حدود معانی صحیح لغات خارج نباشد. با اعتراف به این حقیقت که هر چه در ترجمه قرآن دقت شود و به هر لغتی درآید، نمی تواند مانند آیات قرآن معجزه باشد، نه آن اثر دلربایی را دارد و نه آن احترام شرعی و حکمی را معانی بلند. قرآن که چون دریای موجی است، جز در قالب تغییراتی که خود ساخته رخ نشان

نمی‌دهد! و هیچ قالب و ترکیب دیگری چنان که باید، آن معانی، رموز و اشارات را نمی‌رساند تا آنجا که اگر حرف و کلمه‌ای تغییر یا تبدیل یابد، آهنگ، مقاصد، اشارات و معانی آن دگرگون می‌شود؛ بنابراین هر ترجمه‌ای از قرآن نارسای به مقصود قرآنی است، مگر آنکه توضیح و تفسیر شود. سپس معانی مترادف و موارد استعمال و ریشه لغات، در موارد لزوم بیان شده تا در ذهن خواننده مجال تفکر بیشتری باز شود. آنگاه آنچه از متن آیات مستقیماً بر ذهن تابیده بیان می‌شود. گاهی در موارد مقتضی از احادیث صحیح و نظریات مفسران استفاده شده، سپس در پیرامون آیات آنچه به فکر نگارنده رسیده و بر ذهنش پرتو افکنده منعکس می‌گردد تا شاید خواننده، خود هر چه بیشتر به رموز هدایتی قرآن آشنا شود و ایمان تقلیدی به کمال تحقق رسد و هر چه بیشتر جویندگان در اعماق ژرف آیات فروروند و در انوار آن غوطه‌ور شوند...

این روش را در بیان هدایت قرآن پیش گرفتیم تا شاید برای فارسی‌زبانان چهره قرآنی بیشتر هویدا شود و به جمال هدایت و کمال قرآنی آراسته گردند و مسلمانان از خودباختگی به فلسفه حیات و صنایع فریبنده و دل‌بستگی به تمدن بی‌ثبات و ساخته خرده‌های کوتاه بشری، به هوش آیند و راه خیر و صلاح پیش گیرند و هر چه بیشتر از سرمایه‌های عقلی، نفسانی و مادی خود بهره‌مند شوند...» (همان، ص ۲۱ - ۱۸)

و این روش را از آغاز تا پایان چند جزء از قرآن که بازتاب داده‌اند رعایت کرده‌اند، بنابراین پرتوی از قرآن روشمند است و آیت‌الله طالقانی «هر چیزی که ابتدا به ساکن به ذهنش» رسیده نگفته، بلکه هر سخن و توضیح مستند به الفاظ و معانی قرآن است و برداشته‌های او نیز با تفکر، تأمل و تعقل همراه است و «زبان‌آوری» و «لفاظی» نیست.

اگر به سراسر نهج البلاغه که نمونه‌ای از ادبیات فاخر انسانی است نظری بیندازند و به‌ویژه به خطبه ۹۰ معروف به «خطبه‌الاشباح» که تفسیر آیه هفتم سوره آل‌عمران است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» و خطبه ۲۲۱ که تفسیر سوره تکوین است و خطبه ۲۲۲ که تفسیر آیه ۳۷ سوره نور است: «رَجُلًا لَا تَأْتِيهِمْ بَيْعَارَةٌ وَلَا يَتَّبِعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...». با اینکه همه این خطبه‌ها را مؤلف نهج البلاغه، سید رضی گزیده و خلاصه کرده‌اند، ببینید امام چه اندازه درباره آن آیات داد سخن داده‌اند و چه مطالبی درباره آن‌ها گفته‌اند که به نظر، با موضوع آیه ارتباطی ندارند. در عین حال نهج البلاغه مثل اعلامی فصاحت و بلاغت، به اعتراف همه کسانی است که آن را مطالعه کرده‌اند. آیا می‌توان آن خطبه‌ها را هم «زبان‌آوری» و «لفاظی» نامید؟

۵ - جناب محدثی به مفسران از جمله

آیت‌الله طالقانی انتقاد می‌کند که «در این تفسیرها دائماً می‌بینیم بیان می‌شود که این و آن گفته شده و این هم می‌تواند گفته شود. این نشان می‌دهد که روش دقیق و مشخصی وجود ندارد. عمده روش‌هایی که در تفسیرهای سنتی وجود دارد از جمله تفسیر آیت‌الله طالقانی، مراجعه به معنای واژگان است» و نقدشان بر تفسیرهای سنتی این است که آنان برای معنای واژگان به فرهنگ لغت مراجعه می‌کنند و حال آنکه به گفته توشیهیکو ایزوتسو، اسلام‌شناس ژاپنی، چون هر مفهومی تاریخی دارد و هر مفهومی در بافت زبانی خود معنایش را پیدا می‌کند و این تنوع معانی و مفاهیم در هیچ فرهنگ لغتی نمی‌آید، لذا او به شیوه زبان‌شناسی کاربردی با قرآن روبه‌رو می‌شود و در آخر می‌گوید: «من ندیدم که برگردند به تاریخ اسلام و بازگردند به جامعه اسلامی آن روز و بگویند فلان کلمه که من دارم در اینجا ترجمه و معنا می‌کنم. در شعر عرب و در امثال عرب یا در زبان عرب چه معنایی داشته و در قرآن به چه معنایی به کار رفته و من بر آن اساس ترجمه می‌کنم...»

باید به عرض جناب محدثی برسانم که متن قرآن، اگرچه به گفته خود ایشان با زبان محدود بشری گفته شده، لیکن با متون دیگر تفاوت دارد، یعنی هیچ مفسری نمی‌تواند برداشت خود از آیات قرآن را جزمی و حتمی بداند و بگوید معنا و مفهوم قرآن همین است که من می‌گویم ولا غیر. چنین ادعایی حتی درباره متون بشری نیز امکان‌پذیر، معقول و منطقی نیست، چه رسد به قرآن که تفسیر و برداشت از آیه، بیان مراد خداوند است و مراد خداوند را جز پیامبرش که به او وحی شده، دیگری نمی‌تواند با قطعیت اظهار کند و نکوید که برداشت دیگری هم می‌توان از این آیه و



محمد مهدی جعفری در کنار آیت‌الله طالقانی

سخن کرد و این‌گونه بیان نه دلیل برداشتن روش است و نه شک و تردید داشتن در برداشته‌های خود، بلکه دلیل بر آن است که قرآن حقیقی است که ابعاد و وجوه گوناگون دارد و به قول امام علی (ع): «حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ: دارای جهات و ابعاد بسیار است.» (نهج البلاغه، نامه ۷۷). لذا هر کسی می‌تواند از یک یا چند جهت و از زوایای مختلف به قرآن نظر کند و برداشته‌های مختلفی از هر زاویه به دست آورد؛ و نیز فرموده‌اند: «لِلْقُرْآنِ عِبَارَاتٌ وَ إِشَارَاتٌ وَ لَطَائِفٌ وَ حَقَائِقٌ؛ فَالْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»: «قرآن دارای عبارات، اشارات، لطایف و حقایق است، پس عبارات برای عوام است، اشارات برای خواص، لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیا...» (همان، ج ۱، ص ۲۱)

بنابراین ایزوتسو از طریق زبان‌شناسی و تاریخ زبان عربی، از الفاظ و عبارات قرآن برداشتی می‌کند که چه بسا به حقیقت مراد و معلول لفظ نزدیک باشد، نه عین آن و دیگری از اشارات برداشتی دارد که ممکن است ذهن را به حقیقت نزدیک یا دور سازد.

آیت‌الله طالقانی اگرچه از تاریخ زبان و اشعار عرب و شواهد لفظی هم استفاده و استناد می‌کند، لیکن خواستار تابش حقیقت قرآن بر اذهان است و می‌نویسد: «هراندازه مباحث قرآنی، لغت، اعراب و مطالب کلامی و فلسفی در پیرامون آیات قرآن وسعت می‌یافت، اذهان مسلمانان را از هدایت وسیع و عمومی قرآن محدودتر می‌ساخت. این علوم و معارف مانند فانوس‌های کم‌نور و لرزان در بیابان تاریک توفانی است که اگر اندکی پیرامون نزدیک را روشن دارد، از پرتو پُر دامنه اختران فروزان محجوب می‌دارد. پندارهایی که از مغزهایی برمی‌خاست، آنگاه از قرآن و عقل برای اثبات آن‌ها دلیل آورده می‌شد، مانند مه متراکم و ممتدی گشت و آفاق قرآن را احاطه نموده مانع تابش مستقیم آیات قرآن بر نفوس گردید. اگر مسلمانان خود را از میان این ابرهای پندارها و اندیشه‌ها برتر آرند و با توجه به درک صحیح استنباط‌های مستدل و معقول محققان، آن محیط بی‌آلایش فکری و فطری را بازیابند، پرتو هدایت آیات بر نفوس آن‌ها خواهد تافت و عقول خفته و خودباخته، در راه درک حقایق وجود و دریافت طریق خیر و شر برانگیخته خواهد شد. مقصود از برگشت به محیط فطری اولی این نیست که به رسوم زندگی، خانه و لباس آن مسلمانان اولیه برگردیم، مقصود این است که خود را از محکومیت آرا و اندیشه‌ها و ظواهر تمدنی بی‌پایه زمان برهانیم.» (همان، ص ۱۱ - ۷)

۶ - جناب محدثی، بدون توجه به سخن آیت‌الله طالقانی درباره قرآن و استفاده از علوم ادبی، تجربی، حدیث، کلام و فلسفه، تفسیر پرتوی از قرآن را، به جرم استفاده از اصطلاحات علمی روز و معارف انسانی جدید مانند تکامل و مراحل آن، مصداق «زبان‌آوری» و «لفاظین» و «علم‌زدگی» و «تجددمالی» می‌داند و می‌گوید: «ظاهراً



چنین تفسیری کار بسیار قشنگ و زیبایی است و امروزی به نظر می‌رسد، ولی همان چیزی هست که من تحت عنوان «تجددمالی» از آن یاد می‌کنم. تجددمالی یعنی ما یک‌جوری دین را در واقع امروزی نشان دهیم... مثالی دیگر از تفسیر طالقانی عرض کنم: مثلاً در ذیل «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (همان، ۲۱۴) بینیم آیت‌الله طالقانی چه می‌فرماید نوشته‌اند که «کلمه احسان جامع حقوق طبیعی است که خداوند به عهده فطرت در نهاد آدمی قرار داده.» (همان، ۲۱۵) اصلاً

حقوق طبیعی یک چیز است و احسانی که در اینجا از آن حرف زده شده چیز دیگری است و چسباندن چنین مفاهیمی به آیات قرآن اصلاً قابل دفاع نیست. امیرالمؤمنین (ع) از قول رسول خدا (ص) می‌گویند: «الْقُرْآنُ ظَاهِرَةٌ أَيْنٌ وَ بَاطِنَةٌ عَمِيقٌ» (نهج البلاغه، کلام ۱۸): ظاهر [الفاظ] قرآن: زیبا و دلربا و باطن آن ژرف است و امیرالمؤمنین در وصف قرآن می‌گویند: «خدا راه روشن آن را برگزید و رهنمودهای استوارش را به روشنی بیان کرد که آن رهنمودها عبارت‌اند از دانشی ظاهر و آشکار و حکمی یا حکمتی نهان و ناپایدار؛ سخنان غریب آن نابود نشود و شگفتی‌هایش به سر نیاید.» (همان، خطبه ۱۵۱) قرآن «دریایی است که آب برداردنگان آب آن را به پایان نتوانند رسانید و چشمه‌هایی است که آب کشندگان آن را خشک نتوانند ساخت و آبشخورهایی که در آب درآیندگان توان فروردن آب آن را ندارند.» (همان، خطبه ۱۹۷) و امام باقر می‌فرماید: «هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر آنکه آن را ظاهر و باطنی و در آن حرفی نیست مگر آنکه آن را حدی است و هر حدی را طلوع گاه و افقی.» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱) و نیز می‌فرماید: «اگر آیه‌ای که درباره مردمی نازل شده با مردن آن مردم، آیه هم بمیرد و از حرکت بازماند، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، ولی قرآن اولش بر آخرش جاری است و برای هر قومی آیه‌ای است که آن را همی تلاوت کنند و هم آنان خیر یا شری در آن آیه در یابند.» (فیض کاشانی، الوافی، ج ۹، ص ۱۷۶۹)

آنچه آیت‌الله طالقانی به گفته جناب محدثی با «زبان آوری» تجددمالی کرده مطلب زیر است: ایشان در ذیل آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» روایاتی در معنای صراط از خاصه و عامه و در نهایت از امام صادق (ع) نقل کرده که می‌فرماید: «صراط راه بسوی شناسایی خداست و آن دو صراط است: صراط در دنیا و آخرت. صراط در دنیا امام مفترض الطاعه است؛ کسی که در دنیا او را بشناسد و پیروی از هدایتش کند، از صراطی که پل جهنم است در آخرت می‌گذرد و کسی که او را نشناسد قدمش می‌لغزد و در آتش جهنم پرت می‌شود.»

[صدوق، معانی الاخبار، باب معنی الصراط، حدیث ۱] و آیت‌الله طالقانی چنین نتیجه می‌گیرد: «از آنچه تا اینجا در معنای صراط گفته شد و از مضمون دیگر آیات و روایات چنین می‌فهمیم که صراط را حقیقت و واقعییتی است که همان راه تکامل و قرب به مبدأ کمال است و به حسب عوالم و مراتب ادراک بشری، به صورت‌ها و تعبیرات مختلف درآمده است و تعبیر نهایی از آن، پل روی جهنم است که صاحبان عقل و تکلیف باید از آن بگذرند...» (پرتوی، ج ۱، ص ۸۳)

حال بینیم چرا آیت‌الله طالقانی «احسان به والدین» را از جمله حقوق طبیعی می‌داند و حقوق طبیعی در این آیه چه ارتباطی با احسان به والدین دارد. جناب محدثی به شیوه انتقادکنندگان (و نه نقادان) تنها یک جمله از مطالب مفصل آیت‌الله طالقانی را نقل کرده و چنین نتیجه‌ای گرفته است، اگر همه مطالب را «زبان آوری» و «تجددمالی» نمی‌دانست و با دقتی علمی، روشمند و بی‌طرفانه می‌خواند چنین نتیجه‌ای نمی‌گرفت.

آیت‌الله طالقانی ذیل آیه ۸۳ سوره بقره «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...» درباره این ميثاق توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «... اکنون دستور جامع آیین خدایی را درباره عقیده، عمل و ربط افراد و طبقات بیان می‌کند... آن نظام جهانی که پیوسته با مبدأ قدرت است و با افاضه جواذب، نور و حرارت، همدیگر را بر پا و فعال می‌دارند، زیرا رابطه معنوی ایمان به خدا و احسان به خلق، در نظام زندگی بشری، صورت کامل‌تر همان رابطه

جذب و انجذاب و گیرنده و دهنده کرات و ذرات است و احسان و رحمت، همان شعاع ایمان مستقیم و خالص است که خانواده را چون منظومه کوچک اجتماع با هم محکم می‌دارد: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». پس از حق خداوند، حق تربیت و سرپرستی والدین است که مکمل کار آفرینش است. احسان و رحمتی که از مبدأ رحمت در قلوب والدین می‌جوشد آن‌ها را مسخر اولاد خود می‌گرداند... سپس درباره احسان به «ذی‌القربی و الیتامی و المساکین» توضیح می‌دهد و آنگاه می‌گوید: «کلمه «احسان» جامع حقوق طبیعی است که خداوند، به عهده فطرت، در نهاد آدمی قرار داده و با وثیقه دستور و تشریح بر آن ميثاق گرفته است و همین رشته‌های رابطه محکم حق عملی و مربوط به هسته نخستین اجتماع است که والدین و اقارب، آنگاه تیمم و مسکین باشد. پس از ميثاق یکنپارستی و احسان، ميثاق با عامه مردم است: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» که باید از کانون‌های عبادت خداوند و احسان به خانواده، با شعاع وسیع‌تری، خیر و صلاح به دیگران برسد.» (پرتوی، ج ۱، ص ۳۳۳، چاپ جدید، مجموعه آثار ۲)

آیا ارتباط «احسان به والدین و خویشان و بی‌سرپرستان و یتیمان و گفتمار نیکو و زیبا با مردم» با «حقوق طبیعی» درافته می‌شود یا خیر؟ حقوق طبیعی همان حقوق فطری پرستش خداوند به یگانگی و نیکی کردن به پدرمادر و خویشان و بی‌سرپرستان و یتیمان و نیک‌رفتاری و زیبا گفتاری با مردم است و حقوق اجتماعی رابطه دوسویه افراد، سرپرستان، مدیران و شهروندان با یکدیگر است.

۷ - جناب محدثی می‌فرماید هر جا مفسر سنتی کم آورد و از قاعده زبان‌شناسی پیروی نکرد و محدودیت زبان بشری را در نظر نگرفت، واژگان را سوراخ می‌کند و هر چه دلش خواست در توضیح واژه‌های قرآنی داد سخن می‌دهد. «در مورد آیت‌الله طالقانی هم همین گونه است، بارها و بارها می‌فرماید - به خصوص هر جا که نمی‌توانند تفسیر روشنی بدهند - که این متن از بلاغت عجیب و غریبی برخوردار است و شگفت‌انگیز است... یعنی نمی‌گویند در توضیح

این مورد و در فهم این آیه دچار مشکل هستیم، بلکه می‌گویند این متن بسیار لایه‌لایه است! باز هم تذکر می‌دهم که من بلاغت قرآنی را به هیچ وجه نفی نمی‌کنم، اما نباید ناتوانی خود را در توضیح فحوا و معنای متن دال بر بلاغت متن بدانیم و تعداد زیادی حدس و گمان تفسیری را در مورد متن احتمال بدهیم و بعد بگویم متن واجد بطون پنهان است.»

در مورد عجیب و غریب بودن متن قرآن و ظاهر و باطن آن از قول رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام باقر (ع) پیش‌تر گفته شد و اما درباره احتمال‌های چندی که

آیت‌الله طالقانی درباره متن گفته، نوشته ایشان را عیناً می‌آوریم تا علت این احتمال‌ها برای همه خوانندگان از جمله جناب محدثی روشن شود. آیت‌الله طالقانی در توضیح آیه دوم سوره بقره «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌نویسد: «در آیه اول [بعد از الم] چندین ترکیب و اعراب محتمل است که به حسب ترکیب‌های مختلف، معنا هم مختلف می‌شود و بیشتر معناهای احتمالی هم درست است. اجمال آن چنین است: «ذلک» خبر باشد.

برای (الم): یا برای مبتدای محذوف مانند هو، مبتدای مؤخر باشد برای (الم)، یا برای (لاریب فیه) یا برای «هدی»: مفعول باشد برای فعل مقدر، مانند اعنی، یا منصوب به اختصاص: «الکتاب» خبر یا صفت یا عطف بیان یا بدل باشد: «لاریب فیه» خبر اول یا دوم یا سوم برای «ذلک» یا جمله حالیه باشد: «هدی» خبر باشد برای (الم) یا خبر اول یا دوم یا سوم برای «ذلک» یا عطف بیان یا بدل یا متعلقش جمله حالیه برای «الکتاب»، یا ضمیر «فیه»، یا مبتدای مؤخر برای «فیه» مقدر. «للمتقين» متعلق به «الکتاب» یا «لاریب فیه» یا «هدی» باشد. حاصل ضرب این احتمالات بسیار می‌شود...» (همان، ج ۱، ص ۹۹، چاپ جدید) توجه می‌فرمایید این احتمالات از مباحث زبان‌شناسی است و هیچ مفسری نمی‌تواند مراد خداوند را در این آیه به‌طور قاطع یکی بداند.

و نیز در ذیل آیه ۶ و ۷ سوره بقره «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» می‌نویسد: «در این دو

## جناب محدثی، بدون توجه به سخن آیت‌الله طالقانی درباره قرآن و استفاده از علوم ادبی، تجربی، حدیث، کلام و فلسفه، تفسیر پرتوی از قرآن را، به جرم استفاده از اصطلاحات علمی روز و معارف انسانی جدید مانند تکامل و مراحل آن، مصداق «زبان آوری» و «لفاظین و علم‌زدگی» و «تجددمالی» می‌دانند



آیه هر سه جهت بیان شده است: کفر به خود کافران و اختیاراتشان نسبت داده شده است؛ ختم بر قلوب را که نتیجه اعمال است به خداوند نسبت داده و غشاوه بدون نسبت آمده که گویا ساختمان وجودشان در همین حد و این چنین است یا [کفرش] نتیجه عوامل میراثی و تکوینی پیشین می‌باشد. «وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ» ممکن است عطف بر «علی قلوبهم» باشد؛ و می‌شود خبر مقدم برای غشاوه باشد. پس کفر نسبت به آن‌ها و خشم نسبت به خدا، غشاوه بر بصیرت نسبت به سرشت و طبیعت و از کار افتادن ادراک شنوایی، ممکن است به خدا و ممکن است به سرشت خودشان نسبت داده شود. در این بیان بلاغت بس شگفتی است.» (همان، ص ۱۱۹)

در این بخش هم می‌توان آیه را به شکل‌های گوناگونی خواند که هر گونه‌ای نتیجه‌ای مخصوص به خود دارد. این احتمالات باعث سردرگمی خواننده نمی‌شود، بلکه نخست خواننده را به نکات چندی راهنمایی می‌کند و سپس باعث می‌شود خواننده، خود نیز مطالب تازه دیگری با تفکر، تأمل و تدبر دریابد که یکی از اهداف آیت‌الله طالقانی همین بوده که خواننده را به تفکر مستقل و آزاد وادارد.

جناب محدثی می‌دانند هرمنوتیک یا «متن محور» است، یا «مؤلف محور» و چون ما قرآن را کلام و کتاب خدا می‌دانیم و مراد خدا در ظرف ذهن و اندیشه ما نمی‌گنجد، لذا نمی‌تواند «مؤلف محور» باشد و ناچار باید «متن محور» باشد و هر متنی که به قول شما به زبان محدود بشری درآمده باشد احتمالات فراوان دارد و به گفته امیرالمؤمنین «حَمَلٌ ذُو وَجْوهٍ» است و

هیچ کس نمی‌تواند برداشتی قطعی از آن بکند. اگر جناب محدثی درباره آن سه آیه برداشت قطعی زبان‌شناسانه‌ای دارند بفرمایند تا استفاده کنیم.

۸- آقای محدثی می‌گویند: «آیت‌الله طالقانی هم مانند دیگر مفسران سنتی، قرآن را یک کتاب می‌بینند و چون قرآن را یک کتاب می‌بینند می‌خواهند همه این قطعات را یکسان و یکپارچه ببینند و به هم متصل کنند، درحالی که این متن کتاب نبوده و کتاب بودن در اثر اقتضای تمدن اسلامی به این متن تحمیل شده است و این متن قطعه‌قطعه است و هر قطعه هم همان‌طور که مثال زدم مربوط به یک ماجرای است. درواقع قطعات منفصل‌اند، اگرچه به نظر برخی صاحب‌نظران این قطعات بر مبنای منطقی درونی به هم متصل‌اند. آدم‌هایی با هم درگیر بوده‌اند و گزاره‌هایی در آن بین و اثنا صادر شده است و معانی آن گزاره‌ها را باید با

توجه به آن رویدادها و آن آدم‌ها فهمید و متوجه شد. این قطعات منفصل رویدادمحورند، ولی وقتی شما آن را یک کتاب می‌کنی، حالا این کتاب معنا دارد و برای همه بشریت حرف زده است و معانی عام هم دارد و چه بسا آیاتی که زمینه‌مند هستند و به این خاطر زمینه‌مندی آن‌ها را نادیده می‌گیرند و همه آن‌ها را یکپارچه در نظر می‌گیرند و همه اجزا را به هم متصل و منسجم می‌بینند، حتی معانی فرازمینی متن وابسته به فهم دلالت‌های زمینه‌اند متن است.»

در اینکه قرآن یک کتاب است، بارها در خود قرآن گفته شده است: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت: ۳)، «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (آل عمران: ۳)، «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۸)، «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» (انعام: ۹۲)، «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ» (حجر: ۱)، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً» (نحل: ۸۹).

و موارد بسیار دیگر که به معنای آن است که قرآن کتابی است یکپارچه و منسجم که هم گزارش درگیری آدم‌ها را (از روزگار کهن تا روزگاران بعد) داده است هم رهنمودهایی درباره توحید، نبوت، آخرت، روابط انسان‌ها با یکدیگر، قانونمندی، اخلاق، تاریخ، جامعه، روان‌شناسی، مردم‌شناسی و مانند این‌ها دارد و خود قرآن گفته که اختلافی در آن نیست، زیرا از سوی خداوند نازل شده و هدایت و رحمت برای همه «جهانیان» است؛ و «اقتضای تمدن اسلامی کتاب بودن را به این متن تحمیل نکرده است.» نخستین کسی که به آن ایمان آورد می‌گوید: «أَنَّ الْكِتَابَ يَصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ إِنَّهُ لِأَخْتِلَافٍ فِيهِ» (نهج البلاغه: کلام ۱۸) و اتفاقاً زمینه‌مندی حوادث و رویدادها همان است که علمای علوم قرآنی به «شان نزول» آیات، تعبیر می‌کنند و برخی از مفسران در این باره راه گزافه پوییده‌اند، ولی آیت‌الله طالقانی بسیاری از این گزاره‌ها را نمی‌پذیرد و با توجه به محتوا و فحوای آیه و ارتباط آیه با آیات دیگر، همانند رویداد مورد بحث، آیه را توضیح می‌دهند. شأن نزول یا زمینه صدور همان ایجاد افقی همانند افق دوران نزول است، ولی بسیاری از روایات شأن نزول در سده‌های بعد و گاه به وسیله افراد مغرضی و از روی حساب‌های خاصی ساخته شده است، لذا به‌جز آیاتی که حادثه را به روشنی بیان کرده، دیگر رویدادها را از طریق آیات دیگر و محتوای همان آیات بهتر می‌توان دریافت.

**جناب محدثی می‌دانند هرمنوتیک یا «متن محور» است، یا «مؤلف محور» و چون ما قرآن را کلام و کتاب خدا می‌دانیم و مراد خدا در ظرف ذهن و اندیشه ما نمی‌گنجد، لذا نمی‌تواند «مؤلف محور» باشد و ناچار باید «متن محور» باشد و هر متنی که به قول شما به زبان محدود بشری درآمده باشد احتمالات فراوان دارد و به گفته امیرالمؤمنین «حَمَلٌ ذُو وَجْوهٍ» است و هیچ کس نمی‌تواند برداشتی قطعی از آن بکند. اگر جناب محدثی درباره آن سه آیه برداشت قطعی زبان‌شناسانه‌ای دارند بفرمایند تا استفاده کنیم**

۹- جناب محدثی می‌گویند: «مورد آخر اینکه برای اینکه ما یک متن را بفهمیم، باید درواقع موضع بی‌طرفانه خود را حفظ و تلاش کنیم معنای متن را همان‌گونه روشن کنیم که مقصود مؤلف بوده است؛ لذا ما نمی‌توانیم رویارویی هنجاری یا اعتقادی‌اندیشانه با متن کنیم. ما باید متن را بر اساس روش‌های معینی تفسیر کنیم و از مواضع هنجارین و اعتقادی‌اندیشانه و تعصب‌آمیز و از تعلقات خود دست بشوییم، سپس ببینیم معنای متن و مقصود مؤلف چیست؛ یعنی برحسب شواهد متنی و با توجه به نمادها، مفاهیم و گزاره‌های متن و شخصیت و تفکر مؤلف باید تفسیر کنیم و تفسیر دقیق این گونه است؛ درحالی که تفسیرهای سنتی قرآن این گونه نیست. مفسر خود موضعی اعتقادی‌اندیشانه و هنجارین دارد. موضعش هم موضع مشخصی است. یک مسلمان سنتی است و از آن موضع متن را هم می‌فهمد و چه بسا وقت‌هایی هم جوری می‌فهمد که اساساً با عناصر خود متن در تضاد است، اما متن را با مفروضات اعتقادی خود هم‌سو می‌کند.»

با این تعریف جناب محدثی، قرآن تألیف یک انسان است، این مؤلف ممکن است پیامبر باشد یا شخص دیگری که ما نمی‌شناسیم. با این تعریف قرآن را هیچ مسلمان هنجارین و معتقدی نباید تفسیر کند، زیرا هر مسلمانی که قصد تفسیر قرآن را داشته باشد، بر این باور است که قرآن کلام و کتاب خداست و در روز تفسیر نمی‌تواند از اعتقادات و اندیشه‌های مذهبی خود دست بشوید. البته تعصب فرقه‌ای و جناحی را باید کنار گذاشت و خود قرآن ملاک و هنجار تفسیر باشد. نمی‌دانم با این تعریف جناب محدثی، آیا یک غیرمسلمان چه مستشرق و چه غیرمستشرق، می‌تواند بدون هیچ اعتقاد و اندیشه و هنجاری، قرآن را تفسیر کند؟ اگر مفسر غیرمسلمان، قرآن را کلام خدا بداند تفسیرش هم بر مبنای این اعتقاد و اندیشه خواهد بود و اگر قرآن را سخن پیامبر بداند که تفسیرش تعصب‌آلود و ضد قرآن است. حال نمی‌دانم چگونه این نظر و رأی آقای محدثی جامه عمل می‌پوشد، لذا این جانب هم نمی‌توانم در این باره اظهارنظر کنم.

۱۰- دکتر محدثی در پایان مقاله خود چنین نتیجه گرفته‌اند: «درمجموع، برداشتم از تفسیر آیت‌الله طالقانی این است که اگرچه او تلاش می‌کند قرآن را متناسب با مسائل روز، به‌خصوص مسائل اجتماعی و سیاسی زمانه تفسیر بکند و این البته منجر به این شده که یک نوع پویایی و ارزش اجتماعی پیدا کند. این اثر و تفسیر ایشان، ولی سرمشق تفسیری آیت‌الله طالقانی همان سرمشق تفسیری سنتی است.»

پرسشی که من از جناب محدثی دارم این است که مقابل «تفسیر سنتی» چیست؟ و چه کسی قرآن را به روش جدید و غیرسنتی و روشمند و رویدادمحور و بدون هنجار و اعتقاداندیشانه تفسیر کرده است؟

کار آیت‌الله طالقانی، به اعتراف استادان تفسیر و علوم قرآنی، کاری است بزرگ و با تفاسیر سنتی و جدید تفاوت بسیار دارد و سزاوار نیست چنین اثر مهم را «لفاظی» و «زبان‌آوری» و «تجددمالی» و «علم‌زده» نامید... به هر حال ما از هر نقدی و از سوی هر کسی به آثار آیت‌الله طالقانی استقبال می‌کنیم، به امید توفیق از پروردگار متعال ان‌شاءالله. ■

# طالقانی؛ از علم‌زدگی تا تعامل با علم



محمد بسته‌نگار

از قرآن طالقانی استفاده کند. به طوری که آقای دعایی که همان زمان در نجف بود از این نظر امام بسیار شگفت‌زده و متعجب می‌شود و خلاصه این مطلب و گفت‌وگوها را شرکت سهامی انتشار به آقای محمد مهدی جعفری سپردند که در کتابی درباره آیت‌الله طالقانی انتشار یابد. همچنین شخصیت‌های مختلفی در قم و تهران، طی سال‌های گذشته دور هم گرد آمدند و سمیناری برگزار کردند تا آرا و تفکرات طالقانی، به‌خصوص آرای ایشان در تفسیر پرتوی از قرآن را بررسی دوباره‌ای کنند.

انتقاداتی که نویسنده در شماره ۱۰۷ نشریه وارد می‌داند که از آن تنها به مقاله یاد می‌کنیم در چند جهت مختلف است. برای مثال ایشان از یک طرف می‌گویند تفسیر مرحوم طالقانی تفسیری سنتی است و از طرف دیگر می‌گویند که چرا در تفسیر پرتوی از قرآن از نظریات جدید استفاده شده است. برای نمونه چرا طالقانی در تفسیر خود بحث تکامل را مطرح کرده است چرا که نظریه تکامل محصول دوران اخیر است و ربطی به دوران اسلام ندارد و در زمان نزول قرآن وجود نداشته است.

توضیح اینکه روش طالقانی در تفسیر، روش قرآن با قرآن بود و ایشان با استفاده از آیات مختلف قرآن و کنار هم قرار دادن آن‌ها به تفسیر آیات می‌پرداخت. در تفسیر سوره حمد، وقتی ایشان به بحث از عبارت «اهدنا الصراط المستقیم» می‌رسد، با استناد به آیات ۴۵ و ۴۶ این مطلب را درباره خلقت انسان بیان می‌کند: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup>

طالقانی می‌گوید در همین جملات کوتاه قرآن مراحل خلقت را بیان کرده و در آخر آیه ۴۶ هم به صراط مستقیم اشاره می‌کند. موضوع دوم بحث‌های طالقانی درباره نظریات علمی است. برای مثال به نظریه لامارک انتقاد کرده و پس از بحث‌های طولانی می‌گوید: «خلاصه، هدایت دین است که عقل فطری را مستقیم می‌دارد و در روابط عمومی و هر جانب زندگی و آثار خیر و شر را می‌نمایاند...»؛ «فاقم وجهک للدين حنيفاً فطره الله آلتی فطرالناس علیها...» (پرتوی از قرآن، ج اول، ص ۳۹)

«با توجه به معنایی که برای صراط گفته شده، مستقیم صفت توضیحی می‌باشد، چه تا راه مستقیم نباشد صراط نگردد، صراط مستقیم خود مطلوب فطری انسان است. مبدأ و اصل تکامل هم همین است». (همان، ص ۳۴)

«طبیعیون چون متوجه شدند که فاصله بسیاری بین انواع است و حلقات این فیلم با هم پیوستگی ندارد می‌کوشند و لجاجت می‌نمایند تا این شکاف‌ها را با فرضیه‌های ناقصی پر کنند و حلقه‌های گم‌شده وسط را بیابند؛ به این جهت صدها اشکال و نقض از طرف دیگر علمای طبیعی بر این فرضیه‌ها وارد شده،

با نام و یاد خدا. پس از تأمل زیاد، بر آن شدم نکاتی را درباره مقاله فرهیخته ارجمند، دکتر محدثی، که در شماره ۱۰۷ نشریه چشم‌انداز ایران چاپ شد و نقدی که به تفسیر مرحوم آیت‌الله طالقانی وارد دانسته شده بیان کنم.

درباره تفسیر پرتوی از قرآن نقدها و مخالفت‌هایی از یک طرف وجود دارد. به‌یاد دارم در زندان عده‌ای به آیت‌الله طالقانی می‌گفتند شما حق تفسیر قرآن را ندارید، بلکه تنها باید قرآن را بخوانید و ترجمه کنید و اگر هم احیاناً روایتی در ذیل آن وجود دارد، آن را نقل کنید. عده‌ای دیگر از طلاب بعد از اینکه از زندان بیرون آمدند می‌گفتند این تفسیر را مهندس بازرگان، مهندس

سحابی و مهندس کتیرایی با همکاری یکدیگر نوشته بودند و مرحوم طالقانی به آن‌ها گفته بوده که آن را به اسمش منتشر نکنند و این متن تفسیر حاصل تفکرات خود ایشان نیست! در صورتی که هیچ‌یک از این حرف‌ها واقعیت ندارد و سبک نوشتن آنان با سبک طالقانی کاملاً متفاوت است. عده‌ای دیگر هم گفتند روش تفسیر آقای طالقانی، سبکی علم‌زده است. اخیراً نیز در شماره چهاردهم نشریه اندیشه پویا متنی چاپ شده به نام «دادخواست تاریخی علیه روشنفکری دینی» که محتوای آن به‌بانه انتشار کتاب اندیشه

اصلاح دین در ایران گفت‌وگویی با نویسنده این کتاب است. متأسفانه در این گفت‌وگو سراسر هجمه و توهین‌های نابجا به متفکران این سرزمین شده است. در این گفت‌وگو آمده است نوشته‌های طالقانی و شریعتی و بازرگان نشان می‌دهد که تفکرشان به بایان و ازلیان می‌رسد.

## توضیحاتی درباره مقاله دکتر محدثی

مقاله که گزیده‌ای از سخنرانی آقای محدثی درباره تفسیر قرآن مرحوم طالقانی است، نکاتی دارد که به چند نمونه از آن‌ها در ادامه اشاره خواهیم کرد. گفتنی است شخصیتی مانند مرحوم امام خمینی به فرزند خودش حاج آقا مصطفی که به تفسیر قرآن می‌پرداخت فرموده بود که از کتاب تفسیر پرتوی

روش طالقانی در تفسیر، روش قرآن با قرآن بود و ایشان با استفاده از آیات مختلف قرآن و کنار هم قرار دادن آن‌ها به تفسیر آیات می‌پرداخت

طبیعیون چون خواسته‌اند منشأ تکامل را تنها در محیط و احتیاجات طبیعی و عوامل عضوی بیابند و چشم به همین ظواهر دوخته‌اند، فرضیه‌شان ناقص درآمده و برای پیمودن این راه دچار مشکلات شده‌اند، با آنکه حق همین است که تکامل از باطن و ذات موجودات به ظاهر می‌رسد و حرکتی در جوهر آن‌هاست چنان‌که نطفه از آغاز تکوین و پیش از آنکه در محیط مناسب رحم قرار گیرد، شروع به حرکت می‌نماید و ابزار می‌سازد و تغییر

صورت می‌دهد و خود را به محیط مناسب می‌رساند باز راه خود را دنبال می‌کند تا ابزار ادراک و اطلاعات کامل گردد و به‌صورت انسانی درآید و مراحل حس و تخیل و تعقل را بیاماید، این نمونه پیوسته و کوچک تکامل است، سیر و اطوار سلول در رحم پهنارور زمین مانند محیط داخلی و رحم زندگان است زیرا قوانین حیات یکسان است اگر تفاوتی هست از جهت کمال و نقص می‌باشد که در محیط وسیع زمین آفات و عوارض سیر تکاملی بیشتر و زمانش طولانی‌تر است.» (همان، ص ۳۵)

این مطالب را طالقانی در انتقاد به کسانی بیان می‌کند که معتقد به تکامل به تهنایی هستند و سعی داشت نشان دهد که تئوری تکامل به تهنایی جوابگو نیست. در همین رابطه به‌یاد دارم که در سال‌های زندان، مهندس بازرگان کتابی به نام ذره بی‌انتها نوشت و در آن کتاب به این نکته اذعان کرد که برای پاسخ دادن به پرسش از چگونگی به‌وجود آمدن انسان، قوانین فیزیکی و شیمیایی کافی نیست، بلکه عنصر سومی وجود دارد که ما از آن عنصر به نام روح یا اراده تعبیر می‌کنیم. مهندس بازرگان از جهان دوعنصری ماده-انرژی به جهان سه‌عنصری ماده-انرژی-اراده رسید.

باز در سال‌های دور به خاطر می‌آورم که مرحوم تقی ارانی که در خارج از کشور درس خوانده بود با خواندن کتاب‌های فیزیک و شیمی نتیجه‌گیری کرده بود که کل زندگی انسانی از ماده و انرژی تشکیل شده است و برای تبیین مسائل انسانی به روح نیازی نداریم، ولی در سال‌های اخیر متفکر بنام روس، الکساندر آپارین که به‌عنوان یک متفکر ماتریالیست شناخته می‌شد از نظریاتش برگشته و کتابی درباره تکامل با عنوان حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن نوشته بود و در کتاب گفته بود که قوانین فیزیکی و شیمیایی برای پاسخ‌گویی به وجود انسان و چگونگی به‌وجود آمدن انسان کافی نیست، بلکه قوانین حیاتی دیگری لازم است تا این مسئله را به‌خوبی بتواند توضیح دهد و تبیین کند؛

بنابراین تفسیر پرتوی از قرآن الهام‌بخش افراد در زندگانی فردی و اجتماعی است.

در همین رابطه خاطره‌ای را نقل می‌کنم. ما در دهه ۴۰ در زندان قصر بودیم که مرحوم دکتر سبحانی با الهام از سخنان طالقانی به کشف بزرگی رسید و مسئله چهل ساله خود را حل کرد. جریان از این قرار بود که در یک روز ماه رمضان سال ۱۳۴۳ که طالقانی مشغول تفسیر نهج البلاغه بود در جایی از آن اشاره کرد که حضرت آدم و زوجش اولین انسان‌ها

نبودند، بلکه اولین انسان‌های برگزیده بودند که از جانب خدا برگزیده شده بودند. در همین جا بود که دکتر سبحانی بلند فریاد کشید یافتم، یافتم. مرحوم سبحانی رو به ما گفت مشکلی را که چهل سال ذهنم را به خود مشغول کرده بود با این سخنان طالقانی توانستم برطرف کنم و بین نظریه تکامل و قرآن تعادل و سازگاری برقرار کنم و از همان‌جا بود که دکتر سبحانی به تحقیقات بیشتری پرداخت و کتاب قرآن و تکامل را نوشت و بعد از آن هم خلقت «انسان در قرآن» و به همین ترتیب بود که ایشان توانست بین نظریات علمی و قرآن سازگاری مدنظرش را بیابد و تمام این مطالب را نیز در کنار الهاماتی که از تفسیر طالقانی می‌گرفت، هم می‌آموخت و هم برای دیگران می‌نوشت. منظور اینکه طالقانی علم‌زده نبود، نظریه تکامل لامارک و داروین را به آن صورت قبول نداشت و درواقع به کمک قرآن آن‌ها را تعالی داد. دکتر سبحانی ضمن استناد به آیه ۴۵ سوره نور برای توضیح بیشتر می‌گوید: «دوست دانشمند جناب طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن، جلد اول، ص ۱۵، تعبیری از کلمه «من» نموده‌اند که حقیقاً از نظر منطق علمی بسیار رسا و متین است» (دکتر سبحانی و اخلاق در سیاست، ص ۵۲).

نویسنده مقاله معتقد است کتاب قرآن مانند دیگر کتاب‌های بشری است و عین همان نظمی که بر کتب بشری حاکم است بر قرآن نیز حاکم است و باید با همان روش‌شناسی که کتاب‌های دیگر را بررسی و واکاوی می‌کنیم قرآن را نیز باید با همان روش‌شناسی بررسی کنیم، درحالی‌که به نظر من این گونه نیست. برای بررسی بیشتر ما می‌توانیم بین کتاب قرآن و فرهنگ حاکم بر محیط نزول قرآن، یعنی عربستان مقایسه‌ای بکنیم و ببینیم به چه نتایجی خواهیم رسید.

نخست اینکه قرآن، خود را کتاب هدایت می‌نامد و برای این مسئله نمونه‌های فراوان می‌توان یافت: برای مثال در سوره بقره قرآن می‌فرماید: «ذَلِكِ

الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یا «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِيْتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيَسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ...» یا در سوره حدید می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ عَبْدِيهٖ آيَاتٍ يَبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ...»

به عبارت دیگر هدایتگری قرآن امری پذیرفته شده است؛ بنابراین ما باید در هر زمانی، در معرض هدایت قرآن باشیم و همین‌طور به قول مهندس مثمی که از اقبال لاهوری نقل کرده است که پدرش به او گفته بود قرآن را چنان بخوان گویی در همین زمان بر تو وحی می‌شود و منظور این است که ما باید همین الان خود را در معرض وحی و هدایت قرآن قرار دهیم، نه اینکه به ۱۴۰۰ سال پیش برگردیم تا بتوانیم بفهمیم که قرآن بر اعراب بدوی زمان پیغمبر چه تأثیری داشته است و فرهنگ آن زمانه به چه صورتی بوده است. از آن زمان تا کنون، بشر ۱۴۰۰ سال است که کوشش و تلاش کرده تا بتواند به اینجا برسد و این همه تغییرات رخ داده است و ما باید در مواجهه با قرآن همه این مسائل را در نظر داشته باشیم، نه اینکه سعی کنیم صرفاً به زمان نزول قرآن برگردیم و ببینیم چه فرقی بین باب و دار و مفاتیح است؛ البته برای برخی ممکن است این تحقیقات راه به‌جایی داشته باشد، ولی هدف اصلی قرآن این نیست، بلکه مسئله هدایتگری آن مطرح است و ما باید با توجه به تمام این موضوعات و پیشرفت‌های بشری در معرض هدایت قرآنی قرار بگیریم تا بتوانیم به‌شکل انسانی تکامل بیابیم و به معنویت دست یابیم.

دوم اینکه دکتر محدثی در مقاله خود گفته‌اند قرآن مانند کتاب‌های دیگر است و ما می‌توانیم با مقایسه قرآن با آن کتاب‌ها بطلان این نظر را نشان دهیم. کتاب‌های حافظ، سعدی و مولانا چند قرن بعد از نزول قرآن نوشته شده است و تازه با مطالعه آن‌ها درمی‌یابیم که بیشتر مطالب آن تفسیر قرآن است. در کتاب‌های مذهبی زمان‌های گذشته، چه کتب ایرانیان و چه کتب اهل کتاب و ادیان ابراهیمی دیگر که خلقت انسان را از دو نفر و به شکل خلق الساعه تصور می‌کنند که از آدم و حوا منشأ گرفته است، اما در این میان قرآن نظر دیگری دارد و به شکل مجمل و خلاصه در سوره عنکبوت در قرآن بیان شده است و مرحوم طالقانی در یکی از تفسیرهای خود در سال ۱۳۲۴ به آن اشاره کرده است:

«أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يَتَدَبَّرُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهٗ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup>

قرآن به ما می‌گوید در زمین سیر کنید و نگاه کنید و ببینید که خلقت و خلق آسمان و زمین و دیگر چیزها از کجا آغاز شده است و این درست برخلاف مثنوی کتاب‌های آن زمان است که برای مثال خلقت را در شش روز دانسته و معتقد بودند خداوند در روز هفتم استراحت کرده است. قرآن به ما می‌گوید در زمین بنگرید و از تاریخ و از اجتماعات بیاموزید تا بفهمید جریان خلقت به چه شکلی بوده است.

## طبیعیون چون خواسته‌اند منشأ تکامل را تنها در محیط و احتیاجات طبیعی و عوامل عضوی بیابند و چشم به همین ظواهر دوخته‌اند، فرضیه‌شان ناقص درآمده و برای پیمودن این راه دچار مشکلات شده‌اند، با آنکه حق همین است که تکامل از باطن و ذات موجودات به‌ظاهر می‌رسد و حرکتی در جوهر آن‌هاست

سوم اینکه در فرهنگ آن زمان، در یونان و کشورهای دیگر اروپایی تا قرون وسطی، بر اساس سلطه منطق ارسطویی و روش منطقی وی، اندیشمندان به روش قیاس معتقد بودند و اکثر بحث‌های علمی و کلامی خود را بر پایه منطق ارسطویی استوار می‌کردند. مثلاً به‌جای اینکه یک بار به طویل‌بروند و تعداد دندان‌های اسب را بشمارند، با استفاده از روش قیاس تلاش می‌کردند بین حیوانات مقایسه کنند و دندان‌های آن را حدس بزنند؛ این مثال معروف نشان می‌دهد بر سر علوم در آن زمان چه می‌آمده. در همان زمان اما قرآن برای مثال خطاب به انسان‌ها می‌فرماید آیا نمی‌نگرید تا ببینید که شتر را چگونه آفریدیم. این نشان از آن دارد که قرآن در همان زمان، آدمیان را به روش مشاهده و تجربه تشویق و ترغیب می‌کرده است و این برخلاف فرهنگ آن زمان است. همین‌طور در همین باب قرآن می‌فرماید:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ...»<sup>۳</sup>

این‌ها همه نشان می‌دهد در همان زمان قرآن روش مشاهده و تجربه و تدبر را بیان و سفارش می‌کند. میزان اختلاف و فاصله بین این کتاب‌ها نشان از تفاوت عمیقی دارد که روح حاکم بر قرآن با سایر معارف بشری دارد که نویسنده در مقام مقایسه با آن‌هاست.

موضوع چهارم این است که در فرهنگ عرب پیش از اسلام، وقتی که می‌خواستند در جنگ‌ها پیروز بشوند به کاهنان، راهبان و رمال‌ها یا پیشگوها مراجعه می‌کردند یا وقتی که از جنگ بازمی‌گشتند چه پیروز شده بودند یا شکست خورده بودند علل تمام این مسائل را از کاهنان یا پیشگوها می‌پرسیدند، اما در همین باره هم قرآن صریحاً می‌گوید:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ هَذَا يَوْمَ لِلنَّاسِ وَهْدَى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۴</sup>

مرحوم آیت‌الله طالقانی در تفسیر این آیه در پرتوی از قرآن با توجه به این سنت‌ها و قوانین چنین می‌گوید: «در همان روزگاری که حوادث و اوضاع اجتماعی را یا معلول تصادفات می‌پنداشتند و یا آن‌ها را مستند به اراده قاهره و مستبد خدا و یا خدایان می‌پنداشتند و از سنن و قوانینی که خداوند در میان روابط اجتماع و پدیده‌ها و تحولات آن نهاده ناآگاه بودند، قرآن ارشاد به سنن را برای همه مردم تبیین کرد؛ و برای مردمی که دارای هدف و پیشروی هستند و می‌خواهند که از لغزش‌ها و انحراف‌های گذشتگان پند گیرند، این سنن رهنما و پند و آگاهی است. (... وَهْدَى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ)» (پرتوی از قرآن، ج پنجم، ص ۳۴۶) در آن تاریکی‌ها و سکوت تاریخ که جز اشباح بت‌ها و طاغوت‌ها و ابوالهول‌ها و هرم‌ها و قبرهای آنان چیزی به چشم نمی‌آید پرتو قرآن بود که آن آفاق را شکافت و چشم‌ها را به درون تاریخ باز کرد و تاریخ را به زبان آورد تا تبیین کند و آگاهی و پند دهد. (... هَذَا يَوْمَ لِلنَّاسِ وَهْدَى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ)

یعنی همان‌طور که قرآن کتاب هدایت است، مطالعه و سیر در زمین و مطالعه آثار باستان‌شناسی و تاریخی نیز موجب هدایت است. کاری که امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای به فرزندش او را تشویق به آن کرده و به مطالعه در آثار گذشتگان دعوت می‌کند.

البته به بعضی از منابع و مراجع که اشاره می‌کنم ممکن است خیلی دقیق نباشند، چون با توجه به بیماری و احوال نامساعدم پای راه رفتن ندارم تا بتوانم اسناد و مدارک را دقیق بررسی کنم.

پنجم اینکه در حد اشاره وقتی مهندس بازرگان کتاب سیر تحول قرآن را می‌نوشت مدعی بود که مسئله قیامت در بین اعراب آن زمان پیشینه‌ای نداشت و اعراب بدوی زمان پیامبر اصلاً با مفهومی به نام قیامت و روز معاد آشنایی نداشتند و به گوششان هم نخورده بود. در کتاب تاریخ ویل دورانت هم وقتی که وی به دوره اعراب پیش از اسلام می‌رسد این نکته را بیان می‌کند که آن‌ها مفهوم قیامت را در بین خودشان نداشتند. این قرآن بود که مفهوم قیامت و روز رستاخیز را در بین مردمان آن زمان مطرح کرد.

ششم اینکه در قرآن به‌عنوان کتاب مقدس مسلمانان، مشخص نشده است که چه نوع حکومتی باید برقرار باشد. در عین حال قرآن یکی از ضد استبدادی‌ترین کتاب‌هاست. آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره یکی از نشانه‌های این امر است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ»

طالقانی با استفاده از معنای این آیه، روی «اذا تولى» تکیه می‌کند و آن را به شکلی ترجمه می‌کند که معنای زنده و به‌روز باشد و می‌گوید: «برخی از مردم کسانی هستند که حرف‌های این‌ها شما را به شگفت می‌آورد و این‌ها خداوند را بر آنچه بر دل‌هایشان می‌گذرد شاهد می‌گیرند (این برخی از مردم شامل گروه‌ها، دسته‌ها، احزاب مختلف می‌باشند که وعده‌های تبلیغاتی خیلی خوبی

پیش از انتخاب شدن می‌دهند و حرف‌های بسیار زیبایی می‌زنند و چهره مردمی به خود می‌گیرند) درحالی‌که بدترین مردم هستند. «هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»:

زیرا هنگامی که به ولایت و زمامداری می‌رسند، یا وکیل مردم می‌شوند. «إِذَا تَوَلَّى»: سعی می‌کنند که در زمین فساد کرده و کشاورزی و نسل را به هلاکت برسانند. «(سَعَى فِي الْأَرْضِ) وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»: قوای تولیدی جامعه اعم از صنعت و کشاورزی را از بین ببرد، یا فاسد کنند و یا موجب فرار مغزها و جوانان ما بشوند و استعدادها را از بین ببرند. «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ»: درحالی‌که خداوند فساد را دوست ندارد؛ و چون از او انتقاد می‌شود که از خداوند پروا کن (در آنچه انجام می‌دهی). خودبزرگ‌بینی او را به گنه‌کاری کشاند، جهنم سزای او بس است و بد جایگاهی است.»

باز هم در سوره نمل، قرآن از قول ملکه سباء، چنین می‌فرماید:

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَهُمْ أَهْلِيهَا أَذِلَّةً وَكَذَّبَ لِكَ يَفْعَلُونَ»<sup>۵</sup>

این پادشاهان در هر سرزمینی وارد می‌شوند، شروع می‌کنند به فساد برپا کردن و قوای تولیدی آن سرزمین را به نابودی می‌کشاند. باز هم در سوره قصص قرآن می‌فرماید:

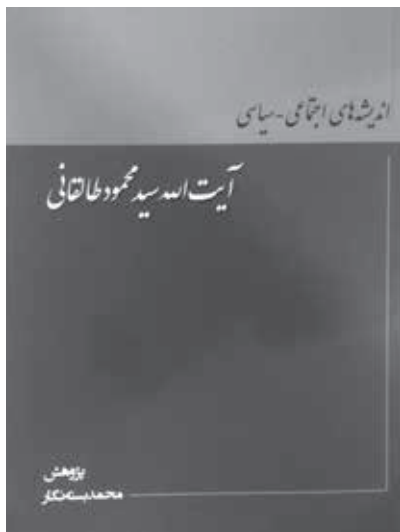
«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلِيهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۶</sup>

اگر این آیات را با فرهنگ آن زمان مقایسه کنیم، به نتایج خوبی می‌رسیم. در آن زمان پاپی وجود داشت به نام پاپ گریگوار اول که در کتاب تاریخ نظرات سیاسی جرج سبابین که بهاء‌الدین بازارگاد آن را ترجمه کرده است، نقل می‌کند آن پاپ در آن زمان، هم پاپ و هم رئیس امور دنیوی بود. عقیده وی این بود که انسان نباید، حتی در دلش هم مخالفت و مواجهه با دیکتاتورها را به ذهن خود راه دهد.

ویل دورانت می‌گوید: نظریات سیاسی پاپ در مشرق پخش می‌شد و وی اولین فرد قرون وسطایی است که این نظریات را مطرح کرده است. برتراند راسل در کتابش می‌گوید نظریات این پاپ در آن زمان بین عموم مردم همه‌گیر و پرطرفدار بود. شما در مقابل این فرهنگ می‌بینید که قرآن فرهنگی را به میان اعراب آورده و تبلیغ می‌کند که کاملاً متفاوت و تعالی‌بخش است.

پس وقتی که ما مقایسه می‌کنیم بین فرهنگ‌های آن زمانه، به این نتیجه می‌رسیم فرهنگی که قرآن می‌خواسته بین مردم رواج یابد کاملاً متفاوت و پیشرو بوده است. حال اگر بخواهیم بین قرآن و کتاب‌هایی همچون کتاب‌های حافظ و سعدی یا مولانا هم مقایسه‌ای بکنیم، می‌بینیم که آن‌ها را هم به گونه‌ای می‌توان تفسیر قرآن دانست که البته این کتابها هم‌شان قرآن نیستند، اما در پی ارائه نوعی از همان دیدگاه‌های قرآنی هستند.

هفتم اینکه در ادامه نویسنده بحث از دموکراسی را مطرح کرده است و گفته است که تنها چیزی که در اسلام به آن استناد می‌شود، مسئله بیعت کردن







حسن‌محدثی

اروپا تقریباً بعد از رنسانس و در قرن هفدهم با اندیشمندانی چون جان لاک، منتسکیو و ژان ژاک روسو به تدریج اندیشه دموکراسی در آن کشورها جا افتاد. در اسلام علی‌رغم اینکه علمای گذشته به مسائل حکومتی و دموکراسی پرداخته بودند، اولین بار در جهان اسلام، سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که درباره مسئله حکومت و نحوه حکومت‌داری به بحث و فحص جدی پرداخت و پس از او متفکرانی همانند شیخ محمد عبده و اقبال لاهوری بدین مسئله پرداختند.

در جهان تشیع شخصیتی مانند آخوند خراسانی مرجع اصولی وقت گفت «این ضروری مذهب است که امر حکومت در زمان غیبت با جمهور مردم باشد و سندیت این موضوع را می‌توان در کتاب‌هایی مانند تاریخ بیداری ایرانیان و کتب تاریخی مربوط به آن زمان جست‌وجو کرد.»

این مسئله همین‌طور ادامه پیدا کرد تا اینکه شخصیتی مانند علامه طباطبایی در سخنانش بگوید که ولایت با عموم مسلمانان است که بایستی شخص حاکم را تعیین کنند و صفات این حاکم مدیریت، شناخت به اوضاع و احوال عالم و عادل بودن وی است و لاغیر. در این باب می‌توان به مقاله «ولایت و زعامت» در کتاب مرجعیت در شیعه و همچنین جلد هفتم از ترجمه فارسی کتاب المیزان مراجعه کرد. اکنون شخصیت‌های بسیاری در جهان شیعه و اهل سنت مانند طالقانی، بازرگان، شریعتی و در جهان اسلام شیخ شلتوت، مفتی و رئیس سابق دانشگاه الازهر، از دموکراسی دفاع می‌کنند. ■

#### پی‌نوشت:

۱. سوره نور آیات ۴۵ و ۴۶
۲. سوره عنکبوت آیات ۱۹ و ۲۰
۳. سوره غاشیه آیات ۱۷ الی ۲۰
۴. سوره آل عمران آیات ۱۳۷ و ۱۳۸
۵. سوره نمل آیه ۳۴
۶. سوره قصص آیه ۴
۷. سوره شوری آیه ۳۸
۸. سوره حدید آیه ۲۵

هم نمی‌کند، بلکه به مردم خطاب می‌کند تا آن‌ها این کارها را اجرا کنند. این مسئله درباره احکام نیز صدق می‌کند. مهم‌تر از همه، رسالت انبیا برای این است که شرایطی به‌وجود آورند که خود مردم قیام به قسط کنند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»<sup>۱</sup>

نویسنده می‌گوید اگر در صدر اسلام حکومتی دموکراتیک وجود داشت، اکنون ما می‌توانستیم یک سنت دموکراتیک در اسلام داشته باشیم. همان‌طور که گفته شد فرهنگی که اسلام آورد، کاملاً مغایر فرهنگ آن زمان، از جمله در باب حکومت و دموکراسی بود.

شرایط آن زمان طوری بود که اشراف و بزرگان آن زمان در مقابل حکومت دموکراتیک اسلامی موضع می‌گرفتند و تا می‌توانستند علیه آن به مبارزه می‌پرداختند که به نمونه‌های آن اشاره شد؛ حتی جرج جرداق در کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية می‌نویسد: روشی که امام علی در دفاع از صنعت و تجارت به کار می‌برد، اگر ادامه می‌یافت، در کشورهای اسلامی رنسانس اتفاق می‌افتاد. امام علی در وصیت به امام حسن و امام حسین می‌گوید شما را به

قرآن توجه می‌دهم و تأکید می‌کنم مبدا دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند. ملاحظه می‌کنیم همین‌طور هم شد. تنها در کشورهای اسلامی نبود، بلکه در غرب و

اعراب است و بیعت کردن هم مسئله‌ای غیر از مسئله رأی دادن مردم است. اولاً نویسنده مقاله دقت نکرده است بیعتی که در زمان پیامبر و از طرف ایشان مطرح بوده و در زمان ائمه هم مدنظر بود یک بیعت همه‌جانبه از طرف تمامی مردم و ساکنان سرزمین‌های اسلامی بود و این بیعت از سر ناآگاهی و بی‌اطلاعی نبود، بلکه مردم از سر آگاهی و شناخت رهبر خود، با وی بیعت می‌کردند.

وقتی که مشغول کفن و دفن پیامبر گرامی اسلام بودند و پیش از اینکه تقیقه بنی‌ساعده تشکیل بشود، عموی پیغمبر، عباس، به حضرت علی (ع) گفت که دستت را به من بده تا من با تو بیعت بکنم تا مردم هم ببینند که عموی پیامبر با برادرزاده‌اش بیعت کرده، خواهی نخواهی با تو بیعت خواهند کرد و هیچ عربی جرئت مخالفت با ما را نخواهد داشت، اما امام علی مخالفت کردند و فرمودند که بیعت باید از سر آگاهی و از طرف همه مردم، آن هم در مسجد باشد و نه از سر اجبار یا اکراه و همچنین باید در ملاعام و در حضور همه مردم باشد. این ماجرا پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی امام که دوباره مطرح شد، اولین تصمیم بر آن بود که خواص به نزد علی بروند و با او بیعت کنند، اما علی (ع) نپذیرفت و فرمود که بیعت باید در ملاعام و در حضور همه مردم باشد.

این مسئله که در کتاب لهوف سیدبن طاووس ذکر شده است حکایت از همین قضیه دارد که نزد ائمه، آگاهی همه مردم چقدر اهمیت داشته است. در آن کتاب، سیدبن طاووس بیان می‌کند وقتی که مسلم بن عقیل را سربرازان ابن زیاد دستگیر کردند، ابن زیاد از ایشان می‌پرسد چرا به کوفه آمدی و علی‌رغم فرهنگ مردم، شهر را به‌هم‌ریخته و امنیت آنان را مختل کرده‌ای، مسلم در جواب به وی می‌گوید

که شما برخلاف نظر مردم و بدون رضایت آن‌ها، در حال حکومت بر آنان هستید و ما آمده‌ایم این مشکل را برطرف کنیم.

علاوه بر این مسائل قرآن آیات دیگری هم دارد که مؤید این مطلب است. برای مثال در سوره شوری، در کنار اقامه نماز و پرداخت زکات و کارهای واجب، به مسلمانان امر می‌کند که شورا کنند و با مشورت مسائل اجتماعی یکدیگر را حل کنند:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>۲</sup>

مردم باید در کنار برپایی نماز و پرداخت زکات، اموراتشان را از طریق شورا و با مشورت با یکدیگر برطرف

کرده و حل‌وفصل کنند. موضوع دیگر این است که در قرآن، کلیه اوامر حکومتی خطاب به مردم یعنی «الناس» است؛ یعنی حتی خطاب به پیامبر

در جهان تشیع  
شخصیتی مانند آخوند  
خراسانی مرجع اصولی  
وقت گفت «این ضروری  
مذهب است که امر  
حکومت در زمان غیبت  
با جمهور مردم باشد و  
سندیت این موضوع را  
می‌توان در کتاب‌هایی  
مانند تاریخ بیداری  
ایرانیان و کتب تاریخی  
مربوط به آن زمان  
جست‌وجو کرد.»

# خردورزی علمی در فرهنگ یهودی تلمود



تلمود



عباس نصر

اگر در ذهن خود بر مسئله صهیونیسم خط بکشیم و این جریان نوظهور را کنار بزنیم که زاده دوران استعمارگری اروپا و هولوکاست است، در یک ارزیابی تاریخی می‌توان به‌طور قاطع گفت مذهب یهود در پیشرفت بشر نقش بسزایی داشته و نه تنها از نظر مذهبی تکیه‌گاه تاریخی و پیشینه ادیان ابراهیمی را در خود ذخیره دارد، بلکه از نظر علمی در تابلو علوم و فنون و نظریه‌های شاخه‌های مختلف علوم انسانی جایگاه بسیار پررنگی را به خود اختصاص می‌دهد. بر اهمیت این مسئله آنجا افزوده می‌شود که در نظر آوریم جمعیت پیروان این

دین نسبت به جمعیت بشر بسیار اندک است، اما همه‌جا سخن از آن‌هاست و هر کرسی علمی را که واکاوی کنیم نه تنها یک نخبه جهانی از پیروان این دین در کنار آن کرسی حضور داشته، بلکه چه بسا برانداز این شخصیت‌ها که حرف اول علوم را در کرسی‌های مختلف ارائه کرده‌اند. هرگاه تعداد نخبگان پیروان یهود را نسبت به جمعیت آن‌ها با نخبگان، پیروان ادیان دیگر نظیر مسیحیان و مسلمانان و بودا و برهما و... بسنجیم به اختلاف عددی تعجب‌برانگیزی می‌رسیم و نشان می‌دهد تعداد انسان‌های کیفی در این جمعیت نسبت به دیگر ادیان و اقوام بسیار بیشتر است. این پرسش برای بسیاری مطرح است<sup>۱</sup> که چرا بیشتر دانشمندان بزرگ از یهودیان هستند و اغلب جایزه‌های نوبل را برده‌اند؟ یا از نظر قدرت اقتصادی در مراتب بالایی قرار دارند و بزرگان رسانه‌ای جهان و نظایر این گونه امور نیز در رأس قرار دارند، حتی در عرصه تمدن بشری کسانی نظیر اینشتین و مارکس و دیگران ناخدای کشتی رشته تخصصی خود شده‌اند.

از نظر دین و اخلاق هم بقول «یهودیت کانون بیشتر متون و سنت‌هاست و تاریخ، اصول و اخلاق آن؛ بر ادیان ابراهیمی پس از خود از جمله مسیحیت تأثیر بسزایی داشته است.»<sup>۲</sup> درحالی که جمعیت آن‌ها در حال حاضر طبق اعلام ویکی‌پدیا تا ابتدای سال ۲۰۱۳ حدود ۱۴ میلیون نفر یعنی ۰/۲ درصد از جمعیت جهان تخمین زده می‌شود در ایران نیز جمعیت آن‌ها ۸۷۵۶ نفر است.<sup>۳</sup>

چرا چنین است؟ بی‌شک هیچ تبعیضی در خلقت خداوند نیست. به گفته قرآن، چشمان خود را بازکن و بارها بازکن. آیا فتور و خلأ در هستی می‌بینی؟<sup>۴</sup>

اینکه موضوع را به ماوراء و خدا نسبت دهیم بی‌تعهدترین شیوه و بدترین پاسخ را انتخاب کرده‌ایم و در همین نوشته خواهیم دید. اتفاقاً یکی از علل اصلی پیشرفت یهودیان همین مسئله است که در پی پاسخ‌های عقلانی برای این مسائل برآمده‌اند و با نسبت دادن مشکلات به خدا و عالم ماوراء صورت مسئله را پاک نمی‌کنند.

در مقاله‌ای آمده از ژان ژاک روسو، نویسنده کتاب امیل، هنگام مرگ می‌پرسند فرزندان را با چه شیوه‌ای تربیت کنیم؟ آیا بر اساس کتاب امیل (که شاهکار کتاب تربیتی او بود و خودش نیز یهودی نبوده است) او را تربیت کنیم؟ پاسخ روسو این بوده که او را به شیوه یهودیان تربیت کنید؛ بنابراین باید به شیوه‌های تربیتی انسان‌ها بازگشت و اختلاف در پیشرفت و عقب‌افتادگی هر قوم را در برداشت او از دین و آیین و فرهنگش جست‌وجو کرد. بسیاری از پیش‌فرض‌های ذهنی ناشی از رسوخ برداشت‌های منجمد از دین می‌توانند ملتی را عقب نگه دارند. با ذکر یک مثال مطلب را روشن‌تر بیان کنم. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی شنیدم کسی می‌گفت روح چیزی نیست که قابل

شناختن باشد و باید این موضوع را رها کرد چون در قرآن گفته است از روح می‌پرسند بگو روح یک امر خدایی است. نزد نماینده آیت‌الله منتظری در دانشگاه اصفهان رفتم. ایشان روحانی خوش‌فکری بود. به ایشان گفتم برخی علمای شهر چنین می‌گویند. اگر واقعاً چنین است که باید از نظر علمی نوکر فروید شد و رشته روان‌شناسی این دانشگاه را تعطیل کرد و رفت. ایشان گفت مگر جسم و امور فیزیکی امر غیرخدایی است. جسم هم امر خدایی است، پس باید یا هر دو را شناخت یا هر دو را تعطیل کرد. ایشان ادامه داد حتی معلوم نیست در انتها از نظر ماهیت، جسم هم شناخته شود و از نظر شناخت ماهیت‌ها؛ جسم یا روح، هر دو یکسان هستند. آنچه ما می‌شناسیم ماهیت هستی و اجزای ماهیت آن نیست، بلکه اعراض (عرض‌های) هستی‌اند. این مثال آورده شد تا به‌خوبی بدانیم دو نوع نگرش به یک پدیده به نام روح؛ با دو نوع تفسیر از یک آیه قرآن؛ در سرنوشت یک شاخه از علوم بشری چه اندازه می‌تواند برای آن علم سرنوشت‌ساز باشد.

در متون مذهبی یهود در باب خردورزی علمی، به‌خصوص در تلمود، به‌طور اعجاب‌آوری نشان از خردورزی عمیق در راهبرد عقل و اندیشه برای جلوگیری از اختلاط این عرصه‌ها و طرد عوامل بازدارنده ناشی از برداشت‌های مذهبی وجود دارد که موجب رکود علم می‌باشند و اعجاب‌انگیزتر اینکه این متون در زمان امثال کانت و دکارت نوشته نشده است، بلکه در دو سه هزار سال پیش تدوین شده‌اند و در آن زمان مرزهای علم و دین را (آن چیزی که حتی امروزه و چه‌بسا در شورای انقلاب فرهنگی ما مورد مناقشه قرار می‌گیرد) به‌طور بسیار منطقی در ذیل سفارش‌ها یا داستان‌های اساطیری تفکیک و مرزها را شفاف کرده‌اند.

ناگفته نماند که در اندیشه دینی ما نیز از این رهنمودها فراوان وجود دارد، اما نظیر مثال فوق همه این مفاهیم ارزشمند قربانی تفسیرهای منجمد از دین شده‌اند. برای نمونه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید در پی علم باشید ولو در چین باشد. بدیهی است که در چین آن روز و امروز علم‌ی را به ما تدریس نخواهند کرد که در چارچوب نظام باورهای ما رشد کرده باشد از همین حدیث نبوی می‌توان یافت که گره زدن امور ایمانی به امور عقلی و علمی غلط است، زیرا که ممکن است آن علوم نزد ملت‌هایی باشد که

هیچ نقطه اشتراکی با ما یا عرب آن روزگار نداشته باشد، ولی عقل و خرد نوی دستور یافتن علوم را صادر نموده است کاری که یهودیان در سراسر جهان به خوبی انجام می دهند و از همه فرهنگ ها و تمدن ها خوشه چینی می کنند. به بیان دیگر باید ایمان را حفظ کرد، اما امور عقلی و علمی را نباید مخلوط کرد. شیوه ای که در کتاب زبور بر آن تأکید زیادی شده است. به همین خاطر است که یهودیان وقایع تلخی چون کیلسوزی نداشتند یا گالیله ای که مجبور به توبه کنند یا در این دین توحیدی نبوت و فرویدها مورد غضب احکام شرعی خاخام ها قرار نگرفته اند.

در هر حال این فرهنگ ملت هاست که تمدن ساز یا عقب انداز است. شاخص های خوبی در متون مذهبی تلمود برای توسعه علم وجود دارد که یک مورد آن همین تفکیک عرصه عقلی از امور ماورائی است. در این راستا نگاهی کوتاه به این کتاب می اندازیم. معنای کلمه تلمود به مفهوم «آموزش و هدایت» است. این کتاب هجده جلد بوده که در دو قرن قبل میلاد مسیح مجمعی از دانشمندان و کاتبانی را داشته است. برای حفظ آن مجمع سه انداز راهبردی «صوری؛ احتیاط در قضاوت؛ و جمع آوری مرید» حصری بر گردش کشید.<sup>۵</sup>

طبق جهان بینی توحیدی مجموعه تلمود؛ خداوند حقیقتی پذیرفته شده و برای اعتقاد به خدا دلیلی اقامه نشده است، گفته شده: آن که سخن گفت و جهان به وجود آمد (نظیر اعتقاد قرآنی ما که... ان یقول کن فیکون؛ هنگامی که گفت بشو پس شد). از این گفتار ملاحظه می شود که این رساله فکری یهود در موضوع ایمانی و خداپاوری در پی استدلال های فلسفی و عقلانی نیست و آن را حقیقتی پذیرفته شده قلمداد کرده است.<sup>۶</sup> اما همین رساله هجده جلدی باقیمانده از دو قرن پیش از میلاد که راهبرد علمی و تربیتی یهود را تشکیل می دهد وقتی به امور عقلانی می رسد به شدت از امور ایمانی آن را جدا می سازد و اجازه سلیقه افکندن امور ماورائی بر امور عقلی را نمی دهد که خواهیم گفت.

در این رساله راهبردهای بی نظیری برای زندگی مؤمنان وجود دارد که از آن جمله می توان اشاره کرد که گفته است: «یک شخص بی سواد و جاهل نمی تواند پارسا و پرهیزکار باشد»<sup>۷</sup>. بر اساس این گفتار اولین اصل پارسایی و تقوا باسواد بودن است. وقتی ۲۲۰۰ سال قبل به قومی تفهیم شود که باید پارسا و با تقوا باشید و اولین شرط پارسایی هم باسواد بودن است، حتی زن های درونی چنین قومی آمادگی تحصیل و تحقیق خواهد یافت و اوج پارسایی را در اوج تحصیلات و پژوهشگر بودن خواهد یافت و زن های خونی چنین ملتی آمادگی محقق بودن را پیدا می کند.

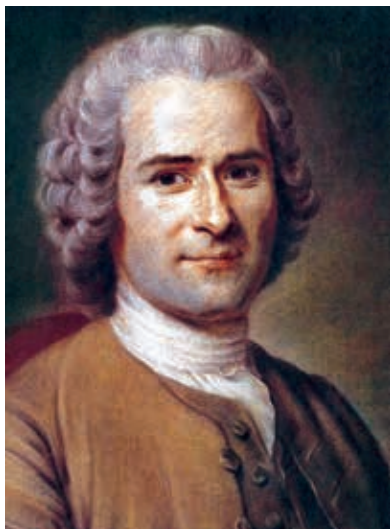
در گنجینه تلمود آمده که دانشمندان یهودی احساس می کردند مسائل این جهان برای مشغول داشتن ذهن انسان آن اندازه زیاد است که توجه به فرضیه های مربوط به جهان غیرمادی فکر انسان را از امور زندگی واقعی که اهمیت بیشتری دارد منحرف می سازد.<sup>۸</sup> به همین خاطر گفته شده فقط اجازه داری درباره آنچه بعد از خلقت عالم روی داده تحقیق کنی «هرکس درباره چهار موضوع تحقیق کند بهتر بود به دنیا نیاید: در بالا چیست؟ در پایین چه خبر است؟ قبل از خلقت جهان چه بوده است و بعد از انقراض عالم چه خواهد شد؟»<sup>۹</sup>

در گام بعدی و راهبردهای اصولی دیگر: اصل هدایت کننده دانشمندان یهود این بوده که «تحقیق و پژوهش اصل کار نیست، بلکه عمل (به آن) مهم است»<sup>۱۰</sup>. البته درباره آفرینش جهان برگرفته از سفر آفرینش در اسرار او رنگ جدال الهی برگرفته از کتاب حزقیال نبی علمای یهود به طور پنهانی و با شاگردان انفرادی به مریدان برگزیده تعلیم می دادند که از این تعالیم پنهانی نوشته مدونی نیست.<sup>۱۱</sup>

### اصالت عقل در برابر کرامت و اعجاز

کتاب تلمود در روایتی که جنبه اسطوره ای دارد اصالت عقل را در برابر هر امر غیر عادی به شدت تحکیم می کند و ملاک عقل را بر امور دیگر ترجیح می دهد یعنی در برابر عقل کاری به احساس، کرامت، معجزه، استخاره، سحر و جادو ندارد. در مطلب زیر دقت شود در این گفتار منظور از بت الهی یا فرشته سخن است:

«در مواردی که باید تعیین شود که حق با کدام یک از پیروان دو مکتب «هلیل و شمائی» در جریان بود. اظهارات بت (الیه-نگارنده) همواره پذیرفته نمی شد. زمانی بحث شدیدی بین ربی الیعزر و همکارانش درباره موضوع دینی در گرفته بود هر دلیل منطقی که توسط ربی الیعزر اقامه می شد همکارانش با جواب های قانع کننده رد می کردند. ربی الیعزر متوجه شد که دلایل آن ها را میجاب نکرد. گفت اگر این بحث دینی طبق نظر من درست باشد درخت خرنوب حقایق مرا ثابت کند. درخت خرنوب چهارصد ذراع از جای خود حرکت کرد. دانشمندان مخالف ربی الیعزر به وی گفتند در جایی که عقل و منطق باید حکم کند کار درخت خرنوب دلیل نمی تواند باشد. ربی الیعزر گفت پس اگر حق با من است این جوی آب بر حقایق من گواهی دهد. جریان آب به عقب برگشت. ایشان به او گفتند در مواردی که باید از دلایل عقلانی و منطقی استفاده کنند نمی توانند از جوی آب دلیل آورند. ربی الیعزر گفت اگر حق با من است دیوارهای این مدرسه حقایق مرا ثابت کنند. دیوارها کج شدند که نزدیک بود فروریزند. ربی یهوشوع به دیوارها نهیب زد و گفت هنگامی که دانشمندان درباره مسائل دینی با هم بحث می کنند شما به چه حقی در کار آن ها دخالت می کنید که از نهیب او



ژان ژاک روسو

نریختند، اما به احترام ربی الیعزر هم راست نشدند. بت صدا ندا داد و گفت چرا شما با الیعزر مخالفت می کنید زیرا تمام مسائل دینی و حکم شرع طبق نظر اوست. ربی یهوشوع با خاست گفت: ... در مواردی که بر سر یک موضوع دینی بحث درمی گیرد ما توجهی بر بت قول نمی کنیم فقط از عقل و منطق پیروی می کنیم»<sup>۱۲</sup> با این شیوه تأکید شده که در تفسیر صحیح مطالب تورات فقط عقل و منطق باید مورد نظر باشد و فتوای لازم صادر نماید.<sup>۱۳</sup>

راستی آیا جامعه ای که حتی در تفسیر دینی و فرهنگ سازی مذهبی خود ملاک را بر عقل و منطق قرار داده است و گواهی فرشته را و ارزش معجزه درخت و دیوار مدرسه را هم از استدلال عقلانی و منطقی پایین تر می داند، بلکه به هیچ می گیرد، نسبت به ملت هایی که ۲۰۰۰ سال بعد از نگارش این اصول فکری حتی در رسانه هایش طوری سخن گفته می شود که مردم محلی برای مداوای خود به امامزاده ها پناه ببرند، بیشتر پیشرفت نمی کند؟ دیگر چه رسد به اینکه هر روزه در گوشه کنار نسبت هایی ماورائی و کرامت ها به مراجع و مشایخ می دهیم و عقل را تعطیل کرده و به طور احساسی در پی آن ها می دویم.

نتیجه سخن اینکه با وجود آنکه در نوشته های مذهبی یهود مطالب غیرمنطقی هم دیده می شود، اما اصول خردورزی علمی در این دین بسیار محکم پایه ریزی شده و دانشمندی پرور است. آن ها با تفکیک قضاوت علمی از قضاوت دینی دست دانشمندان خود را تا هر کجا پیش ببرند باز گذاشته اند و اجازه دخالت مسائل ماورائی به مسائل علمی و عقلانی را نمی دهند.

تلمود که رساله عملی و راهبر زندگی مؤمنان به این دین است زهد و تقوا را با داشتن سواد شروع می کند، به گونه ای که جاهل و بی سواد بودن را با پارسا و پرهیزکار نبودن یکی دانسته است. نتیجه اش آن است که دانشمند یهودی با ارزش ترین یهودی قلمداد شود، مطابق آنچه گفته شد اگر ملائکه هم نازل شوند و در یک گفت و گو بگویند حق با کیست یک یهودی تا از نظر عقلی متقاعد نشود آن را نمی پذیرد چون عقل را بالاتر می داند. ■

### پی نوشت:

۱. برای مثال محمدرضا تقی زاده، کارشناس ارشد صدا و سیما، در وبلاگ خود با عنوان «چرا بیشتر دانشمندان یهودی هستند» فهرستی از دانشمندان بزرگ را آورده و در پایان گفتار خود فقط یک جمله آورده است که علت آموزش و پرورش است. منبع: [blogfa.com/post.MRT90](http://blogfa.com/post.MRT90)
۲. منبع: ویکی پدیا
۳. الَّذِي خَلَقَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَآزِجَ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ.
۴. یا اگر فرزندی داشتی توصیه می کردی با چه شیوه ای تربیت کنیم؟
۵. گنجینه ای از تلمود تألیف آبراهام کهن ترجمه از انگلیسی: امیر فریدون گرگانی تطبیق با متون عبری یهوشوع تن آلی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۶ و چاپ دوم ۱۳۹۰.
۶. گنجینه تلمود، ص ۲۶.
۷. همان، ص ۵۳، نقل از میشنا آووت (ص: ۵)
۸. همان، ص ۵۳.
۹. همان، ص ۵۲ و ۵۳، به نقل از میشنا گلیگا (۲:۱).
۱۰. همان، ص ۵۳، به نقل از میشنا آووت (۱:۱۷)
۱۱. همان، ص ۵۳.
۱۲. همان، ص ۶۸، نقل از باوامصیعا، (ص ۵۹ ب)
۱۳. همان.



# اقتصاد در اندیشه شریعی

گفت‌وگو با محمدرحیمی

## به‌عنوان نخستین پرسش، از اینجا آغاز کنیم که به‌طور کلی جایگاه اقتصاد در اندیشه شریعی چیست؟

«اگر منظور از اقتصاد در این پرسش جریان مسلط<sup>۱</sup> و اصلی دانش اقتصاد، یعنی رشته‌ای باشد که بنا به تعریف به بررسی شیوه بهینه تخصیص منابع، تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات بر مبنای فردگرایی روش‌شناختی<sup>۲</sup> می‌پردازد، باید گفت در آثار شریعی نمی‌توان از آن نشانی یافت، اما واقعیت این است که حجم قابل‌توجهی از آثار شریعی به بررسی انتقادی نظام‌های اجتماعی-اقتصادی به‌ویژه نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی و بررسی کنش و هم‌کنشی افراد، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی در چارچوب زیرسیستم‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ و برآیند آن‌ها در تمامیت پیکره جامعه اختصاص یافته است؛ بنابراین شاید بتوان از جامعه‌شناسی اقتصادی شریعی سخن گفت، ولی در این صورت، مشکل این است که این رشته بنا به تعریف به بررسی جامعه‌شناختی پدیده‌های اقتصادی می‌پردازد و از این‌رو نمی‌تواند به‌گونه‌ای جامع و مانع دربرگیرنده آن بخش از آثار شریعی باشد که از این فراتر می‌رود و به روابط متقابل گسترده سیاست، فرهنگ و ارزش‌های بنیادین یک جامعه با پدیده‌های اقتصادی نیز می‌پردازد. از این‌رو درست‌تر می‌نماید که از اقتصاد سیاسی در اندیشه شریعی سخن بگوییم، اما اگر در این پرسش، اقتصاد همچون امری عینی، یعنی شیوه کنونی تولید و توزیع مراد باشد، او بر آن بود که اقتصاد در جامعه سرمایه‌داری زیربناست، بنابراین باید به‌سوی جامعه‌ای رفت که در آن

نقش تعیین‌بخش اقتصاد کاهش یابد، اما میزان تعیین‌کنندگی ژرف این نقش در همه پهنه‌های زیست

اجتماعی و سرنوشت انسانی، به‌گونه‌ای تناقض‌نما، تنها هنگامی کاهش یابد که اقتصاد همساره یکی از اولویت‌های اصلی جامعه بماند. از همین رو او حتی در نیایش می‌گفت: «خدایا!... به مذهبی‌ها که کمال را هدف می‌دانند بیاموز که اقتصاد هم اصل است.»

## اما اقتصاد سیاسی چیست و چرا و تا چه میزان سخن گفتن از اقتصاد سیاسی در اندیشه شریعی رواست؟

«اصطلاح اقتصاد سیاسی را نخستین بار اقتصاددان مرکانتلیست فرانسوی<sup>۳</sup> در سال ۱۶۱۵ وضع و استفاده کرده بود. این اصطلاح را در کشورهای مختلف نویسندگان به‌معناهای متفاوتی از اقتصاد محض و اقتصاد کاربردی گرفته تا اقتصاد اجتماعی-سیاسی به کار می‌بردند. با پیدایش و گسترش نئوکلاسیک و به‌ویژه پس از انتشار کتاب اصول علم اقتصاد مارشال، در کشورهای آنگلوکساکسون بیشتر اصطلاح اقتصاد و علوم اقتصادی<sup>۴</sup> رواج یافت. گرچه دامنه نفوذ این گرایش اقتصادی به‌آرامی اروپای قاره را نیز دربرگرفت، اما در آنجا اقتصاد بیشتر دانشی اجتماعی تلقی می‌شد؛ و گویا ماکس وبر نیز می‌خواسته است اثر نامدارش اقتصاد و جامعه را نخست «اقتصاد سیاسی» نامد، که بخشی از طرح بزرگ‌تر او به نام اقتصاد اجتماعی<sup>۵</sup> بوده است، اما در واقع با مارکس اصطلاح اقتصاد سیاسی فراگیر می‌شود. او البته بیشتر از نقد اقتصاد سیاسی سخن می‌گوید. پس از او انگلس اقتصاد سیاسی را تحلیل تئوریک جامعه مدرن سرمایه‌داری تعریف می‌کند. در دوران معاصر نیز بار دیگر همبستگی و تأثیر متقابل کنش اقتصادی فرد با سیستم اجتماعی و سیاسی و چگونگی تولید و توزیع اشکال متفاوت منابع کمیاب ثروت، قدرت و منزلت در چارچوب رشته آکادمیک «اقتصاد سیاسی نو» مطالعه می‌شود، اما باید توجه داشت این دومی بیشتر بر پارادایمی فردگرایانه و فردگرایی روش‌شناختی مبتنی است. از آنجا که بخشی از آثار شریعی نیز به تحلیل سنجشی اقتصاد جامعه مدرن و حتی روابط اقتصادی جوامع پیشامدرن اختصاص دارد پس می‌توان از اقتصاد سیاسی شریعی سخن گفت، گرچه او اقتصاددان به‌معنای مرسوم و امروزی آن نبود.»

## به نظر شما مفهوم یا مفاهیم کانونی اقتصاد سیاسی شریعی چیست؟

«تا جایی که من در آثار شریعی جست‌وجو کرده‌ام، دو مفهوم در کانون اقتصاد سیاسی او قرار گرفته‌اند: نخست از خود بیگانگی؛ و دوم بهره‌کشی از انسان که در اقتصاد سرمایه‌داری با تملک ارزش اضافی انجام می‌شود. مفهوم از خود بیگانگی در واقع مفهومی دینی است که در سده‌های جدید با واسطه هگل و فویرباخ به مارکس رسیده، و او آن را بازتعریف کرده است. آدام اسمیت نیز بیرون از این سنت فلسفی به این پدیده پرداخته است. مارکس بر آن بود که روابط سرمایه‌داری موجب بیگانگی انسان از فرآورده کار خود، از فعالیت تولیدی خود، بیگانگی از دیگر انسان‌ها و بنابراین از گوهر انسانی خود می‌شود، چرا که فرآورده کار به مالکیت مالک ابزار تولید درمی‌آید، چند و چون فعالیت نیروی کار را او معین می‌کند، روابط انسانی شکلی کالایی و ابزاری به خود می‌گیرد و درنهایت، با تحدید فزاینده آزادی نیروی آفرینندگی، انسان را از خودبیگانگی می‌سازد. در





نگاه مارکس از خود بیگانگی می‌تواند به شکل‌های سیاسی، دینی و ایدئولوژیک یا ترکیبی از آن‌ها نیز پدیدار شود، اما به دلیل زیربنای بودن ساختار اقتصادی همه اشکال دیگر از خود بیگانگی کمابیش تابعی از روابط تولیدی هستند و بنابراین در تحلیل نهایی برخاسته و بازتاب از خود بیگانگی اقتصادی محسوب می‌شوند.

## آیا دریافت شریعتی از خود بیگانگی نیز بر مفهوم مارکسی آن منطبق است؟

«نگاه شریعتی بیشتر به نظر اندیشمندان مکتب فرانکفورت، همچون هربرت مارکوزه و اریش فروم نزدیک است. رابطه علی یک‌سویه زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و فرهنگی، آن‌چنان که مارکسیسم رسمی روایت می‌کند، نزد اینان تعدیل می‌شود و دومی دیگر تابع مطلق اولی نیست و خود تأثیری مثبت‌بخش یا بحران‌زا بر آن می‌نهد. در این نگاه از خود بیگانگی تنها به روند تولید در نظام سرمایه‌داری محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند به همان‌سان در فرآیند تولید در نظام‌های (سابقاً موجود) سوسیالیستی نیز پدید آید. تفکیک و استقلال نسبی زیرسیستم‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ، و مشروعیت (دین‌ها و ایدئولوژی‌ها) به‌طور ضمنی نزد شریعتی برجستگی بیشتری می‌یابند. از این رو او افزون بر مسخ‌کننده‌های فرآیند تولید، به عوامل دیگری نیز پرداخته است که در زیرسیستم‌های سیاسی، فرهنگی و مشروعیت‌بخش جامعه جای می‌گیرند. شریعتی ماشین‌سیستم را در فرآیند تولید و نظام طبقاتی و توزیع را در زیرسیستم اقتصاد (مارکس)، تکنوکراسی، بوروکراسی و رهبری کاریزماتیک را در زیرسیستم سیاست (وبر)، ادیان و ایدئولوژی‌های خرافی و تحدیری را در عرصه فرهنگ و سیستم مشروعیت‌بخش جامعه (مارکس-وبر)، از عوامل اجتماعی از خود بیگانگی می‌داند و فراتر از آن به عوامل روان‌شناختی و فردی از خود بیگانه‌سازی همچون عشق نیز اشاره می‌کند که می‌تواند دیگر استعدادهای انسانی را تعطیل کند.

## این مفهوم چه کمکی می‌تواند به شناخت بهتر بحران جاری جامعه ما کند؟

«این بسته به آن است که بحران چگونه تعریف شود. بحران را می‌توان در ساده‌ترین تعریف وضعیتی دانست که یک یا چند زیرسیستم جامعه، یعنی زیرسیستم‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ، و مشروعیت‌بخش نمی‌توانند با ارزش‌ها، روش‌ها و داشته‌های

موروثی و مرسوم، به نیازهای جامعه و چالش‌های برخاسته از دگرگونی‌های درون‌زا یا چالش‌های

برخاسته از هم‌کنشی با محیط پاسخ‌گویند. اگر سیستمیک نگاه کنیم، بحران کنونی جامعه ایران چندسویه و هم‌زمان در همه زیرسیستم‌هایی دیده می‌شود که وظیفه پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و فردی را دارند. بحران<sup>۶</sup> می‌تواند با بازبینی انتقادی<sup>۷</sup> به اصلاح و نوسازی نظام اجتماعی راه برد و کارایی آن را افزایش دهد یا آنکه با چسبیدن به ارزش‌ها روش‌های موجود به فاجعه و نابودی بینجامد. شگفت آنکه هر دو واژه بحران و انتقاد در زبان‌های اروپایی هم‌ریشه و از فعل یونانی *krinein* به معنی بریدن، جدا شدن و نیز تفاوت نهادن است. بر این مینا، گذر از بحران نیازمند نگرشی انتقادی و تفاوت‌گذار است که بتواند ارزش‌های بنیادین را از دریافت موروثی و زمان‌مند و مکان‌مند آن‌ها و نهادها و روش‌های کارا را از روش‌ها و سنت‌های ضد رشد و توسعه بازشناسد. هم‌زمان باید پرسید نیازهایی که یک نظام اجتماعی باید پاسخ گوید، کدام‌اند. در اینجا می‌توان برای پیشگیری از بحثی طولانی در این باره، به نظریه هرم نیازمندی‌های آبراهام مزلو به‌عنوان نظریه‌ای کمابیش مورد توافق در علوم انسانی و اجتماعی اکتفا کرد: ۱. نیازهای زیستی (مانند خوراک، خواب، و تندرستی)؛ ۲. نیازهای ایمنی و تأمینی (مانند مسکن، بیمه‌های اجتماعی، امنیت شغلی و آنچه تأمین نیازهای زیستی و مادی را در آینده تضمین می‌کند)؛ ۳. نیازهای اجتماعی (مانند نیاز به ارتباط اجتماعی، دوستی، عشق)؛ ۴. نیاز به رسمیت شناخته شدن، احترام و پذیرش در جامعه در اشکال متفاوت آن، ۵. نیاز به شکوفایی خود؛ ۶. نیازهای متعالی و برین.<sup>۸</sup> هنگامی که یک نظام اجتماعی از پاسخگویی تنها به یکی از این نیازها ناتوان باشد دچار بحران شده است؛ اما شیوه پاسخگویی به این نیازها می‌تواند خود نیز به شیوه‌ای انجام پذیرد که در خدمت شکوفایی انسان باشد یا آنکه به از خود بیگانگی بیشتر او و بنابراین بحران در سطحی دیگر بینجامد.

## نگاه شریعتی بیشتر به نظر اندیشمندان مکتب فرانکفورت، همچون هربرت مارکوزه و اریش فروم نزدیک است. رابطه علی یک‌سویه زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و فرهنگی، آن‌چنان که مارکسیسم رسمی روایت می‌کند، نزد اینان تعدیل می‌شود و دومی دیگر تابع مطلق اولی نیست و خود تأثیری مثبت‌بخش یا بحران‌زا بر آن می‌نهد

«از خود بیگانگی می‌تواند در گستره هر یک از نیازهای اساسی انسانی، روش تأمین آن و بنابراین در هر زیرسیستم اجتماعی متناظر با آن، یعنی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و مشروعیت پدید آید؛ اما در این فرصت اندک بهتر است که به‌اختصار تمام، فقط با اشاره به زیربخشی از اقتصاد بحران‌زده، یعنی وضعیت نیروی کار در سازمان تولید پرداخت. کار از این نظر اهمیت ویژه‌ای دارد که نه فقط ابزار ارضای نیازها، بلکه تبلور نیرو و توانایی آفرینندگی انسان است. بدیهی است که در

چارچوب اقتصاد مدرن و به‌ویژه اقتصاد سرمایه‌سالار انتظار امحای کامل از خود بیگانگی در فرآیند تولید بیهوده است، اما امکان کاهش پیوسته آن و گسترش پهنه استقلال و فردیت تولیدکنندگان، هم ممکن و هم مطلوب است. درحالی‌که به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی پژوهش‌های پرشماری در این باره انجام شده است که نتایج آن در کشورهای پیشرفته صنعتی به کار گرفته شده و گاه برای تثبیت حقوق کارگران به‌شکل قانون درآمده است، در ایران چندان اثری از دانش کار پژوهی، مگر در اندکی از کتاب‌های ترجمه‌ای نمی‌توان یافت. این پژوهش‌ها در مجموع نشان می‌دهند افزایش بهره‌وری نیروی کار تابعی از پاداش مادی و انگیزش درونی است. انگیزه هنگامی درون‌زاست که کار یا کنش با هدف آن یکی باشد؛ یعنی کار برای خود آن یا سنجش توانایی‌های خود و خرسندی ناشی از آن انجام شود. به‌دلایل ساختاری، به این هدف تنها می‌توان نزدیک شد. به‌عنوان نمونه، هاگمن و الدهم<sup>۹</sup> نشان دادند، انگیزه درونی<sup>۱۰</sup> هنگامی افزایش می‌یابد که شرایط کار به‌گونه‌ای سامان داده شده باشد که نیروی کار بتواند: الف) به بروداد و نتایج کار خود آگاه شود؛ ب) خود را در برابر نتایج کار پاسخگو بداند؛ ج) کار خود و موضوع کار خود را معنادار بیابد. این خود مستلزم آن است که: ۱. آزادی و خودگردانی<sup>۱۱</sup> در انجام کار؛ ۲. تنوع کار و بنابراین تنوع مهارت‌ها؛ ۳. کلیت کار به‌معنای انجام یک وظیفه که آغاز و انجام آن به‌نحو معنادار متعین شده است؛ ۴. اهمیت کار، یعنی تأثیرگذاری بر کار دیگران؛ ۵. بازخورد کار یا اطلاع از تأثیرگذاری و بهره‌وری کار خود در فرآیند تولید، برای نیروی کار تضمین شده باشد. در این صورت، انگیزه درونی و رضایت از کار افزایش می‌یابد، بیماری‌های جسمی و روحی ناشی از کار کاهش می‌یابند و کیفیت و بهره‌وری کار نیز فزونی می‌یابند. این نتایج کمابیش در پژوهش‌های تجربی دیگر نیز به‌دست آمده‌اند. افزایش بهره‌وری و کاهش روزهای غیبت ناشی از بیماری‌های جسمی و روحی، دست‌کم یکی از دلایلی است، که موجب شده است اصلاحاتی از این دست در چارچوب نظام سرمایه‌داری غربی ممکن شوند؛ اما پیش‌شرط مهم کاهش از خود بیگانگی در فرآیند کار، گسترش دموکراسی است که فراتر از حقوق سیاسی به‌معنای اخص آن، حق مشارکت دموکراتیک کارکنان را در تعیین شرایط کار، مزد و مزایا و نیز در بسیاری از تصمیم‌های مهم و سرنوشت‌ساز بنگاه‌های اقتصادی خصوصی تضمین می‌کند. در این میان نقش احزاب، تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری نه‌تنها در مبارزه برای حقوق اجتماعی و مزایا و مزدی در خور زیست انسانی، که در انسانی ساختن و دموکراتیزه کردن فرآیند کار در درون بنگاه‌های اقتصادی تعیین‌کننده است. به‌میزانی که این تشکل‌ها در عرصه عمومی در تبدیل اهداف خود به خواست‌های عمومی توفیق یابند، این اهداف در فرآیند دموکراتیک، به جامعه قوانینی درمی‌آیند که حداقل استانداردهای شرایط کار و پاداش آن را معین می‌کنند. دولت در کشورهای توسعه‌یافته نه‌تنها به احزاب و اتحادیه‌های کارگری نگرشی منفی ندارد،

## بنابراین از خود بیگانگی تنها به روابط و مناسبات تولید محدود نمی‌شود؟

از خود بیگانگی می‌تواند در گستره هر یک از نیازهای اساسی انسانی، روش تأمین آن و بنابراین در هر زیرسیستم اجتماعی متناظر با آن، یعنی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و مشروعیت پدید آید؛ اما در این فرصت اندک بهتر است که به‌اختصار تمام، فقط با اشاره به زیربخشی از اقتصاد بحران‌زده، یعنی وضعیت نیروی کار در سازمان تولید پرداخت. کار از این نظر اهمیت ویژه‌ای دارد که نه فقط ابزار ارضای نیازها، بلکه تبلور نیرو و توانایی آفرینندگی انسان است. بدیهی است که در

بلکه اینان را بخشی جدایی ناپذیر از سپهر عمومی و فرآیند ادغام اجتماعی طبقات و لایه‌های اجتماعی و در نتیجه عامل تعادل و ثبات نظام اجتماعی می‌بیند. با این همه نباید فراموش کرد، همان‌طور که هربرت مارکوزه گفته بود، فرد در این نظام در معرض دست کاری ذهنی فرهنگ مصرف سرمایه‌داری است که خود میزان دگرگونی بنیادین مناسبات تولید و کار را محدود می‌کند. در ایران کارگران و مزدبگیران نه تنها از تأمین نیازهای زیستی ناتوان‌اند و از تشکلهای و نهادهای تأثیرگذار دموکراتیک بر شرایط و پاداش کار نیز بی‌بهره‌اند، بلکه افزون بر آن در معرض تبلیغات جهانی الگوهای مصرف سرمایه‌سالار و احساس محرومیت ناشی از آن نیز هستند؛ و از این‌رو آنان در مقایسه با هم‌تایان خود در کشورهای دموکراتیک و صنعتی، به گونه‌ای مضاعف و با میزان و شدت بیشتری درگیر دشواری‌ها و رنج‌های برخاسته از روابط کاری و اقتصادی از خود بیگانه‌اند.

### آیا می‌توان تنها با بر مبنای مفهوم از خود بیگانگی بحران جامعه ایرانی را تحلیل کرد؟ آیا این مفهوم ابزارهای ضروری برای بررسی بحران چندسویه کنونی را فراهم می‌کند؟

بی‌تردید نباید گمان برد که از مفهوم‌های بیگانگی و از خود بیگانگی می‌توان شاه‌کلیدی ساخت که بتواند همه قفل‌ها و گره‌های یک جامعه را بگشاید. در گستره اجتماعی - اقتصادی چنین شاه‌کلیدی وجود ندارد و باید از جست‌وجوی آن دست شست. گاه پژوهیدن همه‌جانبه یک گره اجتماعی نیازمند چند روش تحلیلی متفاوت، اما همساز و مکمل و گشودن عملی آن نیز به همان سان نیازمند چند استراتژی مکمل است، تا بتوان به ضرورت‌های ناشی از چندسویگی و چندلایگی مسائل اجتماعی پاسخ گفت، اما به همان اندازه هم خطا خواهد بود. اگر از تمام ظرفیت‌هایی که یک رویکرد یا مفهوم نظری، یک روش تحلیلی یا یک راهبرد عملی عرضه می‌کند، بهره‌گیری نشود. در بحران جاری می‌توان سه لایه متفاوت تشخیص داد: در لایه نخست یا لایه سیاسی می‌توان سیاست‌ها و اقداماتی را شناسایی کرد که بخشی از بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی را توضیح می‌دهند. در این سطح، می‌توان نشان داد در چارچوب حقوقی و عینی موجود نیز امکان‌پذیر است سیاست‌ها و اقدامات جایگزین دیگری وجود داشت و دارد؛ به گونه‌ای که در مقایسه، بهره‌وری و کارایی افزایش یابد و فساد و اتلاف منابع در کل نظام اجتماعی کاهش یابد. در سطح میانی یا لایه سیاسی می‌توان نشان داد بخش بزرگ‌تری از بحران‌های چندجانبه و نیز تحدید تعداد امکان انتخاب سیاست‌ها و اقدامات جایگزین و میزان کارایی آن‌ها در لایه نخست برخاسته از رویکردها و راهبردهای نظام مسلط سیاسی است. در لایه زیربنایی نهادها و فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پایدار و بلندمدت، آن دسته از عواملی قرار دارند که تعیین‌بخش جایگاه تاریخی هر جامعه هستند. این جایگاه تاریخی، تعیین‌بخش نظام سیاسی و هم‌زمان

نیز طیفی از ضرورت‌ها، چالش‌هایی است که هر نظام مستقری باید بدان پاسخ گوید. ساختارها و روندهای بیگانه‌ساز به گونه‌ای مضاعف در هر سه لایه قابل مشاهده‌اند. بیگانگی مضاعف بدین معناست که جامعه ایرانی تنها بار رنج‌های برخاسته از شیوه تولید سرمایه‌داری را بر دوش نمی‌کشد، بلکه افزون بر آن، از هزینه‌های سهمگین نابهنگامی نهادها و ناهمسازی و تضاد نهادهای سنتی و مدرن و نیز ناکارآمدی آن‌ها در گستره اقتصاد، سیاست و فرهنگ نیز در رنج است. به سخن دیگر، هزینه فرصت<sup>۱۲</sup> در جامعه ایران، تنها به زیان‌های بیگانگی برخاسته از تولید کالایی محدود نمی‌شود، بلکه باید هزینه‌های ائتلاف بسیار گسترده سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی را نیز بر آن افزود.

### به‌گونه‌ای عینی و انضمامی چه نسبتی می‌توان میان بحران جاری جامعه و مفهوم بیگانگی برقرار کرد؟

مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی (۱۸۴۴) چهار نمود یا جنبه کار بیگانه را شناسایی می‌کند: یکم: ویژگی کار در نظام سرمایه‌داری انسان را از طبیعت، یعنی از «کالبد غیرارگانیک» خود، از «خانه خود» بیگانه می‌کند، چراکه در این نظام، طبیعت در تمامیت آن فقط به یک کالا و سرچشمه تولید ارزش اقتصادی بدل می‌شود؛ دوم: فعالیت زیستی<sup>۱۳</sup> انسان موضوع آگاهی و خواست اوست. این فعالیت آگاهانه زیستی، کار انسان را از فعالیت زیستی جانوران و بر این مبنای گوهر نوع انسان را از گوهر نوعی دیگر جانوران متمایز می‌کند، اما در نظام تولید سرمایه‌داری فعالیت زیستی یعنی نیروی کار آزاد و آفرینشگر انسان تحدید و تنها به ابزاری برای حفظ موجودیت زیست‌شناختی او فرو می‌کاهد. افزون بر آن، فرآورده کار نیز از آغاز تولید تا پایان مصرف گرفتار جبر مناسبات کالایی و از گستره اختیار تولیدکننده آن بیرون است. از این‌رو انسان، هم با کار و هم با فرآورده کار خویش بیگانه می‌شود؛ سوم: از آنجایی که فعالیت زیستی آزاد و زاینده، سازنده گوهر نوع انسان<sup>۱۴</sup> است، پس کار کالایی انسان را با گوهر نوع خود و سپس از هم‌نوعان خود نیز بیگانه می‌کند، و «دیگری» تنها در نسبت با جایگاه او در مناسبات کالایی تعریف می‌شود؛ و چهارم: پدیداری هر یک از جنبه‌های پیشگفته بیگانگی با طبیعت، کار و فرآورده کار، و نیز هم‌نوعان، ناگزیر به معنای از خود بیگانگی انسان است.

اما باید در نظر داشت که روابط از خود بیگانه تنها به گستره کار و تولید محدود نمی‌شود، بلکه ویژگی تمامیت ساختار سرمایه‌داری است و می‌تواند در هر یک از زیرسیستم‌های اقتصاد، سیاست، و فرهنگ مشروعیت‌بخش پدیدار شود. گرچه سرمایه‌داری گرایشی بنیادین به کالاسازی همه پهنه‌های زندگی و محیط زیست انسانی دارد، اما دولت‌های دموکراتیک تلاش می‌کنند با اقدامات سیاستی و سیاسی منابع طبیعی را یا به کل از دسترس بازار دور کنند یا آنکه با بهره‌گیری از روش‌های گوناگون طراحی بازار، استفاده از منابع طبیعی را قاعده‌مند، و در چارچوب ترجیحات و فناوری موجود بهینه‌سازند. به‌طور معمول هم‌زمان از این دو به‌عنوان روش‌هایی مکمل استفاده

## بی‌تردید نباید گمان برد که از مفهوم‌های بیگانگی می‌توان شاه‌کلیدی ساخت که بتواند همه قفل‌ها و گره‌های یک جامعه را بگشاید. در گستره اجتماعی - اقتصادی چنین شاه‌کلیدی وجود ندارد و باید از جست‌وجوی آن دست شست

می‌شود. بیگانگی با طبیعت، اما در جامعه ایرانی آن‌چنان گسترده است که اقدامات سیاسی و سیاسی نیز کاملاً همسو با کالایی‌سازی منابع طبیعی است. فرآورده چنین ساختاری نمی‌توانست چیزی دیگری جز بحران‌های فراینده آب، بیابان‌زایی و تخریب خاک و آلودگی هوا و به‌طورکلی محیط زیست باشد. در گستره اقتصاد کنش‌گر ایرانی، نه تنها همچون همگان خود در بسیاری از کشورهای دیگر از بیگانگی بنیادین نظام تولید کالایی در رنج است، بلکه افزون بر آن حتی از پاداش و مزد مرسوم نظام بازار و حق مشارکت در تعیین حداقل‌های ایمنی - بهداشتی و دیگر شرایط کار نیز بی‌بهره است. مزد و پاداش در این نظام اقتصادی تابعی از نقش کنش‌گر در فرآیند تولید و بهره‌وری نیست، بلکه بیشتر با میزان نزدیکی یا دوری از هسته اصلی قدرت سیاسی و ساختار توزیع رانت معین می‌شود. می‌توان نشان داد بحران صندوق بازنشستگی، نظام بانکی، بودجه، بیکاری و حتی بحران کاهش شدید موالید و سالمندی جمعیت به‌عنوان مهم‌ترین بحران‌های جامعه ایرانی از پیامدهای ناگزیر بروز بیگانگی مضاعف در زیرسیستم اقتصاد، در پی دخالت‌های تبعیض‌آمیز زیرسیستم سیاست در آن است. این دخالت‌های تبعیض‌آمیز بسیار گسترده‌اند و گاه حتی به سلب عملی حقوق مالکیت کارگران و کارمندان می‌انجامد، آن‌چنان‌که به‌روشنی در مورد اندوخته‌های بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی می‌توان دید. برای ارزیابی بیگانگی در زیرسیستم سیاست شاید بهتر باشد نخست روشن کنیم مفهوم مقابل بیگانگی<sup>۱۵</sup> و از خود بیگانگی<sup>۱۶</sup>، خود نیست، چراکه هم خود فردی و هم خود اجتماعی، هستی‌های ثابت و هویت‌هایی پیشینی نیستند، بلکه در یک فرآیند

تاریخی ساخته و پرورده می‌شوند. از این رو همچنان که راحل یکی<sup>۱۸</sup> تأکید می‌کند، بیگانگی مترادف با نازآزادی<sup>۱۹</sup>، یعنی شرایطی است که از شکوفایی توانایی‌های انسانی جلوگیری می‌کند، و مفهوم مقابل آن آزادی، یعنی ساختاری است که شرایط لازم برای شکوفایی استعدادهای انسان را فراهم می‌آورد. این آزادی اما خودمحور نیست، بلکه به زبان هگل، خویش را در «دیگری» یافتن، در «دیگری» نزد خود بودن است.<sup>۲۰</sup> بنابراین ساختار سیاسی به‌میزانی از بیگانگی رهاست و شرایط خود بودن انسانی و اجتماعی را مهیا می‌کند که «دیگری» بخشی به‌رسمیت شناخته‌شده، برابر و نهادین از آن باشد. آشکار است که این ساختار با نظامی که بر مبنای منطقی خودی و ناخودی بنا شده است نسبتی ندارد. منطقی خودی - ناخودی تبعیض می‌آفریند و آن را در گستره اقتصاد، سیاست و فرهنگ نهادینه می‌سازد و بدین‌وسیله دیگری را به حاشیه می‌راند و در نهایت حتی به‌بهای انسانیت‌زدایی از دیگری او را حذف می‌کند. دیگری در چنین ساختاری خویش را نه در خانه خود، بلکه همچون ایزه‌ای در دستان نیروهای جاری درمی‌یابد که از دسترس او به دورند. نتیجه این بیگانگی، احساس ناتوانی و پوچی فردی، گسترش فردگرایی خودمحور و از این رو، فروپاشی همبستگی اجتماعی و در نتیجه آسیب‌پذیری کل نظام اجتماعی در برابر بحران‌های درون‌زا و مخاطرات برون‌زاست.

**شما از مطلوب و ممکن بودن رویکرد اصلاح‌گرایانه در گستره اقتصاد سخن گفتید. آیا این رویکرد به‌گونه‌ای پارادوکس با آنچه شریعتی «به‌عقل آمدن سرمایه‌داری» می‌نامید، همسو نیست و از این رو، به ثبات بیشتر این نظام سرمایه‌داری نمی‌انجامد؟**

«شریعتی بر آن بود که طبقه کارگر در سرمایه‌داری

معاصر با افزایش امکان مصرف بیشتر احساس برخورداری، و با بنیان‌گذاری بیمه‌های اجتماعی، احساس امنیت بیشتری می‌کند و این دو از پتانسیل انقلابی آن کاسته است، و انقلاب سوسیالیستی برخلاف پیش‌بینی مارکس، درست به دلیل همین «به‌سر عقل آمدن سرمایه‌داری» به وقوع نیوسته است. او گرچه در این مورد با مارکسیست‌های مستقل و منتقد فرانسوی هم‌رأی بود، اما به آنان انتقاد می‌کرد که آنان در تحلیل خود به تأثیر چپاول‌گری‌های استعمار در فراهم‌آوردن امکان این بازتوزیع بی‌توجه بوده‌اند. به هر روی، هسته اصلی این نظریه این بود که راسیونالیزه شدن طبقه سرمایه‌دار و آموزش‌واژه شدن طبقه کارگر از وقوع انقلاب کارگری پیشگیری کرده است. صدراعظم محافظه‌کار آلمان آتو فون بیسمارک که در دهه‌های پایانی سده نوزدهم سرسختانه به سرکوب کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری پرداخته بود، هم‌زمان بنیان‌گذار بیمه‌های اجتماعی نیز بود. آتو فون بیسمارک می‌گفت: «به کارگر حق کار و تا زمانی که سالم است، کار بدهید، وقتی که بیمار است، پرستاری‌اش را تضمین کنید، و هنگامی که پیر است تأمینش کنید؛ اگر این‌ها را انجام دادید و از هزینه دادن نهراسیدید و همین که کسی از تأمین دوران سالمندی سخن گفت، فریاد نزدید: سوسیالیسم دولتی! و اگر دولت اندکی بیشتر از کارگران حمایت مسیحی کند، خواهید دید که آقایان سوسیالیست‌دموکرات بیهوده در سازشان می‌دمند و هنگامی که کارگران ببینند که دولت و قوه قانون‌گذاری به‌جد در پی رفاه آنان‌اند، از گرایش به سوسیالیست‌ها بسیار کاسته خواهد شد»؛ بنابراین می‌توان گفت که هر کنش اصلاح‌گرایانه در پهنه اقتصاد دو پیامد دارد: از یک‌سو وضعیت لایه‌های فرودست را تا اندازه‌ای بهبود می‌بخشد و از سوی دیگر به نظامی که خود زاینده نابرابری‌های ناموجه بوده است ثبات بیشتری می‌بخشد. با این همه باید در نظر داشت که نخست، همین دستاوردهای رفاهی نیز به‌بهای سال‌ها مبارزه و جان‌فشانی‌های

پیشگامان برابری‌جو و طبقات فرودست به‌دست آمده و در نهایت به نظام حاکم تحمیل شده است، و دوم هرچه اقدامات اصلاحی گسترده‌تر، ژرف‌تر و پیوسته‌تر باشند می‌توانند به دگرگونی بیشتر تمامیت و ماهیت نظام اجتماعی و به زبان شریعتی به‌گونه‌ای «اصلاح انقلابی» راه برند. اسیر اشتراک نام‌ها نباید شد: نظام اقتصادی اسکاندیناویایی با نظام اقتصادی آنگلو‌ساکسون‌ها و این دو با اقتصادهای نفتی آسیایی و تک‌محصولی آفریقای یکی نیستند، هرچند همه سرمایه‌داری خوانده شوند. به هر رو، باید حتی از اصلاحاتی که فقط به نیازهای یکم تا چهارم که ملزوم آن‌ها را نیازهای نقصانی می‌نامید - یعنی نیازهای زیستی، تأمین و اجتماعی - پاسخ می‌گویند، استقبال کرد و ژرفا و گسترش بیشتر آن را خواستار شد. انسان تنها پس از حد معینی از ارضای این نیازها، توانایی آن را می‌یابد که به نیازهای رشدی و برین خود، یعنی نیازهای پنجم و ششم نیز بپردازد و تمامیت نظام اجتماعی و بنابراین کل فرآیند تولید فرآورده‌های لازم برای پاسخگویی به تمامی نیازها را به‌گونه‌ای سامان دهد که به شکوفایی استعدادهای انسانی یاری رساند. اگر نظام اجتماعی نتواند به این نیازها و گسترش خواست‌های برخاسته از افزایش آگاهی اجتماعی و طبقاتی پاسخ گوید، ناگزیر فرو خواهد پاشید. شریعتی برای گسترش گستره آزادی در برابر اصلاحات رونیایی، اصلاح انقلابی را می‌نهاد و در برابر فرهنگ سلطه و مصرف، یعنی مشکلی که هربرت مارکوزه و اریش فروم از آن سخن می‌گفتند، آگاهی بخشی اجتماعی و خودآگاهی انسانی.

**از خودآگاهی انسانی گفتید. تا چه حد جایگزینی «انسان خودآگاه» شریعتی که تابع رفاه خود را تابعی از رفاه کل جامعه می‌داند، با «انسان مطلوبیت‌گرا یا جویای سود فردی» ممکن است؟**

«تئوری کنش اقتصادی به‌ویژه در اقتصاد خرد نئوکلاسیک، پیرامون برساخت‌های نظری به نام انسان اقتصادی<sup>۲۱</sup> پرداخته شده است. ویژگی بارز انسان اقتصادی، بیشینه‌سازی مطلوبیت فردی است. گاه در ادبیات اقتصادی و بیشتر در میان نئولیبرال‌های ایرانی، مطلوبیت فردی را با سود فردی برابر می‌دانند. با این فرضیه نه‌تنها کنش فرد در گستره اقتصاد، که در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی و حتی خانوادگی تحلیل می‌شود. مبانی انسان‌شناختی نئوکلاسیک در مجموع بر نگاهی بدبینانه، جوهرگرایانه، تقلیل‌گرایانه و فردگرایانه استوار شده است و نقش ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و نیز فرهنگی را در ساخت ترجیحات و کنش فرد به‌کلی نادیده می‌انگارد، اما میزان تأثیر این ساختارها در فرآیند آفرینش انسان اقتصادی آن‌چنان آشکار است که ماکس وبر، کسی که خود را بارها بورژوازی خودآگاه به منافع طبقاتی خویش خوانده بود، در این باره نوشت: «شکل‌بندی کاپیتالیستی امروز اقتصاد، جهان بی‌پایانی است که فرد در آن زاده می‌شود، و برای او [...] در عمل چونان چارچوبی تغییرناپذیر است [...] این جهان، هنجارهای کنش اقتصادی خویش را به فرد دیکته



در فیلم عصر جدید، چارلی چاپلین به‌مثابه انسان منفعل و تحت فشار فرآیند کار در کارخانه؛ مصداق مناسبی برای تئوری از خود بیگانگی مارکس است



می‌کند، [...] کاپیتالیسم حاکم امروز، سوزه (فرد) اقتصادی مورد نیاز خود را از راه انتخاب اصلح اقتصادی تربیت و خلق می‌کند.» به سخن دیگر، رویکرد نئوکلاسیک، ویژگی‌های انسانی را که در بافت روابط سرمایه‌سالار این گونه ساخته شده است، به شیوه‌ای ذات‌گرایانه بخشی ازلی، ابدی و تغییرناپذیر از هستی او می‌انگارد، و از این‌رو، پیش‌فرض سودجویی و نفع شخصی را در تطابق با جوهر او می‌یابد. دیدگاه و برتری گرچه به‌خوبی روند عمومی کارکردهای ساختار جامعه سرمایه‌سالار را نشان می‌دهد، اما تا اندازه‌ای جبرگرایانه می‌نماید. آزمایش‌های اقتصاد تجربی<sup>۲۲</sup> نشان داده‌اند که حتی در پهنه اقتصاد نیز فرض پیشینه‌سازی سود فردی در دوران معاصر نیز به‌طور کلی و همه‌جا صادق نیست. نگاهی کوتاه به ساده‌ترین و در عین حال قدیمی‌ترین آزمون آزمایشگاهی این امر را ثابت می‌کند: در بازی دیکتاتور<sup>۲۳</sup> مبلغ معینی پول در محیطی آزمایشگاهی در اختیار یک کنش‌گر گذاشته می‌شود که او می‌تواند به‌دلخواه خویش (دیکتاتورگونه)، میان خود و یک فرد ناشناس دیگر (واکنش‌گر) تقسیم کند یا آنکه کل مبلغ را خود به‌تنهایی تملک کند. درحالی‌که مدل نئوکلاسیک، تملک کل مبلغ کنش‌گر را پیش‌بینی می‌کند. نتایج آزمون‌های مکرر نشان می‌دهند کنش‌گران درست برخلاف انگیزه‌های مادی خویش، در جهت تقسیم منصفانه مبلغ مذکور تصمیم‌گیری می‌کنند، به‌گونه‌ای که کنش‌گر داوطلبانه و فارغ از هر نوع اجبار، به‌طور متوسط تا ۳۰ درصد مبلغ را به واکنش‌گر ناآشنا می‌بخشد. هنریش<sup>۲۴</sup> و همکارانش این آزمون را در پانزده فرهنگ غیراروپایی و غیرامریکای شمالی نیز انجام دادند. نتایج این آزمون‌ها نشان می‌دهند که مبلغی که کنش‌گر آزادانه به واکنش‌گر می‌پردازد بسته به کشور و فرهنگ تا ۵۰ درصد کل پول نیز افزایش پیدا می‌کند. این همه البته به معنی وجود نفی انگیزه سود فردی نیست، بلکه به معنای آن است که باید گستره صدق این فرضیه دقیق و تحدید و نقش انگیزه‌ها و ترجیحات اجتماعی و فرهنگی را در کنش اقتصادی لحاظ کرد و از ذات‌گرایی فراتاریخی دوری کرد. امکان جایگزینی «انسان مطلوبیت‌گرا یا جویای سود فردی» با انسانی که تابع رفاه خود را تابعی از رفاه کل جامعه بدانند، نه تنها به آگاهی و خواست فرد که به تغییرات بنیادین در ساختار اقتصاد، سیاست و فرهنگ نیز وابسته است. چراکه در شرایط تسلط روابط سرمایه‌داری بر تمامی پهنه‌های زیست‌جهان<sup>۲۵</sup> انسان امروزی، تنها هنگامی می‌توان انتظار گذشت از «منفعت فردی» چونان هدف و راهنمای کنش انسان معاصر را داشت، که افزون بر دگرگونی الگوهای ارزشی و فرهنگی، هم‌زمان زیربنای مادی زندگی به گونه‌نهادین برای همگان تضمین شده باشد تا سرپیچی از منطق بازار و منفعت فردی با تهدید و ترس از نابودی زیربنای مادی زندگی و از دست رفتن منزلت اجتماعی فرد ملازم نباشد. همین‌جا باید افزود که در برابر ایرادهای پرشماری که به ساختار انگیزشی انسان اقتصادی وارد کرده‌اند برخی مدافعان آن گفته‌اند مراد از مطلوبیت فردی سود فردی نیست،

بلکه پیشینه‌سازی خرسندی انسان از هر آن چیزی است که او آن را مطلوب می‌یابد. در این خوانش، به‌عنوان نمونه، تفاوتی میان مطلوبیت سود اقتصادی، لذت زیبایی‌شناسانه، خشنودی انسان‌دوستانه، کامیابی‌های نام‌جویانه یا خرسندی از کوشش‌های خداپرستانه نیست. بر این مبنا می‌توان تابع رفاه خود را نیز تابعی از رفاه کل جامعه دانست و آن را پیشینه ساخت، بی‌آنکه نیازی به فرارفتن از این دستگاه تحلیلی باشد، اما مشکل بزرگ این خوانش ابطال‌ناپذیری آن است، چرا هر چیزی و هر کشتی به‌نحوی برای کسی مطلوبیت‌زا و قابلیت پیشینه‌سازی دارد.

**به آغاز سخن بازگردیم، به دومین مفهوم کانونی اقتصاد سیاسی شریعتی، دریافت شریعتی از ارزش اضافی چه تفاوتی با مفهوم مارکسی آن دارد؟**

«نخست بینیم مارکس در این باره چه می‌گوید. مارکس بر آن است که ارزش مبادله یک کالا برابر با سرمایه ثابت

(مواد خام و میزان استهلاک ابزار تولید) و سرمایه متغیر (مجموع مزدهای پرداختی) به کار رفته در آن و مقدار ارزش‌افزوده‌ای است که به‌وسیله نیروی کار ایجاد شده است. ارزش‌افزوده تنها و تنها به‌وسیله نیروی کار پدید می‌آید و برخاسته از تفاوت ارزش مبادله و ارزش مصرف نیروی کار است. ارزش مبادله نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری، بسان تمامی کالاهای دیگر برابر با هزینه تولید و بازتولید آن است. بر این مبنا، مزد کارگر برابر با هزینه‌ای است که برای بازتولید آن ضروری است: هزینه خوراک، پوشاک، مسکن و ضروریات دیگر زندگی یک کارگر. مارکس در این باره می‌نویسد: «میزان به‌اصطلاح نیازهای ضروری، همچنان که شیوه ارضای آن‌ها، خود فرآورده‌ای تاریخی است؛ از این‌رو، به‌میزان زیادی به سطح فرهنگ یک کشور و من جمله به‌گونه‌ای بنیادین بدان وابسته است که طبقه کارگران آزاد، تحت چه شرایطی، و از این‌رو با چه عادات و خواست‌هایی پدید آمده است؛ بنابراین و برخلاف کالاهای دیگر، تعیین ارزش نیروی کار دارای یک عنصر تاریخی و اخلاقی است.» به سخن دیگر، سطح مادی و فرهنگی متفاوت زیست اجتماعی می‌تواند در مقاطع تاریخی مختلف یک جامعه، یا در جوامع مختلف در دوره تاریخی معینی به پرداخت مزدهای متفاوت برای کارهای همسان یا یکسان بینجامد. ارزش‌افزوده از آنجا ناشی می‌شود که نیروی کار در کسری از زمان کار (زمان کار ضروری)، میزان ارزش اقتصادی لازم برای بقای خویش (مزد) را می‌آفریند، و بقیه زمان کار (کار اضافی) را به تولید

ارزش‌افزوده‌ای می‌پردازد که سرمایه‌دار تصاحب می‌کند؛ اما تملک ارزش اضافی، چنان‌که در جوامع پیشاسرمایه‌داری رایج بود به‌واسطه زور یا ابزارهای «نامشروع» دیگر انجام نمی‌شود، برعکس، پرداخت مزد مطابق با قانون و بر مبنای قرارداد آزاد و قیمت بازار انجام می‌شود.

**شریعتی بیشتر در درس نوزدهم اسلام‌شناسی ارشاد (مجموعه آثار ۱۸) به بحث ارزش‌افزوده پرداخته است. او در آغاز بحث به دو عامل مهم در اقتصاد سرمایه‌داری می‌پردازد که گرچه در شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری نیز حضور دارند، اما تنها در شیوه تولید سرمایه‌داری نقشی تعیین‌کننده می‌یابند: تکنیک و سرمایه. می‌یابند: تکنیک و سرمایه. در دوران‌های پیشاسرمایه‌داری رابطه‌ای ارگانیک با دانش ندارد و بیشتر بر انباشت تجربه پیشه‌ورانه مبتنی است. تولید ماشینی مدرن و پیش‌نیازهای آن، یعنی تحقیق و توسعه، نیازمند حجمی از سرمایه است که میزانی از تمرکز سرمایه را الزامی می‌کند. از سوی دیگر، تولید ماشینی مدرن، خود به شتاب روند انباشت سرمایه می‌افزاید. شریعتی می‌گوید: «این تراکم سرمایه به خاطر ضرورت سرمایه‌های بزرگ برای کار ماشینی است، اما افزایش تصاعدی سرمایه در دوره کاپیتالیستی چرا؟ این به خاطر نقش ماشین است و آن نقشی است که به نام تولید اضافی<sup>۲۶</sup> در ماشین وجود دارد.» شریعتی بحث خویش درباره ارزش‌افزوده را با طرح یک تمثیل پی می‌گیرد: پنج کارگر با مزدی برابر با ارزش واقعی کارشان (۲۰ تومان) برای انجام کار معینی استخدام می‌شوند. سرمایه‌دار موفق می‌شود از طریق تقسیم و ساماندهی جدید کار، بهره‌وری کار را آن‌چنان افزایش دهد که همان کار سابق، اکنون تنها با سه کارگر انجام می‌پذیرد بی‌آنکه زمان یا میزان فشار کار بر آنان افزایش یافته باشد. در شیوه جدید کار، دو کارگر مرخص می‌شوند و میزان کل مزد (از ۱۰۰ تومان به ۶۰ تومان) کاهش می‌یابد. اکنون پرسش شریعتی این است که منفعت حاصل از کاهش هزینه و به عبارت دیگر، افزایش بهره‌وری کار (۴۰ تومان) از آن کیست؟ پاسخ شریعتی این است که به هر سه، یا به سخن دیگر، به هیچ کدام؛ چرا که هیچ‌یک به‌تنهایی پدیدآورنده این ارزش اضافی نیستند. «تولید اضافی که در شکل کار دسته‌جمعی به وجود می‌آید، مال واقعیت تازه و عامل تازه‌ای است که اسمش تجمع نیروهای کار است، یعنی نفس جامعه، نه افراد تشکیل‌دهنده جامعه.»**

شریعتی بیشتر در درس نوزدهم اسلام‌شناسی ارشاد (مجموعه آثار ۱۸) به بحث ارزش‌افزوده پرداخته است. او در آغاز بحث به دو عامل مهم در اقتصاد سرمایه‌داری می‌پردازد که گرچه در شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری نیز حضور دارند، اما تنها در شیوه تولید سرمایه‌داری نقشی تعیین‌کننده می‌یابند: تکنیک و سرمایه. در دوران‌های پیشاسرمایه‌داری رابطه‌ای ارگانیک با دانش ندارد و بیشتر بر انباشت تجربه پیشه‌ورانه مبتنی است. تولید ماشینی مدرن و پیش‌نیازهای آن، یعنی تحقیق و توسعه، نیازمند حجمی از سرمایه است که میزانی از تمرکز سرمایه را الزامی می‌کند. از سوی دیگر، تولید ماشینی مدرن، خود به شتاب روند انباشت سرمایه می‌افزاید. شریعتی می‌گوید: «این تراکم سرمایه به خاطر ضرورت سرمایه‌های بزرگ برای کار ماشینی است، اما افزایش تصاعدی سرمایه در دوره کاپیتالیستی چرا؟ این به خاطر نقش ماشین است و آن نقشی است که به نام تولید اضافی<sup>۲۶</sup> در ماشین وجود دارد.» شریعتی بحث خویش درباره ارزش‌افزوده را با طرح یک تمثیل پی می‌گیرد: پنج کارگر با مزدی برابر با ارزش واقعی کارشان (۲۰ تومان) برای انجام کار معینی استخدام می‌شوند. سرمایه‌دار موفق می‌شود از طریق تقسیم و ساماندهی جدید کار، بهره‌وری کار را آن‌چنان افزایش دهد که همان کار سابق، اکنون تنها با سه کارگر انجام می‌پذیرد بی‌آنکه زمان یا میزان فشار کار بر آنان افزایش یافته باشد. در شیوه جدید کار، دو کارگر مرخص می‌شوند و میزان کل مزد (از ۱۰۰ تومان به ۶۰ تومان) کاهش می‌یابد. اکنون پرسش شریعتی این است که منفعت حاصل از کاهش هزینه و به عبارت دیگر، افزایش بهره‌وری کار (۴۰ تومان) از آن کیست؟ پاسخ شریعتی این است که به هر سه، یا به سخن دیگر، به هیچ کدام؛ چرا که هیچ‌یک به‌تنهایی پدیدآورنده این ارزش اضافی نیستند. «تولید اضافی که در شکل کار دسته‌جمعی به وجود می‌آید، مال واقعیت تازه و عامل تازه‌ای است که اسمش تجمع نیروهای کار است، یعنی نفس جامعه، نه افراد تشکیل‌دهنده جامعه.»

جمع‌بندی کنیم: الف) مارکس گرچه در کتاب مبانی نقد اقتصاد سیاسی به پیشرفت علمی و فتاورانه نیروهای تولیدی چونان یک منبع ارزش



می‌نگریسته است، اما در نسخه نهایی تئوری ارزش کار در کتاب سرمایه، دیگر سخنی از آن در میان نیست. شریعتی اما به علم و تکنولوژی یک جامعه به‌عنوان یک سرچشمه ارزش‌آفرینی دیگر می‌نگرد که در ترکیب با کار زنده، شرایط تولید

را آن‌چنان تغییر می‌دهند که از آن ارزش‌افزوده بیشتری پدید می‌آید؛ ب) بنابراین می‌توان گفت در شرایط پیشرفته تولید سرمایه‌داری، سرمایه قادر است افزون بر تملک ارزش‌افزوده‌ای که نیروی کار تولید می‌کند ارزشی را که جامعه نیز از راه تولید و انباشت دانش و تولید تکنولوژی می‌آفریند تصاحب کند. شریعتی همسو با مارکس اولی را حق کارگر و دومی را برخلاف مارکس حق جامعه می‌داند؛ پ) مارکس برای توضیح توزیع درآمد و سرمایه تنها به مناسبات و فرآیند تولید در جامعه

سرمایه‌داری می‌پردازد و به نقش زیرسیستم‌های دیگر اجتماعی؛ یعنی زیرسیستم‌های سیاست و فرهنگ مشروعیت‌بخش، به دلیل روینایی دانستن آن‌ها کم‌توجه است. از این‌رو دستگاه تحلیلی او برخلاف نگرش شریعتی که دست کم به‌طور ضمنی تفکیک و هم‌زمان همبستگی و تأثیر متقابل این زیرسیستم‌ها را می‌پذیرد، چندان در تبیین این امر که بخش بزرگی از انباشت‌فراینده سرمایه خصوصی از طریق نهادها و فرآیندهای

سیاسی انتقال سرمایه‌های طبیعی، علمی و فرهنگی متعلق به جامعه انسانی به صاحبان سرمایه انجام می‌پذیرد توانا نیست. بی‌تردید دانش اقتصادی شریعتی به گستردگی دانش اقتصادی مارکس و ورزیدگی او در کاربست مفاهیم و روش‌های آن

نیز هم‌سنگ مارکس نبود. از همین رو بیشتر شگفتی‌آفرین است که شریعتی توانسته بود نقش تعیین‌کننده علم و تکنولوژی را در آفرینش ارزش اضافی شناسایی کند، درحالی‌که این امر دست کم در دستگاه تحلیلی مارکس پیر، دیگر نقشی نداشت. نتایج بازمینی‌سنجشی نظریه ارزش اضافی مارکس توسط شریعتی در آغاز دهه ۵۰ شمسی، در میان نیروهای چپ مذهبی و غیرمذهبی ایرانی که کمابیش این نظریه را به‌گونه‌ای غیرانتقادی پذیرفته بودند، نوآورانه و گامی به‌پیش بود، اما نه تنها در آن دوران، که حتی پس

از انقلاب نیز آن‌چنان که شایسته آن بود بازتاب نیافت. با این همه نباید فراموش کرد که نظریه ارزش شریعتی نیز در برابر برخی پرسش‌های مهم طرح‌شده خاموش است: به‌طورکلی «ارزش واقعی کار» را چگونه می‌توان سنجید؟ هنگامی که او در تمثیل بالا از «مزدی برابر با ارزش واقعی کار» سخن می‌گوید، به‌واقع از کدام مزد سخن می‌گوید؟ از مزدی که عرضه و تقاضا در بازار کار معین می‌کنند؟ از حداقل دستمزد که برآیند

کشمکش اقتصادی-سیاسی و درنهایت سازش کارگر و کارفرماست؟ چگونه می‌توان میزان نقش علم و تکنولوژی را در افزایش ارزش سنجید؟ چگونه می‌توان نقش علم و تکنولوژی را به‌عنوان فرآورده‌ای اجتماعی-تاریخی از نوآوری‌های علمی و فنی فردی تفکیک کرد و سهم هر یک را در ارزش‌افزوده معین کرد؟ گفت‌وگوی بیشتر درباره این پرسش‌ها و جست‌وجوی پاسخ‌های ممکن، اما نیازمند مجال فراخ‌تری است. ■

### پی‌نوشت:

- ۱ . Main Stream
- ۲ . Methodological Individualism
- ۳ . Antoine de Montchrétien
- ۴ . economics
- ۵ . Sozialökonomik
- ۶ . crisis, Krise
- ۷ . criticism, Kritik
- ۸ . transcendence
- ۹ . Hackman, J. Richard; Oldham, Greg R
- ۱۰ . Intrinsic motivation
- ۱۱ . autonomy
- ۱۲ . opportunity cost
- ۱۳ . Lebenstätigkeit
- ۱۴ . Gattungswesen
- ۱۵ . Entfremdung/alienation
- ۱۶ . Selbstentfremdung/self-alienation
- ۱۷ . self/selbst
- ۱۸ . Rahel Jaeggi
- ۱۹ . Unfreiheit
- ۲۰ . bei sich im Anderen sein
- ۲۱ . Homo oeconomicus
- ۲۲ . Experimental economics
- ۲۳ . Dictator Game
- ۲۴ . Henrich
- ۲۵ . Lebenswelt
- ۲۶ . Surplus

## بنابراین می‌توان گفت

### در شرایط پیشرفته

### تولید سرمایه‌داری،

### سرمایه قادر است افزون

### بر تملک ارزش‌افزوده‌ای

### که نیروی کار تولید

### می‌کند ارزشی را که

### جامعه نیز از راه تولید و

### انباشت دانش و تولید

### تکنولوژی می‌آفریند

### تصاحب کند

## عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرمی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک‌گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



# چشم انداز اقتصاد و توسعه



کمبود منابع آبی در کشور به مرحله بحران رسیده است. در بخش اقتصاد و توسعه این شماره با دو مقاله به این مبحث پرداخته‌ایم. در بخش دیگر محمد آقایی تبریزی، معاون اسبق وزیر نفت در امور پخش و پالایش و کارشناس مسائل نفتی به عوامل مختلف تأثیرگذار در صنعت و بازار نفت همچون اوپک و تضادهای درونی اخیر آن و کشورهای تولیدکننده غیر اوپک، نقش تولید نفت شیل در امریکا، تحریم‌های نفتی و راه برون‌رفت از تحریم‌های نفتی و چشم‌انداز تولید نفت ایران هم‌زمان با تحریم‌ها پرداخته‌اند. همچنین گفت‌وگویی با دکتر مجید خالداری درباره چالش‌های صنعت دامپروزی انجام شده است.



انرژی، صنعت و بازار نفت، چالش‌ها و فرصت‌ها؛

محمد آقایی تبریزی



بحران آبی ایران، یک چالش جهانی؛

گزینش و ترجمه: علی کافی



# انرژی، صنعت و بازار نفت، چالش‌ها و فرصت‌ها

چشم‌انداز ایران: نشریه در راستای «اقتصاد سیاسی» و اینکه دولت ما، دولتی نفتی است کار روی صنعت و بازار نفت را یکی از ارکان کارشناسی ملی خود قرار داده است؛ بنابراین از آنجا که به اصطلاح درآمد ناشی از نفت و گاز، محرک توسعه ایران بوده، تلاش‌های بسیاری در این باره انجام شده است. همان‌طور که می‌دانیم سید محمد خاتمی در گزارش صد روز اول ریاست جمهوری اش گفت: اصلی‌ترین مشکل اقتصادی ما «مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت است». مدت‌ها پیش از ایشان، زنده‌یاد مهندس عزت‌الله سحابی مطرح کرد درآمد نفت و گاز در واقع درآمد نیست، بلکه مخازن نفت و گاز ثروت تجدیدناپذیری است که از مملکت در مقابل ثمن بخشی خارج می‌شود که با ارزش ذاتی نفت تناسب ندارد. دکتر محمد مصدق توانست با مرض اعتیاد به درآمد نفت مقابله کند، اما رژیم‌های پس از کودتای ۱۳۳۲ و حتی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی نیز هرچند گام‌هایی برداشتند، اما هم‌اکنون می‌بینیم توانایی این مقابله را نداشته‌اند. باید اعتراف کرد در حال حاضر دولت‌های ما دولت نفتی هستند که به درآمد نفت وابسته‌اند.

در این شماره از مهندس محمد آقایی تبریزی، معاون اسبق وزیر نفت در امور پخش و پالایش و کارشناس مسائل نفتی، درخواست شد در این باره خوانندگان نشریه را بهره‌مند سازند. ایشان به عوامل مختلف تأثیرگذار در صنعت و بازار نفت همچون اوپک و تضادهای درونی اخیر آن، کشورهای تولیدکننده غیراوپک، نقش تولید نفت شیل در امریکا، تحریم‌های نفتی و راه برون‌رفت از آن و چشم‌انداز تولید نفت ایران هم‌زمان با تحریم‌ها پرداخته‌اند و پیشنهادهای ارزنده‌ای درباره ارتقای صنعت نفت داده‌اند که می‌تواند تأثیر بسیاری بر روی رونق دیگر صنایع بگذارد. امیدواریم به این پیشنهادها جامعه عمل پوشانده شود.

در توسعه کشور اثرساز باشد که نشد و با مصرف آن در رفتارها و سیاست‌های ضد توسعه‌ای در آن دولت‌ها با وجود این درآمد و ثروت هنگفت، در سال آخر دولت نهم رشد اقتصادی کشور به ۶/۷- درصد رسید. همچنین درآمد فروش ناشی از فرآورده‌های پالایشی نفت و گاز در داخل کشور نیز عمدتاً صرف هزینه‌های جاری شد. در اینجا، اشاره به این مطلب نیز اهمیت دارد که در ارتباط با قانون هدفمندی یارانه‌ها، درباره بازگرداندن بخشی از درآمد ناشی از فروش حامل‌های انرژی، سه هدف مورد نظر بود و مطرح شد: ایجاد عدالت در توزیع منابع؛ کاهش مصرف ناشی از افزایش قیمت‌ها؛ و بهبود محیط زیست ناشی از کاهش مصرف. هیچ‌یک از این سه هدف تحقق نیافت و از ابتدا به دلیل ماهیت راهبرد و عملکردها کاملاً مشخص بود تحقق‌پذیر نیست، ولی به دلیل مصالح پوپولیستی بر آن تأکید شد و چاه بزرگی بوده و هست که همچنان گرفتار آن هستیم و اساساً به‌دلایلی که گفته شد مغایر منافع ملی است. به هر صورت **تازمانی که برای هزینه‌های جاری کشور به درآمدهای نفتی وابستگی شدید وجود دارد، همچنان به‌عنوان یک ابزار تهدید دشمنان کشور نیز به کار گرفته می‌شود و روی آن حساب باز می‌کنند.**

در جنگ تحمیلی عراق علیه کشور، حملات بسیار گسترده‌ای به تأسیسات نفتی شد. در حمایت‌های امریکا از صدام با انگیزه فلج کردن اقتصاد کشور بیشترین اقدام تخریبی جنگی و حمایتی روی این تأسیسات در دریا و نفت کش‌ها صورت گرفت. در سال ۱۳۶۵ و در نیمه دوم جنگ تحمیلی با همکاری کامل عربستان و امریکا علیه کشور از طریق ابزار کاهش شدید قیمت نفت با عرضه مازاد آن و کسب سهم مازاد از بازار توسط عربستان شاهد افت بسیار شدید قیمت نفت بودیم.

در تحریم‌های سالیان متمادی پیش از برجام، عمده فشارهای تحریمی بر روی این صنعت بود. تحریم‌های شدید یک‌جانبه امریکا در دوران اوباما و تحریم‌های ثانویه و خارج از مصوبه شورای امنیت امریکا علیه ایران که شامل تحریم‌های تجارت نفت و گاز و تعاملات بانکی و بانک مرکزی بود، عمدتاً این صنعت را نشانه گرفته بود. این نقطه و گره، نقطه تهدیدی است که در کشور با اعمال نکردن سیاست‌های بحق قانونی که برشمرده شد این فرصت دائماً در اختیار دشمن گذاشته می‌شود تا به‌عنوان

در ارتباط با این موضوع و با در نظر گرفتن شرایطی که در آن به‌سر می‌بریم ذکر نکاتی چند از اهمیتی مناسب برخوردار است:

## ۱. مخازن زیرزمینی نفت، دارایی و ثروت تجدیدناپذیر، ملی و بین‌نسلی

نفت، گاز و مخازن زیرزمینی از اصلی‌ترین منابع ثروت خدادادی و دارایی ملی تجدیدناپذیر هستند و بر این اساس زمانی که تولید می‌شوند و بر روی زمین در دسترس قرار می‌گیرند تماماً دارایی بین‌نسلی و ملی‌اند و اقتضا دارد با تولید به‌عمل آمده رفتار متناسب با

دارایی صورت پذیرد. این مطلب بدین معناست که این دارایی باید به بهترین نحو و به‌شکل مناسبی در جهت افزایش ارزش افزوده به دارایی و ثروت ملی بیشتر تبدیل شود و اساساً در جهت افزایش سرمایه‌گذاری برای توسعه هرچه بیشتر زیرساخت‌های زیربنایی و گسترش دیگر صنایع تولیدی، کشاورزی و خدماتی به‌کار گرفته شوند. به‌طوری‌که ضمن ایجاد ارزش افزوده اثرات و منافع ملی و بین‌نسلی را ایجاد کند و بدین نحو به‌طور کامل و مؤثر استفاده شوند؛ بنابراین استمرار استفاده از درآمد و نتایج تولیدی آن برای پوشش هزینه‌های جاری کشور به هر میزان و هر درصدی که باشد در مسیری برخلاف آن، اساساً با منافع ملی و بین‌نسلی سازگار نیست.

آخرین بار در سیاست‌های ابلاغی برنامه پنجم و قانون برنامه پنجم توسعه چنین در نظر گرفته شد که در پایان برنامه و پس از آن به‌هیچ‌وجه این منابع برای هزینه‌های جاری استفاده نشوند، لیکن در بیش از نیم‌قرن اخیر تا کنون رفتارها و دیگر سیاست‌های موازی قانون‌گذاران و ماهیت ساختارهای اجرایی مانعی جدی در تحقق این مطلب بسیار مهم شده است. نتیجه آنکه متأسفانه همچنان هزینه اداره کشور به درآمد نفت و گاز بسیار زیاد وابسته است و حتی درآمد تاریخی نزدیک به ۸۰۰ میلیارد دلاری صادرات نفت ناشی از قیمت بالای آن در دولت‌های هشتم و نهم به‌طور عمده به مصارف غیرتوسعه‌ای و هزینه‌های جاری اختصاص یافت که می‌توانست در اجرای این سیاست و منافع ملی



محمد آقایی تبریزی





عرضه کنندگان نفت و گاز صادراتی نیستند و عرضه داخلی کفاف نیاز داخلی شان را نمی دهد، به شدت روی مدیریت تقاضا و مصرف حساس اند و آن را کاملاً مقدم بر مدیریت عرضه دانسته اند و این رویکرد را با منافع ملی و امنیت انرژی خود پیوند زده اند. ژاپن و آلمان و عمده کشورهای توسعه یافته صنعتی پیشگامان این عرصه اند. ژاپن پایین ترین شاخص شدت انرژی را در جهان دارد. برعکس آن ها در عمده کشورهای تولیدکننده نفت

و گاز و عرضه کنندگان صادراتی آن ها، در دهه های گذشته تاکنون عمدتاً تمرکز و توجه اصلی را به عرضه و تولید نفت و گاز داده اند و به دلیل این امکانات طبیعی زیرزمینی و نعمت سرشار و درآمدی ناشی از آن به این درآمد و منابع معتمد شده اند و توجه اصلی در این کشورها متمرکز بر مدیریت مصرف و تقاضا نیست و مدیریت عرضه بر تقاضا تقدم دارد و با بی توجهی به مدیریت تقاضا و مصرف، با کفران این نعمت خدادادی نسبت به آن کاملاً جفا روا داشته اند. حاصل آنکه در این کشورها عمدتاً با شدت بالای انرژی، عدم بهبود راندمان انرژی، عدم بهینه سازی مصرف انرژی، عدم کاهش مصرف سرانه انرژی و عدم صرفه جویی انرژی روبه رو بوده ایم. کشورهای عربستان، روسیه، ایران، عراق، کویت و امارات در این دسته کشورها قرار دارند که با شدت انرژی و مصرف سرانه زیاد مواجه اند. این رابطه معکوس به ضرر منافع ملی هریک از این کشورهاست. علت این بی توجهی و ناکارآمدی ناشی از آن، صرفاً معتمد بودن و عادت کردن اقتصاد و ساختار اقتصادی-سیاسی در این کشورها به این درآمد و روان بودن مدیریت مصرف و تقاضا در بطن شرایط اقتصادی و سیاسی آن هاست. به طوری که بی توجهی به مدیریت مصرف و بازتاب اجتماعی آن باعث شده صرفه جویی نکردن در مصرف انرژی به عنوان یک فرهنگ اجتماعی نهادینه و به یک اختاپوس اقتصادی و اجتماعی تبدیل شود. تقدم بخشیدن به مدیریت تقاضا نسبت به مدیریت عرضه و برقراری سیستم کارآمد و مؤثر مدیریت مصرف و صرفه جویی انرژی صرفاً با توصیه و تبلیغات و دستورالعمل های اداری در سیستم های فربه و ناکارآمد اداری و اجتماعی امکان پذیر نیست. در کشور ما بیش از یک چهارم از معادل روزانه، بالغ بر ۴ میلیون بشکه انرژی مصرفی در کشور به دلیل ناکارآمدی، مصرف بی رویه، صرفه جویی نکردن و هدررفت انرژی بیهوده از دست می رود و این امر نگرانی های مندرج در بند ۱ فوق الذکر را مزید می نماید.

### ۳. ضرورت راهبرد تنوع بخشی به منابع انرژی با اولویت انرژی خورشیدی

در دهه های اخیر، موضوع تنوع بخشی به عرضه و تقاضای حامل های انرژی از منظر اقتصاد انرژی و امنیت انرژی، مطلب اساسی در کانون توجه سیاست گذاران و برنامه ریزان کشورهای توسعه یافته صنعتی بوده است. در کشور ما نیز به ویژه در دو دهه اخیر، سیاست گذاری و برنامه ریزی و اقدامات نتیجه بخش و مؤثر عمدتاً بر محور استفاده از گاز به جای نفت و فرآورده های آن

ابزار تهدیدی علیه کشورمان به ناجوانمردانه ترین شکل و به نفع سیاست های شوم و سلطه طلبانه خود استفاده کند. ترامپ و سیستم خودکامه یک جانبه گرایانه و فریب کارانه اش نیز با نقض و خروج از برجام، تحریم های پیشین را شروع به اعمال کردند و هدف اولیه اش باز هم عمدتاً فشار کامل تحریمی بر تعاملات بانکی، تجارت و صنعت نفت و گاز است و به عنوان یک ابزار مهم به عنوان هدف براندازی مبنای قرار داده است. گرچه نقش تحریم های بانکی مهم تر است، ولی همین تحریم های بانکی را نیز عمدتاً در خدمت کامل تحریم تجارت و صنعت نفت و گاز قرار داده است.

در دهه های معاصر و گذشته، فرصت های بازرشی برای پیاده سازی سیاستی که مطرح شد را از دست دادیم و هنوز هم این فرصت را داریم که عمدتاً این ابزار تهدید را از دست بدخواهان بگیریم و این امر اراده ای تاریخی، بزرگ، یکپارچه و منسجم را می طلبد و به نظر می رسد در صورت ایجاد این الزامات راهبردی در کشور در شرایط تحریمی باید به طور جدی با تدبیر شایسته و شتاب لازم مبنای قرار گیرد و این حربه برای همیشه از دست دشمنان کشور خارج شود.

موانع بزرگی که در داخل کشور در مقابل این سیاست اصولی در گذشته ایستادند و خواهند ایستاد، عمدتاً رانت خواران تجاری و صنعتی و عمده مصرف کنندگان درآمدهای ناشی از این ثروت، بانک ها و مؤسسات اعتباری مرتبط با آن ها، رانت خواران خوراک و مواد اولیه ارزان و یارانه ای واحدهای صنعتی، واردکنندگان بهره ور از درآمدهای صادرات نفت خام و فرآورده های آن، دنبال کنندگان سیاست های پوپولیستی و کاسب های شرایط تحریمی و حامیان آن ها هستند. جراحی بزرگ در ساختار و سیستم اقتصاد و سیاست کشور، جراحی مجموعه ای از غده های سرطانی است که حاملان اصلی فساد در عرصه اقتصاد، سیاست و رانت خواری هستند و عمده فساد و منشأ آن در عرصه ناسالم اقتصاد کشور همین جاست؛ البته در تحقق الزامات راهبردی فوق الذکر که الزامات جراحی پرتدبیر و پرشتاب با تکیه به آگاهی و حمایت با حضور آگاهانه و مؤثر مردمی است، همه عرصه های توسعه قضائی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی و فرهنگی باید به طور همگام تحت یک برنامه هماهنگ شوند و این عرصه ها هریک با نحوه اقدام در تحقق مؤثر این الزامات راهبردی قابل سنجنش هستند. به ویژه دستگاه های قضائی و رسانه ای با نحوه اقدامشان در این تلاش ملی حقی طلبانه و عدالت طلبانه و با میزان پای بندیشان به این هدف و راهبرد و سیاست اصولی و انصاف قابل ارزیابی اند که مستقیماً به منافع ملی و بین نسلی مرتبط است.

### ۲. تقدم مدیریت مصرف و تقاضا بر مدیریت عرضه با کاهش شدت انرژی

مدیریت و هدایت و راهبری مصرف و تقاضای انرژی و نفت و گاز و فرآورده های آن ها موضوع بسیار بااهمیتی است. در دهه های اخیر، در کشورهای توسعه یافته صنعتی به شدت روی مدیریت، هدایت، راهبری مصرف و تقاضای انرژی سیاست گذاری و برنامه ریزی شده و در کاهش شدت انرژی و بهبود راندمان انرژی، کاهش مصرف سرانه انرژی و صرفه جویی انرژی در آن کشورها نتایج اثربخشی حاصل شده است. این کشورها که عمدتاً

انجام شده است، به طوری که گاز در محوریت توسعه و انتقال و توزیع انرژی قرار گرفته و سهم گاز در سبب انرژی مصرفی به دو برابر پیش از آن رسیده است و هم اکنون این سهم در سبب انرژی مصرفی کشور بالغ بر ۷۰ درصد است. ناگفته نماند سهم نفت در سبب انرژی درکل جهان و کشور ما هنوز انکارناپذیر است و جایگزین ندارد؛ حتی هم اکنون نیز بالغ بر ۷۰ درصد نفت مصرفی در جهان در حوزه حمل و نقل و از فرآورده های نفتی است. لیکن در دهه های اخیر، شتاب افزایش سهم انرژی های تجدیدپذیر در جهان کاملاً رو به فزونی گذاشته و در این مورد نیز کشورهای توسعه یافته صنعتی به ویژه آلمان و ژاپن کاملاً پیش تاز هستند. در کشور آلمان، یکی از زمینه های مهم رشد در صنایع انرژی در گسترش استفاده از انرژی خورشیدی پایه گذاری شده است و این سهم در آن کشور همچنان رو به گسترش است و در حال حاضر بالغ بر ۱۸ درصد از سهم تولید انرژی های خورشیدی در جهان در این کشور صورت می گیرد. در کشور ما سرمایه گذاری و استفاده از فناوری های اقتصادی در توسعه و گسترش انرژی خورشیدی همچنان مهم تلقی نشده است، با وجود آنکه کشور ما به دلیل شرایط جغرافیایی، طبیعی، اقلیمی و آفتابی که دارد با جغرافیای طبیعی کشور آلمان قابل مقایسه نیست و از این ظرفیت عظیم انرژی خورشیدی در تبدیل و تولید انرژی الکتریکی استفاده نشده و در کانون توجه در کنار انرژی های دیگر قرار نگرفته است و جفا دارد به طور جدی به عنوان یک عرصه مهم راهبرد تنوع بخشی انرژی به آن پرداخته شود.

### ۴. سه مؤلفه اوپک، نفت شیل و صادرکنندگان قدر در تحلیل بازار نفت

در تحلیل بازار نفت، به سه پدیده به طور اساسی باید پرداخته شود: اوپک، نفت شیل و کشورهای صادرکننده عمده نفت. اوپک که سازمان کشورهای صادرکننده نفت است و اساساً سازمانی جهان سومی است حدود یک سوم از بالغ بر ۹۶ میلیون بشکه نفت تولیدی جهان را تولید می کند و در درون آن تصمیمات به اتفاق آرا باید گرفته شود و هر زمان چنین اتفاقی نبوده است تصمیم جدیدی گرفته نمی شود و آثار خود را متناسب با شرایط بر روی بازار می گذارد. بر این اساس اوپک یک کارتل تجاری و تولیدی نیست، لیکن در دهه های گذشته به دلیل سطح تولید و عرضه صادراتی اش به عنوان اهرم اثرگذاری در بازار تجارت جهانی نفت نقش داشته است. از میزان تولید جهانی نفت حدود یک سوم آن در درون کشورهای اوپک و غیر اوپک مصرف می شود و

دوسوم دیگر در تجارت جهانی نفت مبادله می‌شود. کشورهای عمده تولیدکننده نفت در اوپک، عربستان، عراق، ایران، کویت، امارات و ونزوئلا هستند و میزان تولید عربستان در مجموعه اوپک با حدود ۹ میلیون بشکه در روز فاصله چشمگیری با کشور بعدی دارد و میزان تولید کشور ما حدود ۳/۸ میلیون بشکه در روز است. این نشان می‌دهد بازیگر کلیدی در اوپک با توان تولیدی‌اش کشور عربستان است.

پدیده دوم که در این قسمت باید به آن پرداخته شود نفت شیل است. نفت شیل از مجموعه نفت‌های غیرمتعارف است که در کمتر از یک دهه اخیر به‌خصوص در پنج سال گذشته به‌تدریج وارد جرگه تولید شده و افزایش یافته است. مخازن زیرزمینی آن بسیار گسترده‌تر از مخازن نفت‌های متعارف است که در بالا برشمردیم. عمده مخازن نفت شیل (غیرمتعارف) در آمریکا، روسیه، چین، هند و اروپای شرقی شناسایی شده‌اند، لیکن هنوز میزان دقیقی از آن در جهان، به‌طور مستند و معتبر عنوان نشده است. در حال حاضر این نفت صرفاً در آمریکا تولید می‌شود و در حال حاضر تقریباً حدود نیمی، بالغ بر حدود ۴/۷ میلیون از ۱۰/۷ میلیون بشکه نفت تولیدی آمریکا، از نفت‌های غیرمتعارف

شیل تولید می‌شود. در آمریکا ورود این نفت به عرصه تولید با هدف کاهش نفت وارداتی صورت گرفته است و به دلیل ویژگی نفت شیل که از نوع نفت‌های سبک است با مجموعه نفت‌های متعارف تولیدی در آن، ظرفیت‌ها و امکانات صادراتی متناسب را نیز در اختیار آن کشور قرار داده است که با قانون لغو ممنوعیت صادرات نفت خام که حدود دو سال پیش در آن کشور تصویب شد زمینه عملی این صادرات فراهم شد، به‌طوری‌که هم‌اکنون آمریکا از صادرکنندگان نفت خام به کشورهای چین و هند است؛ البته میزان مصرف نفت خام و فرآورده‌های نفتی در کشور

آمریکا حدود ۲۰ میلیون بشکه در روز است که حدود نیمی از آن وارداتی است و از این لحاظ بزرگ‌ترین کشور واردکننده در این عرصه محسوب می‌شود. فناوری تولید نفت شیل که اساساً تاکنون فناوری بر پایه شکست مولکولی بوده است، فناوری پیچیده، نوین، پرهزینه و رو به رشدی است که در سال‌های اخیر رشد چشمگیری به‌ویژه در آمریکا داشته است. به‌طوری‌که مرتباً بر اقتصادی‌تر شدن استفاده از تولید این مخازن اثر گذاشته است و هزینه تولید آن‌ها را که در سال‌های اول به میزان بالغ بر ۵۰ دلار در هر بشکه در عمده مخازن بود به‌طور چشمگیری در تعداد عمده‌ای از این مخازن کم کرده و به سطح حدود ۳۰ دلار و بعضاً در بعضی از مخازن کمتر کاهش داده است. این مطلب باعث شده به‌میزان بسیاری بر روی افزایش تولید از این مخازن اثر جدی بگذارد؛ البته همچنان مخازنی هستند که به‌دلیل

ویژگی و ماهیت، همچنان هزینه تولیدشان بالاست و عمده تولید نفت شیل در آمریکا از مخازن با هزینه تولید کمتر است و مخازن با هزینه تولید بالا هنوز کمتر توسعه یافته‌اند. هرچه در سال‌های اخیر قیمت نفت به‌تدریج افزایش یافت و نیز هم‌زمان فناوری هزینه تولید از این مخازن به‌تدریج و به‌طور نسبی پایین آمد تعداد بیشتری به این مخازن تولیدی اضافه شدند و در مجموع بر تولید آن‌ها افزوده شده؛ بنابراین افزایش قیمت نفت خام، یکی از نیازهای محتوم اقتصاد تولیدی آن‌ها بوده و هست. هرچه قیمت نفت کاهش یابد، به‌نفع افزایش تولید آن‌ها نخواهد بود. در عین حال هرچه تولید نفت خام متعارف مجموعه اوپک و غیراوپک افزایش نیابد و متناسب با آن قیمت نفت افزایش یابد به‌نفع تولید نفت‌های شیل خواهد بود و برعکس افزایش تولید نفت‌های متعارف اوپک و غیراوپک و متناسب با آن کاهش قیمت نفت خام، به‌نفع تولید بیشتر برای نفت شیل آمریکا نخواهد بود. با توجه به آنچه عنوان شد ارتقای فناوری نفت شیل در این میان و در سال‌های اخیر نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای بازی کرده و روی افزایش تولید، عرضه، قیمت و حتی صادرات آمریکا اثر جدی گذاشته و خواهد

گذاشت. به‌طوری‌که نفت شیل آمریکا را به‌عنوان بازیگر اصلی در تولید، عرضه و افزایش تولید نفت و در نقش تنظیم‌کننده اصلی قیمت نفت خام در بازار وارد کرده است. این نقش را که قبلاً بیشتر اوپک بازی می‌کرد در سال‌های اخیر، به‌طور محسوس و جدی و بنا بر آنچه گفته شد، نفت‌های شیل آمریکا به‌عهده گرفته است و به‌طور متناسب تأثیرات جدی خود را روی قیمت‌ها در بازار و روی تصمیم‌های اوپک و غیراوپکی‌ها می‌گذارد. پدیده سوم، کشورهای صادرکننده عمده نفت خام هستند که روسیه و عربستان‌اند.

این دو کشور که با فاصله قابل ملاحظه تولیدی در بین کشورهای اوپک و غیراوپکی‌ها قرار دارند با آمریکا سه کشوری را تشکیل می‌دهند که در مجموع نزدیک به حدود یک‌سوم نفت تولیدی در جهان را تولید می‌کنند.

## ۵. ذخیره‌سازی استراتژیک و تجاری نفت و تأثیر آن بر قیمت نفت خام

مطلب مهم دیگری که باید درباره بازار و تجارت نفت خام به آن توجه شود میزان ذخیره‌سازی تجاری نفت خام است. در ژوئن ۲۰۱۶؛ یعنی حدود دو سال پیش این ذخیره‌سازی به‌طور چشمگیری در کشورهای «او. ای. سی. دی.» نسبت به متوسط پنج سال پیش از آن حدود ۳۰۰ میلیون بشکه اضافه‌تر بود و در کشورهای خارج از آن به همین میزان حدوداً افزایش یافته بود. همین موضوع یکی از پایه‌های اساسی کاهش چشمگیر قیمت نفت خام تا حدود ۳۰ دلار در هر بشکه شد. این

میزان ذخیره‌سازی به‌طور چشمگیری به‌تدریج کاهش یافت و در حال حاضر به‌عنوان نمونه در کشورهای «او. ای. سی. دی.» حدود ۲۰ میلیون بشکه نسبت به متوسط سطح ذخیره‌سازی پنج سال پیش کاهش یافته است. به‌طوری‌که تصمیم به کاهش تولید اوپک و غیراوپکی‌ها به میزان ۱۸۰۰ هزار بشکه در سال ۲۰۱۷ با عنوان فریز نفتی و تمدید این تصمیم برای سال ۲۰۱۸ از یک سو و توازن نسبی عرضه و تقاضا و نبودن نسبی مازاد عرضه از سوی دیگر که به این کاهش چشمگیر سطح ذخیره‌سازی منجر شد، افزایش یافته و روند رو به افزایش تولید نفت شیل در آمریکا را در اثرگذاری بر کاهش قیمت نفت خام به‌طور متناسب تا حدودی کم‌رنگ کرد و قیمت‌ها را تا سطح کنونی حدود ۷۵ دلار در هر بشکه افزایش داد. رشد تقاضای جهانی نفت خام در سال‌های اخیر که یک علت مهم آن افزایش رشد اقتصادی در جهان، به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی است، خود باعث شد با وجود افزایش تولید نفت شیل و افزایش عرضه غیراوپکی‌ها در سال‌های اخیر به‌ویژه در دو سال اخیر عاملی در کاهش سطح ذخیره‌سازی‌های تا دو سال پیش و رسیدن آن به سطح ذخیره‌سازی کنونی شود.

## ۶. وابستگی شدید قیمت بنزین به قیمت نفت خام

موضوع بااهمیت دیگر مصرف بنزین در آمریکا و کشورهای توسعه‌یافته صنعتی و قیمت آن به‌ویژه در آمریکا و این کشورهاست که بر روی اقتصاد، رشد اقتصادی، اقتصاد تولید و تجارت، روان‌شناسی اجتماعی و بر روی اقتصاد خانوارها تأثیرگذار است و قیمت نفت خام به‌طور اساسی روی قیمت بنزین تأثیر جدی دارد. به‌عنوان نمونه در کشور آمریکا روزانه بالغ بر ۹ میلیون بشکه یا به‌بیانی دیگر بالغ بر ۱/۴ میلیارد لیتر بنزین مصرف می‌شود؛ بنابراین دولت آمریکا با وجود تأکید و حمایت جدی بر افزایش تولید نفت شیل با هدف کاهش وابستگی به نفت وارداتی و نهایتاً رفع کامل این وابستگی، هرگونه حفظ یا کاهش سطح تولید اوپک و غیراوپکی‌های را برنمی‌تابد که به‌طور قابل ملاحظه‌ای روی سطح عرضه جهانی و کمتر از تقاضای جهانی اثر بگذارد و قیمت نفت خام را افزایش دهد و متناسب با آن به‌طور چشمگیر روی قیمت بنزین در آمریکا اثرگذار باشد. چنین وضعی را دیگر کشورهای صنعتی و اروپایی نیز به‌طور نسبی دارند. بنا بر آنچه گفته شد این دروغ آشکار و تهمت بسیار بزرگی است که ترامپ و دستگاه حکومتی‌اش اوپک را متهم می‌کند که به‌عنوان یک کارتل به افزایش قیمت نفت کمک کرده و می‌کند. در زمانی که دو عضو مهم اوپک؛ یعنی ونزوئلا و ایران را ناجوانمردانه تحریم می‌کند تاروی تولید و صادرات آن‌ها و میزان عرضه جهانی اثر بگذارد این حرف‌ها فریبی بیش نیست که اگر مصرف داخلی باعث افزایش قیمت بنزین در آمریکا شود، با فراقفنی نخ‌نما و آدرس غلط دادن آن را به اوپک منتسب کند و بار فشار داخلی افزایش قیمت بنزین را به اوپک و بیرون از سیستم خود مرتبط کند.

## ۷. عوامل مؤثر بر قیمت نفت، ژئوپلیتیک نفت و تأثیر آن بر چین و هند

بنا بر آنچه مطرح شد میزان تولید نفت شیل در آمریکا،

متأسفانه همچنان هزینه اداره کشور به درآمد نفت و گاز بسیار زیاد وابسته است و حتی درآمد تاریخی نزدیک به ۸۰۰ میلیارد دلاری صادرات نفت در دولت‌های هشتم و نهم به‌طور عمده به مصارف غیرتوسعه‌ای و هزینه‌های جاری اختصاص یافت



## ۹. چالش‌ها و فرصت‌ها در برابر اقدامات متجاوزانه و ماجراجویانه ترامپ و حامیانش

به دلیل پیش‌بینی آثار بسیار مخرب بحران‌های حاد ژئوپلیتیکی و نظامی امریکا و هم‌پیمانانش در منطقه با ایران و تأثیر منفی شگرف آن در سطح منطقه و جهان و آثار متقابل و مرتبط و نیز تأثیرات اساسی برشمرده شده بر روی چین و اروپا و ژاپن و عکس‌العمل‌های آن‌ها و نیز

عکس‌العمل‌های جهانی و منطقه‌ای آن، ترامپ و سیستم او گزینه بازگرداندن تحریم‌ها و اعمال تحریم‌های ثانویه علیه ایران را برگزیده‌اند تا به اهداف موردنظر خود از این طریق دست یابند. نقض و خروج از برجام و نقض مصوبه شورای امنیت در ارتباط با برجام از ناحیه امریکا به بهانه‌های غیربرجامی، حرکتی نخبه‌محور از ناحیه امریکا بود که به جز رژیم صهیونیستی، عربستان، امارات و بحرین حامی و تأییدکننده دیگری نداشت. آن هم در شرایطی که اندیشکده‌ها و صاحب‌نظران منصف دنیا و حتی در خود امریکا و اروپا که صحنه منطقه را به درستی نظاره کرده و می‌کنند با تأکید بیان داشته‌اند بحران اصلی منطقه استمرار اشغال‌گری رژیم صهیونیستی با حمایت کامل امریکا است. مجموعه حرکات ترامپ و سیستم او در خارج شدن از تعداد بسیاری از پیمان‌های بین‌المللی از جمله برجام و نیز انتقال سفارت خود به بیت‌المقدس برخلاف مصوبات متعدد شورای امنیت و برخلاف مصوبه هم‌پیمانان سنتی او در اتحادیه اروپا و مجالس اروپایی مبنی بر ضرورت تشکیل دو دولت و حمایت آشکار و علنی او از کشتارهای مستمر رژیم صهیونیستی و حمایت علنی از رژیم‌هایی همچون رژیم عربستان و حضور نظامی و بسیار مسئله‌آفرین و بدون مجوز و دخالت‌های مستقیم این کشور در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه، یمن، مصر و عربستان که همگی موجد بحران‌های عظیم ژئوپلیتیکی بوده و هستند، شرایطی را برای امریکا به وجود آورده است که در تاریخ دهه‌های اخیر بی‌سابقه است و این کشور را در انزوای سیاسی بنیادینی قرار داده است که موضوعاتی نظیر اعمال تعرفه‌ها و کارنمایشی مذاکره با کره شمالی نیز به این برداشت‌ها دامن زده است. این شیوه رفتاری امریکا و متحد اصلی‌اش اسرائیل که صاحب بزرگ‌ترین زرادخانه اتمی خاورمیانه است و نیز رفتارهای جنایت‌کارانه عربستان در یمن و رفتارهای مداخله‌گرانه همگی آن‌ها در کشورهای منطقه، فرصت مهمی را در فضای بین‌المللی و منطقه‌ای در اختیار کشور ما قرار داده است تا هرچه بیشتر بتوان آثار تحریمی امریکا را در صحنه بین‌المللی با پایداری و پایبندی روی برجام و با هماهنگ‌سازی هرچه بیشتر هم‌پیمانان سابق او در برجام با کشور خنثی کرد و با سیاست‌های راهبردی اصولی، ابزار دیپلماسی کارا و اثربخش لازم را در این باره به‌طور جدی به کار گرفت. امریکا با تحریم‌های مجددی که تمام اقتصاد و نظام و کل مردم ایران را نشانه گرفته است با همراهی متحدان و حامیان منطقه‌ای‌اش، ایران‌هراسی و دشمن‌تراشی خشن و فریبکارانه با ایران، با تحلیل‌های

میزان تولید اوپک و غیراوپک‌ها، میزان ذخیره‌سازی نفت خام، میزان ذخیره‌سازی فرآورده‌ها به خصوص بنزین و گازوییل و میزان تقاضای نفت خام و فرآورده‌ها و تعاملات آن‌ها با میزان متفاوت ظرفیت نقش‌هریک از آن‌ها، زمینه اصلی را بر روی تنظیم قیمت‌های بازار ایفا می‌کنند. مزید بر آن تغییرات چشمگیر فناوری در تولید و فناوری سیستم‌های مصرف‌کننده نقش اساسی در عرضه و تقاضا داشته و متناسب با سطح و کارایی و اثربخشی آن‌ها تأثیر مستقیم خود را بر عرضه و تقاضا و قیمت‌ها می‌گذارد. اضافه بر آن و به‌طرز بسیار رو به‌زیاد موضوعات ژئوپلیتیکی و بحران‌های ناشی از آن نقشی اثرگذار و تکمیل‌کننده و اساسی روی قیمت‌ها می‌گذارد. عمده نفت صادراتی کشورهای تولیدکننده نفت خام در خلیج فارس و بسترهای سرزمینی پیرامون آن که از مسیر صادراتی تنگه هرمز می‌گذرند به کشورهای چین، هند، ژاپن و کره جنوبی صادر می‌شوند و دیگر کشورهای واردکننده نفت به میزان کمتری از این مسیر نفت وارد می‌کنند؛ بنابراین بحران‌های ژئوپلیتیکی امریکا و هم‌پیمانانش در منطقه و خلیج فارس که به کاهش چشمگیر نفت صادراتی خلیج فارس منجر شود، غیر از تأثیرات متناسب قیمتی که بر روی عرضه نفت خام جهانی و اقتصاد و صنعت هم‌پیمانان او به‌ویژه در کشورهای اروپایی و ژاپن و کره جنوبی می‌گذارد به‌طور ویژه اقتصاد چین و هند و به‌خصوص چین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این برای مهم‌ترین و بزرگ‌ترین رقیب تجاری امریکا یعنی چین اصلاً تحمل‌پذیر نیست.

### ۸. پتانسیل ذخایر زیرزمینی نفت در منطقه و تأثیر تحریم نفت بر قیمت آن

غیر از تولید نفت شیل در امریکا که بستر تدریجی افزایش تولید را به‌ویژه در شرایط قیمت‌های کنونی دارد، بر اساس دیدگاه‌های کارشناسان خبره و منابع مستقل، افزایش تولید قابل‌ملاحظه و بیشتر از آخرین سطح‌های رسیده شده در دهه اخیر برای دو کشور عربستان و روسیه متصور نیست. همچنین از مجموعه دیگر کشورهای عضو اوپک که پتانسیل افزایش تولیدی برای آن‌ها پیش‌بینی شده است نظیر آنچه درباره کشورهای عراق، امارات و کویت پیش‌بینی می‌کنند افزایش تولیدی به‌میزان حدود حداکثر ۵۰۰ هزار بشکه در روز در میان‌مدت در مجموعه آن‌ها متصور است. درجایی که ونزولا، دیگر کشور عضو اوپک، به دلیل شرایط تحریمی و شرایط اقتصادی مرتبط در آن کشور حدود ۷۰۰ هزار بشکه از تولید روزانه خود را تاکنون از دست داده است و این امر روی افزایش قیمت‌ها تأثیر خود را گذاشته است. با توجه به حدود ۲ میلیون بشکه نفت صادراتی و ۵۰۰ هزار بشکه میعانات گازی صادراتی ایران در حال حاضر، بنا بر نظر کارشناسان خبره و منابع مستقل، در شرایط تحریمی جدید امریکا در کوتاه‌مدت و تا پایان سال جاری مالی، بین ۲۰۰ هزار بشکه تا حداکثر ۵۰۰ هزار بشکه میزان نفت صادراتی ایران احتمالاً کاهش می‌یابد و بیش از آن نیز پیش‌بینی نشده است؛ البته همین میزان احتمالی کاهش عرضه نفت خام صادراتی ایران در کنار کاهش تولید و عرضه صادراتی ونزولا، توأمان تأثیر خود را بر روی قیمت‌ها خواهند گذاشت.

معکوس و دروغ‌پردازی‌های نادرست، فضای بحران ژئوپلیتیکی را بر اساس نیاز خود دامن زده است و توسعه و تولید کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توسعه تجارت اسلحه را در این منطقه به کشورهای هم‌پیمان خود، عربستان و امارات و بحرین، به سطح بسیار گسترده و بی‌نظیری گسترش داده و زمینه اشتغال بیشتر اقتصاد امریکا را در این عرصه فراهم آورده است که شاهد قراردادهای بی‌سابقه فروش اسلحه به آن‌ها در دوران ترامپ هستیم.

## ۱۰. هدف‌های چندگانه امریکا از اعمال تحریم‌ها و ناامن کردن بازار نفت

امریکایی‌ها با این تحریم‌ها چند هدف دیگر را نیز دنبال می‌کنند. اینکه با خارج شدن هر میزان از صادرات نفت ایران، افزایش قیمت را برای اقتصادی‌تر شدن تولید از نفت‌های شیل دامن زند و بر افزایش تولید آن بیفزایند که نیاز جدی توسعه اشتغال در آن‌ها در این عرصه اقتصادی در امریکا است. اینکه با تفاهم امریکا با عربستان، تفاهم عربستان با روسیه و تفاهم عربستان با امارات زمینه افزایش تولید امکان‌پذیر را تا حد قابل‌انتظار و قابل‌اتکا برای خنثی کردن آثار کاهش صادرات ایران و ونزولا جبران کنند و بیوشانند تا قیمت‌ها از سطح کنونی به دلیل نیاز و شرایط اقتصاد خود امریکا و اروپا و چین بیشتر افزایش نیابد و انگیزه لازم را با افزایش درآمد ناشی از افزایش برای همگامی عملی در این سیاست در کشورهای فوق به‌وجود آورند، به‌ویژه کشورهای عربستان و روسیه از افزایش قابل‌تحمل نفت خام و افزایش تولید خود که در مجموع آثار افزایش درآمدی برای آن‌ها دارد به دلیل شرایط هزینه‌ای و اقتصادی که دارند سود متناسب را می‌برند و بدان راغب‌اند و افزایش قابل‌تحمل نفت خام هم آزادی عمل و امکان تولید بیشتر اقتصادی را برای نفت شیل امریکا فراهم می‌کند. از این‌رو، پس از تصمیمات فریز نفتی اوپک در سال ۲۰۱۷ و استمرار آن تاکنون، پیگیری و رغبت مجدد عربستان، روسیه، امارات و کویت در افزایش تولید نفت با هدایت و حمایت کامل امریکا از این اقدام، مجدداً در درون اوپک و غیراوپکی‌ها شکل گرفته است و این بخش اوپک در صددند، با فضا سازی تا آنجا که بتوانند به هدف خود در افزایش تولید و حتی اگر در اوپک مقصور نباشد، در خارج از آن در عمل برسند.

## ۱۱. برآیند و تعامل مجموع عوامل مؤثر در قیمت نفت

بنا بر آنچه مطرح شد، میزان تولید نفت شیل و میزان



سطح ذخیره‌سازی‌های نفت خام و میزان تولید و عرضه اوپک و غیراوپکی‌ها و میزان تقاضای نفت خام و پیش‌بینی‌های هریک از این مقولات به‌هم پیوسته و ناشی از تغییرات سرمایه‌گذاری‌ها و فناوری‌ها بر حسب مورد، در یک ارتباط و تعامل با یکدیگر پیش‌بینی قیمت نفت در آینده را مشخص می‌کند و قویاً شرایط ژئوپلیتیکی تأثیر مکمل خود را بر آن خواهد گذاشت. بدین لحاظ برآیند این مجموعه تعاملات در قیمت نقش آفرین است.

## ۱۲. سرمایه‌گذاری و رشد فناوری: دو مقوله اساسی مورد نیاز صنعت نفت

**صنعت نفت کشور ما برای توسعه خود نیازمند دو مقوله اساسی سرمایه‌گذاری و رشد فناوری است که نیاز توسعه فناوری نیز خود نیازمند توسعه سرمایه‌گذاری است. این مطلب مهمی در تمامی عرصه‌های بالادستی و پایین‌دستی این صنعت است.** این نیاز در بخش بالادستی نفت و گاز شامل توسعه نفت و گاز به‌ویژه در سرمایه‌گذاری گسترده‌تر است. لیکن در صنعت نفت کشور در بخش فناوری بالادستی نیازمندی به‌اندازه نیازمندی فناوری در پایین‌دستی نیست و عمده قسمت‌های پالایش نفت و پتروشیمی از پایین‌دستی در اختیار بخش خصوصی است. سرمایه‌گذاری در بالادستی، هم برای حفظ تولید و توسعه کیفیت و بهره‌وری و افزایش ضریب برداشت برای توسعه کمی و کیفی تولید از مخازن اهمیت اساسی دارد و هم برای توسعه ظرفیت تولید نفت و گاز میداین جدید و میداین موجود نقش مهمی ایفا می‌کند.

## ۱۳. توانمندی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری شرکت‌های ایرانی در هفت عرصه فناوری صنعت نفت

فناوری‌های اصلی که به‌ویژه در توسعه بالادستی مورد نظر است عبارت‌اند از: ۱. فناوری ارزیابی و نظارت و مدیریت و کنترل پروژه؛ ۲. فناوری مدیریت و مهندسی مخازن؛ ۳. فناوری طراحی‌های پایه مهندسی و فناوری مهندسی تفصیلی؛ ۴. فناوری حفاری؛ ۵. فناوری فرآورش؛ ۶. فناوری ساخت تجهیزات؛ و ۷. فناوری نصب و راه‌اندازی تأسیسات. با توجه به قدمت تاریخی صنعت نفت و

تجربیات گسترده و فراوان متمرکز و متبلور در این صنعت در بخش‌های دولتی و خصوصی، عمده این فناوری‌ها را شرکت‌های مهندسی و اجرایی داخلی، هم در بخش نرم‌افزار و هم در بخش سخت‌افزار در اختیار دارند و آنچه در اختیار آن‌ها نیست از طریق همین شرکت‌ها با به‌کارگیری شرکت‌های توانمند و کاملاً تخصصی کوچک و بعضاً متوسط و مستقل و باکیفیت خارجی قابل دستیابی است. در این هفت عرصه که مطرح شد عمدتاً در فناوری مدیریت پروژه و فناوری مدیریت و مهندسی مخازن و فناوری ساخت بعضی از کالاهای مهندسی در پروژه‌ها نظیر توربوکمپرسورها و توربوپمپ‌ها و توربین‌های با ساین بالا در داخل کمبود داریم که حتی در این مورد اخیر، در ساخت کالاهای مهندسی با ساین

بالا اقدامات بسیار مهم انجام و تجربیات باارزشی در دو دهه اخیر در کشور کسب شده است. خوب است به این مطلب اشاره شود که شرکت‌های بزرگ عامل نفتی که در سراسر دنیا فعالیت کرده‌اند عملاً در طراحی و اقدام و اجرا از شرکت‌های ذی‌ربط و مستقل مهندسی و اجرایی فنی و تخصصی به‌عنوان طرف‌های قرارداد خود در هریک از طرح‌های طرف قرارداد با کارفرماها با جذب سرمایه بهره‌بردار می‌گیرند و خود آن‌ها مجموعه شرکت‌های تحت پوشش قراردادی را برای اجرای طرح مربوطه با به‌کارگیری فناوری مدیریت پروژه یکپارچه و هماهنگ می‌کنند. این اقدامی است که در مجموعه‌ای از تجربه‌های جدید در بعضی از شرکت‌های ملی نفت و گاز در کشورهای تولیدکننده به‌ویژه در دهه اخیر به‌کار گرفته شده است. آن‌ها با جذب سرمایه و استفاده از حداکثر توان داخلی کشور خود و با به‌کارگیری توان شرکت‌های توانمند و کیفی-تخصصی کوچک و متوسط داخلی و بین‌المللی و بعضاً قراردادهای ترکیبی، عیناً همان کاری را انجام می‌دهند که شرکت‌های عامل بین‌المللی نفت و گاز در دهه‌های متبادی بر آن اساس اقدام می‌کردند و به‌ویژه تخصص‌های بالا را که شرکت‌های بزرگ عامل نفت و گاز برند خود می‌دانستند و بر آن اساس برای خود فخر قابل ملاحظه‌ای آفریده بودند عیناً از این شرکت‌ها به‌کار می‌گیرند و در خود تعمیق بخشیده و کیفیت می‌بخشند. به‌عنوان نمونه شرکت‌های پتروبراس برزیل، پتروچاینای چین، استات‌اول نیروژ و پتروناس مالزی در این مسیر گام برداشتند و موفق شدند که شرکت‌های عامل نفت و گاز را به عقب بزنند و این شرکت‌های عامل نفت و گاز بین‌المللی، این حرکت رو به رشد در شرکت‌های ملی نفت و گاز در کشورها را به‌درستی تهدیدی در

مقابل خود می‌بینند. این مطلبی است که اگر به‌درستی از آن استفاده کنیم، جهش بزرگی در توسعه است و اگر به‌جای معطل شدن‌های طولانی و به هر دلیل، روی شکل‌های جدید قراردادی معطل نمی‌شدیم و در درجه اول از این شیوه بهره می‌گرفتیم یا از روش‌هایی نظیر قراردادهای بیع متقابل از نوع چهارم بهره می‌گرفتیم که منطبق با مصوبه مرداد ۱۳۹۵ هیئت‌وزیران درباره چارچوب قراردادهای نفت و گاز است، در این وجه اول، از حداکثر توان داخلی بهره‌گیری می‌شد و در درجه دوم، در صورت انعقاد تعداد گسترده‌ای از قراردادهای نفت و گاز با شرکت‌های عامل بین‌المللی نفت و گاز و همراه با شرکت‌های کارآمد داخلی و طیف گسترده‌ای از قراردادهای کوچک و متوسط تخصصی با شرکت‌های کوچک و متوسط تخصصی از همه کشورها به غیر از رژیم صهیونیستی اقدام می‌کردیم دولت ترامپ جرئت نمی‌کرد چنین جفای آشکاری علیه برجام روا دارد و مجدداً تحریم‌ها را آغاز کند. مهم‌ترین الزام این راهبرد اساسی، اصلاحات فراگیر ساختاری در شرکت ملی نفت ایران در همه ابعاد چشم‌انداز، مأموریت، سیستم مدیریتی، راهبردها، خط‌مشی‌ها، تقسیم کارها، مسئولیت‌ها، مجموعه اختیارات، پاسخگویی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و

به‌کارگیری فناوری مدیریت راهبردی، مدیریت پروژه‌ها و توانمندسازی جدی سیستم مدیریتی است که هم دولت و هم مجلس و هم قوه قضائیه به‌طور جدی در این اصلاح ساختاری مساعدت جدی و حمایت فراگیر بکنند تا این نهاد ثروت ملی؛ یعنی شرکت ملی نفت ایران در جهت منافع ملی ارتقای اساسی سیستم و کیفیت در آن بروز و ظهور کند و بالندگی آن برای خدمت در عرصه داخلی و در عرصه تعاملات و حضور بین‌المللی به‌طور اساسی ارتقا یابد.

در یک دهه گذشته برای این امر، در شرکت ملی نفت ایران با کار بسیار گسترده کارشناسی و بررسی و ارزیابی تجربیات موفق در سطح بین‌المللی، مطالعه بسیار وسیعی از سال ۱۳۸۳ آغاز شد و طی چند سال تا سال ۱۳۸۸ با بررسی همه ابعاد تفصیلی در آن شرکت ادامه پیدا کرد، ولی متأسفانه اجرای آن عملی نشده است. به‌کارگیری این روش اجرایی برشمرده شده بالا در سال‌های اخیر در چندین جا نیز مطرح شده است. در سطح بین‌المللی نیز این روش موفق مطرح شده که بازرترین آن مقاله بسیار مهم آقای بل استیونس، از کارشناسان برجسته و ارشد بین‌المللی اقتصاد انرژی در نفت و گاز است که دو سال پیش نگارش یافته و از تجربیات موفق و نیز نحوه عمل شرکت‌های عامل نفتی ارزیابی و نتیجه‌گیری کرده و دوران افول این شرکت‌های عامل نفتی را پیش‌بینی کرده که راهنمایی برای شرکت‌های ملی نفت کشورهاست. به‌دلیل آنکه نفت و گاز در کشور ما موتور محرکه توسعه اقتصادی کشور است تجربه ارتقای سیستم و کیفیت و ساختار شرکت ملی نفت ایران به‌طور جدی اثر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر روی دیگر ساختارهای شرکت‌های دولتی و خصوصی نیز خواهد گذاشت. در حذف سرمایه در خدمت این روش در درجه اول باید با برقراری الزامات راهبردی لازم از راهبرد جلب و جذب سرمایه‌های داخلی و ایرانیان خارج از کشور بهره گرفت. به‌طور مشخص در کشور چین، در مسیر توسعه در دهه‌های اخیر حداکثر بهره‌برداری مؤثر و پرتیجه از به‌کارگیری این راهبرد جذب سرمایه و روش‌های متناسب با آن حاصل شده است و در درجه دوم و متمم آن اقتضا دارد تا از منابع صندوق توسعه ملی بهره گرفته شود که ماهیتاً این امر با ارزش‌افزوده‌ترین سرمایه‌گذاری از طریق منابع این صندوق به‌شمار می‌رود و در درجه سوم منابع فاینانس خارجی قابل دریافت و به‌استناد ماهیت پربازده این پروژه‌های توسعه‌ای را باید به‌کار گرفت.

## ۱۴. مکانیزه دستیابی به منافع ملی در وضعیت موجود صنعت و بازار نفت

اصلاحات ریشه‌ای و اساسی که در بندهای ۱ و ۲ و ۳ و ۱۳ مطرح شد از ضرورت‌های بسیار مهم توسعه اقتصادی و صنعتی کشور هستند که راهبردهای مطروحه در آن بندها برای تحقق اهداف مرتبط و مندرج و تنگنازدایی از چالش‌های پیش‌روی برشمرده شده در آن‌هاست. امید آنکه رفع این چالش‌ها و به‌کارگیری فرصت‌های راهبردی ناشی از تحقق آن‌ها به‌ویژه در بستر فرصت‌های ناشی از شرایط تحریمی مجدداً که شرح آن در بند ۹ گذشت بتواند به تحقق بیشتر منافع ملی به‌طور بایسته مؤثر باشد. ان‌شاء‌الله.

## پی‌نوشت:

۱. OECD

## سرمایه‌گذاری در بالادستی، برای حفظ تولید و توسعه کیفیت و بهره‌وری و افزایش ضریب برداشت از مخازن اهمیت اساسی دارد

# بحران آبی ایران، یک چالش جهانی



گزینش و ترجمه:  
علی کافی

تهی شدن پرشتاب منابع آبی زیرزمینی و حرکت گریزناپذیر ایران به سوی بحران آب و امنیت غذایی یک بحث منطقه‌ای و دارای اهمیت جهانی است. بخشی از تنش آبی ایران ناشی از هیدرولوژی و تغییرات اقلیمی است، اما بی‌گمان بخش بزرگی از مشکلات آبی ایران حاصل دهه‌ها تحریم است، به‌علاوه سوءمدیریت سیاسی مقابله با بحران را پیش از آنکه آسیب جبران‌ناپذیری به کشور وارد آید، بسیار نامحتمل ساخته است.

کمبود آب اغلب به افزایش بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و تمرکز بیشتر دولت‌ها بر روی امنیت غذایی منجر می‌شود. اهمیت این موضوع ناشی از آن است که ایران یک بازیگر منطقه‌ای قدرتمند، از تولیدکنندگان اصلی انرژی در جهان و خانه با بیش از ۸۰ میلیون نفر است که بسیاری از آن‌ها با بدتر شدن شرایط برای تأمین آب ناچار به مهاجرت خواهند بود. مشکلات داخلی ایران می‌تواند تا خارج از مرزهایش را متأثر کند، همین مطلب پای ایران را به بسیاری درگیری‌های منطقه‌ای کشیده است.

## آیا ایران از نظر منابع آبی ورشکسته است؟

متخصص منابع آبی ایران، علی میرچی، مفهوم «ورشکستگی آبی» را به کار برده است که به‌خوبی گویای وضعیت پریشان منابع آبی ایران است. با وجود آنکه ورشکستگی یک مفهوم حقوقی است، با توجه به برداشت بی‌رویه منابع آبی و ناتوانی آبخوان، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها برای پر شدن دوباره و احیای خود، به‌خوبی شرایط آبی ایران را توضیح می‌دهد. گویی ایران به دلیل آنکه ارزش دارایی‌هایش (نرخ تجدید آبخوان و پر شدن منابع سطحی) از میزان بدهی‌هایش (برداشت از منابع آبی) کمتر است از پرداخت دیون خود ناتوان یا به بیان حقوقی معسر است.

نکته مهم اینجاست وقتی یک بنگاه تجاری دچار ورشکستگی می‌شود لزوماً نابود نمی‌شود، بلکه ناچار می‌شود به تغییری دردناک در ساختارهایش و واقعی کردن محاسباتش تن دهد. ایران به‌نحو فزاینده‌ای در یک تله سیاسی و هیدرولوژیکی گرفتار شده است که ناشی از این واقعیت است که برداشت ایران از منابع آبی‌اش برای کشاورزی و سایر مسائل، بسیار فراتر از نرخ تجدید این منابع است. همان‌طور که پتر گلیک از موسسه پسفیک به اختصار بیان می‌کند:

«هرگاه بهره‌برداری از منابع آبی بیش از نرخ تجدید طبیعی این منابع باشد، تنها گزینه بلندمدت کاهش مصرف تا سطح قابل تحمل برای منابع آبی، انتقال مصرف به‌جایی که منابع آبی موجود است و یا حرکت به سمت منابع گران‌قیمت‌تر، نظیر نمک‌زدایی یا واردات کالاهای آب‌بر از مناطقی است که از منابع کافی آبی برخوردارند، حرکت به سمت آنچه به آب مجازی موسوم است.»

ورشکستگی آبی ایران به مفهوم آن است که تأمین آب کشور آن‌چنان انرژی‌بر و پرهزینه خواهد شد که محدودیت‌های اقتصادی به تغییر اساسی در کشت غلات و سیاست‌های اعمال‌شده بر واردات کالا، منابع نفت و گاز صادراتی، منابع انرژی داخلی یا به احتمال زیاد هر سه حوزه منجر خواهد شد. کاهش منابع آبی مانند منابع پایان‌پذیری چون نفت و گاز نیست، اما تأمین آب با بهره‌برداری از آبخوان‌های عمیق، نمک‌زدایی و انتقال آب دریا بسیار انرژی‌بر است و هزینه تولید گندم را در بیشتر مناطق به نحو سرسام‌آوری افزایش می‌دهد.

آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد و ایران توان لازم برای بازسازی ساختارهایش و خروج از ورشکستگی آبی را دارد، اما رهبران ایران و کشاورزان با یک چالش جدی برای برقراری موازنه بین غذا، آب و انرژی روبه‌رو هستند. شاید آن‌ها نتوانند عزمشان را جزم کنند و بر موانع سیاسی و گروه‌های ذی‌نفع غلبه کرده پیش از آنکه بحران بزرگ که بی‌شک یکی از چالش‌های اصلی کشور در ۲۵ سال آینده خواهد بود مجبورشان کند، رویکردشان را به سمت وضعیتی پایدارتر تغییر دهند.

رهبران سیاسی و روحانی ایران بایستی تصمیم بگیرند یا همین حالا اصلاحات اساسی را برای گریز از بروز فاجعه آغاز کنند تا درد ناشی از این تغییرات با توزیع در یک بازه زمانی تخفیف یابد یا با ادامه همین وضعیت کشور را برای برخورد با تأثیرات خشونت‌بار آن در آینده نه‌چندان دور آماده کنند. یک مثال فیزیکی می‌تواند به روشن‌تر شدن وضعیت کمک کند، فرض کنید راننده‌ای با سرعت ۱۰۰ کیلومتر بر ساعت به سمت یک دیوار سیمانی در حرکت است او می‌تواند از با ترمز کردن از چند صد متر جلوتر به‌تدریج از سرعت خوددور بکاهد و به‌این‌ترتیب از جان مسافران محافظت کند یا در لحظه نزدیک به برخورد به‌صورت ناگهانی ترمز کرده و به شکل فاجعه‌باری با سرعت کامل به دیوار برخورد کند.

## چرا ایران دچار تنش آبی است؟

حرکت ایران بر لبه تیغ ورشکستگی آبی بیش از هر چیز پیامد افزایش مصرف آب در بخش کشاورزی در نتیجه تصمیم رهبران ایران برای خودکفایی گندم است. تمرکز دولت ایران بر خودکفایی گندم نقشی کلیدی در مشکلات آبی ایران بازی می‌کند، گندم قوت غالب مردم ایران و به لحاظ وزنی محصول اصلی کشور است. از آنجا که بیشتر مناطق ایران قابلیت کشت دیم ندارند و همچنین برداشت از مزارعی که به روش آبیاری کشت می‌کنند به‌مراتب بیشتر است، گندم عمدتاً به روش آبیاری کشت می‌شود. بر مبنای گزارش سازمان خواروبار جهانی (FAO) مزارع آبیاری شده در هر هکتار سه برابر بیشتر از مزارع دیم محصول می‌دهند. به‌رغم منفعت فردی کوتاه‌مدت کشت آبی، هزینه اجتماعی آن بسیار سنگین است و آبخوان توان تجدید با نرخی برابر با نرخ برداشت را ندارند. این بدان معناست که کشت آبی امروز محصول را افزایش می‌دهد، اما نسل‌های آینده را با خطر عدم وجود منابع آبی کافی تهدید می‌کند.

تصویر ۱. ادامه تلاش ایران برای خودکفایی گندم به‌رغم خشکسالی و فشار افزایش‌دهنده بر آبخوان



منبع: وزارت کشاورزی آمریکا

برنامه خرید تضمینی گندم وضعیت ناامنی آبی ایران را بدتر کرده است. از ۱۴ میلیون تن گندم تولید شده در سال ۲۰۱۶، ۱۲ میلیون تن (۸۵ درصد) را دولت به نرخ تضمینی خریداری کرده است. قیمت میانگین خرید برابر با ۳۴۰ دلار در هر تن بوده که دو برابر قیمت گندم قرمز نرم درجه ۲ زمستانی صادراتی آمریکا و ۸۷ درصد گران‌تر از آرد گندم صادر شده از بندر نووروسیسک روسیه در سال ۲۰۱۶ بوده است.



به نظر نمی‌رسد بهره‌برداری بی‌رویه از منابع آبی زیرزمینی رو به کاهش ایران در آینده نزدیک متوقف شود. در واقع رهبران ایران به تولید رو به رشد گندم در ایران (که عمدتاً با منابع زیرزمینی آبیاری می‌شود) می‌بالند. به عنوان مثال در سپتامبر ۲۰۱۶، حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، اعلام کرد: «ما سال خوبی داشتیم و موفق به قطع واردات گندم شدیم. ما در حال برنامه‌ریزی برای صادرات گندم در ماه‌های پیش‌رو هستیم» بر مبنای اعداد موجود در گزارش وزارت کشاورزی آمریکا ادعای روحانی چندان درست نیست چرا که بر این مبنای تولید گندم ایران در سال ۲۰۱۶-۱۷ تقریباً ۵/۱۵ میلیون تن بوده است در حالی که مصرف داخلی ایران چیزی در حدود ۵/۱۸ میلیون تن تخمین زده می‌شود. به رغم وجود این تناقض در ادعای روحانی، آنچه حائز اهمیت است این است که این ادعا نشان‌دهنده حمایت جدی دولت ایران از ادامه روند موجود یعنی افزایش کشت گندم در داخل حتی اگر از لحاظ منابع آبی چندان پایدار نباشد.

### مشکلات روابط خارجی و پیچیدگی سیاست داخلی و ادامه کشت گندم

بخش کشاورزی ایران به‌نحو فرابنده‌ای به آب‌های زیرزمینی وابسته می‌شود. بنا بر گزارش FAO اراضی مجهز به تجهیزات آبیاری برای استفاده از آب‌های سطحی در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۷، ۱۵ درصد کاهش یافته در حالی که زمین‌های زیرکشت با استفاده از منابع زیرزمینی ۳۹ درصد افزایش یافته است. در همین زمان میزان تولید گندم ایران ۵۰ درصد افزایش داشته است که نشان می‌دهد افزایش تولید گندم به مدد بهره‌برداری بیشتر از منابع زیرزمینی امکان‌پذیر شده است. همراه با افزایش زمین‌های زیرکشت آبی تعداد چاه‌های آب خصوصی هم به‌صورت نمایی افزایش یافته، از ۴۰ هزار تا ۵۰ هزار حلقه چاه ثبت شده در دهه ۱۹۷۰ میلادی به ۵۰۰ هزار حلقه چاه در سال ۲۰۰۶ رسیده است. به احتمال زیاد تعداد واقعی چاه‌ها بسیار بیشتر است. پژوهشگران ایرانی معتقدند تعداد بسیار زیادی چاه غیرقانونی در کشور وجود دارد، آن‌ها تعداد این چاه‌ها را تا یک سوم تعداد چاه‌های ثبت شده تخمین می‌زنند؛ بنابراین می‌توان گفت چیزی در حدود ۶۶۵ هزار حلقه چاه در کشور وجود دارد؛ به عبارت دیگر، یک چاه برای هر ۷/۶ هکتار زمین‌های زیر کشت آبی که با منابع زیرزمینی آبیاری می‌شوند وجود دارد. در حال حاضر هیچ نشانه‌ای از اینکه ایران بخواهد تغییری در سیاست بیشه‌سازی تولید گندم در داخل کشور بدهد دیده نمی‌شود. دولت همچنان کشاورزان را برای افزایش تولید و تکمیل برنامه خودکفایی گندم تشویق می‌کند، به‌ویژه اینکه روابط ایران و آمریکا بر روی کار آمدن دونالد ترامپ بدتر شده است. تمرکز بر افزایش تولید گندم همچنین تأمین‌کننده نافع گروه‌های قدرتمندی است که از این برنامه منتفع می‌شوند. در بین این گروه‌های ذی‌نفع بیش از همه بنیادها قرار دارند، بنیادهای دینی که ظاهراً بر روی برنامه‌های دینی و فعالیت‌های خیریه کار می‌کنند، اما در واقع عمیقاً درگیر فعالیت‌های اقتصادی در زمینه‌های گوناگون و از جمله کشاورزی هستند.

به‌عنوان مثال بر مبنای گزارش‌ها آستان قدس رضوی مالک ۷۵ درصد اراضی در مشهد دومین شهر بزرگ ایران است، این تنها بخشی از اراضی وسیعی است که آستان قدس در سراسر کشور در تملک خود دارد. با وجود آنکه بررسی جامعی از نقش این نهاد در کشت گندم نشده است، در دست داشتن اراضی وسیع این امکان بالقوه را برای آستان فراهم ساخته که (۱) از راه گرفتن اجاره از خود زمین؛ و (۲) دریافت بخشی از محصول چه به‌صورت گندم و چه به‌صورت درآمد حاصل از فروش، درآمد هنگفتی کسب کند. هر دوی این منابع درآمدی می‌توانند انگیزه کشاورزان را برای تولید بیشتر افزایش دهد تا بتوانند همچنان با پرداخت اجاره زمین سود کنند.

همچنین می‌توان گفت با توجه به افزایش شمار چاه‌های شخصی کشاورز به‌عنوان یک فرد با توجه به مجموعه برنامه‌های حمایتی انگیزه‌بالایی برای افزایش تولید دارند. چاه‌های شخصی استقلال بالایی به کشاورزان می‌دهد که پیش از آن مجبور بودند از

قنات‌های اشتراکی استفاده کنند، که در آن میزان برداشت هرکس به‌دقت کنترل می‌شد تا همه به آب دسترسی داشته باشند.

چاه‌های شخصی از طرف دیگر، آب‌های زیرزمینی را هر زمان و به هر مقدار که کشاورز بخواهد با توجه به ظرفیت چاه در اختیار او قرار می‌دهند. در نتیجه چنین وضعیتی اغلب پدیده تراژدی مشاعات بروز می‌کند، سطح آبخوان‌ها به دلیل رقابت کشاورزان برای بیشینه‌کردن محصول کاهش می‌یابد، در واقع منابع عمومی در راستای منافع خصوصی غارت می‌شود. در نتیجه، بسیاری از مناطق کشاورزی ایران به نحو محسوسی با تخلیه منابع زیرزمینی مواجه‌اند که در بعضی مناطق به یک متر در سال می‌رسد.

در اینجا می‌توان نیمه‌تاریک مالکیت خصوصی چاه‌های آب در ایران را مشاهده کرد. زمانی که آب در دسترس است کشاورزان می‌توانند طی سال‌ها از این برداشت بی‌رویه منتفع شوند؛ اما زمانی که منابع آبی رو به کاهش می‌گذارند، کشاورزان به‌شدت آسیب‌پذیر می‌شوند. مصاحبه پژوهشی با کشاورزان در مناطق روستایی ایران نشان می‌دهد خشک‌سالی و مشکلات تأمین آب منجر به بروز مشکلات بهداشتی و اجتماعی متعددی مانند بدتر شدن رژیم غذایی و تأخیر در ازدواج شده که پیامدهای آن می‌تواند سال‌ها باقی بماند. داده‌ها همچنین نشان می‌دهد کشاورزانی که توانایی مالی ضعیف‌تری دارند در نتیجه افزایش قیمت آبیاری که به دلیل خشک‌سالی به آن‌ها تحمیل شده، زمین‌هایشان را رها کرده و در جست‌وجوی کار راهی شهرها شده‌اند.

تأثیر خطر تحریم بر تصمیم‌گیری دولت ایران

خطر تحریم کمک می‌کند تا بهتر معنای احتمال را برای رهبران ایران درک کنیم که ضمن مواجهه با مسئله برقراری توازن بین آب و انرژی، نگران تأمین امنیت غذایی باشند. رهبران در کشوری مانند ایران که با شدیدترین تحریم‌ها مواجه است، اگر بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی به تأمین امنیت غذایی و از آن مهم‌تر رسیدن به خودکفایی کمک کند، در کوتاه‌مدت، به‌رغم آنکه ممکن است مشکلات بیشتری را برای نسل بعدی رهبران برجای بگذارد چنین تصمیمی خواهند گرفت.

انگیزه اصلی برای افزایش تولید گندم در داخل کشور تجربه مخاطراتی است که در طول ۳۵ سال گذشته کشور با آن روبرو شده است. نخستین تجربه جنگ ایران و عراق و تخاصم روزافزون در رابطه با ایالات متحده در پیامد انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بود. دومی، ریشه در تحریم‌های اعمال شده بر علیه ایران دارد، که با تحریم‌های سال ۱۹۹۶ علیه ایران و لیبی آغاز شد و با اجرای محدودیت برای تجارت و روابط مالی با ایران در دوره اوباما به اوج خود رسید، این تحریم‌ها حتی برای فروش تجهیزات کوچک پزشکی به ایران مجازات‌های سنگین مالی اعمال می‌کردند. هم‌زمان با تنگ‌تر شدن حلقه تحریم‌ها آیت‌الله خامنه‌ای ایده «اقتصاد مقاومتی» را مطرح کرد، موضوعی که در طول پنج سال گذشته قسمت ثابتی از سخنانش بوده است. اقتصاد مقاومتی بر خودکفایی و ایزوله کردن کشور از بازارهای جهانی تکیه دارد تا بدین ترتیب آسیب‌پذیری کشور را در برابر فشارهای خارجی کاهش دهد مانند تحریم‌هایی که ایالات متحده و اتحادیه اروپا بر برنامه هسته‌ای ایران اعمال کردند. ری تاکی از شورای روابط خارجی، وضعیت کنونی «اقتصاد مقاومتی» را چنین تشریح می‌کند، «مسئله اصلی اقتصاد مقاومتی که ایرانیان را دو شقه کرده این است که آیا ادغام در اقتصاد جهانی انقلاب را تهدید می‌کند یا تضمین‌کننده ادامه بقای آن است. راه‌حل نهایی برای بحران آب در ایران به حاصل منظره بر روی این مسئله در اقتصاد مقاومتی وابسته است.»

با کنار هم قرار دادن همه عوامل، تلفیق ایدئولوژی «اقتصاد مقاومتی» در بین رهبران دینی، تأثیر بنیادها، یارانه‌های بودن انرژی و ملزومات کشاورزی، حمایت همه‌جانبه از خودکفایی گندم، توانایی کشاورزان برای کنترل تولید خود در کوتاه‌مدت با استفاده از چاه‌های شخصی و نقش بخش کشاورزی به‌عنوان یک کارفرمای بزرگ که یک پنجم نیروی کار در ایران را در خود جای داده است، گویای این است که تخلیه منابع آب زیرزمینی ایران ادامه خواهد یافت. تنها ممکن است فشار فراتر از طاقت عوامل طبیعی، در صدر آن‌ها ادامه روند خشک‌سالی و در درجه دوم ناممکن شدن بهره‌برداری به لحاظ فنی به دلیل کاهش آبخوان‌ها، دولت را وادار به کاهش کشت گندم کند.

### تأثیر غیرقابل مصرف شدن و یا غیرقابل دسترس شدن آب‌های زیرزمینی بر محیط‌زیست و انرژی

با کاهش سطح آبخوان‌ها، دسترسی به آب به‌طور مستقیم متناسب خواهد بود با میزان



Iran National Average		
Water Footprint per Tonne of Wheat	3,690	M <sup>3</sup>
Wheat Grown	1,556,000	Tonnes
Implied Water Needs	5,719,560,000	M <sup>3</sup>
<b>De-Salination Phase</b>		
Energy Use per M <sup>3</sup> of water produced	3.50	kWh
Electricity per M <sup>3</sup> of water produced		
<b>Pumping Phase</b>		
Line length	500	km
Pump stations	7	
Transmission Loss Factor	10%	
Annual Water Delivery Needs (including transmission loss factor)	6,291,450,000	cubic meters
Lift Distance	1,500	meters
Specific Power Use to Move Water Over Mountains	0.0042	kWh/M <sup>3</sup>
Energy Use for Horizontal Pumping	0.0002	kWh/M <sup>3</sup> /km
Implied Energy Use to Deliver Water	9.9	kWh/M <sup>3</sup>
Implied Annual Energy Use	62,411,184,000	kWh
BTU/kWh	3412.14	
Natural Gas Equivalent (raw)	212,955,697	mcf
Natural Gas Equivalent (raw)	213	BCF
Natural Gas Equivalent (adjusted for power plant heat rate)	608	BCF
Natural Gas Equivalent (adjusted for powerline transmission losses)	694	BCF
Natural Gas Implied Demand, All In, BCF/D	1.9	BCF/d

جدول شماره ۲. انرژی بالقوه مورد نیاز برای تولید ۱۰ درصد گندم مصرفی ایران با استفاده از آب نمک‌زدایی شده دریا.<sup>۳۰</sup>

۱۷۷ دلار برای هر تن بود، این نشان می‌دهد تولید هر تن گندم در ایران مرکزی که با آب نمک‌زدایی شده دریا که از خلیج منتقل شده است بیش از ۲ هزار و ۳۰۰ دلار «هزینه اجتماعی» دارد.

### ایران در حال ساخت زیرساخت‌های لازم جهت انتقال آب نمک‌زدایی شده به نواحی داخلی است

شرکت مهندسان مشاور طوس آب در حال حاضر بر ساخت خط لوله‌ای به طول ۳۰۰ کیلومتر نظارت می‌کند که آب را از محل تجهیزات نمک‌زدایی در بندرعباس به یک معدن سنگ معدن آهن در نواحی داخلی انتقال می‌دهد. این پروژه قرار است ۱۱۰ میلیون مترمکعب را از سطح دریا تا معدن سنگ آهن گل‌گهر در ارتفاع ۱۷۰۰ متری و سپس به معدن مس در ارتفاع ۲۷۰۰ و در نهایت به کارخانه‌های فولاد در استان یزد انتقال دهد. هزینه فاز اول پروژه گل‌گهر به‌تعمای چیزی در حدود ۱ میلیارد دلار برآورد می‌شود، برای تأمین آب مورد نیاز کشاورزی در نواحی داخلی ایران، نیاز به ساخت خط لوله‌ای است که ظرفیتی چندین برابر ظرفیت خط لوله گل‌گهر داشته باشد. هزینه ساخت سیستم تأمین آب غیرمتعارفی که بتواند کسری منابع سطحی و زیرزمینی را جبران کند بسیار سنگین خواهد بود. به‌تازگی یک شرکت کره‌ای برای ساخت یک کارخانه نمک‌زدایی از آب دریا در بندرعباس سرمایه‌گذاری کرده که قادر است روزانه به‌طور تقریبی ۲۰ هزار مترمکعب آب تازه تولید کند. بر مبنای این ظرفیت بهای تمام‌شده آب برای یک سال ۲/۵ دلار در هر مترمکعب خواهد بود، یعنی تأمین آب لازم برای افزودن ۱ درصد به ظرفیت تولید گندم ایران نیاز به ۱/۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، تنها برای ساخت تجهیزات نمک‌زدایی دارد.

هزینه انرژی برای انتقال هم سنگین خواهد بود، بیشتر انرژی برای انتقال آب به نواحی مرتفع فلات مرکزی مصرف می‌شود، یک چالش فیزیکی که به‌وسیله جاذبه تحمیل می‌شود و نمی‌توان با ابزارهای اقتصادی بر آن غلبه کرد. ایران به‌طور بالقوه منابع انرژی لازم برای ساخت زیرساخت‌های مورد نیاز برای کشاورزی در مقیاس صنعتی با آب نمک‌زدایی شده دریا را دارد، اما هزینه فرصت برای استفاده از گاز طبیعی و درآمد صادراتی که از دست می‌رود سنگین خواهد بود.

هرچند رهبران ایران بر استفاده از منابع زیرزمینی و نمک‌زدایی پافشاری می‌کنند و سرمایه و انرژی را صرف مقابله با شرایط دشوار اقلیمی می‌کنند، اما ناگزیرند موازنه پایه‌ای موجود در رابطه غذا-انرژی-آب را در نظر بگیرند؛ بنابراین، سریع‌ترین و کم‌هزینه‌ترین پاسخ در برخورد با بحران آبی که تولید گندم را متأثر می‌کند، واردات گندم است. ■

نویسنده: گابریل کالینز جی.دی

منبع: مقاله مرکز مطالعات انرژی مؤسسه سیاست عمومی بیکر، دانشگاه ریس

انرژی که مصرف‌کننده می‌تواند به بهره‌برداری، تصفیه و انتقال آب از یک نقطه به نقطه دیگر تخصیص دهد. در نهایت، تنها منبع واقعاً پایدار حداقل در مفهوم فیزیکی، نمک‌زدایی از آب دریاست. در حال حاضر استفاده از آب نمک‌زدایی شده نیازمند تخصیص انرژی بسیاری است.

منبع دوم، منابع زیرزمینی، بهره‌برداری از منابع زیرزمینی به پایین رفتن سطح آب تا نقطه‌ای می‌شود که عملاً کشاورزی را در بعضی مناطق به تعطیلی خواهد کشاند تا کشت در مناطقی امکان‌پذیر شود که دسترسی به آب ممکن است. این پدیده در حال حاضر نواحی غربی کمربند غربی آمریکا را که برای تولید به آبخوار دشت‌های بالا وابسته است، تحت تأثیر قرار داده است. کاهش سطح آب‌های زیرزمینی در ایالت گوجرات در شمال هندوستان، جایی که با کاهش شدید سطح آب، اراضی زیر کشت در زمان‌های غیر از بارندگی موسمی ۱۷ درصد کاهش یافته است.

کشاورزان ایرانی در مناطق اصلی تولید گندم از باران‌های موسمی برخوردار نیستند و با ادامه روند کاهش سطح آب‌های زیرزمینی که عملاً استفاده از چاه‌ها را غیرممکن

می‌کند با وضعیتی وخیم‌تر از مناطق خشک‌تر هند رویه‌رو خواهند شد. با توجه به کاهش سطح آب‌های زیرزمینی این وضعیت در مراکز اصلی تولید گندم ایران قابل مشاهده است. به‌عنوان نمونه، در منطقه زرین‌دشت از مراکز عمده تولید گندم در استان فارس و بزرگ‌ترین منطقه تولید گندم در ایران، سطح آب‌های زیرزمینی بین سال‌های خشک‌سالی ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱، ۳/۴ متر کاهش یافته است. به‌طور مشابه، بهره‌برداری بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی می‌تواند منجر به شور شدن آبخوار در اثر نفوذ آب دریا یا آب‌های شور سطحی شود و یا اینکه میزان شوری در اثر ارتباط با آب‌های شور زیرزمینی افزایش یابد. آبیاری با آب‌های شور باعث بالا رفتن میزان نمک در خاک شده و محصول را به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد. به‌عنوان نمونه، بررسی‌ها نشان می‌دهند آبیاری با آب شور می‌تواند موجب کاهش بیش از ۲۰ درصدی محصول نسبت به حالتی شود که گیاه با آب کم‌نمک‌تر آبیاری شده است. در این پژوهش‌ها گندم با آبی با درجه شوری ۹۶۰۰ mg/lit تا ۱۰۴۰۰ mg/lit آبیاری شده است (EC: ۱۲/۰ dS/m تا ۱۳/۰ dS/m). برای اینکه تصویری از این شوری داشته باشید در نظر بگیرید به دامداران توصیه می‌شود از تغذیه دام‌ها با منابع آبی با شوری ۷۰۰۰ mg/l بیشتر خودداری کنند. در بعضی از موارد با استفاده از مواد شیمیایی می‌توان تأثیرات بعضی انواع نمک‌ها، به‌ویژه تأثیرات ناشی از یون سدیم را کاهش داد، اما این درمان برای کشاورزان یا درآمد کمتر قابل اجرا نیست. اگر شوری در پی خودکفایی باشد به‌عنوان سیاست استراتژیک بایستی میزان گندم خود را تا حد ممکن در سطح بالا نگهدارد، بنابراین به منابع بزرگ آبی نیاز دارد، خواه از راه بهره‌برداری از منابع زیرزمینی باشد و خواه آب نمک‌زدایی شده دریا که به منطق داخلی کشور انتقال یافته است. هر دوی این منابع به‌شدت انرژی‌بر هستند. برای آنکه میزان و بهای انرژی برای تأمین منابع عظیم آبی را بررسی کنیم، آب نمک‌زدایی شده را که غایت نهایی زنجیره غذا-انرژی-آب در ایران است، در نظر می‌گیریم. اگر کشاورزان در نواحی مرکزی کشور ۱۰ درصد گندم مصرفی کشور را تولید کنند بر طبق محاسبات نویسنده نمک‌زدایی و انتقال مقدار آب مورد نیاز از خلیج فارس به فلات مرکزی ایران نیازمند ۱/۹ BCF/d گاز است (جدول شماره ۲).

این مقدار برابر تقریباً ۱۰ درصد مصرف روزانه گاز ایران در سال ۲۰۱۵ است. به بیان دیگر مصرف این مقدار گاز به‌معنای از بین رفتن پتانسیل صادرات LNG ایران است در صورتی که بخواهد صادرکننده جهانی گاز باشد. این مقدار گاز تقریباً برابر ۱۳ میلیون تن LNG در سال است. با توجه به اینکه ایران صادرکننده LNG نیست، با استفاده از آن می‌توان هزینه فرصت اقتصادی بالقوه استفاده از گاز برای تولید منابع آبی انرژی‌بر برای فعالیت‌های کشاورزی با ارزش‌افزوده پایین نظیر تولید انبوه گندم را محاسبه کرد. در بدترین حالت با قیمت فروش ۳۰۰ دلار در هر تن، ۱۳ میلیون تن LNG تقریباً ۳/۹ میلیارد دلار در سال ارزش دارد؛ بنابراین ارزش تقریبی یک تن گندم تولیدشده با آب نمک‌زدایی شده برابر است با ۲۵۰۰ دلار. در مقابل، در فوریه، سال‌های نقدی گندم قرمز نرم زمستانی درجه ۲ آمریکا در خلیج لوئیزیانا، ۲۰۱۷،

# روز صفر آب، مسئولیت‌های اجتماعی سازمان‌ها و اصلاح نظام اداری کشور



## جمشید شیخ\*

مدتی پیش در خبرها عنوانی توجه مرا جلب کرد: «روز صفر». این عنوان برای مطالعه خبر و گزارش مربوط به آن کافی بود. روز صفر که در قالب چند خبر و مقاله خبری دیگر منتشر شد، گزارشی بود برگرفته از نشریات خارجی که در اواخر سال گذشته و اوایل سال جدید میلادی به چاپ رسیده بود.

خلاصه این خبر و گزارش‌ها از این قرار بود که روز صفر، روز نام‌گذاری شده برای اتمام و پایان ذخایر آبی شهر ۵ میلیون نفری «کیپ‌تاون»، چهارمین شهر پرجمعیت کشور آفریقای جنوبی بود که ذخایر آبی آن بر اثر خشکسالی سه سال اخیر و افزایش جمعیت در دو دهه گذشته به این وضعیت رسیده بود. آخرین برآوردها و پیش‌بینی‌ها نشان می‌داد ظرف حدود سه تا چهار ماه تمامی ذخایر آب شیرین مصرفی مردم آن شهر خاتمه می‌یابد، شهری که در مجاورت دو اقیانوس اطلس و هند قرار دارد و سالانه پذیرای حدود ۲ میلیون نفر گردشگر است.

بخش‌هایی از گزارش‌های منتشرشده و گفته‌های مقامات محلی موضوع را مشخص‌تر می‌کند:

«تاریخ انتشار ۱۳۹۶ / ۱۰ / ۲۹»

به گزارش سرویس بین‌الملل خبرگزاری صداوسیما به نقل از خبرگزاری فرانسه از کیپ‌تاون، در پی وقوع خشکسالی بیسابقه در صد سال اخیر در کیپ‌تاون، مسئولان سازمان آب شهری از شهروندان خواستند در مصرف آب صرفه‌جویی کنند.

بر اساس اظهارات مقامات این منطقه پرجاذبه گردشگری آفریقای جنوبی، تنها ۱۰ درصد از آب‌های پشت سد‌های منطقه باقی مانده و سد مشهور «زی واتر سکولف» تقریباً به ته رسیده، کف آن کاملاً پیدا شده است و به‌سختی می‌توان لنگرگاه کشتی‌ها و قایق‌های تفریحی و گردشگری را در آن تشخیص داد.

لیسه ویلر، از دست‌اندرکاران این اسکله گردشگری، گفت: «در طول بیست سال گذشته هرگز سد را این قدر بی‌آب ندیده است.»

ساکنان کیپ‌تاون وقوع خشکسالی شدید که سبب ممنوعیت شنا و آبیاری باغچه‌ها شده است را از چالش‌های بزرگی می‌دانند که رفته‌رفته به نگرانی اجتماعی تبدیل خواهد شد.»

از این رو شهرداری شهر کیپ‌تاون مقرراتی را به این شرح وضع کرده است: «جیره‌بندی آب: از تازه‌ترین محدودیت‌های ساکنان کیپ‌تاون می‌توان به جیره‌بندی آب اشاره کرد که بر اساس دستور مقامات هر نفر در روز می‌تواند فقط از ۱۰۰

لیتر آب برای مصارف آشپزی، آشامیدن و شست‌وشوهای ضروری استفاده کند. همچنین شهرداری کیپ‌تاون از ساکنان این منطقه خواسته که زمان استحمام خود را محدود به دو دقیقه نمایند و از آبیاری باغچه‌ها و شستشوی ماشین‌هایشان خودداری کنند و حتی‌المقدور از آب‌شویه در توالت‌ها استفاده نکنند.»

در ادامه به بی‌توجهی فوری به شرایط بحرانی و پایداری آن اشاره می‌شود: «یکی از بزرگ‌ترین ایرادها و انتقاداتی که به سیاست‌گذاران مصرف آب شهری وارد است اینکه آنان باید زودتر از وقوع چنین پدیده طبیعی یعنی سال‌ها پیش از این رویداد سیاست‌ها و دستورالعمل‌های خاصی را در محدودیت مصارف آب صادر می‌کردند. همچنین برخی از شهروندان کیپ‌تاون ناگزیرند در شرایط کنونی از چشمه‌های اطراف بخشی از نیازهای خود را تأمین کنند.

با توجه به کاهش شدید سطح آب در سد‌های اطراف کیپ‌تاون مردم این مناطق از ادامه بحران آب در ماه‌های آینده خبر می‌دهند. کارشناسان محیط زیست با اشاره به کاهش نزولات جوی و باران در ماه‌های اخیر و سال گذشته، وقوع خشکسالی در کیپ‌تاون را در صد سال گذشته بی‌سابقه می‌دانند.

در حالی که جانستون، استاد دانشگاه کیپ‌تاون، معتقد است در صورتی که زمستان پرباران در پیش رو باشد فقط ۴۰ تا ۵۰ درصد از سد‌های این استان آب‌گیری خواهد شد. برخی دیگر از شدت گرما و خشکی بیشتر در کیپ‌تاون غربی خبر می‌دهند. مسئولان کیپ‌تاون در کشور آفریقای جنوبی با هشدار درباره خشکسالی بی‌سابقه



در این کشور خواستار صرفه‌جویی بیشتر شهروندان در مصارف عمومی آب شدند.» همان‌طور که مشاهده شد شرایط پیش‌روی چهارمین شهر بزرگ کشور آفریقای جنوبی که یکی از کشورهای توسعه‌یافته قاره سیاه به شمار می‌آید از بُعد ذخایر آب، به‌عنوان حیاتی‌ترین ماده موردنیاز بشر بعد از هوا، بسیار نگران‌کننده است و بدتر از آن تأخیر در اعلام به مردم، موجب شکایت و اعتراض شده است.

بررسی مقایسه‌ای وضعیت کشورمان و بسیاری از کلان‌شهرها که جمعیتی معادل یا بیشتر از کپ‌تاون دارند شاید وضعیت خیلی بهتری را نشان ندهد. هم از بُعد ذخایر آب و هم از بعد میزان مصرف، شرایط آبی امیدوارکننده به‌نظر نمی‌رسد:

### ۱. بُعد ذخایر

«وزارت نیرو اعلام کرد ۹۵ سد کشور کمتر از ۴۰ درصد آب دارند از میان ۱۷۷ سد بزرگ در شش حوضه آبریز اصلی کشور، ۹۵ سد ازجمله سدهای دز، بانه، سفیدرود، لار، زاینده‌رود، ساوه و ملاصدرا هم‌اکنون کمتر از ۴۰ درصد آب ذخیره‌شده دارند.»



به گزارش وزارت نیرو، بر اساس ارزیابی صورت‌گرفته از ابتدای سال آبی (ابتدای مهرماه) تا چهارم بهمن‌ماه حجم ذخیره ۱۷۷ سد بزرگ موجود در شش حوضه آبریز دریای خزر، خلیج فارس، دریاچه ارومیه، فلات مرکزی، هامون و سرخس ۲۰/۳۱ میلیارد مترمکعب است.

ورودی به این سدها ۳۳ درصد، خروجی آن‌ها ۸ درصد و حجم آب ذخیره‌شده در مخازن این سدها ۱۴ درصد نسبت به سال گذشته (سال ۱۳۹۵) کاهش یافته است. در حال حاضر حجم ذخیره کنونی آب در سدهای پنج‌گانه استان تهران (لار، طالقان، امیرکبیر، لتیان و ماملو) ۵۷۵ میلیون مترمکعب بوده و ۳۰ درصد حجم این سدها نیز پر است. بررسی این اعداد و ارقام حکایت از کاهش ۳ درصدی حجم مخازن سدهای پنج‌گانه استان تهران نسبت به مدت مشابه سال گذشته دارد. (روزنامه جمهوری اسلامی - ۸ بهمن ۱۳۹۶)

### ۲. بُعد مصرف سرانه

۱-۲. مصرف خانگی: بررسی‌های انجام‌شده، متوسط آب مصرفی هر ایرانی در روز را برابر با ۲۲۰ لیتر و در برخی گزارش‌های دیگر مقدار آب مصرفی هر فرد برای استحمام ۱۰ دقیقه‌ای را ۲۲۰ لیتر نشان می‌دهد. به‌طورکلی میزان مصرف خانگی آب در کشورمان (۲۲۰ لیتر) نسبت به میانگین جهانی (۱۵۰ لیتر) ۴۷ درصد (حدود ۱/۵ برابر) بیشتر بوده و ایران سیزدهمین کشور پرمصرف آب جهان است.

نمودار شماره ۵: مصرف سرانه آب خانگی در ایران و جهان



منبع: سایت خبری تابناک، ۱۳/۴/۱۳۹۶

این در حالی است که مصرف سرانه کل آب شیرین در ایران از بسیاری از کشورهای که حتی مصرف خانگی بیشتری نسبت به ایران دارند بیشتر است:

«در حال حاضر میانگین سرانه کل مصرف آب شرب در ایران (شامل تجاری، صنعتی، خانگی، فضای سبز و...) در حدود ۲۰۴ لیتر در روز است که در مقایسه با اکثر کشورهای اروپایی مانند اسپانیا (۲۰۰ لیتر در روز)، پرتغال (۱۹۴ لیتر در روز)، یونان (۱۷۵ لیتر در روز)، سوئد (۱۶۴ لیتر در روز)، دانمارک (۱۵۹ لیتر در روز)، انگلستان (۱۵۳ لیتر در روز)، اتریش (۱۵۳ لیتر در روز)، ایرلند (۱۴۲ لیتر در روز)، فرانسه (۱۳۹ لیتر در روز)، آلمان (۱۲۹ لیتر در روز)، هلند (۱۲۹ لیتر در روز)، بلژیک (۱۱۲ لیتر در روز) و لهستان (۹۸ لیتر در روز)، بالاتر بوده، ولی نسبت به برخی کشورهای اروپایی ازجمله سوئیس، فنلاند و ایتالیا و همچنین آمریکا و کانادا کمتر است؛ سرانه مصرف آب شرب در سوئیس ۲۵۲، در فنلاند ۲۱۳، در ایتالیا ۲۱۳، در آمریکا ۲۹۵ و در کانادا ۳۲۴ لیتر در روز است. (سایت شرکت سهامی آب منطقه‌ای کرمان - ۱۳۹۷/۱/۲۰)»

علاوه بر آن و بر اساس گزارش سازمان ملل متحد:

«هر انسان روزانه دست‌کم به ۵۰ لیتر آب نیاز دارد تا بتواند بنوشد، غذا درست کند و نیازهای بهداشتی خود را مرتفع کند. درواقع این ۵۰ لیتر آب برای دوری از انواع بیماری و حفظ کارایی انسان در زندگی حیاتی است، اما سازمان جهانی بهداشت مقدار متوسط سرانه ۱۵۰ لیتر را برای برآوردن نیازهای بهداشتی هر نفر در روز تعیین کرده است. در کل جهان روزانه ۱۰ میلیارد تن آب مصرف می‌شود. این در حالی است که بنا به اعلام همین سازمان تنها ۳ درصد از آب موجود در کل جهان قابل نوشیدن است و باقی‌مانده، آب دریا و غیرقابل نوشیدن است. از این ۳ درصد، ۵/۲ درصد به حالت یخ‌زده و در یخچال‌های قطب جنوب و قطب شمال قرار دارد و در دسترس بشر نیست؛ بنابراین انسان باید بتواند با ۰/۵ درصد باقیمانده همه نیازهای آشامیدنی و بهداشتی خود را برطرف سازد. آمارهای سازمان ملل نشان می‌دهد روزانه ۳ هزار و ۹۰۰ کودک در سطح جهان بر اثر مصرف آب آلوده یا بهداشت ناکافی جان خود را از دست می‌دهند.»

گاهی در کلان‌شهرهای ایران در اوج فصل گرما مقدار سرانه مصرف آب به ۲۵۰ لیتر در روز هم می‌رسد. به‌طور مثال بر اساس اعلام شرکت آب و فاضلاب استان تهران میانگین مصرف روزانه آب تهران در حال حاضر نزدیک به ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار مترمکعب یعنی ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار میلیون لیتر است که این میزان مصرف معادل حجم کل دریاچه چیتگر است.

نکته تأمل‌برانگیز درباره آب مصرفی کشورمان این است که هنوز آب شرب از آب مصارف بهداشتی تفکیک نشده است. این در شرایطی است که در اغلب کشورهای جهان، آب قابل آشامیدن آبی نیست که از دوش حمام یا شیر آب سرویس‌های بهداشتی جاری می‌شود. گر چه در دنیای پیشرفته کیفیت آب غیرشرب آن‌قدر بالاست که می‌توان برای پخت‌وپز هم از آن استفاده کرد، اما بخش بسیار کمی از آن صرف تهیه غذا می‌شود و همه مردم برای نوشیدن از آب‌هایی که در بطری عرضه می‌شوند استفاده می‌کنند، اما به‌دلیل آنکه تفکیک آب شرب از آبی که صرف سایر کاربردها می‌شود، نیازمند سرمایه اولیه زیادی است، بسیاری از کشورهایی که در زمره کشورهای ثروتمند جهان قرار ندارند، نمی‌توانند هزینه‌های راه‌اندازی با حفظ زیرساخت‌های مناسب تفکیک آب شرب را تقبل کنند و به همین دلیل مردم این کشورها مجبورند بخش بیشتری از درآمد خود را صرف پرداخت آب‌بها کنند. در کل جهان سرانه مصرف آب حدود ۱۵۰ لیتر است که برخی از کلان‌شهرهای ما دو برابر این میزان مصرف می‌کنند. این در شرایطی است که کشورمان دوره تنش آبی را پشت سر می‌گذارد و بخش‌های زیادی از تالاب‌ها و دریاچه‌هایی مانند هامون و ارومیه خشک شده است. در ایران از ۹۰ درصد آب اختصاصی به بخش کشاورزی، ۶۰ درصد هدر می‌رود.» (دنیای اقتصاد - ۱۳۹۷/۱/۲۰)

### ۲-۲. مصرف کشاورزی

بررسی مصرف آب در بخش کشاورزی وضعیتی به‌مراتب فجع‌تر را نشان می‌دهد: «طبق آمارهای موجود، راندمان آبیاری در ایران ۴۰ درصد است. در ایران سهم کشاورزی از آب‌های زیرزمینی ۴۹ میلیارد مترمکعب است که باید آن را به ۲۵ میلیارد مترمکعب کاهش داد تا بتوان امیدوی به نجات منابع زیرزمینی داشت. مصرف آب در کشور ۹۶ میلیارد مترمکعب است، یعنی حدود ۸۰ درصد از آب کشورمان را مصرف می‌کنیم. این اتفاق عجیبی است که تنها در کشور ما رخ



می‌دهد و کشورهایمانند امریکا و اسپانیا و هلند تنها بین ۲۱ تا ۲۵ درصد از منابع آبی خود استفاده می‌کنند و این در شرایطی رخ می‌دهد که آن‌ها منابع آبی غنی‌تری نسبت به ما دارند.

با وجود اینکه بیش از ۹۰ درصد مصرف آب در کشورمان مربوط به بخش کشاورزی است، ولی میزان بهره‌وری آب تنها ۳۰ درصد است.

در حال حاضر ۱۷۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز در کشور وجود دارد و ۲۹۸ دشت از ۶۰۹ دشت کشورمان بی‌لان منفی دارند که نشان‌دهنده بحران ویران‌کننده‌ای در منابع آبی کشور است و از طرفی ۶۰ درصد آب مورد نیاز در بخش کشاورزی از منابع آب زیرزمینی تأمین می‌شود و برداشت آب اضافی از چاه‌ها رقم بالایی را به خودش اختصاص داده است.

۹۲ درصد مصرف آب در بخش کشاورزی در مقایسه با آمارهای جهانی بسیار بالا است زیرا این رقم به‌طور متوسط در جهان ۷۰ درصد است و این میزان حتی در برخی از کشورها به ۵۰ درصد هم کاهش پیدا کرده است و این اهمیت مدیریت درست آب را در این کشورها نشان می‌دهد.

در مصرف آب روزانه و شرب نیز ایرانی‌ها جزو پرمصرف‌ها هستند به طوری که یک ایرانی دو برابر یک اروپایی و ۱/۵ برابر آمریکایی آب شرب مصرف می‌کند. (سایت تحلیل بازار کشاورزی - ۱۳۹۶/۵/۲)

### نمودار شماره ۲: سهم کشاورزی از مصرف آب در ایران و جهان



منبع: سایت خبری تابناک، ۱۳۹۶/۴/۱۳

با بررسی بیشتر موضوع و با توجه به پیش‌بینی‌های صورت گرفته از جمله ورود جهان به یک دوره خشکسالی سی ساله، وضعیت آبی آینده کشور وخیم‌تر می‌کند: «... چند ماه پیش سازمان فضایی امریکا «ناسا» گزارشی پیرامون گرمایش جهانی و خشکسالی در سی سال آینده جهان منتشر کرد که برای ما حکم تابلو خطر داشت. در این گزارش آمده بود بررسی‌های محققان نشان می‌دهد ۴۵ کشور جهان در معرض خشکسالی شدید هستند و ایران در رتبه چهارم فهرست هشدار قرار دارد. گزارشی نگران‌کننده که در بخشی از آن به رودخانه‌های دجله و فرات اشاره شده بود و اینکه این رودخانه‌ها چگونه بر اثر گرمایش زمین از یک سو و مسابقه سدسازی در منطقه از سوی دیگر بعد از رودخانه‌های هند، بیش از هر جای دیگر در حال از دست دادن آب هستند که خطر خشکیدن دجله و فرات برای ما به معنای از دست رفتن بارش‌های پاییزه و تشدید پدیده گرد و غبار است.

در این گزارش به کشورهایمانند ایران، عراق، ترکیه و سوریه هشدار جدی داده شده است که به‌خاطر استفاده نامطلوب از منابع آبی در معرض جدی خطر خشکسالی و بحران آب قرار خواهند داشت. در بخشی دیگر از این گزارش آمده که بعید نیست بین سی تا چهل سال آینده، بخش‌های وسیعی از ایران به بیابان مطلق تبدیل شود. (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۵/۱/۱۸)

با این مقدمات و صرف‌نظر از تحقق یا تحقق نشدن پیش‌بینی‌ها، تحت شرایط حاضر، میزان بارندگی و ورودی آب به سدها، ذخایر آبی (سطحی یا زیرزمینی)، الگوی مصرف خانگی، میزان مصرف آب شیرین و میزان آب مصرفی در بخش کشاورزی حاکی از وضعیت نگران‌کننده و غیرقابل قبولی است و هرچند که با توجه به سطح فناوری‌های کشورمان و حتی تکنولوژی روز جهانی، امکانات خیلی محدودی برای افزایش رطوبت و

بارش و افزایش ورودی آب (ورودی آب از رودخانه‌هایی که سرچشمه آن‌ها خارج از ایران هستند) وجود دارد، لیکن بی‌شک راهکارهایی برای هر دو بخش ورودی و ذخیره‌سازی و مصرفی وجود دارد که باید مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

کمبود امکانات (فناوری و منابع مالی)، ضعف مدیریتی، ساختارهای ناکارآمد و ... افزایش منابع آبی را برای دولت تقریباً ناممکن نموده، لیکن کنترل و بهینه‌سازی مصارف آبی کاملاً ممکن بوده و علاوه بر دولت، سازمان‌های دولتی و سازمان‌های عمومی غیردولتی و ... مردم در قالب سازمان‌های مردم‌نهاد یا به‌صورت انفرادی نیز می‌توانند در آن نقش مهم و جدی ایفا کنند، اما قطعاً دولت می‌تواند برای کنترل و بهینه‌سازی مصرف آب اقداماتی را به این شرح دنبال نماید:

- فرهنگ‌سازی در سطح گسترده و در ابعاد مختلف؛
- تغییر سبک آبیاری در بخش کشاورزی و لزوم اخذ مجوز کشت اقلام با توجه به مزیت منطقه‌ای؛
- الزام نمودن ماشین‌شویی (کارواش)‌ها به استفاده از روش‌های جدید (روش بازیابی، روش بخارشوی صنعتی...)
- **توضیح:** حسب آمار اسفندماه ۹۶، تعداد ۳۲۰ واحد کارواش به‌طور رسمی در شهر تهران فعال هستند. برآورد میزان مصرف سالیانه هر کارواش بر اساس میانگین روزانه ۳۵ مترمکعب (سایت خبری ایسنا، ۹۶/۱۲/۵)، بیش از ۴۸ میلیون مترمکعب یعنی معادل مصرف ۶۱۰ هزار نفر بر مبنای مصرف میانگین روزانه ۲۲۰ لیتر (۲۲/۰۰ مترمکعب) برای هر نفر در روز است.
- تغییر سبک آبیاری فضاهای سبز از روش غرق‌آبی به روش قطره‌ای؛
- وضع قوانین بازدارنده برای مصرف آب؛
- افزایش قیمت آب به‌صورت تصاعدی؛
- شناسایی و حذف چاه‌های غیرمجاز؛
- ایجاد پلیس آب؛

اما آنچه هدف این مقاله است به اقداماتی مربوطه می‌شود که دولت و سازمان‌های دولتی و عمومی برای کنترل و کاهش مصرف در اماکن در اختیار دولت و سازمان‌های نام‌برده می‌توانند انجام دهد. آیا دولت به‌طور جدی تاکنون به این موضوع توجه کرده و به آن پرداخته است؟

بهتر است پیش از هر مطلبی از حجم دولت، تعداد دستگاه‌های دولتی و عمومی، ساختمان‌ها و تعداد کارکنان بخش دولتی و عمومی و نیز چگونگی مصرف آب در اماکن متعلق به آن دستگاه‌ها، اطلاعاتی داشته باشیم:

تعداد وزارتخانه‌ها، مؤسسات دولتی، شرکت‌های دولتی، نهادهای غیردولتی و سازمان‌های تحت نظارت رهبری، مؤسسات و شرکت‌های تحت پوشش نهادهای غیردولتی، صندوق‌های بازنشستگی و شهرداری‌ها به این ترتیب است:

عنوان	تعداد (دستگاه)
وزارتخانه	۱۸
مؤسسات دولتی	۹۱۱
شرکت‌های دولتی	۷۷۹
نهادهای غیردولتی و سازمان‌های تحت نظارت رهبری	۴۲
مؤسسات و شرکت‌های تحت پوشش نهادهای غیردولتی	۵۹۵
صندوق‌های بازنشستگی	۲۰
شهرداری‌ها	۱۲۳۶
<b>جمع کل</b>	<b>۳۶۰۱</b>

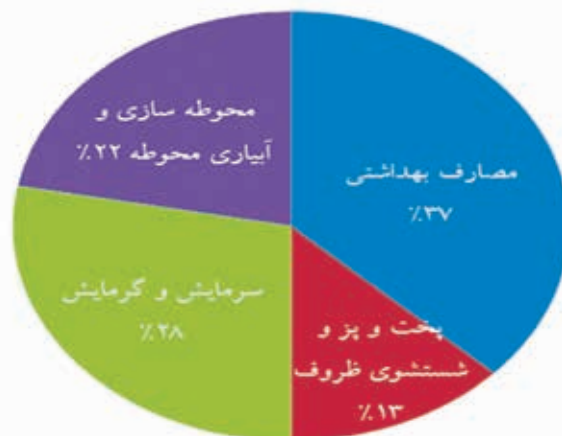
با جمع دستگاه‌های اجرایی می‌توان گفت که در کشور ۳۶۰۱ دستگاه اجرایی فعالیت می‌کنند. همچنین در استان‌های کشور هم حدود ۲۴۷ هزار و ۶۴ اداره کل و نهاد فعال هستند. تعداد حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی در سال ۱۳۹۳ از این قرار است:

عنوان	تعداد (نفر)
وزارتخانه‌ها، مؤسسات سازمان‌های دولتی	۲۰۳۴۰۰۰
کارکنان نیروهای انتظامی و نظامی	۶۰۰۰۰
شرکت‌های دولتی	۴۳۶۴۸۸
نهادهای عمومی و غیردولتی	۶۰۳۰۰۰
حقوق حالت اشتغال ایثارگران و مستمری والدین	۳۱۲۰۰۰
<b>جمع کل حقوق بگیران دستگاه‌های اجرایی</b>	<b>۳۹۸۵۴۸۸</b>

(منبع: سایت خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶/۱۱/۷)

اما در خصوص تعداد و مساحت اعیان و عرصه اماکن در اختیار دستگاه‌های اجرایی کشور (دولتی، عمومی، عمومی غیردولتی) اطلاعات مشخصی در دست نیست. از دیگر اطلاعاتی که برای بررسی موضوع و نتیجه‌گیری مورد نیاز است، فراوانی (نسبت) مصارف آب در واحدهای اداری است. طبق یکی از بررسی‌های انجام شده نسبت مصارف آب در اماکن اداری به این ترتیب است:

نمودار شماره ۳: سهم هر یک از مصارف در ساختمان‌های اداری



منبع: سایت مشاوران خدمات انرژی آریان بهسا

با توجه به اینکه هدف در این مقاله تحقیقی، بررسی میزان و نحوه مصرف آب در اماکن دولتی و ارائه راهکارهایی برای بهینه‌سازی مصرف آب است، اما به دلیل نبود سایر اطلاعات مورد نیاز از جمله مقدار مصرف آب در هر یک از مراکز و ساختمان‌های متعلق به دولت و بخش عمومی و غیردولتی، در ادامه از طریق تخمین به بررسی میزان مصرف آب، راهکارهای بهینه‌سازی مصرف و میزان صرفه‌جویی در استفاده از این مایه حیات می‌پردازیم.

اگر در نظر بگیریم در حال حاضر حدود ۴ میلیون نفر در بخش دولتی و عمومی مشغول به کار هستند (آمار سال ۹۳ نشان می‌دهد به‌استثنای ۳۱۲ هزار نفر حقوق‌بگیر حالت اشتغال، ۳ میلیون و ۶۷۳ هزار و ۴۸۸ نفر در دستگاه‌های اجرایی مشغول به کار بوده است). چنانچه بپذیریم میزان مصرف سرانه آب در کشور بر اساس کمترین میزان برآورد شده در روز ۲۲۰ لیتر باشد و این تعداد روزانه نیمی از ساعات عمر خود را - بدون احتساب ساعات خواب - در محل کار خود باشند بنابراین روزانه حدود ۵۰ درصد از مصرف آب، یعنی حدود ۱۱۰ لیتر، در محل کار محتملاً مصرف می‌شود (با توجه به بزرگی فضاهای سبز در محوطه‌های اماکن اداری، این مقدار می‌تواند بیشتر هم باشد)؛ به عبارت دیگر روزانه چیزی در حدود ۴۴۰ میلیون لیتر آب در کشور در ساختمان‌ها و مراکز اداری مصرف می‌شود؛ یعنی در چهار بخش مصرفی شامل مصارف بهداشتی، سرمایش و گرمایش، آبیاری فضای سبز و پخت‌وپز و شستشوی ظروف این میزان مصرف صورت می‌گیرد.

این در حالی است که شاید به‌راحتی بتوان احتمال داد:

- بخشی از شیرآلات معیوب هستند.

- عادات مناسبی برای امور بهداشتی در استفاده از آب (میزان باز کردن شیر، ممتد باز بودن شیر به‌ویژه در زمان وضو گرفتن و ...) وجود ندارد.

- وسایل سرمایشی و گرمایشی (چیلرها و ...) بعضاً قدیمی و پرمصرف هستند.

- سیستم عایق‌بندی ساختمان‌ها چندان مناسب نیستند.

- اغلب سیستم کنترلی هوشمند برای تنظیم دمای مناسب در فصول گرم و سرد در ساختمان‌ها وجود ندارد.

- آبیاری فضاهای سبز عموماً به روش غرقابی انجام شده و دقت کافی در کنترل مصرف آب در این بخش انجام نمی‌شود.

- عموماً اتومبیل‌های سازمانی و حتی شخصی کارکنان با استفاده از شلنگ آب در محوطه‌ها در ساعات اداری و غیراداری انجام می‌شود.

- از روش‌های صنعتی و مدرن در شستن مواد اولیه پخت غذا (سبب‌زمینی، گوجه‌فرنگی، گوشت و ...) و پختن غذا و نیز شستن ظروف استفاده نمی‌شود.

- از روش‌های جدید و از ماشین‌آلات صنعتی در تمیزکاری و شستن سطوح، راه‌پله‌ها، سالن‌ها و ... استفاده نمی‌شود.

- اگر بتوانیم صرفاً ۲۰ درصد از این مصارف را بهینه‌نماییم، حدود ۸۸ میلیون لیتر ذخیره خواهیم داشت یعنی معادل مصرف روزانه یک شهر ۴۴۰ هزارنفری و چنانچه موفق به کاهش مصرف تا حد سرانه جهانی (۱۵۰ لیتر در روز) روزانه به ازای هر نفر ۷۰ لیتر و در مجموع حدود ۲۸۰ میلیون لیتر ذخیره خواهیم داشت، یعنی معادل مصرف یک شهر ۱ میلیون و ۸۶۰ هزارنفری (حدود مصرف سومین شهر پرجمعیت کشور بعد از تهران و مشهد یعنی شهر اصفهان بر پایه سرشماری سال ۹۵ بر اساس مصرف سرانه ۱۵۰ لیتر در روز).

راه‌های متعددی برای بهینه‌سازی مصرف در اماکن دولتی وجود دارد که البته به کمی هزینه هم نیاز دارد، اما شاید در یک دوره کوتاه‌مدت با صرفه‌جویی در مصرف آب که با اقداماتی که انجام می‌شود میزان مصرف برق هم طبعاً کاهش خواهد یافت، صرفه‌جویی در هزینه‌های برق و آب صورت گرفته و موجب برگشت هزینه‌های انجام‌شده خواهد شد.

جهت تحقق صرفه‌جویی فوق، به تعدادی از توصیه‌ها راهکارهای صرفه‌جویی آب در ساختمان‌های اداری اشاره می‌کنیم:

۱. استفاده از کولر (چیلر) های کم آب‌بر؛
۲. جابه‌جایی کولرها به محل‌هایی کمتر در معرض تابش آفتاب؛
۳. استفاده از سایه‌بان برای کولرها؛
۴. استفاده از سیستم‌های مرکزی با قابلیت کنترل موضعی؛
۵. کنترل مصرف آب برای ظرفشویی و پخت‌وپز در اداراتی که رستوران دارند و نصب کنتور برای این محل‌ها؛
۶. استفاده از گیاهان همخوان با اقلیم برای فضای سبز ادارات؛
۷. استفاده از کودهای تراکم‌شده به‌جای فضولات حیوانی در فضای سبز؛
۸. استفاده از روش آبیاری قطره‌ای برای آبیاری فضای سبز؛
۹. انتخاب زمان آبیاری گیاهان فضای سبز در اوایل روز یا شب؛
۱۰. استفاده از کودهای گیاهی آلی برای باغچه‌ها؛
۱۱. جلوگیری از نشت شیرآلات بدون جایگزین با شیرهای کاهنده؛
۱۲. استفاده از درفشان (پرلاتور) برای کلیه شیرهای قدیمی؛
۱۳. کاهش تعداد دفعات چمن‌زنی؛
۱۴. تنظیم تیغه ماشین‌زنی درحالت ماکزیمم برای حفظ حداکثر رطوبت خاک و در نتیجه حداقل نیاز به آبیاری فضای سبز؛
۱۵. کنترل سرریز و نشت فلاش‌تانک‌ها و استفاده از فلاش‌تانک‌های دومرحله‌ای تنظیم‌شده با حداقل میزان آب؛
۱۶. کنترل نشت شیرآلات و اتصالات؛
۱۷. عدم آبیاری باغچه‌ها در روزهای بارانی؛
۱۸. سعی در پرورش گیاهان مشابه در کنار باغچه‌ها از لحاظ نیاز به زمانی یکسان برای آبیاری؛
۱۹. وجین علف‌های هرز فضای سبز برای جلوگیری از صرف آب و مواد مغذی؛
۲۰. خودداری از کاشتن گیاهان تزئینی و نصب فواره‌های پخش‌کننده آب؛
۲۱. جلوگیری از شست‌وشوی وسایل نقلیه با شلنگ آب؛
۲۲. نصب حداقل درفشان برای شیرهای معمولی؛
۲۳. کلیه لوله‌ها با توجه به شرایط آب و هوایی عایق کاری شود تا در تابستان برای رسیدن به آب سرد، مقدار زیادی آب هدر داده نشود و در زمستان برای رسیدن به آب گرم؛
۲۴. تنظیم فاصله حداقلی محل قرار گرفتن آب‌گرم‌کن در آبدارخانه با محل مصرف؛

۲۵. استفاده از سر دوش های کاهنده برای دوش ها؛  
۲۶. حذف تدریجی نظافت سالن ها و اماکن با استفاده تی شوی و استفاده از ماشین آلات صنعتی جهت صرفه جویی قابل توجه در مصرف آب و کاهش استهلاک نیروی انسانی.

### اما از کجا باید آغاز کرد؟

صرف نظر از اقدامات متعدد و مؤثری که دولت در زمینه افزایش منابع و بهینه سازی مصارف آب به ویژه در بخش کشاورزی و با مشارکت گسترده خود کشاورزان و سمن ها در سطح کشور می تواند انجام دهد، رئیس جمهور محترم می تواند در قالب اصلاحات نظام اداری در بخش های دولتی و عمومی (دستگاه های اجرایی) با فرهنگ سازی مناسب و صدور بخشنامه های مؤثر و پایش اجرای اقدامات لازم الاجرا و ... امکان کنترل و بهینه سازی مصرف آب را به خوبی فراهم آورد.

هم اکنون سازمان محیط زیست در این خصوص و در بخشی از آنچه تحت عنوان مدیریت سبز نام برده شده، اقداماتی را از جمله تدوین مجموعه ای از شاخص ها در قالب چک لیست نظارتی برای

پایش مصرف آب در دستگاه های اجرایی کشور انجام داده که در فرآیند ارزیابی سالانه شاخص های عمومی و اختصاصی دستگاه های اجرایی از آن استفاده می شود. اگرچه این اقدام خوبی است، ولی با توجه به آینده نگران کننده وضعیت آب، کافی به نظر نمی رسد. سازمان محیط زیست با قدرت اجرایی کافی باید بتواند نقش خود را در این عرصه قوی تر ایفا کند. برای این منظور در اولین گام، انجام اقدامات ذیل - از طریق مرکز آمار ایران - ضروری به نظر می رسد:

- تعیین میزان مصرف آب در دستگاه های اجرایی کشور در مقاطع مشخص مثلاً دو ماهه؛  
- تعیین تعداد اماکن دولتی و عمومی مورد استفاده دستگاه های اجرایی؛  
- تعیین متر از زیربنای هر ساختمان و فضای سبز اماکن مورد استفاده دستگاه های اجرایی؛  
- تعیین تعداد شاغلان در هر ساختمان؛  
و دیگر اطلاعات اولیه ای که با یک بخشنامه تکلیفی از سوی دولت و تعیین سازوکارهای نحوه احصاء آنها توسط مرکز آمار ایران قابل دستیابی می باشد.

در گام بعدی:  
- تعیین هدف کاهش مصرف، مثلاً ۲۰ درصد در ظرف یک سال برای هر دستگاه؛  
**توضیح:** این هدف گذاری برای بهینه سازی مصرف برای سال های بعد باید تا میزان مصرف در سطح سرانه جهانی و حتی بهتر از آن ادامه یابد.  
- اخذ مستمر اطلاعات و ارائه بازخورد به هر دستگاه؛  
- رتبه بندی دستگاه ها در سطح ملی (این اقدام

به صورت درون دستگاهی نیز می تواند انجام شود)؛  
- تعیین نشان افتخار ملی برای بهترین مدیریت دستگاهی در مصرف آب یا با عنوان کلی تر مدیریت سبز؛  
- تعیین سایر مزایا، پاداش و امکانات ارزشمند برای دستگاه های موفق در بهینه سازی مصرف آب و نیز سایر

شاخص ها و عامل های مندرج در مدیریت سبز؛  
این برنامه ها و اقدامات که نیازمند فرهنگ سازی، دستور اداری و تعیین بودجه لازم است، در صورت موفقیت، می تواند با تأثیرگذاری در سطح خانواده های کارکنان دستگاه های اجرایی به تحقق اهداف و برنامه های کشوری سرعت بیشتری بدهد، با کمی عزم بیشتر از سوی دولت و کارکنان دستگاه های اجرایی و با هدف گذاری صحیح، تدوین سیاست های کارآمد و برنامه ریزی درست دستیابی به میزان مصرف آب مطابق با سرانه جهانی (۱۵۰ لیتر در روز) و حتی بهتر از آن دور از دسترس نخواهد بود.  
بیان چند نکته دیگر نیز لازم می آید:

- هزینه های صرف شده برای اقدامات اصلاحی (لوله کشی برای آبیاری قطره ای فضا های سبز، دوجداره و عایق بندی نمودن ساختمان ها، خرید تجهیزات و ماشین آلات برای نظافت ساختمان ها) علاوه بر ارزش بزرگ ملی که نتایج آن حتی برای نسل های آینده نیز باقی خواهد ماند، به نوعی سرمایه گذاری محسوب می شود، چراکه کاهش هزینه های آب، برق و گاز و ... ظرف مدت کوتاهی به بازگشت سرمایه منجر خواهد شد.

- مدیران دستگاه های اجرایی پیش از هر دستورالعمل و بنا به اختیارات خود به ویژه در مواردی که به بودجه زیادی نیاز نباشد، می توانند در این زمینه اقدامات لازم و مؤثری را به انجام رسانند.  
اگر فرض بگیریم بخشی از نیاز به یک ماده مهم مانند بنزین ممکن است با جایگزینی ماده دیگری مانند گاز یا گازوئیل برطرف شود یا هر جایگزینی برای هر ماده یا انرژی دیگری وجود داشته باشد، باید اذعان کرد که آب مهم ترین ماده بدون جایگزین است. اگر امروز که هنوز شاید فرصت هایی برای نجات این عنصر حیاتی وجود داشته باشد، اقدامی نکنیم شاید فردا زمان کافی برای آن وجود نداشته باشد.

مسئولیت اجتماعی (OSR)<sup>۲</sup> تمامی سازمان ها اعم از دولتی، عمومی و حتی خصوصی ایجاب می کند، همگان در این زمینه کوشا باشند. شاید وقت آن باشد که مدال هایی مانند شجاعت و خدمت، امروز بیش از هر موضوع دیگر به ناجیان آب داده شود. شاید زمان آن رسیده است که مردم کالاها و خدمات سازمان ها و شرکت هایی را تقاضا کنند که علاوه بر کیفیت کالای تولیدی، نشان نجات

آب را دریافت کرده باشند. شاید موعد آن رسیده باشد که سازمان هایی که تاکنون سازمان های دیگر را ممیزی کرده و به آن ها انواع ابزارها و نشان های کیفیت کالا را می دادند، ممیزی خود را معطوف به میزان مصرف آب در مقیاس تولید و خدمات کنند.

فردا دیر است. امروز جهان را، کشورمان را، شهرمان را، سازمانمان را و خانواده مان را از بی آبی نجات دهیم. [وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؛ و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند (آیه ۳۰ سوره انبیاء)  
«قَالَ تَزْعُمُونَ سَبِّحْ سُبْحَانَ رَبِّكَ ذَا بَأْسٍ فَذَرُوهُ فِي سَبِّهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ. ثُمَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَكُمْ لَعْنٌ مِمَّا قَدْ كُفَرْتُمْ لَكُمْ لَعْنٌ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْتَسِبُونَ»؛ هفت سال پی در پی با جدیت تمام گشت می کنید، پس آنچه را درو کردید در خوشه خود به جا نهدید جز اندکی را که می خوردید. آنگاه پس از آن، هفت سال سخت و قحطی می آید که آنچه را از پیش برای آن ها نهاده اید (ذخیره کرده اید) می خورند مگر اندکی را که (به عنوان بلر زراعت) نگهداری می کنید (آیات ۶ و ۷ سوره یوسف)» ■

### \* کارشناس تأمین اجتماعی

#### پی نوشت:

۱. استفاده از تکنولوژی های روز برای تبدیل رطوبت هوا به آب، بارور کردن ابرها و مواردی از این دست - در صورت وجود امکانات و تجهیزات مربوطه - تا حدی می تواند افزایش منابع آبی را به دنبال داشته باشد، اما شاید حفظ طبیعت (جلوگیری از قطع درختان و حفظ مراتع و جنگل ها که افزایش رطوبت و بارندگی را به دنبال دارد، یکی از بهترین راه هایی باشد که به افزایش منابع آبی منجر می شود)
۲. سازمان های مردم نهاد و دوستدار طبیعت، در زمینه هایی مانند جلوگیری از آلودگی آب های سطحی، جلوگیری از قطع درختان و تخریب طبیعت، جلوگیری از استفاده غیر مجاز یا نامناسب از آب های سطحی و زیرزمینی از طریق مشارکت در برنامه ریزی ها، اطلاع رسانی، ترویج فرهنگ و ... می توانند به دولت کمک مهمی کنند.
۳. مردم به عنوان مصرف کنندگان خانگی می توانند با بهینه سازی الگوی مصرف نصب سردوش های کاهنده مصرف، کاهش زمان باز بودن شیر در مدت استحمام، استفاده از روش آبیاری قطره ای برای آبیاری باغچه ها و فضا های سبز مجتمع های مسکونی، استفاده از شیرهای قطع اتوماتیک، فلاش تانک های دو مرحله ای کم مصرف، تعمیر شیرهای خراب، جلوگیری از ریزش آب کولر و استفاده از کولرهای آبی با تبخیر پایین و مجموعه ای از دستورالعمل ها و روش های که می تواند به راحتی مصرف خانگی آب را بهینه کند.
۴. مسئولیت اجتماعی (Organizational Social Responsibility)، تعهد تصمیم گیران برای اقداماتی است که علاوه بر تأمین منافع خود، موجبات بهبود رفاه جامعه را نیز فراهم می آورد. در این تعریف، چندین عنصر وجود دارد: اولاً، مسئولیت اجتماعی، یک تعهد است که مؤسسات باید در قبال آن پاسخگو باشند؛ ثانیاً، مؤسسات مسئول اند از آلوده کردن محیط زیست، اعمال تبعیض در امور استخدامی، بی توجهی به تأمین نیازهای خود و تولید کردن محصولات زیان آور که به سلامت جامعه لطمه می زند، پیرهنند؛ و سرانجام، سازمان ها باید با اختصاص منابع مالی با اقداماتی از قبیل: کمک به فرهنگ کشور و مؤسسات فرهنگی و بهبود کیفیت زندگی، در بهبود رفاه اجتماعی بکوشند. در نهایت، مقصود از مسئولیت اجتماعی این است که چون سازمان ها تأثیر عمده ای بر اجتماع دارند، لاجرم چگونگی فعالیت آن ها باید به گونه ای باشد که در اثر آن زیانی به جامعه نرسد و در صورت رسیدن زیان، سازمان های مربوطه ملزم به جبران آن باشند. به عبارت ساده تر، سازمان ها باید به عنوان جزئی مرتبط با نظام بزرگ تر که در آن قرار دارند، عمل کنند (خلیلی عراقی، ۱۳۸۴).

### هزینه های صرف شده برای اقدامات اصلاحی (لوله کشی برای آبیاری قطره ای فضا های سبز، دوجداره و عایق بندی نمودن ساختمان ها، خرید تجهیزات و ماشین آلات برای نظافت ساختمان ها) علاوه بر ارزش بزرگ ملی که نتایج آن حتی برای نسل های آینده نیز باقی خواهد ماند، به نوعی سرمایه گذاری محسوب می شود، چراکه کاهش هزینه های آب، برق و گاز و ... ظرف مدت کوتاهی به بازگشت سرمایه منجر خواهد شد

هزینه های صرف شده برای اقدامات اصلاحی (لوله کشی برای آبیاری قطره ای فضا های سبز، دوجداره و عایق بندی نمودن ساختمان ها، خرید تجهیزات و ماشین آلات برای نظافت ساختمان ها) علاوه بر ارزش بزرگ ملی که نتایج آن حتی برای نسل های آینده نیز باقی خواهد ماند، به نوعی سرمایه گذاری محسوب می شود، چراکه کاهش هزینه های آب، برق و گاز و ... ظرف مدت کوتاهی به بازگشت سرمایه منجر خواهد شد



# به بهانه خودکفایی منابع خود را هدر ندهیم

## گفت‌وگو با مجید خالداری



با وجود اینکه بخش زیادی از جامعه روستایی مادر بخش دامپروری اشتغال دارند، اما در رسانه‌ها کمتر درباره مشکلات آن سخن گفته می‌شود. چالش‌هایی همچون وابسته بودن این صنعت به نهاده‌هایی همچون خوراک و هزینه تمام‌شده زیاد از جمله مسائلی است که این صنعت را با مشکل روبه‌رو کرده است. در شرایط موجود با افزایش قیمت ارز هزینه‌های بیشتری بر تولیدکنندگان تحمیل می‌شود و این موضوع ادامه مسیر فعلی را سخت‌تر کرده است. از طرفی سوءتفاهم درباره مسئله خودکفایی ما را به سمت سیاست‌هایی برده که به تخریب بیش از پیش محیط زیست اقلیم ایران منجر شده است. خالداری معتقد است مسئله مهم در تأمین نیاز غذایی هر کشور، تولید محصولات متناسب با شرایط اقلیمی و روی آوردن به محصولات است که در آن مزیت نسبی داریم. مسئله مهم‌تر تعامل با دنیا برای واردات و صادرات است. این هشدار است که بارها کارشناسان مختلف داده‌اند اما بی‌توجهی به آن در سال‌های اخیر تبعاتی جبران‌ناپذیر برای محیط زیست، کشاورزی و برخی صنایع از جمله نساجی داشته است. چند سال پیش زمین‌هایی را که مزیت نسبی آن تولید پنبه بود به کشت گندم اختصاص دادیم، جشن خودکفایی گرفتیم و یکی دو سال بعد دوباره بزرگ‌ترین واردکننده گندم دنیا بودیم. ما حاصل این سیاست‌ها نابودی صنعت نساجی بود. برای بررسی چالش‌های پیش‌روی صنعت دامپروری با دکتر مجید خالداری، عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان، به گفت‌وگو پرداختیم.

عاجز مانده است؛ یعنی ما هنوز نپذیرفته‌ایم که دامپروری یک علم است و باید از عالم آن کمک گرفت. به‌جز سطوح صنعتی دامپروری، سایر بخش‌ها، با کارشناس بیگانه هستند. واقعیت تلخ دیگر ناتوانی دانشگاه‌ها در پرورش نیروی کارشناسی توانا و عملی است که خارج از این بحث است؛ بنابراین برای اقتصادی کردن تولید باید بر بهره‌وری از مجموع این عوامل تأکید شود، ولی به دلیل اینکه حدود ۶۰ درصد از هزینه‌های تولید مربوط به تغذیه است، وزن بیشتری به خوراک و امور مربوط به آن مانند نرخ ارز داده شود.

شما تأکید می‌کنید به دلیل اشتغال و امنیت از تولید حمایت می‌شود، اتفاقاً اصلی‌ترین چالش کشاورزی و به‌ویژه دامپروری در ایران، حمایت نکردن دولت از تولیدکننده است. هیچ اجماعی بر سر این موضوع وجود ندارد. اگر از تولید حمایت می‌شد، امروزه روستاهای ما خالی از سکنه نبود. حدود ۳۰ درصد روستاهای ما به طور صد درصد خالی از سکنه شده‌اند. بقیه هم تا حدود ۷۰ درصد به شهر مهاجرت کرده‌اند. این مهاجرت که برای دستیابی به رفاه بیشتر نیست، بلکه ناشی از فقر و بی‌درآمدی است. از طرف دیگر، حدود ۷۰ درصد از واحدهای نیمه‌صنعتی ما غیرفعال‌اند. حمایت از تولید، یعنی اختصاص یارانه به نهاده‌های تولید، پرداخت تسهیلات بدون بهره یا با بهره کم، مشاوره و آموزش رایگان برای افزایش بهره‌وری و از همه مهم‌تر خرید تضمینی محصولات. تاکنون دولت‌ها اهتمام کمتری به این مباحث داشته‌اند یا هیچ توجهی نداشته‌اند؛ البته می‌توان به اقدامات مثبتی نظیر تعرفه‌های سنگین برای واردات فرآورده‌های لبنی مانند شیر خشک و کره، ممنوع بودن واردات پنیر و از همه مهم‌تر معاف بودن دامداران از مالیات اشاره کرد، ولی چنین اقداماتی بر اساس ضرورت زمان انجام شده‌اند و معلوم نیست که تداوم داشته باشند. نیاز است به دنبال اقدامات مثبت زیرساختی باشیم. به‌عنوان مثال، در بخش بهداشت تنها کمک دولت به دامداران ارائه برخی واکسن‌های رایگان نظیر تب برفکی است که در بسیاری از موارد به‌موقع نیست و نوسان‌های بعد از مرگ سهراب است و در سایر موارد ۱۰ درصد آن طبق یک فرآیند توزیع می‌شود و ۹۰ درصد آن وارد بازار سیاه می‌شود. گاه شما می‌بینید همین واکسن رایگان با هزینه ۷۰۰ هزار تومان به دست دامدار می‌رسد، یعنی فساد گسترده در شبکه دامپزشکی؛ به عبارت دیگر زیان‌هایی که در برخی سال‌ها تولیدکننده از ضعف شبکه دامپزشکی متحمل می‌شود هم‌پای نوسانات نرخ ارز است. این وضعیت نشان می‌دهد دولت نه برنامه‌ای برای تولید داخلی و نه برای حمایت از آن دارد، بلکه به‌نظر می‌رسد دست‌های پنهانی در کار است تا با تعطیلی واحدهای تولیدی، توجیهی برای واردات و رانت‌خواری داشته باشند. به‌یاد دارم زمانی احمدی‌نژاد در پاسخ به پرسشی مبنی بر خریدن شکرهای تولید داخلی این توجیه را داشت که شکرهای تولیدی خارج ۱۰ تومان ارزان‌ترند! شما خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل؛ به عبارت دیگر دولت حاضر نبود در قبال چرخیدن صنعت تولید شکر، کشاورزی حاصل از کشت نیشکر و چغندر قند و فرآورده‌های فرعی حاصل از این صنعت برای دامداران را (نظیر تقاله،

**صنعت دامپروری در ایران یک صنعت وابسته است و بسیاری از نهاده‌های دامی از قبیل خوراک و دارو وارداتی است. این موضوع باعث شده بهای تمام‌شده محصولات در کشور از قیمت نمونه وارداتی بیشتر باشد. با وجود این، به دلیل اشتغال‌زایی و مسائل مربوط به امنیت غذایی همچنان از تولید حمایت می‌شود. آیا راهی وجود دارد که بتوان با روش‌های بهینه پرورش دام و طیور از این وابستگی‌ها کاست؟**

در چند بخش مجزا به این پرسش پاسخ می‌دهم. ابتدا باید بگویم صنعت دامپروری ما در گذر زمان وابسته شده است، نه اینکه از ابتدا صنعت وابسته‌ای بوده باشد. مستحضرید که کشور ما تا یکصد سال پیش یک کشور صد درصد متکی به کشاورزی بوده است، هرچند این اتکا همچنان هم به قوت خود باقی است. دامپروری اصیل (و نه وابسته) ما هم نشئت گرفته از پرورش عشایری است و این از ریشه‌بایی‌های تاریخی آشکار است. بسیاری از کشورهای پیشرو در صنعت دامپروری، دام‌های ابتدایی را از کشورهای توسعه‌نیافته وارد و اصلاح نژاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، گوسفند پوستی قره گل از ایران به کشورهای پیشرفته رفته است تا چند سال پیش پوست این گوسفند به نام Persian Pelt (پوست ایرانی) در بازارهای جهانی خرید و فروش می‌شد. بز کرکی آق‌قوره از مناطق مرزی ایران و ترکیه، بز گوش‌بوی از آفریقای جنوبی، گاو گوش‌بوی برانگوس از هند و بسیاری موارد دیگر به کشورهای صنعتی رفتند. در حال حاضر هریک از دام‌های مذکور برند معروفی در صنعت دامپروری دنیا هستند، لذا بهتر است پرسیده شود چرا این صنعت اصیل و ریشه‌دار به تدریج وابسته شده است.

درباره هزینه‌های تولید، واقعیت این است که بهای تمام‌شده محصول در ایران زیاد است. دلیل این امر این است که صنعت طیور و گاو شیری کشور برای تغذیه خود به ترتیب به میزان ۱۰۰ درصد و ۶۰ درصد به خوراک‌های وارداتی نظیر کنجاله سویا، ذرت و جو وابسته‌اند و نوسانات نرخ ارز به‌شدت هزینه تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این حال هزینه‌های تولید در ایران، علاوه بر نهاده‌های تغذیه‌ای، وابسته به فاکتورهای دیگری نظیر پتانسیل ژنتیکی برای تولید، نیروی کار (کارگر و کارشناس زبده و مجرب)، استفاده از ماشین‌آلات روز، مدیریت، قدرت مالی تولیدکننده و نقش سازمان دامپزشکی است. به‌عنوان مثال، یک دامدار یا مرغدار بزرگ که قدرت مالی دارد و مصرف زیادی هم دارد، ذرت را از اسکله ۱۰۰۰ تومان خریداری می‌کند ولی تولیدکننده خرده‌پا این ذرت را ۱۳۰۰ تومان دریافت می‌کند. مورد دیگری که در کشور ما تولیدکننده‌ها، به‌ویژه خرده‌پاها از آن غافل‌اند، استفاده از نیروی انسانی ماهر در واحدهای تولیدی است. فقط یک کارشناس مجرب و توانا می‌تواند یک واحد را از بحران نجات دهد. متأسفانه این وظیفه‌ای است که برعهده بخش ترویج و آموزش وزارت جهاد کشاورزی است، ولی تاکنون از انجام آن

باگاس، ملاس) با آن همه اشتغال مستقیم و غیرمستقیم با یک هزینه ۱۰ تومانی حمایت کند. امنیت غذایی می‌تولد دولت در این زمینه هزینه کند. واقعیت این است تاکنون هزینه تولید در بخش دام و طیور را تولیدکننده پرداخت کرده است و هزینه در این بخش جزو اولویت‌های دولت نبوده است؛ بنابراین مشکل ما در قطع وابستگی نیست، بلکه مشکل فقدان برنامه‌ای است که تولیدکننده در سایه آن احساس امنیت کند.

## با توجه به کاهش فزاینده منابع آبی در سال‌های اخیر و آبر بودن صنعت دامپروری آیا امکان تولید تا مرز خودکفایی در کشور وجود دارد؟

متأسفانه علاوه بر بحران آب، در سایر منابع نظیر خاک و هوا نیز محدودیت داریم. با این حال در دنیای امروز خودکفایی و استقلال هم اصطلاحی دوپهلوی، گنگ و نامفهوم است. در حال حاضر، این اجماع جهانی وجود دارد که تولید باید نسبت به منطقه جغرافیایی تخصصی شود، یعنی چنانچه محصولی در نقطه‌ای دیگر از جهان ارزان‌تر تولید می‌شود، لزومی ندارد به‌بانه

خودکفایی و استقلال منابع خود را هدر دهید تا آن محصول را تولید کنید. هزینه تولید گوشت گاو در برزیل به دلیل منابع علوفه‌ای فراوان بسیار پایین است. تولید قهوه مختص تانزانیا و اتیوپی است. شما نمی‌توانید ادعا کنید من در ایران می‌خواهم در تولید قهوه خودکفا باشم؛ البته این‌ها یک مصداق است. در کشاورزی ایران هنوز بعد از سه دهه، موضوع کشت و تولید تخصصی محصولات حل نشده است. شعار بحران آب ما گوش فلک را کر کرده، ولی در تمام نقاط کشور هندوانه و برنج کشت می‌شود، یعنی وزارت کشاورزی ما هنوز نتوانسته است برنامه‌ای ارائه دهد که دو استان شمالی را به کشت برنج اختصاص دهد، بلکه گاهی کشت برنج در مناطق کویری را با آب و تاب گزارش و تبلیغ می‌کند. عقل سلیم حکم می‌کند شما برنج و هندوانه را با هزینه کمتری وارد کنید و آب و خاک موجود را به تولید علوفه برای دامپروری اختصاص دهید و در عوض محصولات لبنی را به کشورهای عربی صادر کنید. باید پذیرفت هیچ کشوری استعداد خودکفایی در هر نوع محصولی را ندارد و تولید اقتصادی یک محصول حکم می‌کند که شما در جهت منافع ملی حرکت کنید.

## در سال‌های اخیر تا چه اندازه در زمینه اصلاح نژاد دام موفق بوده‌ایم و چقدر از وابستگی به خارج در زمینه علم ژنتیک کاسته شده است؟

به طور یقین بخش زیادی (حدود ۵۰ درصد) از راندامان افزایش تولید طی سه دهه اخیر ناشی از اصلاح نژاد و علم ژنتیک بوده است، ولی متأسفانه این پیشرفت ژنتیکی ناشی از تولید داخلی نیست، بلکه تمام و کمال آن وارداتی است. در حال حاضر تمام گاو‌داری‌های صنعتی ما از اسپرم‌های وارداتی برای تولید گوساله استفاده می‌کنند. مرغ‌داری‌های ما متکی به واردات مرغ‌های اجداد هستند. تقریباً کلیه مراکز تکثیر آبریان در داخل تعطیل و تخم چشم زده از خارج وارد می‌شود. تنها حوزه بکر ما در بخش دامپروری، گوسفند و بز بود که این حوزه هم در حال حاضر دستخوش تغییراتی در این زمینه است. لذا علی‌رغم آنکه متخصصان ژنتیک حیوانی برجسته‌ای در سطح ملی و بین‌المللی داریم، ولی در زمینه عملی فاقد یک محصول هستیم و تقریباً می‌شود گفت وابستگی ما روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شود. اصلاح نژاد برای ظهور خود به ترتیب اولویت به هزینه، متخصص و زمان نیاز دارد. پس از انقلاب هزینه‌های هنگفتی در این زمینه صرف شده است. چهار دهه زمان کافی برای انجام یک کار اصیل و دستیابی به گله‌های هسته بوده است، ولی فقدان برنامه کاری مشخص و سیاست‌های ناپایدار دولت‌ها سبب شده است فاقد هر نوع دام، طیور، آبریان و زنبورعسل با ظرفیت ژنتیکی مناسب باشیم.

## برخی معتقدند با توجه به مشخصات اقلیمی ایران باید به سمت اصلاح نژادهای بومی رفت. در حالی که در برخی موارد فاصله چشمگیری میان میزان تولید نژادهای بومی و خارجی وجود دارد. نظر شما درباره این امر چیست؟

هر دو پرسش شما درست است، هم شرایط اقلیمی ما متفاوت است و هم تفاوت تولید بین دام‌های بومی و اصلاح‌شده خارجی زیاد است. در ایران انواع گونه دام، طیور، آبریان و حتی زنبورعسل وجود دارد. با توجه به گونه، جامعه پرورش دهنده، نوع سیستم و شرایط ممکن است پاسخ متفاوتی برای این پرسش وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال، برای گاو شیری و طیور که چاره‌ای جز شرایط کنترل‌شده برای آن‌ها نداریم، واردات ژنوتیپ‌های خارجی توجیه‌پذیر است، ولی در کنار آن باید ژن بومی را به‌عنوان برندهای نهفته حفظ کنیم. مشابه همان کاری که کشورهای پیشرفته انجام می‌دهند. من در سال ۸۸ برای یک فرصت مطالعاتی به دانمارک رفتم. یکشنبه‌ها از طرف دانشگاه برنامه

## در حال حاضر، این اجماع جهانی وجود دارد که تولید باید نسبت به منطقه جغرافیایی تخصصی شود، یعنی چنانچه محصولی در نقطه‌ای دیگر از جهان ارزان‌تر تولید می‌شود، لزومی ندارد به‌بانه خودکفایی و استقلال منابع خود را هدر دهید تا آن محصول را تولید کنید

طبیعت گردی بود. تصور نمی‌کردم دانمارک گاو بومی دارد و در حفظ آن می‌کوشد. مراتع آنجا پر بود از گاوهای بومی، یعنی حتی کشور پیشتازی مانند دانمارک که تا چند سال پیش، لبنیات ما را از طریق پرورش صنعتی تأمین می‌کرد، اولویتی برای نظام سنتی دامداری دارد و همه سرمایه‌گذاری خود را به واحدهای مدرن صنعتی اختصاص نمی‌دهد. در حال حاضر، کل جامعه عشایری ما (حدود ۱/۵ میلیون نفر) و یک‌سوم از جامعه روستایی (حدود ۵/۵ میلیون نفر) با ۹۰ میلیون هکتار مراتع، از طریق دامپروری سنتی امرار معاش می‌کنند. به‌جز دام‌های بومی، هیچ نوع دامی نمی‌تواند در این شرایط تولید محصول کند و از این منظر باید به دام‌های بومی به‌عنوان یک محصول استراتژیک ملی نگاه کرد. اگر دام بومی نباشد، ۶ میلیون اشتغال مذکور تعطیل می‌شود و ۹۰ میلیون هکتار مرتع موردنظر بلااستفاده می‌ماند. نتیجه نهایی چنین اقدامی مهاجرت باقیمانده روستاییان و عشایر به حاشیه کلان‌شهرها و رشد بزهکاری خواهد بود، آن‌هم بخشی از جامعه که بدون تحمیل هیچ هزینه‌ای برای

مصرف شهرنشینان مواد پروتئینی باکیفیت تولید می‌کند. از طرفی وقتی شعار اقتصاد مقاومتی داده می‌شود، باید تکیه بر نژادهای بومی باشد و اصل و فرع با هم عوض نشود. متأسفانه در حال حاضر، نهادهای موازی با حاکمیت نظیر هلدینگ اقتصادی کوثر یا شرکت سپیدان - وابسته به بنیاد شهید - اقدام به واردات دام‌های خارجی به کشور می‌کنند. شعار هم می‌دهند که هدف ما اقتصادی و انحصاری نیست، بلکه خدمت و اشتغال است. درحالی‌که این نهادها نه از وضعیت منابع ملی و اقلیمی کشور باخبر هستند و نه از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پرورش دهندگان ما اطلاع کاملی دارند. اگرچه برای برخی از گونه‌ها و برخی از سیستم‌های تولیدی استفاده از نژادهای خارجی منطقی است، ولی وارداتی که فاقد پشتوانه منطقی و کارشناسی باشند از دو جهت اثرات سوء دارد. اگر این واردات گسترده باشد، سبب خروج دام‌های بومی کشور از رده تولیدی می‌شود و پس از دوره‌ای چندساله، نژادهایی که پس از صدها و بلکه هزاران سال با اقلیم و سایر شرایط محیطی کشور سازگار شده‌اند برای همیشه نابود می‌شوند. از طرف دیگر دام‌های خارجی نظیر گوسفند و بز که پرورش آن‌ها تا حدودی به مرتع وابسته است به‌آسانی با اقلیم ما سازگار نخواهند شد و ممکن است در آینده، نتیجه مطلوب همچون اطلاعات اعلام‌شده از سوی شرکت‌های فروشنده را تأمین نکنند.

## موضوع واردات فرآورده‌های دامی در سال‌های اخیر مسئله‌ای چالش برانگیز بوده است. برای نمونه واردات شیر خشک باعث فشار بر تولیدکنندگان شیر شده است. چه راهی برای ساماندهی واردات این محصولات وجود دارد؟

متأسفانه پس از انقلاب ما تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد توسعه گاو‌داری‌های شیری گذاشتیم و از بخش‌های دیگر غافل شدیم. نتیجه این شده است که امروز ۱۵۰۰-۱۰۰۰ تن شیر سرگردان داریم. قیمت شیر سه سال است که بین ۱۳۵۰-۱۲۰۰ تومان ثابت مانده درحالی‌که قیمت گوشت گوسفند سه برابر شده است؛ البته این نکته را هم باید گفت در حال حاضر مصرف سرانه لبنیات ما حداکثر ۷۵ کیلوگرم است که نسبت به میانگین جهانی (۱۱۰ کیلوگرم) و کشورهای پیشرفته (بیش از ۳۰۰ کیلوگرم) بسیار پایین است که البته به وضعیت اقتصادی خانوارهای ما و نقش وزارت بهداشت از نظر تبلیغ و تأکید مرتبط است. با این حال، برای همین مقدار مازاد تولید هم دچار مشکل هستیم. ما سالانه ۳۰۰ میلیون دلار واردات کره از نیوزیلند داریم، چون چربی شیر تولیدی ما پایین است. واردات شیر خشک باکیفیت برای استاندارسازی محصولات تولیدی در کارخانه‌ها از نظر کیفیت و شکل فیزیکی ضروری است، ولی مشکلی که وجود دارد این است که شما ممکن است به این بهانه واردات زیادی داشته باشید یا به واردات پالم اقدام کنید و در نتیجه، هم تولید داخل را با مشکل مواجه کنید و هم سلامت مصرف‌کننده را به‌خطر بیندازید، اما اصل مشکل در سیاست خارجی ماست که تعامل لازم را با کشورهای همسایه ندارد. کشورهای حاشیه خلیج فارس بهترین بازار برای محصولات لبنی هستند، ولی ما از این ظرفیت استفاده نمی‌کنیم. جالب است که این بازارها را عربستان سعودی اشغال کرده است؛ یعنی عربستان جزو بزرگ‌ترین واردکنندگان و صادرکنندگان فرآورده‌های لبنی در دنیاست. عربستان تولید شیر ندارد، ولی با احداث دو کارخانه لبنی الصافی و المرعی و خرید شیر خشک و کره از کشورهای نیوزیلند، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا، آن‌ها را فرآوری و به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می‌کند. ما هم نشسته‌ایم و داریم نگاه می‌کنیم؛ به‌عبارت دیگر واردات مشکل کوچکی است که می‌تواند ساماندهی شود. هنر در تعامل و بازیابی برای صادرات محصول تولیدی است که در شرایط فعلی حلقه گمشده ما ایرانی‌هاست. ■

# یک تبیین نظری جامعه‌شناختی درباره ایده «موفقیت‌های کوچک»

## ۱- مقدمه



محمد حبوظن\*

این است که بر اساس این ایده قرار است کنش‌گران و فردفرد انسان‌ها (عاملیت‌ها) با اقدامات کوچک و ابتکار عمل فردی خود دست به اصلاحاتی در رویه‌ها و قواعد موجود (ساختارها) بزنند تا موفقیتی هر چند کوچک در یک حوزه فعالیت رقم بخورد. در این مبحث، منظور از ساختار، روابط و مناسبات، قواعد و رویه‌های تقریباً ثابت و پایداری است که میان افراد یا گروه‌های اجتماعی یک جامعه برقرار است و رفتارها و کارکردهای افراد و کنش‌گران را کنترل و محدود می‌کند. برخی ساختار را به منزله روابط غالب در نهادها و سازمان‌های سیاسی می‌دانند و برخی آن را مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی همچون دیوان‌سالاری، اجتماع سیاسی، اقتصاد و دین می‌دانند. آنتونی گیدنز<sup>۲</sup> تعریف منحصر به فردی از ساختار دارد: «مجموعه‌ای از قواعد و منابع سازمان‌یافته تکرارشونده». منظور از عاملیت، همان کنش‌گران فردی یا جمعی هستند که با داشتن قدرت و آزادی عمل می‌توانند به کنش و رفتاری فراتر از الزام‌های ساختاری و نهادی دست بزنند و تغییراتی در ساختارها ایجاد کنند.

در دعوی نظری ساختار و عاملیت، برخی معتقدند همه رفتارها و عملکردهای فردی و جمعی و حرفه‌ای و سازمانی افراد در چارچوب ساختارهای کلان جامعه و نهادها شکل می‌گیرد و این ساختارها الزامات و محدودیت‌هایی را بر افراد تحمیل می‌کنند و مانع ایجاد اصلاح از سوی آن‌ها می‌شوند. اما برخی دیگر قدرت و آزادی عمل بیشتری را به افراد یا کنش‌گران (عاملیت‌ها) قائل‌اند و معتقدند عاملیت‌ها می‌توانند بدون توجه به ساختارها یا با دورزدن آن‌ها، تغییرات و اصلاحاتی را در ساختارها ایجاد کنند. اما آنچه در روند تکاملی این مبحث نظری اتفاق افتاده و در اغلب نظریه‌های جامعه‌شناسان مابعد کلاسیک مشترک است این است که نوعی پیوند و رابطه متقابل بین ساختار و عاملیت وجود دارد و تعیین جایگاه مستقل و جداگانه برای این دو و اختصاص جایگاه برتر برای یکی از این دو به راحتی امکان‌پذیر نیست. در فرصت کوتاه این یادداشت به نظریه و تحلیل دو جامعه‌شناس؛

یعنی گیدنز و بوردیو، در این زمینه بسنده شده است. گیدنز در نظریه خود تحت عنوان «ساختاربندی»<sup>۳</sup> سعی دارد نشان دهد رابطه متقابل و دیالکتیک میان ساختار و عاملیت وجود دارد و این دو را نمی‌توان از هم جدا کرد؛ آن‌ها دو روی یک سکه‌اند. هر کنش اجتماعی دربرگیرنده یک ساختار است و هر ساختاری نیاز به کنش اجتماعی دارد. عاملیت‌ها با رویدادهایی سر و کار دارند که یک فرد عامل آن‌هاست. هر چیزی که اتفاق می‌افتد می‌توانست اتفاق نیفتد، اگر که فردی در وقوع آن دخالت نمی‌کرد. لذا گیدنز با تأکید بر عاملیت، به عوامل انسانی و کنش‌گران فردی قدرت بزرگی قائل است. این کنش‌گران هر چند در چارچوب ساختارها و تا اندازه‌ای تحت الزامات و محدودیت‌های ساختاری عمل می‌کنند. اما در تغییر، تکمیل و حتی در ساخت ساختارهای جدید می‌توانند نقش ایفا کنند؛ زیرا ساختارها فقط الزام‌آور و محدودکننده نیستند، بلکه در کنار آن، توانایی بخش هم هستند و اغلب به عوامل انسانی و کنش‌گران اجازه می‌دهند اعمالی را انجام دهند که بدون وجود

اخیراً یادداشتی از آقای محمد فاضلی، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، با عنوان «موفقیت کوچک چیست؟» خواندم. ایده و مفهوم موفقیت‌های کوچک که اخیراً از آن استقبال شده و یک کانال تلگرامی به همین نام نیز راه‌اندازی شده است، موضوع درخور تأمل و به احتمال زیاد راهگشایی است. واقعیت این است مدیریت کلان کشور در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی با مشکلات و نارسایی‌های زیادی روبه‌رو است و اعتقاد

بر این است که در برخی از این حوزه‌ها می‌توان با انجام اقدامات و ابتکار عمل‌های کوچک از سوی فرد فرد جامعه به موفقیت‌هایی هر چند کوچک دست یافت. پیام خیلی ساده «موفقیت‌های کوچک» این است: هر چند ساختارها و نظام‌های حاکم بر حوزه‌های مختلف زندگی فردی و جمعی ما اجازه اصلاحات و تغییرات اساسی را

در این حوزه‌ها نمی‌دهند و محدودیت‌ها و موانعی را برای افراد و کنش‌گران ایجاد می‌کنند، اما همین کنش‌گران می‌توانند با اقدامات کوچک و ابتکار عمل‌های کوچک در داخل همین ساختارهای موجود دست به اصلاحاتی بزنند، بدون اینکه ساختارها را تغییر دهند یا از بین ببرند. اگر تعداد این اقدامات موسوم به موفقیت کوچک و تعداد کسانی که این اقدامات را انجام می‌دهند بیشتر شود، امکان بروز موفقیت بزرگ و حتی تغییر و اصلاح در ساختارها وجود خواهد داشت.

در یادداشت اخیر محمد فاضلی از مخاطبان دعوت شده است در تعریف و تبیین این مفهوم مشارکت کنند و اگر متونی از نظریه‌پردازان در تشریح این مفهوم سراغ دارند، ارائه دهند. در همین راستا در اولین یادداشت‌م و در حد وسع خود سعی می‌کنم نکاتی را در تبیین نظری ایده موفقیت‌های کوچک به اشتراک بگذارم و در آخر با استفاده از همین تبیین‌ها، دیدگاهم را درباره الزامات و مفروضات این ایده بیان کنم. آنچه در مرحله آغازین شکل‌گیری ایده موفقیت‌های کوچک اهمیت دارد این است که کارشناسان و صاحب‌نظران کشورمان در حوزه‌های مختلف توسعه، در تبیین و شناخت نظری این ایده مشارکت کنند تا ضمانتی باشد برای موفقیت هرچه بیشتر این ایده؛ چرا که به قول پیر بوردیو<sup>۱</sup> تحقیق و کار تجربی بدون نظریه کور است و نظریه بدون تحقیق و کاربرد تجربی بی‌مایه است.

## ۲- تبیین نظری

به نظر می‌رسد موضوع مورد بحث را می‌توان با یکی از دوگانه‌های موجود در جامعه‌شناسی یعنی «دوگانه ساختار و عاملیت»<sup>۲</sup> تحلیل و تبیین کرد. دوگانه ساختار و عاملیت یکی از مباحث مهم در نظریه‌های جامعه‌شناسی بوده و هست. در واقع، ارتباط ایده موفقیت‌های کوچک با این مبحث جامعه‌شناسی در

در دعوی نظری ساختار و عاملیت، برخی معتقدند همه رفتارها و عملکردهای فردی و جمعی و حرفه‌ای و سازمانی افراد در چارچوب ساختارهای کلان جامعه و نهادها شکل می‌گیرد و این ساختارها الزامات و محدودیت‌هایی را بر افراد تحمیل می‌کنند و مانع ایجاد اصلاح از سوی آن‌ها می‌شوند، اما برخی دیگر قدرت و آزادی عمل بیشتری را به افراد یا کنش‌گران (عاملیت‌ها) قائل‌اند و معتقدند عاملیت‌ها می‌توانند بدون توجه به ساختارها یا با دورزدن آن‌ها، تغییرات و اصلاحاتی را در ساختارها ایجاد کنند





قدرت یا استعداد و سرمایه این تغییر و اصلاح را دارند؟ باید توجه داشت که در نظریه ساختاربنندی گیدنز، کنش مستلزم قدرت تغییر است و هر کنشگری الزاماً عاملیت نیست، بلکه باید قدرت تأثیرگذاری بر جهان اجتماعی‌اش را داشته باشد؛ همچنین در نظریه بوردیو، فرض بر این است که کنش گر باید از یک ویژگی، قدرت و سرمایه (اعم از اجتماعی، فرهنگی یا اقتصادی) برخوردار باشد تا بتواند تغییرات و اصلاحاتی را در قواعد میدان و ساختارها ایجاد کند.

دوم: ماهیت و شرایط حاکم بر حوزه‌ای که قرار است موفقیت کوچک در آن رقم بخورد، از نظر اهمیت و برتری نسبی آن دو - یعنی ساختار و عاملیت - در چه وضعیتی است؟ به‌عنوان مثال اگر قرار است این موفقیت کوچک در یکی از حوزه‌های مدیریت سیاسی، اقتصاد یا محیط زیست کشور اتفاق بیفتد، باید دید در آن حوزه برتری نسبی بین ساختار و عاملیت چگونه و با کدام است؟ آیا ساختارها و نظام‌ها در این حوزه اجازه تغییر و اصلاح را به عاملیت می‌دهند؟ قطعاً چیرگی نسبی که عاملیت‌ها می‌توانند در برابر ساختارها داشته باشند، در حوزه امور و نهادهای فنی یا دیوان‌سالاری بیشتر است تا حوزه امور سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر کشورمان؛ بنابراین می‌توان پیشنهاد کرد که در کاربست ایده موفقیت‌های کوچک ابتدا باید شناختی از شرایط و ماهیت حوزه کاری مورد نظر داشته باشیم تا از کارایی و توفیق این ایده اطمینان نسبی داشته باشیم.

۲. در نظریه ساختاربنندی گیدنز فرض بر این است که عاملیت‌ها با انجام کنش‌ها و فعالیت‌های خود و تکرار آن‌ها می‌توانند ساختارهای موجود و حاکم بر حیات اجتماعی و جامعه خود را تغییر داده و ساختارهای جدید مطلوب خود را ایجاد کنند. به نظر می‌رسد آنچه در این نظریه به‌عنوان شرط لازم اهمیت دارد، «تکرار» این کنش‌ها و ابتکار عمل‌هاست که در نهایت موجب نهادینه شدن آن‌ها و تبدیل آن‌ها به یک ساختار جدید و اصلاح‌یافته می‌شود؛ بنابراین دامنه کاربرد این نظریه به‌احتمال زیاد محدود به کنش‌ها و فعالیت‌هایی است که ماهیت تکرار شونده و روزمره دارند؛ بنابراین حوزه‌ای از کار و فعالیت که قرار است موفقیت‌های کوچک در آن اتفاق بیفتد باید حوزه‌ای باشد که فعالیت مورد اقدام کنش‌گران (عاملیت‌ها) به‌صورت روزمره تکرار و توالی دارد. در حمایت از این نظر مثالی را می‌آورم: در حوزه کاری مربوط به پدیده‌های مانند زلزله، چون تکرار پذیری آن کم است، تاکنون نه دولت و نه مردم (کنش‌گران) موفقیت حتی کوچکی در زمینه اصلاح ساختار مدیریت زلزله به‌دست نیاورده‌اند، اما اگر این پدیده تقریباً هر روز اتفاق می‌افتد (مثل کشور ژاپن) احتمالاً امروز موفقیت‌های کوچک و بزرگی توسط دولت یا خود مردم برای مدیریت بهتر آن حاصل شده بود.

۳. به‌نظر می‌رسد در مورد پدیده‌ها و امور مدیریتی پیچیده، چندبعدی و فرابخشی، بدخیم و جدید، این ایده اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در این گونه پدیده‌ها و مشکلات که به دلیل وجود متغیرهای زیاد و پیچیده و تصمیم‌گیران متعدد و فرابخشی یا به دلیل نبود موضوع، امکان ارائه راه‌حل ساختارمند، جامع و از قبل نوشته‌شده وجود ندارد، ایده موفقیت‌های کوچک می‌تواند به کمک دست‌اندرکاران و مدیران متولی این حوزه‌های مدیریتی بیاید. بنا به اقتضاء و موقعیت شغلی‌ام در وزارت نیرو، معتقدم برخی از امور و مسائل موجود در حوزه مدیریت منابع آب را می‌توان جزو این نوع مسائل و امور به‌حساب آورد. به‌عنوان نمونه، یکی از مسائل مورد پیگیری در حوزه مدیریت منابع آب که در شرایط نامناسب فعلی منابع آب کشور جزو اولویت‌های وزارت نیرو است، مدیریت مشارکتی آب و جلب مشارکت بهره‌برداران در این مدیریت است که بنا به پیچیدگی‌ها و چندبعدی و فرابخشی بودن آن و تا حدودی نبود تجربه موفق در کشور، جزو امور و مسائل پیچیده و نو محسوب می‌شود. از سال‌های گذشته و به‌تازگی در حوزه‌های مختلف اجرایی و سیاست‌گذاری وزارت نیرو، اقداماتی به‌منظور تمرین مدیریت مشارکتی آب بین دستگاه‌های اجرایی و بهره‌برداران آب (کشاورزان) در تعدادی از مناطق کشور آغاز شده است که امیدوارم روزی از مصادیق موفقیت‌های کوچک به‌شمار آید. جالب این‌که از همان ابتدای کار، توجیه و تحلیلی که برای این گونه اقدامات و تمرین‌ها داشتیم این بود که این اقدامات نوعی «ابتکار عمل محلی» و «یادگیری در عمل» است؛ کاری که بی‌ارتباط با ایده موفقیت‌های کوچک نیست.

### \* کارشناس مسائل اجتماعی در حوزه منابع آب

پی‌نوشت:

- |                  |                         |                      |
|------------------|-------------------------|----------------------|
| ۱. P. Bourdieu   | ۲. structure and agency | ۳. A. Giddenz        |
| ۴. structuration | ۵. praxis               | ۶. habitus and field |
| V.G. Ritzer      |                         |                      |

این ساختارها نمی‌توانستند انجام دهند. گیدنز برای نشان دادن رابطه متقابل ساختار و عاملیت، تحلیل خود را از عملکردهای (کردارهای) انسانی آغاز می‌کند، ولی بر این نکته پافشاری می‌کند که این کردارها را باید به‌گونه بازگشتی در نظر آورد. ساختار از طریق توالی و تکرار عملکردهای انسان‌ها در موقعیت‌های خاص بازتولید می‌شود و سپس این عملکردها را سازمان می‌دهد. به‌عبارت دیگر ساختارها به‌صورت مستقل و خارج از عوامل انسانی در زمان و مکان وجود ندارند، بلکه این انسان‌ها و عاملیت‌ها هستند

که با انجام فعالیت‌ها و عملکردهای خود الگوهای خاصی را بر اثر «تداوم و تکرار» در صحنه اجتماعی تثبیت و تنظیم می‌کنند و سپس این الگوها به ساختار تبدیل می‌شوند. بوردیو نیز در نظریه خود تحت عنوان «منش (عادت‌واره) و میدان»<sup>۵</sup> به رابطه دیالکتیک بین منش و میدان اعتقاد دارد. او معتقدست که از یک‌سو ساختارهای عینی قرار می‌گیرند که مبنای پدیده‌های ذهنی را تشکیل می‌دهند و همان الزام‌های ساختاری هستند که بر کنش‌های متقابل افراد تحمیل می‌شوند، اما از سوی دیگر تلاش‌های فردی و جمعی کنش‌گران که در جهت تغییر یا حفظ این ساختارها عمل می‌کنند بر مبنای پدیده‌های ذهنی صورت می‌گیرد. بر اساس این نظریه، افراد موقعیت ساختاری یا طبقاتی مشترک و تجربه‌های مشابه و تکرار شونده‌ای دارند که منش مشترکی ایجاد می‌کند و این منش به‌نوبه خود به کنش‌های اجتماعی آنان ساختار می‌بخشد؛ یعنی اعمال کنش‌گران را محدود می‌کند، اما در عین حال، اجازه نوآوری فردی را هم می‌دهد. از این رو، افراد نه عاملانی کاملاً آزادند و نه محصول منفعل ساختار اجتماعی.

در نظریه بوردیو، میدان به‌سازمان‌ها و موقعیت‌های اجتماعی سیال و پویا اشاره دارد که سلسله‌مراتب و گفت‌وگوها و کنش‌های خاص اجتماعی را ایجاد می‌کند و به مفهوم ساختار نزدیک است. به‌طور تمثیلی، می‌توان از میدان به‌عنوان یک زمین بازی یاد کرد که در آن بازیگران (کنش‌گران) به‌دنبال موفقیت خود هستند، اما هم‌زمان از یک سری قوانین پیروی می‌کنند که میدان بازی را مشخص می‌کند و موقعیت هر یک از کنش‌گران در میدان را تعیین می‌کند. در عین حال قوانین هر کدام از میدان‌ها به‌طور مستمر توسط کنش‌گران مورد بازبینی قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که کنش‌گران با دست‌خالی وارد میدان نمی‌شوند، بلکه هر کنشگری یک‌سری پیش‌پنداشت و پیش‌زمینه و علایق و سلاقی دارد که منش نامیده می‌شود و موقعیت و حوزه عمل او را در میدان مشخص می‌کند. کنش‌گران به‌ویژه آن‌هایی که از قدرت و ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی قوی‌تری برخوردارند می‌توانند منش‌های خود را تقویت کنند و محدوده عمل خود را در میدان گسترش دهند و قواعد میدان (ساختارها) را به‌نفع خود تغییر دهند؛ بنابراین منش‌ها هر چند محصول ساختار اجتماعی هستند، اما می‌توانند به اعمال و کردارهای اجتماعی‌ای منجر شوند که ساختارهای اجتماعی را بازتولید کنند. به این ترتیب بوردیو معتقد است عوامل انسانی از طریق کنش‌های فردی ساختارها را می‌سازند و با این حال تا حدودی تحت تأثیر ساختارهای خودساخته‌شان قرار می‌گیرند.

### ۳- بحث و بررسی

با توجه به تبیین‌های ارائه‌شده در بالا به‌نظر می‌رسد ایده موفقیت‌های کوچک از مبانی نظری کافی برخوردار است و در شرایط پیچیده و نامطلوب کشورمان در حوزه‌های مختلف مدیریتی، به‌خصوص در پدیده‌ها و حوزه‌های مدیریتی پیچیده و سخت و نو، می‌تواند راهگشا و مفید باشد؛ با این حال تلاش‌هایی برای تضمین نسبی موفقیت این ایده لازم است. یکی از این تلاش‌ها شناخت و تعیین الزامات و مفروضاتی است که باید در کاربست این ایده مدنظر قرار گیرد. من در اینجا به ذکر چند مورد بسنده می‌کنم:

۱. در ایده موفقیت‌های کوچک فرض بر این است که عاملیت‌ها از اهمیت و قدرت بیشتری (در برابر ساختار) برخوردارند. این در حالی است که به پیروی از نظر ریتزر<sup>۶</sup> در این حوزه، نمی‌توان چنین تصور کرد که همیشه ساختار و عاملیت اهمیت برابری داشته یا همیشه یکی بر دیگری برتری دارد بلکه میزان چیرگی نسبی هر یک از آن‌ها بر دیگری، مسئله‌ای تاریخی و متأثر از زمان است. در برخی دوره‌های تاریخی در یک جامعه، ساختار اهمیت بیشتری دارد و بر عاملیت چیره می‌شود و در برخی دوره‌ها عاملیت‌ها نقش بزرگ‌تری پیدا می‌کنند و اهمیت ساختار کاهش می‌یابد. از این منظر، ایده موفقیت‌های کوچک به‌عنوان ایده‌ای که فرض را بر اهمیت و برتری عاملیت‌ها یا کنش‌گران (و ابتکار عمل‌های تک‌تک افراد جامعه) گذاشته است باید به این دو نکته توجه داشته باشد:

اول: شرایط امروز کشورمان در چه وضعیتی از نظر اهمیت و برتری نسبی این دو - یعنی ساختار و عاملیت - قرار دارد؟ به‌عبارت دقیق‌تر باید دید آیا کنش‌گران در این شرایط،

# چشم انداز جامعه



اتحادیه‌های بسیاری در جهان وجود دارند که با مبانی مختلف شکل یافته و پا به عرصه سیاست و تمدن کشورها نهاده‌اند. ناصر تکمیل همایون، جامعه‌شناس و پژوهشگر، پیشنهادی چالش‌برانگیز درباره تشکیل یک اتحادیه داده است. اتحادی میان کشورهای حوزه تمدنی ایران. گزارشی از نشست ارزیابی انتقادی نظریه پژوهش اجتماعی، در سومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی با حضور پیران، معیدفر، تنهایی، فاضلی و علی ربیعی، و گفت‌وگویی میان هدی صابر و سهراب رزاقی درباره سازمان‌های مردم‌نهاد و تداوم بحث اعتیاد بخش‌های دیگر سرویس اجتماعی برای این شماره است.



همگرایی در حوزه تمدنی ایران؛

ناصر تکمیل همایون



نقش متغیرهای کلان اجتماعی و اقتصادی  
در ابتلا به اعتیاد؛

گفت‌وگو با فرید براتی سده





# همگرایی در حوزه تمدنی ایران

## بررسی یک پیشنهاد



ناصر تکمیل همایون

### درآمد

از کهن‌ترین روزگار، جماعت‌ها و جامعه‌های بشری زندگی خود را گاه در اتحاد با همسایگان و گاه در منازعات گوناگون به بهانه‌هایی چند سپری می‌کردند و در زمان‌هایی که جامعه‌ای با قدرت بر آن‌ها یورش می‌آورد، استمرار حیات خود را در همجوشی با هم و در تقابل با دشمن می‌یافتند؛ به عبارت دیگر به «دفاع مشترک» می‌پرداختند. جماعت‌ها و جامعه‌ها، بی‌تردید یکسان و یک‌سو نبودند و به لحاظ قومیت و نژاد، خلق‌و‌خو و آداب منطقه‌ای و آیینی، با هم اختلافاتی داشته‌اند و به تحقیق در همان روزگاران، اشتراکاتی نیز با یکدیگر پیدا کرده بودند که تکیه‌گاه آمیزشی آنان را استحکام داده بود.

بسیاری از اقوام و تیره‌های کهن در ادغام‌های اجتماعی و سیاسی نام و نشانی از خود باقی نگذاشته‌اند و برخی با گسترش قلمرو اجتماعی و سیاسی خود و برخورداری از فرهنگ و اقتصاد و توانمندی‌های تاریخی، صاحب نام و قدرت شده‌اند و از شهرت و مزیت تمدن‌های جهانی برخوردار یافته‌اند و در پیشبرد و شکوفایی آن‌ها تلاش‌های بسیار نشان داده‌اند. در آسیا، تمدن‌های چین و هند، در اروپا تمدن‌های یونان و روم و در آفریقا تمدن‌های مصر باستان موقعیت ممتازی داشته‌اند.

مطالعات تاریخی نشان داده سازندگان و پابندگان هریک از این تمدن‌های یادشده، تعلقات قومی و پاره‌فرهنگی با یکدیگر داشته‌اند و در اتحاد و هم‌جوشی به گونه یک قدرت کارساز و ماندگار در تاریخ جلوه یافته‌اند و چه بسا فروریختگی آن‌ها در جدایی‌ها و تفرقه و تضادهای گوناگون سیاسی و زیاده‌طلبی‌های برخی از متحدان بوده است. ادیان بزرگ جهان در آسیا دیانت بودا و مزداپرستی ایرانیان، در اروپا دیانت یهود و مسیحیت و اثربخشی آن‌ها در آسیا و آفریقا و نیز ظهور دیانت اسلام از بطن مشرق‌زمین و پیدایش تمدن جدید و رشد یافته‌ای که مورخان با عنوان «تمدن اسلامی» از آن یاد کرده‌اند، بی‌تردید در به هم آمیختگی جوامع و انسجام آن‌ها کارسازی لازم را نشان داده‌اند.

### تحول و همگرایی‌های جدید

پس از رنسانس و شاخصیت فرهنگ و پاره‌فرهنگ‌های اقوام اروپایی و رواج احساس‌ها و عاطفه‌گرایی‌های قومی و کشورسازی‌های حکومتی و سلطه‌طلبی‌ها و رقابت‌های برخی از این کشورها، در آغاز، نقش همگرایی‌های تاریخی ناتوان شد، اما در دوران معاصر به دلایل گوناگون اجتماعی و سیاسی شرایطی پدید آمد که کشورهای جدید با ایجاد اتحادیه‌های گوناگون به هم نزدیک شوند و با قدرت بیشتری، هم کشورهای خود را بهتر اداره کنند و هم از کشورهای ضعیف جهان بیشتر سودجویی کنند.

نیرومندترین این اتحادیه‌ها اتحادیه اروپا<sup>۱</sup> است که با پایه‌های سیاسی و اقتصادی و کم و بیش فرهنگی شکل یافته است و ۲۸ کشور را در مساحتی نزدیک به ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع با جمعیتی افزون بر ۵۰۰ میلیون نفر در بر گرفته است؛ هرچند به دلایلی که بحث دیگری را می‌طلبد هنوز هم در این اتحادیه نیرومند اروپایی، انسجام کامل به دست نیامده است.

در برابر اتحادیه جهانی مغرب‌زمین، اتحادیه‌های دیگری شکل گرفته‌اند؛ از جمله لیگ عرب<sup>۲</sup> با ۲۲ کشور و مساحتی نزدیک به ۱۳/۵ میلیون کیلومتر مربع و جمعیتی حدود ۳۶۰ میلیون نفر که با بنای همانندی زبانی (عربی) و دینی (دیانت اسلامی) و تمایلات گوناگون نسبت به اروپا و آمریکا و اسرائیل شکل یافته است، اما در سال‌های اخیر، تمایلات جدید سیاسی بعضی از کشورهای عرب، اتحادیه مزبور را سامان‌زدایی کرده و از اهداف اولیه که سیاستمداران بزرگ عرب، آن را پایه‌گذاری کرده بودند، بسیار دور شده است و به سیاست‌گری‌های سلطه‌طلبان جهانی دل‌بسته‌اند.

اتحادیه آفریقا و اتحادیه اقتصادی کشورهای شرق آسیا، اتحادیه‌های امریکای لاتین و چندین اتحادیه سیاسی و نظامی نمونه‌های دیگری هستند که در دهه‌های اخیر شکل گرفته‌اند و گاه چون پیمان سنتو از میان رفته‌اند. پرتوان‌ترین آن‌ها اتحادیه کشورهای اسلامی و کنفرانس‌ها و نشست‌ها در همگرایی‌های کشورهای غیرمتعهد است که بی‌تردید در تمامی آن‌ها، اندیشه و حرکت‌های مدنی پیشرفت داشته‌اند.

### جایگاه ایران در اتحادیه‌های جهانی

ایران در چند اتحادیه چون «کشورهای اسلامی» و «کشورهای غیرمتعهد» جهان همواره شرکت‌سازنده داشته و در برابر بعضی از اتحادیه‌ها (مانند اتحادیه عرب که ایران را به‌عنوان عضو ناظر نپذیرفتند) از مصالح ملی خود دفاع به عمل آورده و در زمان‌هایی از اتحادیه‌های سیاسی و نظامی (مانند سنتو) کناره‌گیری کرده است، اما هیچ‌گاه در صحنه‌های سیاسی جهان، پایگاه مستحکم طبیعی و مدنی خود را به دست نیاورده است، درحالی که موقعیت‌های ژئوپلیتیکی و فرهنگی لازم را داشته است.

این واقعه نابهنجار پیش آمده که بی‌تردید در پیوند با مکانیسم سلطه‌گری قدرت‌های بزرگ جهانی در حفظ منافع استعماری و امپریالیستی شکل یافته، در سال‌های اخیر با نمایان‌تر شدن قدرت‌های معاند، کم و بیش مورد توجه و بررسی و نقد نسل جدید ایرانی قرار گرفته است و بر پایه استقلال ملی و پاسداری از هویت فرهنگی و تاریخی مردم ایران‌زمین، اندیشه‌هایی ابراز



شده است که به لحاظ تاریخی به نظر می‌رسد تحقق آن با بعضی از شیوه‌های سنجیده، می‌تواند امکان‌پذیر باشد. ریشه‌یابی‌های محققانه این امر را می‌توان از گذشته‌های دیرین حیات فرهنگی ایرانیان تا دوران معاصر پیگیری کرد. شاید تشکیل سازمان کشورهای اکو،<sup>۳</sup> گام نخستین آن به‌شمار آید.

### سازمان اکو

«اکو» مخفف نام سازمان همکاری‌های اقتصادی است که در آغاز سال ۱۳۴۳ شمسی / ۱۹۶۴ میلادی با اهداف اقتصادی پدید آمد و سه کشور ایران، پاکستان و ترکیه در تشکیل آن با عنوان آر. سی. دی<sup>۴</sup> سهم اساسی داشتند که البته از صبغه سیاسی هم به دور نبود. این سازمان بعد از انقلاب (۱۳۵۷) در سال ۱۳۶۴ خورشیدی با نام «اکو» فعالیت جدید خود را ادامه داد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۳۷۲ خورشیدی، کشورهای مسلمان قفقاز و آسیای مرکزی شامل جمهوری‌های آذربایجان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان و نیز کشور افغانستان به سازمان یادشده پیوستند و در نتیجه ده کشور با جمعیتی بیش از ۴۵۰ میلیون نفر در مساحتی افزون بر ۷ میلیون کیلومتر مربع، موقعیت سازمان مزبور را ترسیم و تحکیم کردند و دبیرخانه آن در تهران تعیین شد.<sup>۵</sup>



نقشه جغرافیایی کشورهای عضو اکو

هدف اصلی این سازمان توسعه اقتصادی، افزایش سطح زندگی، گسترش تجارت، همکاری‌های فنی و علمی، سهولت امر حمل‌ونقل و ارتباطات و وسایل در این رابطه بیان شده است و قرار نشست‌هایی (به زبان انگلیسی) در شورای برنامه‌ریزی منطقه‌ای هر سال یک‌بار تعیین شد، اما این سازمان اقتصادی منطقه‌ای، به‌مرور به مسائل فرهنگی نگاه ویژه نشان داد و در سومین اجلاس خود در اسلام‌آباد پاکستان (۱۴ و ۱۵ مارس ۱۹۹۵ میلادی) به «تحکیم قرابت‌های فرهنگی پیوندهای معنوی و روابط دوستانه میان ملت‌های کشورهای عضو از طریق روش‌های اجتماعی و فرهنگی به‌صورت تئوری و عملی» توجه و عنایت کرد و اندک‌اندک روابط گروهی اندیشمندان، پژوهش‌میراث‌های مشترک کشورهای منطقه، انتشار مطالعات به زبان‌های ملی و انگلیسی، نشر آثار نویسندگان برجسته و نقاشان و عکاسان، تمهیدات برای آموزش زبان‌های رایج، بازدید استادان، معلمان، نویسندگان، هنرمندان و دانشجویان از کشورهای منطقه، گسترش همکاری‌های دانشگاهی، برگزاری نمایشگاه‌های فرهنگی، توسعه بررسی‌های مردم‌شناسی و باستان‌شناسی و حفظ دستاوردهای فرهنگی، حفاظت از کتب قدیمی (خطی)، توسعه همکاری‌ها در زمینه ورزش، هنر، موسیقی و هر نوع اقدام در استحکام فرهنگی جوامع منطقه در برنامه‌های اکو قرار گرفت.

### زیرساخت فرهنگی و مدنی

کشورهای عضو سازمان اکو بر روی هم با تفاوت‌های اندک، در یک بستر یا حوزه تمدنی قرار داشته‌اند که بخش عمده آن در منطقه‌ای گسترده با نام «ایران‌زمین»<sup>۶</sup> و در دوره ساسانیان، به نام «ایران‌شهر» شناخته شده است. در این سرزمین «مجموعه‌ای» به‌وجود آمده که ساکنان آن به‌لحاظ تاریخی و اجتماعی از اقوام و

تیره‌های گوناگون بودند و صبغه‌ای از آمیختگی فرهنگی و پاره‌فرهنگی را به نمایش درآورده‌اند. با آنکه سلسله‌ها و دودمان‌های متفاوت به‌لحاظ سیاسی و حکومتی در آن، قلمروهای مشخص یا نامشخص داشته‌اند، حیات آن‌ها چه در زندگی شهرنشینی<sup>۷</sup> و چه در کوچ‌روی و صحرائنشینی<sup>۸</sup> همواره استمرار داشته که این امر در حماسه‌ها و ریشه‌یابی‌های تاریخی و اسطوره‌های نشان داده شده و به‌گونه دلپذیری از دور بودن خویشاوندی تاریخی از اندیشه‌های زشت نژادگرایی حکایت دارند و البته با برخورداری از آموزش‌های اسلامی، جلای بیشتری نیز پیدا کرده‌اند.

فزون بر ظهور «اسلام» و مقبولیت عام آن در کل منطقه، به‌ویژه جنبه‌های اشرافی و عرفانی آن، «زبان فارسی»، زبان دل و زبان حال و زبان پیوند همه مردم منطقه شده بود و هنوز هم استحکام خود را با تحمل همه تهاجمات خارجی (انگلیسی و روسی) حفظ کرده است و به زبان استاد کزازی «همگونگی، همسانی، هماهنگی و هم‌پیشینی فرهنگی در بین کشورهای پهنه جغرافیای ایران فرهنگی، بسیار است و این توانش و این هم‌پیوندی که در بین این کشورها هست، در هیچ جای دنیا نیست.»<sup>۹</sup> استاد کزازی به نکته بااهمیت دیگری اشاره کرده و چنین آورده است: «فرهنگ ناپیدا است، ولی ریشه است و موجب استواری و پایه و زیربنا و زیرساز همه چیز است؛ مانند ساختمان که پایه‌های آن نگه‌دارنده و استوارکننده آن است؛ از این روی، اگر روزگاری بخواهیم که هم‌پیمانی سرزمین‌های ایران فرهنگی را پدید بیاوریم با زیربنای فرهنگ، این زمینه برای اقتصاد و سیاست هم فراهم خواهد شد.»<sup>۹</sup>

### پهنه تاریخی و فرهنگی ایران‌زمین

به دور از کشورسازی‌های به زبان تاجیکی «آب‌تقسیمی» و هویت‌سازی‌های بیگانه از سیورورت تاریخی مردم ماوراءالنهر کهن، منطقه آسیای جنوب غربی و آسیای مرکزی و بخش‌هایی از آسیای صغیر از دیرباز در همجوشی و یگانگی شاخص قرار داشتند و سراسر آسیا، امپراتوری چین و هند و عثمانی و ایران، ملت‌ها و اقوام آسیایی را در حمایت خود گرفته بودند. ایران به‌عنوان یک امپراتوری، اقوام و ملت‌های یادشده در فرق و قوم‌های دیگر ساکن خلیج فارس را شامل می‌شده است. به زبان دیگر، ایران‌زمین، جغرافیای زیست مردم و حوزه تمدنی تاریخ مستمر آن بوده است. جغرافی دانان و مورخان اسلامی (عرب و ایرانی) در گذشته با اسلوب کهن خود در آثار پایدار مسالک و ممالک‌نویسی، بلدان‌نگاری، شهرنامه‌نویسی و تاریخ‌آرایی‌های گوناگون، حد و مرز هر منطقه و کشور را تعیین کرده‌اند که البته گاه با هم تفاوت‌هایی دارند و گاه به‌مرور زمان دگرگونی‌هایی در آن‌ها (در رابطه با اقلیم سبعة و ربع مسکون) پدید آمده است؛ یکی از آن کتاب‌ها که روشن‌تر و دقیق‌تر به موقعیت ایران‌زمین پرداخته است، کتاب دانشنامه‌ای نزهة القلوب، تألیف حمدالله مستوفی قزوینی، است که جدیداً به‌طور کامل و بی‌نقص به‌اهتمام استاد میرهاشم محدث به چاپ رسیده است. نقل قول از این کتاب نفیس همان سودمندی را دارد که کتاب‌های ارزنده دیگر داشته‌اند و دارند:

«ایران‌زمین را حد شرقی ولایت سند و کابل و صغانیان و ماوراءالنهر و خوارزم تا حدود سقسنین و بلغار است و حد غربی ولایت نیکسار و سپس و شام و حد شمالی ولایت آس و روس و مگیر و چرکس و بلغار و برطاس و دشت خزر که آن را دشت قیچاق خوانند و آلان و فرنگ و فارق میان این ولایت و ایران‌زمین فلجه اسکندر و بحر خزر است که آن را بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد جنوبی از بیابان نجد است که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمن با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است و پیوسته است و تا ولایت هند می‌رسد.»<sup>۱۰</sup>

ناگفته نماند حمدالله مستوفی در جای دیگر «در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست، اما بعضی از حکام ایران ساخته‌اند»<sup>۱۱</sup> این امر را نشان داده است که مرزبندی و بنای حدود و ثغور در گذشته، همانند امروز نبوده است و آمدوشد مردمان در حوالی مرزهای قابل

### کشورهای عضو سازمان

#### اکو بر روی هم با

#### تفاوت‌های اندک، در یک

#### بستر یا حوزه تمدنی قرار

#### داشته‌اند که بخش عمده

#### آن در منطقه‌ای گسترده

#### با نام «ایران‌زمین» و در

#### دوره ساسانیان، به نام

#### «ایران‌شهر» شناخته

#### شده است

عبور به راحتی انجام می‌یافت. به عبارت دیگر، مرزهای هر کشوری (از آن میان «ایران زمین») به گونه‌ای نبوده که به لحاظ فرهنگی، مردم این سوی مرز با مردم آن سوی مرز کاملاً متفاوت باشند. همواره تأثیر و تأثرات دوجانبه فرهنگی در هر دو سو دیده می‌شود؛ برای مثال، زبان و ادب فارسی در قسطنطنیه<sup>۱۱</sup> و بوسنی و هرزگوین قرن‌ها رواج داشت. در دیگر سو، به دلیل نمود فرهنگی و شعر و ادب فارسی، سرزمین کشمیر را «ایران صغیر» می‌نامیدند، اما در پهنه جغرافیایی به سرزمین ایران تعلق حقوقی و حکومتی نداشت.

در عصر حاکمیت و سلطه قدرت‌های استعماری جهان، ایران بر پایه سیاست «موازنه مثبت» و تجاویزگری‌های روسیه تزاری و بریتانیای کبیر در منطقه، (از پیش از قرارداد ترکمن‌چای تا پس از جدایی بحرین) پراکنده‌ها و جداسازی‌ها به انسجام فرهنگی و اجتماعی و همبستگی‌های تاریخی حیات ایرانیان گزند فراوان وارد ساخت و چندین دهه مردم در ناآگاهی و آشفتگی فرورفتند. اکنون که کم و بیش احساس بیداری در همه‌جای آسیا پدیدار شده است، گونه‌هایی از «همسویی» بر پایه‌هایی چون قومیت، نژاد، آداب و سنن، زبان و گویش‌های گوناگون، دیانت و مذهب و هم‌جواری‌های جغرافیایی و منطقه‌ای و عوامل سیاسی و حکومتی، اشتراکات اقتصادی و گاه هماهنگی‌های ایدئولوژیکی چشمگیر شده است. خاصه اینکه فروریختگی اتحاد جماهیر شوروی به رهبری روسیه، بسیاری از جوامع وابسته را آزاد ساخت و انقلاب ایران هم از سال ۱۳۵۷، در همبستگی‌های تصنعی منطقه تزلزل به وجود آورد و موقعیتی را ایجاد کرد که ایران علاوه بر کشورهای ترکیه و پاکستان، به دیگر کشورهای رهایی‌یافته در پیوند قرار گیرد و به بیانی دیگر، «دیوار آهنین» برچیده شد.

اکنون که مردم کشورهای جهان برای پیشرفت و پاسداری از هویت و فرهنگ خود به انواع اتحادها و همگرایی‌ها تمایل پیدا کرده‌اند، برای مردم منطقه وسیع ایران‌زمین، با داشتن تنوع فرهنگی و پاره‌فرهنگی و زبان و تاریخ و دیانت مشترک، محورهای چندی مورد توجه قرار گرفته است که در هریک از آنها، به‌رغم داشتن برخی مزیت‌ها، نقصان‌هایی دیده می‌شود. اتحادیه شیعیان، بخش عمده‌ای از ایرانیان را در صحنه قرار نمی‌دهد، اتحادیه‌های اسلامی با آنکه ایران در آن حضور داشته است، اما تشیع ایرانی و تعصب عربی (العروبة) و موضع‌گیری‌های وهابیان، جایگاه ایرانیان مسلمان را مخدوش می‌سازد و نیز ساکنان غیرمسلمان در جوامع گسترده ایران‌زمین را از محور اتحاد دور می‌سازد.

اتحادیه فارسی‌زبانان با همه اهمیت تاریخی و فرهنگی، گروه‌های وسیعی از ایرانیان را که به زبان‌های دیگر سخن می‌گویند و می‌نویسند از حیطه اتحادیه دور می‌سازد و بر همین قیاس، اتحادیه‌های دیگر نیز خالی از اشکال نیستند؛ اما با در نظر گرفتن ایران بسان جامعه‌ای «موزاییکی» (کثیرالاقوام) با پاره‌فرهنگ‌های گوناگون تلفیق‌شدنی و زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های متنوع، با آنکه در سطح تحولات تاریخی، هم‌ترازی کامل ندارند، اما هماهنگی و حرکت مشترک در آن‌ها دیده می‌شود و بر پایه تحلیل‌های جامعه‌شناسی تاریخی، می‌توان کل منطقه را در حیطه و مسیر یک «تمدن» به‌شمار آورد<sup>۱۲</sup> و به لحاظ تاریخی نیز از هزاره‌های پیش تا دوران معاصر، به‌طور نسبی در هماهنگی و یگانگی و همسویی (با همه منازعات و قدرت‌طلبی‌ها) مودت خود را استمرار بخشیده‌اند و نیاز طبیعی و اجتماعی (دفاع مشترک از قومیت‌ها و هویت‌ها) شرایط لازم وحدت سراسری را امکان‌پذیر ساخته است و تمامی واحدهای مدغم در جامعه بزرگ منطقه را (وارث تمدن مشترکی) می‌دانند که با نام ایران‌زمین (نه کشور حکومتی ایران کنونی) شهرت جهانی یافته است.

### خودجوشی در مکانیسم اتحادیه‌های منطقه‌ای

پس از جنگ جهانی دوم و تغییرات پدیدآمده در نظام‌های سیاسی اروپا و در صحنه آمدن ایالات متحده امریکا همچون یک قدرت جدید، در آغاز به‌نوعی در تقابل با قدرت‌های ریشه‌دار و سلطه‌طلب روسیه شوروی و بریتانیای کبیر و سرانجام در همسویی و خروج از معرکه تضادهای امپریالیستی، در جوامع مشرق‌زمین دگرگونی‌هایی حادث شد؛ هم‌زمان، در ایران طلیعه درخشان «نهضت ملی» و اندیشه استقلال در پی «جنبش مشروطه‌خواهی» - که سال‌های مدید به دلیل حاکمیت استبداد، هر نوع آزادی و آزادیخواهی

و عدالت‌طلبی را منکوب کرده بود- امید نوینی در جامعه پدید آورد. ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور همواره با دشواری‌ها و عنادورزی قدرت‌های خارجی رویارویی داشت. برپایی نظام دموکراتیک ملی در مسیر فرهنگ ایران، سیاستمداران قدرت‌طلب خارجی را بر آن می‌داشت که دامنه این حق‌طلبی‌های ایرانی، همه مناطق مشرق‌زمین را دربرنگیرد؛ به‌ویژه پتانسیل حرکت در سرزمین‌های وارث تمدن ایرانی بیشتر بود و سیاست کمونیستی استالین شدیداً نگران جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی و سه جمهوری قفقاز بود و از سوی دیگر، اندیشه استقلال که جوهر نهضت ملی ایران بود در مناطق عربی تأثیرات کارسازی داشت. دیدار روان‌شاد دکتر محمد مصدق و مصطفی النحاس پاشا در قاهره در پی بازگشت از سفر نیویورک، پس از پیروزی ایران در مجمع ملل متحد و اثرات اجتماعی و سیاسی آن در سراسر منطقه، با آنکه کمتر بازگو شده و به‌قول شاعر متعهد و دانشمند، دکتر شفیعی کدکنی:

گیرم در آن کرانه نگویند  
که این موج روشنایی مشرق  
بر نخل‌های تشنه صحرا  
یعن، عدن  
یا آب‌های ساحلی نیل  
از بخشش کدام سپیده است!

اما تاریخ روشنایی «یقظة العرب» در ملی شدن کانال سوئز (مصر) و استقلال‌طلبی‌های ملت‌های رنجیده آن دیار (الجزایر) و اینکه نهضت ملی ایران الهام‌بخش حرکت‌های آنان بود یا عاملی از عوامل آن به‌شمار می‌رفت می‌داند. ارسال تلگراف دکتر محمد مصدق، به‌عنوان نخست‌وزیر ایران، در دفاع از حق حاکمیت ملی همه ملت‌های جهان به هیئت نمایندگی ایران در هفتمین دوره مجمع ملل متحد در مهرماه ۱۳۳۱ خورشیدی (۶۶ سال پیش) که در نوع خود کم‌نظیر و بی‌سابقه بود، پیش از تشکیل اتحادیه عرب مقدمات اتحاد و همگامی جهان و جهانیان (کشورهای غیرمتعهد) ضد استعمار را پدید آورد.

برای روشنگری کامل این نوشتار به آوردن اصل تلگراف به‌عنوان سند تاریخی مبادرت می‌شود.<sup>۱۴</sup>



تلگراف ارسالی دکتر مصدق به‌عنوان نخست‌وزیر ایران در دفاع از حق حاکمیت ملی همه ملت‌های جهان

نهضت ملی ایران که همگامی و هماهنگی و همسویی با ملت‌های هم‌جوار را برنامه اصلی در مبارزه با استعمار و امپریالیسم شناخته بود، خصیصه‌ای تجددخواهانه بر پایه فرهنگ و تمدن تاریخی ملت‌های مشرق‌زمین را دارا بود و این شناخت و پیوند هر اندازه محکم‌تر می‌شد، پایداری و کارایی نهضت را بیشتر می‌کرد. دشمنان سلطه‌طلب و استثمارگر، گویی از این «راز سر به مهر» آگاه بودند. در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۲ میلادی، ژنرال آیزنهاور، در نخستین مصاحبه عمومی‌اش پس از انتخاب شدن به سمت رئیس‌جمهوری آمریکا (دو ماه پیش از آغاز رسمی دوران ریاست‌جمهوری خود) گفت: «گمان نمی‌کنم منطقه‌ای مهم‌تر از ایران روی نقشه جغرافیایی جهان وجود داشته باشد؛ ایران دارای نفت است و هم در چهارراه جهان واقع شده است.» آنگاه آسیمه‌سر و مصمم می‌افزاید: «نبايد وضعیتی پیش آید که ایران به گذشته دور خود بازگردد و یک قدرت نظامی شود. بروید تاریخ این کشور را بخوانید تا متوجه حرف من بشوید.»

چرچیل از همین اندیشه هراس بیشتر پیدا کرد و به دنبال آشنایی‌ها و همکاری‌های خود در جنگ دوم جهانی پس از سفر به واشنگتن، مقدمات کودتای شوم ۲۸ مرداد تدارک دیده شد.<sup>۱۵</sup>

به گمان نگارنده، این کودتا که علیه دکتر مصدق و حکومت دموکراتیک وی بود، منافع سرمایه‌داران جهانی را از منابع نفتی منطقه فراهم کرد و برای استمرار سلطنت دست‌نشانده پهلوی زمینه لازم را پدید آورد، اما نابودکردن یک جنبش عظیم ملی و انقطاع از ریشه‌های تمدنی آنکه در قلب آسیا و شریان حیاتی آن وجود داشت و «دل زمین» بود، به‌صورت مهلک‌ترین زیان تاریخی در انقطاع فرهنگی، جامعه بزرگ ایرانی را در پهنه‌های سیاسی پدید آورد و ملت‌ها و همه ساکنان جهان ایرانی را از رشد سالم مدنی دور ساخت.

### حاصل سخن

در پی پیروزی انقلاب و دگرگونی‌هایی که در جهان به‌ویژه در منطقه آسیای غربی (خاورمیانه) حادث شد، کانون‌های قدرت خارجی چند جریان سیاسی را پدید آورد که پاره‌ای از عناصر وجودی آن‌ها از مدت‌ها پیش درون مرزهای کشور دیده می‌شد:

نخست جنبش جهانی‌سازی که تسهیلات بسیاری برای جوامع خاص پدید می‌آورد و بسیاری از معضلات ارتباطی فرهنگی و اقتصادی را برطرف می‌ساخت، اما در بطن و متن آن، استقلال و هویت تاریخی کشورهای جهان به‌سود قوی‌ترین کانون‌های جهانی سرمایه‌داری اضمحلال می‌یافت، به‌طوری‌که شرکت تام در چنبره آن، مورد استقبال جامعه ایرانی قرار نمی‌گرفت.

دوم که باز ریشه در کانون‌های قدرت برون‌مرزی داشت، حرکات پیدا و ناپیدا در جداسازی و تجزیه کشور بود؛ بی‌آنکه یکپارچگی و همگونی اقوام و تیره‌ها و دودمان‌های ساکن ایران در مسیر تاریخ بررسی شده باشد. زندگی اقوام در چارچوب «ملی»، هیچ‌گاه بر پایه زور و سیاست نبوده است و ترکیب حیاتی اقوام برای مثال، همانندی با کشور سابق یوگسلاوی نداشته است که در اولین فرصت، اقوام آزادی خود را استقبال کنند و کشوری مستقل برای خود برپا دارند. در زمان‌های بحرانی و تهاجمی، در ایران اقوام در هم ادغام می‌شدند و به دفاع همگانی در برابر دشمنان خارجی می‌پرداختند. ترکیب احتمالی اقوام و دودمان‌ها در ایران حضور جماعت‌ها و جامعه‌ها در یک حوزه تمدنی واحد بود. به همین دلیل، تجزیه‌های اتفاق‌افتاده همواره جنبه قدرت‌نمایی خارجی داشته و هیچ‌گاه تمامی یک قوم را فرانگرفته است. همانند بلوچ‌ها که در ایران و پاکستان مستقرند یا کردها که در ایران، عراق، سوریه و ترکیه استقرار یافته‌اند و نشان می‌دهد که این جدایی‌ها بدون دخالت اقوام یا انتخاب آنان صورت گرفته و به همین دلیل انسجام آنان همواره با تزلزل و ناهنجاری‌ها رویارویی داشته است.

سوم که مورد علاقه خاص قرار گرفت در پی توجه به تاریخ حیات اجتماعی و فرهنگی ایرانیان با صبغه‌های گوناگون مذهبی، زبانی و منطقه‌ای بود که

## به گمان نگارنده، این کودتا که علیه دکتر مصدق و حکومت دموکراتیک وی بود، منافع سرمایه‌داران جهانی را از منابع نفتی منطقه فراهم کرد و برای استمرار سلطنت دست‌نشانده پهلوی زمینه لازم را پدید آورد

جوامع و جماعت‌های متنوع ساکن ایران‌زمین را در پیوند و یگانگی قرار می‌داد و این امر همه‌گاه با حفظ ویژگی‌های تاریخی - اجتماعی<sup>۱۶</sup> تحقق می‌پذیرد و به‌لحاظ جامعه‌شناسی در نوعی عامیت<sup>۱۷</sup> دموکراتیک سنتی قرار داشته است. به‌طوری‌که هر بخش یا قشری از جامعه بزرگ با آزادی و همسویی و هماهنگی با دیگر بخش‌ها و قشرهای جامعه، بدون هیچ برتری‌جویی و بهره‌گیری‌های غیرانسانی، حیات پربار و مستمر خود را زنده نگاه می‌داشت.

طرز تفکر سوم در میان روشنفکران، ایران‌دوستان آزاداندیش، دوستداران و پژوهشگرانی که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنایی داشتند جایگاه خاصی پیدا کرد و از اتفاق، بسیاری از اندیشمندان کشورهای حوزه تمدن ایرانی نیز از تفکر سوم استقبال کرده‌اند و از سال ۱۳۸۲ با کوشش‌های آقای حسین رضانی خردمردی که آن را در قالب طرح تشکیل «اتحادیه کشورهای وارث تمدن ایرانی»<sup>۱۸</sup> (به‌عنوان یک طرح کلی و اولیه و قابل‌بررسی و ترمیم) به مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد کرد.<sup>۱۹</sup>

جدول مشخصات جغرافیایی و جمعیتی یازده کشور وارث تمدن ایرانی<sup>۲۰</sup>

شماره	نام کشورها	وسعت به کیلومتر مربع	جمعیت
۱	ایران	۱/۴۸۰/۰۰۰	۸۰/۰۰۰/۰۰۰
۲	افغانستان	۶۵۲/۰۰۰	۲۸/۰۰۰/۰۰۰
۳	تاجیکستان	۱۴۳/۰۰۰	۹/۰۰۰/۰۰۰
۴	پاکستان	۱۹۶/۰۰۰	۱۹۰/۰۰۰/۰۰۰
۵	آذربایجان (جمهوری)	۸۷/۰۰۰	۱۰/۰۰۰/۰۰۰
۶	ترکمنستان	۶۸۸/۰۰۰	۵/۰۰۰/۰۰۰
۷	ازبکستان	۴۴۶/۰۰۰	۳۲/۰۰۰/۰۰۰
۸	قزاقستان	۲/۷۱۷/۰۰۰	۱۸/۰۰۰/۰۰۰
۹	قرقیزستان	۱۹۸/۰۰۰	۶/۰۰۰/۰۰۰
۱۰	گرجستان	۷۰/۰۰۰	۴/۰۰۰/۰۰۰
۱۱	ارمنستان	۳۰/۰۰۰	۳/۰۰۰/۰۰۰
جمع	۱۱ کشور	۶۷۰۷۰۰۰	۳۸۵۰۰۰۰۰

فضای جغرافیایی اتحادیه در قلب آسیا و محاط حوزه‌های تمدنی گوناگون جهانی است. در پیوند بودن جایگاه ایران‌زمین با تمدن و فرهنگ‌های روسیه (در شمال) چین و آسیای جنوب شرقی (در شرق) هند و کشورهای جنوبی آسیا و آفریقا و بخشی از جهان عرب (از جنوب) و بخش‌های دیگری از کشورهای عربی و ترکیه و دریای مدیترانه (از غرب) فی‌الواقع اتحادیه کشورهای وارث تمدن ایرانی را در چهارراه جهانی قرار داده است تا همه تمدن‌های بشر به‌راحتی با حوزه تمدنی ایران‌زمین در پیوند کارساز باشند. این حالت استثنایی جغرافیایی از کهن‌ترین روزگاران به‌ویژه با در نظر داشتن «جاده ابریشم»، تمدن ایران را به‌هیچ‌وجه بیگانه از دستاوردهای مدنیت جهانیان نکرده است و جهانیان نیز همواره از فرهنگ و تمدن ایرانی برخوردار بوده‌اند.

این طرح به کوشش‌های فرهنگی بیشتری نیاز دارد و باید پایه و بنیان آن را



بر فرهنگ‌های مشترک و تبادلات و ارتباطات فرهنگی استوار ساخت و تا زمانی که انسجام و پذیرش فرهنگی کامل حاصل نشد گام فراتر نهاد؛ چون همان‌گونه که برای مردم منطقه نعمت بزرگی است، برای دشمنان ایران (امپریالیست‌های گوناگون و هواداران آن‌ها) محنت ناگواری است و بی‌شک نیروهای تخریبی آن‌ها دست‌اندرکار وارونه جلوه‌دادن آن خواهند بود.

نباید فراموش کرد در این وانفسای سیاسی جهان و پیدایش امپریالیسم جدید فاشیستی و جذب نیروهای منطقه‌ای عنادپیشه، ادامه خونریزی‌ها و انسان‌کشی‌ها به بهانه‌های گوناگون و سیاست‌گری‌هایی که محو هویت و موجودیت تاریخی و فرهنگی و انسانی بخش عظیمی از مردمان آسیای مرکزی و آسیای غربی و حوزه بزرگ تمدنی انسان را هدف قرار داده است، اتحادیه یادشده با نام مخفف پیشنهادی «اکوتا»<sup>۱۱</sup> می‌تواند سنگر دفاعی ملت‌های صلح‌طلب منطقه باشد و با همجوشی تمام، رسالت تمدنی خود را بار دیگر در محک شناخت جهانی قرار دهد و با پیشرفت ایران و کشورهای دیگر اتحادیه، پیوندهای متقابل، صلح جهانی و دوستی ملت‌ها را به ارمان آورد.

اندیشه‌گران این طرح موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی کشورهای منطقه را کم و بیش می‌شناسند و:

- می‌دانند که باورمندی به اصل استقلال ملی، نخستین آغازگر حرکت سازندگی آینده است که بی‌تردید با اصل آزادی و برپایی نظام دموکراتیک هماهنگ است.  
- می‌دانند که منزلت حاکمیت جمهوری، حیات تاریخی قوم‌ها، دین‌ها، مذهب‌ها و زبان‌ها را پاس می‌دارد و حقوق کامل شهروندی را برای همه زنان و مردان اتحادیه فراهم می‌دارد.

- می‌دانند که آبادانی و سازندگی آینده باید در تمام مناطق کشورها پدید آید و همه‌جا توسعه و رشد پیدا کند و ثروت‌های ملی برای سازندگی‌های آینده و نسل‌های پرتوان دیگر باقی بماند.

- می‌دانند که برپایی نظام عدالت اجتماعی، همه مردم را یکسان می‌داند و هیچ‌گونه امتیاز خاصی برای هیچ فرد یا گروهی قائل نمی‌شود و به زبان یکی از زادگان تاریخی همین سرزمین پربرکت، ناصر خسرو قبادیانی: «خلق همه جملگی نهال خدایند»

اندیشه‌گران این طرح به جوانب گوناگون پیشنهادی و اجرایی آن توجه لازم را نشان داده‌اند، با آنکه احساس طبیعی رسیدن به آرمان، انگیزه نیرومندی به نظر می‌رسید و به همین دلیل تبشیر فرهنگی و مردمی کردن هرچه بیشتر خواست همکاری و اتحاد را برای سال‌های آینده ضروری می‌دانند و اعتقاد دارند تمام ملت‌ها و اقوام اتحادیه کشورهای وارث تمدن ایرانی باید، هم در کشور خود دگرگونی‌های لازم را پدید آورند و هم از بن دندان گرایش قلبی و معنوی و عملی به اتحادیه یادشده پیدا کنند.

این امر به آموزش‌های فرهنگی عمیق نیازمند است و به تحقیق تمام کشورها نمی‌توانند در این اتحادیه آرمانی به یک‌باره شرکت کنند؛ مگر اینکه به درستی مزایای آن را بشناسند و علاقه‌مند به اتحاد و همکاری باشند. بدیهی است شرکت در این اتحادیه، مانع همکاری‌های سازنده با کشورهای بیرون از اتحادیه بر پایه میثاق بنیادی نخواهد بود. به همان‌سان که امروز اتحادیه اروپا، هم منشور واحد همکاری دارد و هم هر یک از کشورهای با کشورهای خارج از اتحادیه رابطه دارند.

این طرح که به‌صورت یک آرمان، به‌گونه پیشنهادی مقدماتی و قابل‌ترمیم بیان شده می‌تواند نویدی برای همه کسانی باشد که ایران و استقلال آن را پذیرفته‌اند و به آزادی مردم و نظام دموکراتیک اعتقاد دارند و برخورداری از عدالت و حقوق انسانی را برای همه مردم منطقه، اصل تغییرناپذیر می‌دانند. مسلم است در چهارده کشور که وارث تمدن ایرانی هستند

## نباید فراموش کرد در این وانفسای سیاسی جهان

### و پیدایش امپریالیسم

### جدید فاشیستی

### و جذب نیروهای

### منطقه‌ای عنادپیشه،

### ادامه خونریزی‌ها

### و انسان‌کشی‌ها به

### بهانه‌های گوناگون و

### سیاست‌گری‌هایی که

### محو هویت و موجودیت

### تاریخی و فرهنگی و

### انسانی بخش عظیمی از

### مردمان آسیای مرکزی

### و آسیای غربی و حوزه

### بزرگ تمدنی انسان را

### هدف قرار داده است،

### اتحادیه یادشده با نام

### مخفف پیشنهادی

### «اکوتا» می‌تواند سنگر

### دفاعی ملت‌های

### صلح‌طلب منطقه باشد

مشکلات فراوان سیاسی، اقتصادی، قومی و مذهبی وجود دارد که ترمیم پاره‌ای از آن‌ها، گام‌های نخستین برای همکاری است و به‌طور طبیعی و اجتماعی ترمیم‌پذیر هستند. خوشبختانه به‌دلیل وجود منابع سرشار خدادادی در بخش‌های متعدد حوزه مزبور، وجود راه‌های زمینی تاریخی و دریایی (از سواحل مکران و پاکستان از سوی و گرجستان از سوی دیگر) با تمام کشورهای جهان در ارتباط مستقیم باشند و زندگی مردم منطقه را در مسیر سهولت بیشتری قرار دهد و با قدرت شکوفای انسانی به سلطه‌گری‌های غربی و نظام اروپای مرکزی و شیوه‌های جدید امپریالیستی امریکایی و نفوذ مخرب مرکزهای قدرت جهانی پایان دهد و چه‌بسا با استراتژی اخلاقی حوزه یادشده، تغییراتی در شیوه‌های زندگی اجحاف‌گرایانه دولت‌های سلطه‌گر ایجاد شود.

تکرار می‌شود این امر که نخست دگرگونی‌های سازنده درون‌کشوری بر پایه استقلال تام مدنی و آزادی و دموکراسی کامل خواستار است بی‌تردید در برخورداری از محوریت مدنیت باستانی (که بیگانگان از آن هراس دارند) و تمدن، نوسازی‌ها و نوگرایی‌های جهان‌گستر زمان، «جهان ایرانی سالم و امیدبخش» را شکوفا می‌کند.

اندیشه‌های کنونی علاقه‌مندان به «همگرایی کشورهای وارث تمدن ایرانی» نخستین ترانه‌های دلکش آینده‌ای آرمانی است و بی‌تردید به بررسی و تأمل بیشتر نیاز دارد. ■

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

که گر مراد نیام، به قدر وسع بکوشم

## سعدی

## پی‌نوشت:

۱. European Union

۲. Arab League

۳. Economic Cooperation Organization

۴. RCD

۵. مساحت‌ها و جمعیت‌ها از نظر نگارنده، تقریبی است.

۶. Urbanism

۷. Nomadism

۸. <http://ekvta.blogfa.com/post52-.aspx>

۹. همان.

۱۰. نزهة القلوب، به اهتمام میرهاشم محدث، تهران، سفیر اردهال، ۱۳۹۶، ص ۷۵۷.

۱۱. همان، ص ۱۰۳۲.

۱۲. Constantinople.

۱۳. دکتر چنگیز پهلوان سال‌ها پیش اصطلاح درست «حوزه‌های تمدن ایران» را با تبیین‌های علمی به‌کار برده است.

۱۴. نقل از: نطق‌های دکتر مصدق، پاریس، انتشارات مصدق، ۱۳۴۸.

۱۵. نوشیروان کیهانی‌زاده، سایت «تاریخ ایرانیان در این روز»، هشتم آذرماه.

<http://www.iranianshistoryonthistoday.com/>

۱۶. Particularite

۱۷. universalite

۱۸. کانال تلگرام و اینستاگرام پویش مردمی حمایت از تشکیل اتحادیه کشورهای وارث تمدن ایرانی به نشانی: [ekvta@](mailto:ekvta@).

۱۹. نقل از: فصلنامه سیمرغ، سال چهارم، شماره هشتم، ۱۳۹۶.

۲۰. از نوشتارهای اینترنتی محقق محترم آقای حسین رضضانی خردمردی با سیاست‌گذاری از ایشان استفاده شده است؛ اما جمع‌بندی مساحت و جمعیت را نگارنده انجام داده و با در نظر گرفتن اعداد و ارقام منابع مختلف، نمی‌توان جدول فراهم‌شده را دقیق و کامل دانست.

۲۱. EKVTA

# چاقوی نقد بر پیکر پژوهش اجتماعی

## گزارشی از برگزاری سومین همایش آسیب‌های اجتماعی



«با وجود تخصیص بودجه‌های قابل توجه به پژوهش‌های مربوط به آسیب‌های اجتماعی، تاکنون هیچ گزارشی دریافت نکرده‌ایم که نشان‌دهنده کاهش آسیب‌های اجتماعی در ایران باشد.» واقعیت تلخ نهفته در جمع‌بندی دبیر همایش دو روزه آسیب‌های اجتماعی، اگرچه امروز در بسیاری از حوزه‌ها مصداق پیدا کرده است، اما هنوز تنها راه بررسی و رسیدن به برنامه برای اقدام در این حوزه، نیازمند هم‌نشینی اساتید توانمند دانشگاه در حوزه‌های مختلف و مرتبط است. البته میرطاهر موسوی در ادامه جمع‌بندی خود اشاره می‌کند چون این همایش درباره آسیب‌های اجتماعی است، ناگزیر داده‌های تلخ و ناخوشایند در آن شنیده می‌شود، اما این تلخی وقتی کامل می‌شود که احساس می‌شود از سه ضلع قدرت سیاسی، جامعه و دانشگاه، که باید در اجماعی جدی برای مقابله با این همه آسیب بسیج شوند، شاید دو ضلع نخست و به‌ویژه ضلع نخست، هنوز احساس خطر جدی نکرده است درحالی‌که این همایش، بار دیگر آزر خطر را برای جامعه به صدا درآورد.

سومین همایش آسیب‌های اجتماعی در واپسین روزهای بهار امسال، به‌همت اساتید انجمن جامعه‌شناسی ایران و نهادهای مختلف پژوهشی برگزار شد و نوعی از ایفای نقش دانشگاه در قبال وضع نابسامان جامعه است، هرچند در همین همایش، نقدهای بسیار اساسی و جدی، به‌ویژه در حوزه نظری و روش به پژوهش‌های اجتماعی، شد و یکی از بخش‌های این برنامه نیز به همین موضوع تخصیص یافته بود. حسین سراج‌زاده، مدیر این نشست و رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، پرسش محوری نشست را این‌گونه بیان کرد گفت‌وگوهای نظری که آموزش داده می‌شود و پژوهش‌هایی که صورت می‌گیرد، چقدر توانسته‌اند آسیب‌های اجتماعی را کاهش دهند.

### درک ناتمام تاریخ

«آسیب اجتماعی به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند با یک عامل توضیح داده شود چرا که از تمامی سطوح جامعه عبور می‌کند و در تمامی طبقات احتمال ظهور و بروز و تداومش هست و با یک نگاه سطحی قابل تحلیل نیست، بلکه ما باید با نگاهی سه سطحی آن

را تحلیل کنیم؛ سطح جامعه‌ای یا ساختار اجتماعی که یک سطح کلان است و در این سطح عنصر تاریخی بودن وجود دارد؛ سطح میانه که سطح نهادها، سازمان‌ها، فرایندها و گروه‌بندی‌ها است؛ و سطح خرد که با فرد و سلول‌های جامعه سروکار دارد.» پرویز پیران، سخنران غائب مراسم، بحث خود را در ویدئوی ارسالی، این‌گونه آغاز کرد و یکی از مشکلات جامعه ایرانی را در نبود مفهومی با عنوان «دیالکتیک عام و خاص» عنوان کرد. تلقی پیران از دیالکتیک، نقدی بی‌رحمانه از درون برای فرارفتن و طرحی نو در انداختن است و مفهوم عام را نیز بر تمام آنچه علم درباره موضوعات می‌گوید اطلاق می‌کند و خاص، زمینه‌ای است که مفهوم عام باید در آن ورود کند و پیاده‌سازی شود و این دو با هم به چالش برخیزند تا سنتز آن‌ها طرحی نو دراندازد: «درباره آسیب‌های اجتماعی، آن دانش (عام) باید در ظرف جامعه ایران محک بخورد، با شرایط ایران انطباق پیدا کند و ایرانیزه و بومی شود، به این مفهوم که ایران یک کاتکس خاص است و باید دانش در این فضا تجربه شود و زندگی شود و این زندگی و فرایندهایش دیده شود. وقتی این ترکیب انجام شد، تمام دانش دوباره به عام تبدیل و نظریه تقویت و در متن دیگری دوباره به آزمون گذاشته می‌شود. این بحث تکرار می‌شود و خاصیت برهم‌افزایی پیدا می‌کند.»

پیران اما معتقد است تحقق این دیالکتیک، شرایطی دارد و تا ورود عنصر مدرنیته هضم و درک نشده و سر و گوش بریده باشد، آن دیالکتیک نمی‌تواند تحقق یابد. «مدرنیته در ایران این‌گونه است که شخصی حدود ۵۰۰-۴۰۰ سال پستی بر سرش خورده است و بی‌هوش شده است. در حدود ۱۵۰ سال اخیر، علائم به‌هوش آمدن در او مشاهده می‌شود و در لحظه به‌هوش آمدن، خوابی به زبان بیگانه می‌بیند و نمی‌داند چرا با وجود آنکه زبان را نمی‌داند، فریفته آن خواب می‌شود. او جذب خواب می‌شود و چون عاشقانه به آن نگاه می‌شود، به‌دنبال ترجمه آن خواب می‌گردد. این فرد ایران عزیز ماست که قدر آن را ندانستیم و نمی‌دانیم و به آن بسیار بد کرده‌ایم. از زمان صفویه به بعد خارجی‌ها دائم در ایران تردد داشتند و به‌ویژه



میرطاهر موسوی

در دوران قاجار، ایران به نوعی بین آن‌ها تقسیم شده بود، آن فرد سرگشته، نیاز به ترجمه خوابش داشت و خارجی‌ها که اغراض سیاسی هم داشتند برایش مترجم آوردند و نقش این مترجمان در تاریخ ما بسیار مخرب و سهمگین است. خواب او دیکشنری‌وار ترجمه شد و نه فرهنگ مبدأ لحاظ شد و نه فرهنگ مقصد و این ترجمه آشفته و بریده‌بریده شد مدرنیته ایرانی. با ورود مدرنیته ایرانی، در واقع یک تقلید بریده‌بریده ناقص نفهمیده هضم نشده، نظریه بنیادین یا نگاه بنیادین به جهان، پدیده‌ها و زندگی را شکل

داد و از همه بدتر، این خواب بریده‌بریده ناقص ترجمه شده و هضم نشده، مبنای بازنویسی تاریخ ایران قرار گرفت و تاریخ ایران کاملاً تحریف شد. در برداشت عمومی به جز این مشکل، این تلقی هم وجود دارد که تئوری چیزی است وارداتی و باید غربی‌ها تئوری بسازند. گویی نوعی خودکمترینی هم اینجا وجود دارد. پیران به تحقیقی اشاره می‌کند که با فرزندان در سال ۱۳۸۵ انجام داده بود و برنامه‌های درسی تمامی رشته‌های دانشگاهی را بررسی کردند و دیدند هیچ کدام درس مستقلی به نام «نظریه و نظریه‌سازی و کاربرد آن» حتی در رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم سیاسی و رشته‌هایی از این دست ندارند که کاربرد نظریه در آن‌ها بیش از دیگر رشته‌هاست. اگر درسی با عنوان نظریه بوده، بیشتر به تاریخ نظریه‌ها در غرب پرداخته ناآشنایی با تاریخ، یکی از نتایج وضعیتی است که پیران به تصویر کشیده است و به تعبیر ایشان، این ناآشنایی، قدرت درک جمعی، فردی و انسانی را از ما می‌گیرد چرا که این پدیده‌ها با عنصر تاریخ همراه‌اند.

### نگاه خنثی و آسیب‌زا

«فاجعه بعدی وقتی اتفاق می‌افتد که نگاه امریکایی غلبه می‌کند و نوعی یوزیتویسم خنثی و ترسو از دل نظریه‌های غربی در ایران شکل می‌گیرد و فرهیختگان دانشگاه و دیگر نهادها متأسفانه به دو دسته تقسیم می‌شوند، دلبران زحمت‌کشی که در شرایط بسیار نامناسب، بدون قدردیدن، چراغ علم و دانش و توسعه را روشن نگاه می‌دارند، بدون هیچ نوع نهاد یا گرایش جمعی و در تنهایی خود و اکثریتی که روحیه خرده‌کارمندی پیدا کرده‌اند و مراقب‌اند که برداشتشان از پژوهش اجتماعی برداشتی باشد که هیچ مشکلی ایجاد نکند و به قیای کسی برنخورد. در اینجا یک الگوی کمی آماری ناقص، بدون رعایت جوانب آن در ایران رایج می‌شود». پیران چنین وضعیتی را عامل «آشفستگی مفهومی» می‌داند و معتقد است در همه حوزه‌ها چنین بحرانی وجود دارد.

اما در کنار این مشکلات، ارزیابی پیران درباره مشکل سوم این است که ما با گزاره‌های منفی سراغ این پدیده‌ها می‌رویم. وقتی از آسیب می‌گوییم، انگار وضعیتی طبیعی وجود دارد که آن شرایط همان همونایی است. در این همونایی سهم قدرت چیست؟ «وقتی می‌گوییم دزدی، این مفهوم بیشتر در گروه‌های فقیری دیده می‌شود که به دلایلی چون



زیاده‌خواهی، امرارمعاش یا فرار از تله فقر انجام داده‌اند درحالی که دزدان بزرگ کسانی هستند که احترام می‌بینند و در خانه‌ها با بهترین جای نشستن و بهترین بخش غذا از آن‌ها پذیرایی می‌کنیم و بسیاری معجز آن‌ها را می‌گویند، پس اینجا مفهوم قدرت به‌عنوان یک پارادایم به میدان می‌آید.»

نکته دیگر اینکه پیران معتقد است دو برداشت از مفهوم غرب در ایران وجود دارد: یکی اینکه سبک زندگی غربی مذهب را از بین می‌برد و انسان را فرومی‌ریزد و باور نمی‌کند که یکی از مذهبی‌ترین مردم جهان امریکایی‌ها باشند. این رویکرد، پیشاپیش غرب را نفی کرده است؛ رویکرد ساده‌لوحانه دیگری هم هست که پیران آن را ملحم از گروه‌های چپ می‌داند. اینکه غرب را از منظر امپریالیسم شیطان‌صفت و غارتگر ببینیم. او معتقد است این بحث به این معنا نیست که غرب غارتگر نباشد، بلکه اگر با این پیش‌فرض به غرب نگاه کنیم، امکان کار علمی منتفی است و نمی‌توانیم عمق مسائل غرب را درک کنیم. «وقتی سرمایه‌داری به دنیا آمد، ارزش مبادله در کنار ارزش مصرف قرار گرفت؛ یعنی در تاریخ بشر تا سرمایه‌داری، موضوعاتی که تولید می‌شوند بر پایه مصرف عرضه می‌شوند، اما امروز تولید بر پایه مصرف نیست، بلکه تولید می‌شود تا بعد مصرف را ایجاد کنیم. اینجا تبلیغات و نیاز کاذب در کنار ارزش مبادله می‌آید. در این فضا همه تلاش می‌کنند ارزش مبادله بیشتری فراچنگ بیاورند، چرا که منطق سرمایه‌داری عبارت است از انباشت دم‌افزون سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد تا بی‌نهایت. همین منطق باعث بحران درونی نظام سرمایه‌داری می‌شود». تمهیداتی مانند مد کوشش نظام سرمایه‌داری برای مصرف بیشتر است، تمهیداتی که پیران می‌گوید در حوزه مواد مخدر و اسلحه هم وجود دارد: «جریان عظیم جهانی شکل گرفته است که مصرف را بالا ببرد و وقتی که مصرف بالا برود، جرم تشدید می‌شود»؛ اما آیا با این استدلال می‌توان گفت آسیب‌های اجتماعی بخشی از منطق سرمایه‌داری و الگوی تولید بیشتر برای مصرف بیشتر است؟ «این نظام استرس‌های شدید فردی را دامن می‌زند. در کنار این سطح روانی که ناشی از فشارهای جامعه است، سطح قدرت را داریم و سطح ارزش مبادله که بعد اقتصادی آن است. در کنار این‌ها کاراکتر فرد و رنج‌های کودکی و چگونگی رشد اجتماعی فرد هم افزوده می‌شود، حال باید تمام این‌ها را در طرف ایران

با توجه به همان سرمایه‌داری و مدرنیته سر و دم و گوش بریده ایرانی بازتعریف کنیم. قرار نیست ما تمام دانش را کنار بگذاریم و بنشینیم و نظریه تولید کنیم، بلکه باید آن دانش را به عالی‌ترین شکل فرابگیریم ولسی پارامترهایی که در غرب وجود دارد و در ایران نیست یا بالعکس و فشارهای موجود را کنار هم بگذاریم و به مجموعه‌ای از نظریه‌های آغازین هدایت‌کننده که روایتی برای آغاز نظریه است دست یابیم». پرویز پیران همچنین راه دیگر را بازگشت به متون تاریخی می‌داند که باید روایت‌ها را اصلاح کرد و با توجه به نیازهای امروز برای شناخت ریشه‌ها بازخوانی کرد. این‌ها از دید پرویز پیران، پیش‌نیاز بررسی آسیب‌های اجتماعی است.

### جامعه بدون مسئله

چرا در جامعه ما آسیب‌ها و مسائل اجتماعی با وجود این همه بحث و پژوهش، حل نمی‌شود؟ آیا جامعه‌شناسی دانشی است که باید معطوف به فایده هم باشد یا اینکه دانشی است مستقل و در حوزه معرفت و شناخت است که نباید معطوف به کاربرد باشد؟

سعید معیدفر سخنران دیگر بود که بحث خود را با این پرسش‌ها آغاز کرد. این استاد دانشگاه در ادامه جمع‌بندی خود از سال‌ها تحقیق و تدریس در حوزه علوم انسانی را با این جمله ادامه داد: «ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که اساساً مسئله اجتماعی ندارد و من در اواخر کار خود به این نتیجه رسیدم.»

معیدفر معتقد است با هر نوع نگاهی که نسبت به کارکرد علوم اجتماعی داشته باشیم، برخی از جامعه‌شناسان وقتی با جامعه‌ای مواجه شدند که دچار مشکلات بود، ناگزیر برای حل مشکلات به آموزش‌ها و نظریه‌های علوم اجتماعی روی آوردند و این در موضوعی مانند آسیب‌های اجتماعی بیشتر مطرح بود، اما چرا با این همه پژوهش، گرهی از این همه مشکل باز نمی‌شود؟ «سال‌هاست که با نظریه‌های مختلف درباره آسیب‌ها صحبت می‌شود، اما اتفاقی نمی‌افتد و مثلاً توانسته‌ایم تأثیری هرچند اندک روی اعتیاد بگذاریم. در واقع می‌توان گفت حل مشکلات اجتماعی در گرو شرایطی فراتر و بیش از نظریه و روش است.»

معیدفر با تأکید بر صحبت‌های پرویز پیران اشاره کرد معمولاً چیزی را به‌عنوان آسیب یا مسئله شناسایی می‌کنیم و با چند نظریه و روش سعی می‌کنیم پاسخی به آن بیابیم: «اما هیچ‌گاه در فکر این نبودیم که نظریه و روش جایی می‌تواند کارساز باشد که شرایط اجتماعی برای آن مهیا باشد». معیدفر با اشاره به نظریه دورکیم که جرم را همزاد با وجدان جمعی می‌پندارد معتقد است: «اگر ما توانیم چنین شرایطی را ایجاد کنیم، گویی از اتاق دربسته با اندیشه‌های خود و داده‌ها بازی کردیم. آزمایشگاه من جامعه‌شناس، جامعه است. اگر وجدان جمعی در شکل گذشته یا هر چیز دیگری جایگزین آن در امروز وجود نداشته باشد، من هر چه درباره آسیب صحبت



کنم، باز هم کارگشا نخواهد بود. شرایطی لازم که آسیب و مسئله درست تشخیص داده شود و نظریه در جای خود به کار برده شود وجود ندارد و این مشکل اصلی ماست.»

معدفر سپس به توضیح مسئله اجتماعی پرداخت: «در اوایل قرن بیستم میلادی اندیشمندان علوم انسانی در حوزه کزروی و انحرافات با این مشکل مواجه شدند که هرچه نظریه می‌آوردند و روش به کار می‌بردند، جرائم زیادت و کزروی‌ها افزون‌تر می‌شد. در اینجا اولین اندیشمندان «مسئله اجتماعی» گفتند که ما از عنصری به نام «شرایط» غفلت کردیم؛ یعنی در صورتی جامعه می‌تواند با جرم مواجه شود که مقارنتی بین اندیشمندان، سیاستمدار و واقعیت‌های موجود جمعی و وجدان جمعی ایجاد شود. در واقع همه ما در همان اتاق دربسته نشستیم و فکر می‌کنیم.»

معدفر با نقد اندیشیدن در اتاق دربسته، گفت: «آنچه می‌تواند تمام اندیشه‌ها را به هم نزدیک کند و منجر به محصول و راه‌حل شود، این است که قرینه بین این اندیشمندان و واقعیت‌های موجود و ذهنیت جامعه ایجاد شود و در این صورت زمینه گفت‌وگو بین اندیشمندان بر سر مسائل اجتماعی جدی‌تر گرفته می‌شود و این طور نیست که وقتی قرار است ما فهرستی از مسائل اجتماعی داشته باشیم، هر کس فهرستی داشته باشد که مدعی باشد همان مهم است. من در این اواخر به این نتیجه رسیده‌ام که با وجود مشکلات و آسیب‌های بسیار، ما مسئله اجتماعی نداریم. چرا؟ چون ذهنیت مشترک را از دست داده‌ایم. گفت‌وگو از این جامعه رفته و بی‌اعتمادی جایگزین آن شده است.» این استاد جامعه‌شناسی راه‌حل را گفت‌وگو، تعامل و یافتن اشتراک ذهنی می‌داند.

### فرصت‌ها و سبک زندگی

«مسئله ما، مسئله همه جوامعی است که از دوره پیشامدرن به سوی دوره مدرن حرکت می‌کنند.» حسین ابوالحسن تنهایی، دیگر جامعه‌شناسی بود که به جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی در پارادایم تفسیری پرداخت. تنهایی معتقد است جامعه‌شناسان کار خود را انجام داده‌اند و مانند پزشکی که نسخه را داده است، راه‌حل را گفته‌اند، اما مسئولیت اجرا در دست مسئولان جامعه است که باید اجرا کنند. هرچند این استاد دانشگاه نقد معدفر را بر انشفاق نظر و ارتباط کم میان جامعه‌شناسان پذیرفت، اما معتقد است مردم

مسئله را متوجه شده‌اند و از جامعه‌شناسان فراتر رفته‌اند و نمونه آن، گفت‌مان مطالبه‌گری است که در این چند سال بیشتر شده است. نظر جامعه‌شناسی تفسیری یا جامعه‌شناسی فرود به زمین این است. «ما مسئله را چه چیزی می‌دانیم؟ اگر میان مردم برویم، می‌بینیم مردم خوشحال نیستند و اخم دارند. در ایستگاه‌های

اتوبوس و مترو به حقوق هم تجاوز می‌کنند و اندک موضوعی در ترافیک آن‌ها را به دعوا می‌کشاند. هر وقت لازم باشد منافع خودمان را به منافع جمع ترجیح می‌دهیم. چرا این اتفاق می‌افتد؟ زمینه آسیب‌های اجتماعی مسئله‌هایی است که حل نشده‌اند. مایه‌های اصلی آسیب‌ها، کاهش امید به زندگی و افزایش بی‌اعتمادی است. این‌ها زمینه‌ساز اعتیاد، افسردگی و آسیب‌های مختلف می‌شوند. باید دید چرا این اتفاقات می‌افتد». تنهایی به دو رویکرد مختلف در جامعه‌شناسی تفسیری اشاره می‌کند: «رویکردی که معتقد است ما در جریان تاریخ، به سمت ظهور و بروز فردیت می‌رویم و این یکی از ویژگی‌های مهم مدرنیته است. در این مورد انسان در مقابل وضع موجود می‌گوید نه؛ اما این مخالفت از سر احساس است، از سر این است که می‌گوید من هم حرفی دارم؛ مانند کودک که وقتی خود او رشد می‌کند، در برابر پدر و مادر می‌گوید نه و این نه از سر براندازی نیست، بلکه اعلام موجودیت است. این اساس فردیت است؛ بنابراین وقتی در مسیر رشد از جامعه پیشامدرن به مدرن، به چالشی برسیم که جلوی فردیت گرفته شود و زمینه بروز فردیت نباشد، ما می‌گوییم این جامعه از نظر تاریخی دچار مسئله می‌شود و اگر به آن رسیدگی نشود، تبدیل به آسیب می‌شود.» وجه دیگری که تنهایی عنوان می‌کند، این است که بین مردم چه چیزی را مسئله خودشان می‌دانند. او سپس به تعریف مفاهیم از دید جامعه‌شناسی تفسیری پرداخت: «از منظر تفسیرگرایی، جامعه یک کنش پیوسته است؛ به

این مفهوم که شما با توری نقش‌گیری و پراگماتیسم امریکایی که وارد این توری می‌شود و تفسیری که بلومر در قضیه سوم خودش توضیح می‌دهد به انتخاب نوع کنش می‌رسید. وقتی انتخاب کردید چه می‌خواهید بکنید، کنش‌سازی یا برسازی کنش به وجود می‌آید. این کنش برآیند دیالکتیک ذهن و عین است؛ هم تفسیر شما از موقعیت، هم هر آنچه در موقعیت موجود است.

دیالکتیکی که من با آن کار دارم با آن دیالکتیک هگلی فرق دارد که دکتر پیران به آن اشاره کردند. من با دیالکتیک هگلی کاری ندارم و با دیالکتیک مثبت یا دیالکتیک فاصله کار دارم که در فیخته و گوروچ هم می‌بینم با هم فراخوانی ذهن و عین دائم تولید و بازتولید می‌کند. الزاماً عناصر موجود در دیالکتیک

تاز و آنتی‌تاز نیستند و جوامع مدرن این گونه یاد گرفته‌اند که بر اساس دیالکتیک مثبت یا تضاد مثبت حرکت کنند، نه تناقض.»

تنهایی معتقد است دلیل تنش‌های موجود در جامعه به این دلیل است که ساکن شهر باید احساس استقلال کند و بتواند حقوق و وظایف خود را بشناسد و بیان کند. «ظهور فردیت قدری عقب‌تر از بروز فردیت است، بروز فردیت با جنبش‌ها شروع می‌شود، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش جوانان. این بروز به

دو حالت منجر می‌شود و مسئولان و مدیران جامعه این دو نوع واکنش را نشان می‌دهند؛ یا بر اساس فهم دیالکتیک مثبت یا مدرن برخورد می‌کنند یا بر اساس تناقض و دیالکتیک هگلی. با نگاه هگلی این طور تبیین می‌شود که تمام این حرف‌ها آنتی‌تاز من است. حتی پدر و مادر درباره کودک می‌توانند این گونه فکر کنند. این فضا یعنی تناقضی ذاتی بین دو عنصر که باید با جنگ حتمی آنتی‌تاز، تاز را نابود کند. به همین دلیل، مسئولان، پدر و مادرها و رئیس مؤسسات معمولاً محافظه‌کارند چون نمی‌خواهند بروند، بلکه می‌خواهند بمانند؛ اما آیا همه جنبش‌هایی که در جهان صنعتی اتفاق افتاده آنتی‌تاز بوده است؟ آیا جنبش وال‌استریت ضد سرمایه‌داری بود؟ این جنبش یک جنبش صنفی اقتصادی است و حرفش این است که سرمایه‌داری مقداری سود خود را بیشتر به سمت کارگران سرازیر کند.»

تنهایی در ادامه به توضیح دو شاخص فرصت‌های زندگی و سبک زندگی پرداخت: «هرجا گفت‌مان فردیت بر اساس تضاد مثبت رشد کند، گفت‌مان مطالبه‌گری پیش می‌آید؛ یعنی مردم نسبت به مشکل خود آگاهی دارند، اما به‌عنوان مثال، قصد از کار انداختن کارخانه را ندارند، بلکه می‌خواهند حقوق خود را به‌موقع دریافت کنند یا سهم آنان در تأمین اجتماعی به حساب آن‌ها پرداخت شود. اگر این مطالبه گفته شود و تحمل نشود، تبدیل به بیماری آسیب می‌شود. فرصت‌های زندگی به قول دکتر آریان‌پور، یعنی اینکه هرچه کیسه دلار در زندگی بالا برود، فرصت‌های مختلف مانند فرصت شغلی، فرصت تفریح، فرصت مسافرت و دیگر فرصت‌ها بالا می‌رود؛ اما سبک زندگی یعنی قدرت انتخاب کنش‌گری آدمی؛ یعنی من با این رقم پول می‌خواهم این‌طور زندگی کنم. این‌ها نتیجه

## تنهایی معتقد است دلیل تنش‌های موجود در جامعه به این دلیل است که ساکن شهر باید احساس استقلال کند و بتواند حقوق و وظایف خود را بشناسد و بیان کند. ظهور فردیت قدری عقب‌تر از بروز فردیت است، بروز فردیت با جنبش‌ها شروع می‌شود



پرویز پیران

برسازی کنش آدمی است. وقتی این دو عنصر خوب کار نکنند، مطالبه گری «من» تخریب می شود و به بی اعتمادی تاریخی و کم شدن امید به زندگی منتهی می شود.

## دغدغه های یکسان سیاست و پژوهش

داشتن جایگاه مدیریت در ساختار دولت، می تواند نوع نگاه یک پژوهشگر را عوض کند. چهار سال همکاری با دولت شاید برای محمد فاضلی این دستاورد را داشته است و خودش نیز معتقد است این همکاری به او امکانی داده است که بتواند تعامل بین پژوهش گران و دولت مردان را از نزدیک ببیند. فاضلی مشکل را هم در دولت و هم در پژوهش گران می بیند که نتوانسته اند تعامل درستی با هم داشته باشند و امیدوار است با تغییراتی در مناسبات، فضا برای حل مسئله بهتر شود.

این استاد جامعه شناسی در ادامه بحث مطرح شده در نشست، این استنباط را به چالش کشید که اگر آسیب وجود دارد، پس نظریه های اجتماعی یا جامعه شناسی یا جامعه شناسان کارشان را درست انجام نداده اند: «اگر در جامعه بیماری وجود داشته باشد، معنایش کم کاری پزشکان نیست. آسیب های اجتماعی به دلیل ساختارهای جامعه ایران تولید می شوند و به جامعه پمپاژ می شوند، از طرف دیگر ما جامعه شناسان و همین طور سیاست گذاران و مجریان هم مشکلاتی داریم و ترکیب این سه عامل است که اجازه نمی دهد ما وضعیت های بهتری را شاهد باشیم.»

فاضلی معتقد است آسیب های اجتماعی در ایران در سه سطح برای مردم مسئله شده است: نخست اینکه مردم احساس ناامنی و نگرانی کرده اند، مسئولان نیز احساس خطر می کنند تا حدی که رهبری نظام از آبان سال ۹۴ جلساتی را هر شش ماه یک بار برگزار می کنند و به صراحت می گویند این جلسات بیست سال دیر برگزار شده است. از سویی همان طور که از دیگر سخنرانی ها هم برمی آید، اعتبار سیاست پژوه به خطر افتاده است و دائم در معرض این پرسش است که اگر نمی توانند پاسخی برای این مشکلات داشته باشند، پس چه می کنند؟ حتی اگر کسی نپرسد، شأن اجتماعی و علمی، این پرسش را با خودش به همراه دارد.

این استاد دانشگاه با رویکردی نقادانه نسبت به بحث معیذرف دربارہ مسئله نشدن آسیب ها توسط جامعه، به گزارشی اشاره کرد که سال ۹۴ از هم نشینی شانزده نهاد مرتبط و عده ای از پژوهش گران حوزه آسیب های



محمد فاضلی

است و لیست مسائل خود را هم بیرون آورده و اجماعی است. سیاست گذار یک پله هم جلوتر رفته و گفته است که ما تعداد زیادی سازمان داریم که قرار بوده است در راستای حل مسائل اجتماعی کار کنند، اما مشکل آن ها این است: ۱. کارهای انجام شده در این سازمان ها فاقد پشتوانه نظری است؛ ۲. برنامه دستگاه ها تناقض دارد؛ ۳. غلبه کمیت گرایی بر کیفیت گرایی یعنی اینکه تعداد زیادی عدد و رقم داریم که به آن نسبت فهم دقیقی از آن ها نداریم؛ ۴. نامناسب بودن تحقیقات اجتماعی درباره آسیب ها؛ ۵. فقدان آمارهای دقیق در گزارش های تحقیقاتی.»

فاضلی گفت پرسشی که می توان از جامعه شناسی و پژوهش در مسائل اجتماعی پرسید این است: ما چگونه پژوهش می کنیم که در نهایت تحقیق ما به پاسخ برای بهبود وضعیت مسائل نمی انجامد؟ و خود او پاسخی سه گانه به این پرسش داشت. سه گانه ای که از نظر فاضلی کاستی های سیاست پژوهان است:

۱. کاستی رویکرد نظری به آسیب های اجتماعی؛
۲. کاستی سازمان دهی ملی و محلی؛ و ۳. کاستی تولید داده های دقیق» فاضلی در ادامه به توضیح این سه گانه پرداخت:

### ۱. کاستی رویکرد نظری به آسیب های اجتماعی

«ما دائم سراغ تبیین آسیب های اجتماعی از موضع نظریه کلان رفتیم در حالی که بسیاری از این نظریه ها از ابتدا برای مسائل کاربردی نبوده اند. دورکیم وقتی خودکشی را می نوشت، مسئله اش حل کردن مشکل خودکشی در جامعه فرانسه نبود و به عنوان مثال بهزیستی فرانسه از او نخواست بود مسئله خودکشی در فرانسه را برایش حل کند، بلکه در حال بنیان گذاری جامعه شناسی بود. او می گفت واقعیت اجتماعی را باید با واقعیت اجتماعی تبیین کرد. اگر شما با آن رویکرد نظری برای حل مسائل کاربردی بروید، نتایجی می گیرید که نهادهای مدنی و سازمان های دولتی قادر نیستند از آن ها استفاده کنند. دوم آنکه عمده نظریه های که ما به کار برده ایم، نظریه های معطوف به تبیین اند، در حالی که ما در عرصه سیاست گذاری اجتماعی به چیزهایی دیگر از جمله به حمایت نیاز داریم. بخش عمده ای از نظریه ها معطوف به حمایت است و چگونگی هدایت سیاست اجتماعی به سمت حمایت.» زنان بازمانده از طلاق، قربانیان اعتیاد یا قربانیان خشونت جنسی نیاز به حمایت دارند و دکتر فاضلی معتقد است عمده تحقیقات معطوف به تبیین اند و ما باید بگوییم پس از آسیب چه کنیم؟

### ۲. کاستی های علمی و اجرایی

به اعتقاد فاضلی، تحقیقات ما نمی تواند کل ایران را پوشش دهد چرا که ذات مسئله اجتماعی غیر متمرکز است. به عنوان مثال اعتیاد در تهران و لرستان تفاوت دارد و همین طور دیگر آسیب ها. به نظر این پژوهش گر اجتماعی ایران، ما با ساختار متمرکز در بودجه های تحقیقاتی، ساختار متمرکز دولت و ساختار متمرکز

اجتماعی منتشر شد. در آن گزارش، آسیب های اجتماعی دو دسته علت داشتند: علل زیرساختی مانند بیکاری، فقر، مشکلات معیشتی، نبود آمایش سرزمینی، افزایش فاصله طبقاتی، جمعیت شتابناک شهرها، آسیب پذیری و اختلالات خانواده، ناهمگونی فرهنگی و ضعف در انتقال آموزه های دینی؛ و علل ساختاری (به مفهوم سازمانی) مانند روش های ساخت آفرینی، کنترل و قضائی، و نهادینه نشدن الگوهای علمی، راهبردی و بنیانی که در واقع معتقد است علم ما کفایت حل این مشکلات را ندارد، نامعین بودن مسئولیت مستقیم، نبود فرآیند پیشگیری، کم توجهی به علل، بنیان ها و زمینه های آسیب آفرین، فقدان الگوی راهبردی مدیریت آسیب های اجتماعی، ضعف در انجام مطالعات اجتماعی، تنظیم نشدن پیوست های اجتماعی و فرهنگی، ضعف در ساختارهای مسئول با مفاسد اداری، رانت خواری و سوء استفاده از موقعیت. در واقع مجموعه ای از مسائل بنیادین در کنار ضعف مطالعات علوم اجتماعی به عنوان علل بروز این مسائل عنوان شده بود.

محمد فاضلی در جمع بندی خود معتقد است اینکه گاهی گمان می شود سیاست گذار علت ها را به رسمیت نمی شناسد، استنباط دقیقی نیست و این طور نیست که آن ها نسبت به این مشکلات بی تفاوت باشند: «ساعت ها مطالعه می شود و پول های بسیاری هزینه می شود و واقعاً خواستار حل این مشکلات هستند. هیچ حاکمی نمی خواهد مشروعیت خود را به خطر اندازد. در گزارشی که گفتم سیاست گذار کاستی های جدی خود را پذیرفته

عمده نظریه هایی که ما به کار برده ایم، نظریه های معطوف به تبیین اند، در حالی که ما در عرصه سیاست گذاری اجتماعی به چیزهایی دیگر از جمله به حمایت نیاز داریم. بخش عمده ای از نظریه ها معطوف به حمایت است و چگونگی هدایت سیاست اجتماعی به سمت حمایت



یادبود مرحوم قانع‌راد در اختتامیه همایش ملی «آسیب‌های اجتماعی ایران»

دانشگاه، با نظریه‌های کلان به صورت سراسری تحقیق می‌کنیم و به راهکارهای کلان می‌رسیم. راهکارهایی که سیاست‌گذار از پیش تشخیص داده بود و به عنوان مثال می‌دانست بیکاری باعث آسیب می‌شود. ما هرچه بگوییم که R پرسون بزرگ‌تر شده، باز هم کمکی به سیاست‌گذار در حل آسیب‌ها نمی‌کند.

### ۳. کاستی نظام داده‌ها

«مقابله با آسیب‌ها گاهی به جایی می‌رسد که شما به پرونده‌های مورد به مورد احتیاج دارید؛ یعنی داده‌های پیمایشی در ۹۰ درصد موارد برای مقابله با آسیب‌های اجتماعی کاربرد ندارد. بارها آمارهای ۲-۳ میلیونی از بازماندگان تحصیل در ایران اعلام می‌شود. اگر یک مدیر دولتی با این آمار مواجه شود، ترجیح می‌دهد هیچ کاری انجام ندهد؛ اما آیا داده دقیق درباره بازماندگان از تحصیل حدود ۳ میلیون نفر است؟ در معاونت رفاه وزارت رفاه با تک‌تک این افراد تماس گرفته شد و برای آن‌ها پرونده تشکیل شد و در کل ایران مشخص شد حدود ۱۳۷ هزار نفر بازمانده از تحصیل وجود دارد. ما فکر می‌کنیم عامل اصلی بازماندن از تحصیل فقر است، اما آن مطالعه نشان داد که حداقل ۲۸ دلیل برای بازماندن از تحصیل وجود دارد که برخی از آن‌ها هیچ ربطی به فقر ندارد. پس برای مداخله در این مورد باید اول داده دقیق وجود داشته باشد و در هر مورد جداگانه مداخله صورت گیرد.

در برنامه‌هایی که بین سیاست‌گذار و سیاست‌پژوه رخ می‌دهد، باید نظام جمع‌آوری داده‌ها دقیق شود و نظریه معطوف به امری مشخص شود و متناسب با آن بتوانید برای هر مورد مداخله جداگانه صورت دهید.»

فاضلی در جمع‌بندی بحث خود مشکل سیاست‌پژوهان را تولید نکردن داده محلی و قابل طراحی، مداخله و مشکل سیاست‌گذاران و هم حمایت نکردن از داده محلی و قابل طراحی مداخله می‌داند. به نظر فاضلی داده پیمایشی هیچ کمکی به سیاست‌گذار نمی‌کند چون قدرت مداخله تولید نمی‌کند و همچنین اگر مدیر دولتی هزینه کافی برای پژوهش‌ها در نظر بگیرد، پژوهش‌ها عمیق‌تر و دقیق‌تر خواهد شد. همچنین سیاست‌گذار داده‌های محلی و قابل طراحی مداخله‌اش را در اختیار سیاست‌پژوه قرار نمی‌دهد. «در دفاتر بهزیستی روزانه تعداد زیادی مصاحبه از کسانی که با آسیب مواجه بودند انجام می‌شود، اما این‌ها در اختیار گروه تحقیقاتی قرار نمی‌گیرد تا بر اساس آن‌ها مداخله موردبه‌مورد صورت گیرد. سیاست‌پژوه در ایران برنامه مداخله طراحی نمی‌کند. عصر محقق که در دانشگاه حرف بزند و بگوید بروید و اجرا کنید به سر رسیده است، امروز «Action Research» ها و «Activist Research» ها وارد عمل شده‌اند؛ یعنی کسانی که مطالعه می‌کنند مداخله می‌کنند، سپس پایش می‌کنند و خود محقق درگیر اجرا می‌شود. ما به دیالوگ تعاملی بهتر بین سیاست‌گذار و سیاست‌پژوه نیاز داریم که از این دیالوگ نظریه محلی، داده محلی، برنامه اقدام و کار مشارکتی بین پژوهشگر و سیاست‌گذار استخراج شود.»

### تعامل روشنفکر و سیاست‌گذار

اما آخرین سخنران این نشست، علی ربیعی بود. دولتمرد امروز که وقتی از کسوت پژوهش‌گر به دولت امید وارد شد، امیدهای زیادی برانگیخت و امروز سیاست‌های او در بخش رفاه و کارگران بسیار مورد نقد فعالان اجتماعی قرار گرفته است. آقای وزیر از اینجا شروع کرد که سیاست‌گذاران در مواجهه با پژوهش‌ها می‌گویند، این‌ها به چه درد ما می‌خورد و پژوهش‌گران می‌گویند چه کسی به حرف ما گوش می‌دهد. صدایی که البته در همین همایش بسیار شنیده شد. در واقع نقدها تبدیل به سیاست نشده است. ربیعی در ابتدای سخنانش سیاست را مجموعه‌ای از روش‌ها تعریف کرد که باید وضع موجود را به وضع مطلوب برسانند، اما چرا این بهترین روش‌ها برای رساندن وضع موجود به مطلوب یافت نمی‌شوند؟ آیا پژوهش‌ها مشکل دارند؟ پاسخ ربیعی به این پرسش، پاسخی بود که شاید یک مدیر دولتی باید بیشتر و دقیق‌تر آن را توضیح دهد؛ مشکل در پژوهش نیست، بلکه در ذی‌نفع‌هایی است که به‌ناحق در تصمیم‌گیری‌ها تأثیر دارند. وزیر کار سپس به پرسش اصلی این نشست پرداخت که نظریه اجتماعی تا چه اندازه توانسته است به یافتن بهترین شیوه‌های عمل برای کنش‌گر سیاسی یا نهادها و دستگاه حکمرانی کشور کمک کند. «اساساً بهترین وضع موجود چیست؟ ما وضع موجود را خوب تبیین کرده‌ایم هرچند در همین مورد هم در علت‌یابی دچار مشکل هستیم. اولین جلسه شورای عالی اجتماعی در حضور مقام معظم رهبری، درباره حاشیه‌نشینی و رابطه حاشیه‌نشینی با آسیب بود. همان‌طور که آقای دکتر معیدفر هم اشاره کردند، گاهی مسئله و آسیب جابه‌جا می‌شود. در آن جلسه، مسئله، مشکل و آسیب اشتباه گرفته می‌شد. وقت گرفتیم و گفتم که من بچه جوادیه هستم. حاشیه‌نشینی تهران، مبتنی بر صنعتی شدن شکل گرفت و منطقه راه‌آهن تا شوش و افسریه و از سوی دیگر تا جوادیه و نازی‌آباد، اولین حاشیه‌های شهر تهران بودند و من از این مناطق آمده‌ام. درواقع گویی ما آسیب‌های اجتماعی را متناسب می‌کردیم به مشکلی که ناشی از ناکارآمدی سیاست اقتصادی بود.»

علی ربیعی در ادامه، سه مؤلفه سیاست را بدین گونه برشمرد: تبیین وضع موجود؛ وضع مطلوب؛ و مداخله برای عزیمت از وضع موجود به وضع مطلوب و تحقیقات در دو مورد آخر را ناکافی و در تبیین وضع موجود فضا را بهتر ارزیابی کرد و سپس با استناد به صحبت دکتر پیران گفت باید به دنبال راه‌حل‌های مبتنی بر واقعیات ایران امروز باشیم: «ما باید بدلیل‌های متعدد انتخاب کنیم و از میان آن‌ها یک یا دو راه‌حل استخراج کنیم و سپس برای اجرا نیاز به سه عامل مهم داریم: شیوه مدیریت؛ فرهنگ مناسب؛ و نهاد مناسب اجرا. اگر این فرآیند از دانشگاه تولید شود و به سیاست‌گذار نزدیک شود، می‌توانیم به نتیجه برسیم. اگر بنا باشد سیاست به دانش اجتماعی نزدیک شود و از آن بهره بگیرد، نیازمند تغییر حتی روش مطالعه هم هستیم و از روش‌هایی مانند کارآموزی باید استفاده کنیم که در رشته‌های علوم پایه استفاده می‌شود.»

ربیعی سپس با توجه به تجربه خود در حوزه روشنفکری و قدرت، به تبیین رابطه قدرت و روشنفکری در ایران به این صورت پرداخت که قدرت میل به نقادی ندارد و روشنفکر از این پرهیز دارد که در کنار قدرت قرار گیرد. فضایی که مورد نقد آقای وزیر قرار گرفت: «امروز همه اتفاق نظر دارند که ریشه مسائل ایران، اجتماعی است و بر این تحلیل اجماع وجود دارد. در سال ۱۳۹۱ وقتی برای اولین همایش آسیب‌های اجتماعی قصد پیدا کردن مکان داشتیم گفتند این کار سیاه‌نمایی است و نمی‌شود، اما امروز مسئولان می‌گویند در پرداختن به آسیب‌ها بیست سال تأخیر داریم. این یک فرصت است و هنر ما این است که نگذاریم این فرصت به راهکارهای اشتباه منجر شود.»

وزیر کار دولت روحانی در پایان پیشنهاد داد که با هیئت‌علمی همایش نشست برای بررسی مسائل اجتماعی ایران داشته باشد و با آن‌ها بر سر راه‌حل‌ها گفت‌وگو کند. ■



# نقش متغیرهای کلان اجتماعی و اقتصادی در ابتلا به اعتیاد

## گفت‌وگو با فرید براتی سده



احمد هاشمی: دکتر فرید سده براتی، معاون پیشگیری و درمان اعتیاد بهزیستی کشور است. وی مدرک دکترای روان‌شناسی خود را از دانشگاه علامه طباطبائی اخذ کرده است. براتی افزون بر تألیف و پژوهش در دانشگاه نیز تدریس می‌کند. با او درباره مباحث پیشگیری و درمان اعتیاد و نیز سیاست‌گذاری مبارزه با مواد مخدر به گفت‌وگو نشستیم.

### چه زمینه‌هایی باعث می‌شود فرد به اعتیاد مبتلا شود؟

«اعتیاد به‌عنوان یک معضل، یک بیماری یا یک مشکل مولتی فاکتوریال (چندعاملی) است؛ بنابراین، باید از جنبه‌های زیستی نیز آن را بررسی کنیم و بگوییم بخش‌هایی از آن ارثی است، کما اینکه در خانواده‌هایی که والدین مصرف‌کننده‌اند احتمال اینکه فرزندان مصرف‌کننده باشند خیلی زیاد است. ما، روان‌شناسان، البته این مورد را به عوامل زیستی و ژنتیکی نسبت نمی‌دهیم. ما این مسئله را ناشی از تقلید و یادگیری در خانواده می‌دانیم، اما متخصصان علوم پزشکی و ژنتیک می‌گویند ممکن است دلایلی از ژنتیک در این مسئله وجود داشته باشد. دسته‌ای از متخصصان علوم زیستی به مبانی ژنتیک اعتقادی ندارند و ایراد می‌گیرند برای اینکه یک موضوع بتواند مسیر ژنتیکی پیدا کند و بعد بین نسل‌ها منتقل می‌شود حداقل باید در سه نسل این وضعیت ادامه داشته باشد. در کشور ما این شرط تداوم سه نسل در موارد زیادی وجود ندارد، حتی امروزه این مورد برای افسردگی نیز مطرح است. در کشور ما بعضی معتقدند افسردگی موضوعی ژنتیکی است و از نسل‌های قبل منتقل شده است؛ البته می‌دانیم در کشور ما افسردگی هیچ‌گاه به‌میزان فعلی نبوده است که بخواهیم عامل ژنتیک را در آن دخیل بدانیم. یک عامل زیستی دیگر کارکردهای مغزی است. نیاز مغز به تحریک موجب می‌شود تا سیستم پاداش و لذت مغز فعال و تحریک شود؛ به‌دلایلی مختلف از جمله اینکه احتمالاً شرایط محیطی و بیرونی این مورد را فراهم نمی‌کند و خود فرد بالاچار دست به تحریک مغزی خود می‌زند. این‌ها یک بخش است؛ یعنی، بخش عوامل بیولوژیکی یا زیستی. بخش دیگر از دیدگاه روان‌شناسی، موضوع شرایط خانوادگی است. یادگیری‌های غلط، نبود انسجام در خانواده، درگیری‌ها و تعارض‌ها و اختلاف‌های خانواده و والدین در این بخش مطرح می‌شود. در خانواده‌هایی که بین پدر و مادر دعواست، میزان مصرف مواد بیشتر است. بخش

دیگر که به نظر من از این‌ها مهم‌تر است عوامل و مباحث کلان اجتماعی و اقتصادی است که نمی‌توان نقش آن‌ها را نادیده گرفت. اینکه می‌گوییم مهم‌تر به این دلیل است که حتماً شما از من خواهید پرسید چرا این قدر اعتیاد زیاد است، شما که مدعی هستید اقدامات پیشگیرانه زیادی انجام داده و می‌دهید چرا اعتیاد افزایش داشته است؟ من جواب شما را با متغیرهای کلان اجتماعی خواهم داد. متغیرهای کلان اجتماعی در این زمینه نقش زیادی دارند مانند فقر، بیکاری و شرایط ابهام‌دار اجتماعی. وقتی که فرد از فردای خود بی‌خبر است و در واقع قدرت پیش‌بینی‌کنندگی ندارد، استرس‌های شدید اجتماعی و روان‌شناختی ناشی از متغیرهای اجتماعی در فرد، خانواده و جامعه اثرگذار است. بی‌معنایی که امروزه وجود دارد، و هزار و یک تبعیض هم که هست، حتی عوامل کلان سیاسی هم اثرگذارند. برایتان مثالی می‌آورم. در تاریخ اعتیاد کشور، اولین بارقه‌های مصرف هروین در کشور پس از کودتای ۱۳۳۲ شروع می‌شود و اوج مصرف شیشه یا مت‌آمفتامین در کشور پس از سال ۱۳۸۸ است. قصد مقایسه ندارم، اما این نشان از شرایط خاص جامعه و ناامیدی است. ما گزارش اولین مورد مرگ ناشی از مصرف هروین را در سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ داریم.

درباره اینکه چرا یک فرد مواد مصرف می‌کند، نباید برخوردمان رویکرد اخلاق‌مدارانه داشته باشد، چرا که مسیر رویکرد اخلاقی به اینجا می‌رسد که آن‌ها را بگیریم و ببندیم تا خوب شوند؛ البته نمی‌توانیم تأثیر موارد اخلاقی را در مصرف اعتیاد نادیده بگیریم. فردی که در محیطی زندگی می‌کند که اخلاقیات در آن ضعیف است و فضیلت‌ها ضعیف می‌شود، خودبه‌خود ممکن است به این راه‌ها کشیده شود، اما این به‌معنای آن نیست که بگوییم برخورد ما با مصرف‌کننده باید از موضع اخلاقی باشد. اگر به‌طور مشخص مطرح شود چرا یک انسان در شرایط فعلی جامعه ما مواد مصرف می‌کند، می‌توانیم از متغیرهای کلان به‌طور عمده و همان مواردی نام ببریم که ذکر شد: نبود شادی و نبود راه‌های بروز هیجانات؛ یعنی نداشتن مغزی که این هیجانات ابراز شود. وقتی شما نتوانید شادی‌هایتان را مطرح کنید قدر مسلم به سراغ شادی‌های غیرعادی و غیرمعمول می‌روید، به این دلیل که مغز می‌طلبد و این در همه جای جهان نیز هست. پایین آمدن تحمل‌ها و کم شدن طاقتهای در اثر فشارهای مختلف اقتصادی و روانی و مسائلی که در خانواده‌ها وجود دارد افراد را به سمت مصرف مواد سوق می‌دهد؛ البته در این میان از مد اجتماعی هم نباید غافل بود. در کشور ما هجوم تبلیغاتی خاصی در اثر گرایش به مد وجود دارد که مثلاً بعضی از زنان ممکن است تحت تأثیر گرایش‌های خاص اقتصادی و سیاسی نباشند، اما مد به آن‌ها بگوید بهترین اندام، ترکه‌ای است و بعد ممکن است در فضای مجازی ماهواره و حتی دهان‌به‌دهان بشنوند که با مصرف مواد محرک لاغر می‌شوند.

در مباحث اعتیاد، نظریه‌هایی برای شروع مصرف مواد وجود دارد به نام مواد دروازه‌ای. یک‌سری مواد دروازه‌ای داریم؛ یعنی تا این مواد مصرف نشود به سراغ مواد پرخطرتر نمی‌روند؛ مثلاً در این نظر به‌ها بیان می‌شود افراد با مصرف سیگار شروع می‌کنند،

بعد سراغ حشیش و الکل می‌روند و سپس به مصرف مواد سنگین‌تر روی می‌آورند. الان در کشور ما بعضی از زنان ممکن است فرآیند مصرف را از مواد دروازه‌ای شروع نکرده باشند؛ یعنی از سیگار شروع نکرده باشند و بعد سراغ حشیش و الکل و بعد مواد پرخطرتر رفته باشند، بلکه یک‌دفعه به سراغ مصرف شیشه رفته باشند. وقتی از او می‌پرسند چرا شیشه مصرف کردی که ماده پرخطرتری است می‌گوید برای اینکه لاغر شوم و این الگوی منابع سنتی ما را به هم می‌ریزد. اینجا به نظر می‌رسد رسانه یا مد اجتماعی نقش آفرینی ویژه‌ای دارد.

**با توجه به آمارها و اعداد و ارقامی که گفته می‌شود آیا شما معتقدید اعتیاد در جامعه زیاد است؟ برخی اعتقاد دارند صد سال پیش حدود ۲۰ درصد مردم مصرف‌کننده بودند و حالا به نسبت اوضاع بهتر است.**

طبق آمار اعلام شده در سال ۱۳۹۴ مصرف‌کننده مواد ما بیش از ۴ میلیون نفر است. از این تعداد آن‌طور که در گزارش پیمایش ملی خانوار در بهزیستی که با همکاری ستاد مبارزه با مواد مخدر انجام شده است آمده: نزدیک به ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر مصرف‌کننده دائمی هستند؛ یعنی معتادند و نزدیک به ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر هم مصرف‌کننده تفریحی هستند؛ البته بعضی از اعداد و ارقام به‌دست آمده از این پیمایش درست نیست و در بعضی از استان‌ها

می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد، مثلاً عددی که در البرز به‌دست آمده خیلی کمتر از عدد واقعی در جامعه است و در بعضی از استان‌ها هم عدد بزرگی به‌دست آمده که ممکن است واقعی نباشد. اگر این ۴ میلیون را مبنا قرار دهیم و بگوییم نسبت به قرن گذشته یا اوایل قرن بیستم توفیقی داشته‌ایم، بله داشته‌ایم، اما مردم در آن زمان بیماری‌های دیگری هم داشتند، مثلاً در جنگ جهانی اول، کشور ما حدود ۴ یا ۵ میلیون کشته داده است. آبراهامیان در مقدمه یکی از آخرین کتاب‌های خود چنین می‌نویسد: ایران قرن بیستم را با قحطی، مرگ، فقر و فلاکت شروع کرد و با یک برنامه پیشرفته هسته‌ای به پایان

برد. این ناشی از یک پیشرفت عمومی در جامعه به سمت رشد و مدنیت است؛ بنابراین مقایسه الان با صد سال پیش قیاس مع‌الفارق است. شرایط کنونی را باید با شرایط کنونی سنجید و مقایسه کرد.

**در بخش متغیرهای کلان جامعه، یک بخش زمینه‌های روانی فرد و جامعه و بخش دیگر اطلاع‌رسانی بود. فکر می‌کنید در سازمانی که مشخصاً شما حضور دارید در کدام از این بخش‌ها توانسته‌اید کار انجام**

## دهید و در کدام بخش‌ها نتوانستید؟ در بحث سیاست‌گذاری چه کارهایی برای پیشگیری انجام شده است؟

یک گزارش از پیشگیری، درمان، کاهش آسیب و حمایت‌های اجتماعی وجود دارد که بخش عمده این فعالیت‌ها در کشور را سازمان بهزیستی انجام داده است. نتایج گزارش را خدمتان می‌گویم که ببینیم آیا توفیقی بوده یا هست و اگر توفیقی نبوده دلیل آن چیست. در کشور ما مبارزه با مواد مخدر یک استراتژی و یک سیاست‌گذاری چهارمحوری (چهارستونی) است: یک ستون کاهش عرضه (مبارزه با عرضه و قاچاق) است؛ یک ستون کاهش تقاضا (از طریق پیشگیری و درمان) است؛ یک ستون معاضدت‌ها و کمک‌های بین‌المللی است؛ و یک ستون هم معاضدت‌ها و امور قضائی (از طریق دستگیری، زندان و اعدام) است. ستون کاهش تقاضا در ارتباط با سه ستون دیگر به‌ویژه ستون معاضدت‌های حقوقی و قضائی و کاهش عرضه است. تا عرضه نباشد کسی به سمت مواد نمی‌رود. در زمینه پیشگیری به‌طور اخص و حتی پیش از انقلاب هم فعالیت خاصی نداریم. پیش از انقلاب درمان داریم، اما پیشگیری نداریم. پیشگیری پس از انقلاب و مشخصاً در دهه ۱۳۷۰ در کشور ما و در سازمان بهزیستی آغاز شده است. در سال ۷۰ تا ۸۴، سه برنامه پنج‌ساله نوشته می‌شود و در هر سه برنامه پیشگیری اجرا می‌شود. عمدتاً مبنای این برنامه‌ها آموزش، آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی

است. این یعنی باید مردم را نسبت به مضرات و آثار مواد آشنا کنیم، البته این کم‌کم از سازمان بهزیستی فراتر می‌رود و به دستگاه‌های دیگر مانند وزارت ارشاد می‌رسد. به‌یاد دارم در سال ۱۳۷۷ تابلوهایی در سطح شهر با این مضمون بود: «جنگ بکشید، اعتیاد فرار می‌کند» یا روی اتوبوس‌ها عکس اسکلت می‌کشیدند یا می‌نوشتند: «اعتیاد جنگل را بیابان می‌کند» این درواقع نوعی سیاست‌گذاری بود.

استراتژی بعدی در این فعالیت‌ها، استراتژی آموزش مهارت‌ها بود. در سازمان بهزیستی دفتری با نام پیشگیری از آسیب‌ها هست که رویکرد آن آموزش مهارت‌های زندگی است. از آنجا که افراد مهارت‌های لازم برای زندگی، نه گفتن و مانند این‌ها را ندارند، بنابراین نمی‌توانند حرف خود را بزنند. عزت‌نفس و خودآگاهی شان پایین است و نمی‌توانند هیجانات خود را کنترل کنند. ده مهارت زندگی را که سازمان بهداشت جهانی، یونیسف و دیگر نهادهای بین‌المللی به‌عنوان ده مهارت اصلی زندگی مطرح کردند در سطحی گسترده آموزش داده‌ایم.

استراتژی بعدی به‌عنوان آخرین استراتژی مشخص که هنوز در سازمان بهزیستی ادامه دارد، رویکرد

اجتماع‌محوری بودن اقدامات است؛ یعنی کارشناس بهزیستی اینجا نقش تسهیل‌گری دارد؛ یعنی باید خود مردم را در شهرها، محله‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و محیط‌های کار مشارکت دهیم.

همه این استراتژی‌ها دچار اوج‌وجاها شده‌اند، مثلاً آگاه‌سازی ما به اینجا ختم شد که مثلاً در تلویزیون آقائقی را نشان می‌داد که اگر شما بروی در زیرزمین خانه‌ات و کمی همت داشته باشی، پاک و مطهر بیرون می‌آیی. این نوعی اوج‌وجا بود که در جاهایی هنوز هم ادامه دارد. ما می‌گوییم تنها به‌صرف آموزش دادن همه چیز را درست می‌کنیم، اما قضایا این قدر هم خطی نیست. بحث مهارت‌ها هم به همین ترتیب بود که بعداً عده‌ای گفتند این مهارت‌ها غربی است و خواستند آن را تغییر دهند. در زمان دولت‌های گذشته میلیاردها تومان در آموزش و پرورش و جاهای دیگر هزینه کردند و در انتها اتفاق خاصی هم نیفتاد. یادم هست که ۱-۲ میلیارد به یکی از دانشگاه‌های قم دادند که در جلسه‌ای آمدند و مهارت‌های زندگی را هم نقد کردند، اما بعد گفتیم به قول خودشان ثم ماذا؟ حالا چه راه‌کاری ارائه می‌دهید، مهارت‌های اسلامی چه هستند؟ گفتند خیر، قرار بر این بوده که ما تنها نقد کنیم. در اجتماع‌محوری هم همان‌طور که می‌دانید الان همه مدعی اجتماع‌محوری هستند؛ یعنی شهرداری برج پانزده طبقه‌ای می‌سازد و می‌گوید محله‌محوری است، ناجا یک سری اقدامات می‌کند و می‌گوید همیارمحله‌ای است، بهزیستی و آموزش و پرورش هم به همین ترتیب، اما در حال حاضر اگر بخواهم گزارشی از عملکردها بدهم ما نزدیک به ۴ هزار CBO یعنی تشکیلات خرد داریم که خود مردم ایجاد کردند. شعار ما این است «خود مردم، برای مردم، توسط مردم»؛ یعنی کارشناس بهزیستی در جای‌جای مملکت فقط تسهیل‌کننده است و خود مردم هستند که برای نیازسنجی مشکلات محله‌شان دور هم جمع می‌شوند، البته این مورد برای مصرف مواد اثرگذار نبیشتی دارد. باید سعی کنیم از خود مردم پروژه بگیریم و آن پروژه اجرا شود و ببینیم آیا در کاهش مصرف مواد اثر دارد یا خیر.

اکنون حدود ۴ هزار محله در کشور و بیش از ۱۳ میلیون تحت پوشش داریم، اما کافی نیست، چون این فقط حداکثر ۲۰ درصد جامعه را پوشش می‌دهد و در بعضی جاها اثربخش هم نیست. دستگاه‌های اجرایی، آموزش و پرورش و دیگران درباره آن‌ها کار می‌کنند، اما علی‌رغم این همه فعالیت‌های پیشگیری به‌دلیل همان عواملی که گفتیم، عوامل کلان اجتماعی تأثیرگذارترند. فعالیت‌های پیشگیرانه خرد نمی‌توانند حریف عوامل کلان شوند. در فعالیت‌های پیشگیرانه هرچقدر هم از بدی‌ها و مضرات گفته شود، آقائقی در تلویزیون ساخته شود، برنامه‌های شوک را نشان بدهیم (تازه اگر اثرگذار باشند) از پس تبعیضی برنمی‌آییم که یک جوان در جامعه می‌بیند، از پس بیکاری پدرش برنمی‌آییم. درواقع برنامه پیشگیری برای زمانی است که همه چیز آرام است. آیا این برنامه در کشور ما در همسایگی افغانستانی با ۹ هزار تن تولید تریاک می‌تواند موفق باشد؟ البته ارزشیابی‌هایی داریم از اثربخشی یا عدم اثربخشی، اما نمی‌توانیم متغیرهای کلان را نادیده بگیریم. نکته بعدی این است که علی‌رغم اینکه ما همیشه گفتیم پیشگیری مهم‌تر و

مقدم بر درمان است هیچ گاه منابع لازم برای پیشگیری را در کشور فراهم نکرده‌ایم. این واقعیت تلخی است. علتش هم به ذهنیت مدیریتی ما برمی‌گردد. جامعه ما جامعه کوتاه‌مدتی است. مدیریتش هم کوتاه‌مدت است؛ بنابراین من مدیر دوست دارم تا زمانی که هستم کار برجسته و در معرض دیدی انجام دهم که نامم بماند. اقدامات پیشگیرانه این شرایط را ندارد. شما باید چاهی را بکنید که به‌قول مولوی شاید صد سال بعد به آبی برسد. پس پیشگیری مطلوب و مورد توجه نیست. بسیاری از متخصصان می‌گویند جهان‌سوم، جهان درمان و بازتوانی و توان‌بخشی است تا جهان پیش‌بینی و پیشگیری. حتی در همین سازمان بهزیستی که یکی از معدود تشکیلاتی است در کشور که بر پیشگیری متمرکز شده، دفتر پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، دفتر پیشگیری از معلولیت‌ها، دفتر پیشگیری از مصرف مواد و درمان اعتیاد داریم؛ بودجه ما مثلاً در مقایسه با بودجه توان‌بخشی سازمان یا در مقایسه با بودجه اجتماعی سازمان در حد صفر است. شما می‌توانید از وزارت بهداشت هم پرسید بودجه پیشگیری‌شان چقدر و بودجه درمانشان چه مقدار است. در طرح تحول سلامت بودجه چندانی برای پیشگیری گذاشته نشده است. باید این‌ها را در نظر بگیریم و بعد بگوییم پیشگیری چه کاری کرده است. توفیق‌هایی بوده اما کم بوده. در درمان وضع ما بهتر است. چون سابقه درمان به پیش از انقلاب می‌رسد و این تجربه اگرچه در اوایل انقلاب انقطاعی پیدا کرد، اما تا الآن ادامه پیدا کرده است.

پیش از انقلاب مراکز درمان اعتیاد داشتیم که فضاهای بزرگی مانند شورآباد و درمانگاه ونک بود. تجربه توزیع تریاک کوپنی هم داشتیم و تا یک سال پس از انقلاب هم ادامه پیدا کرد. این تجربه پس از انقلاب به دلیل جنگ و شرایط دیگر مدتی قطع شد و پس از مدتی دوباره شروع شد؛ اردوگاه‌ها را جمع کردند، از سازمان زندان‌ها گرفتند و به بهزیستی تحویل دادند، بهزیستی هم معاونت پیشگیری تشکیل داد، بعدها مراکز خودمعرف ایجاد شد و بعدتر این مراکز به کلینیک‌های سرپایی با همیاری بخش خصوصی تبدیل شد و در نهایت به وضعیتی رسید که الآن می‌بینیم. (وزارت بهداشت وارد شد) ما حدود ۸ هزار مرکز سرپایی داریم که بخش بسیاری از آن از مراکز بهزیستی بوده و تحت پوشش وزارت بهداشت قرار گرفتند. الآن حدود ۱۳۰۰ مرکز سرپایی داخل بهزیستی وجود دارد که عمدتاً درمان اصلی‌شان دارودرمانی اعتیاد است. در کنار آن ۱۲۰۰ مراکز اقامتی و ۴۰ مرکز تپ‌سی داریم. کاهش آسیب چشمگیری برای پیشگیری از اشاعه ایدز داشتیم. حدود ۱۴۰ مرکز گذری در محله‌های پرخطر داریم که به معنای پرخطر که مبتلا به بیماری‌های اچ‌آی‌وی یا بیماری‌های دیگر یا کسانی که مصرف تزریقی دارند یا معتادان بی‌خانمان، خدمات می‌دهند؛ ۹۰ سرپناه برای معتادان بی‌خانمان داریم. از سال گذشته حدود ۳۰ واحد موبایل راه‌اندازی کردیم. موبایل سنتر یک ون است که داخل پاتوق‌ها خدمات (مثلاً سرنگ، کاندوم، یک وعده غذای گرم) می‌دهد چون معتادان به‌خاطر دستگیری‌های نیروی انتظامی دیگر به سمت

ما نمی‌آیند، به همین دلیل تیم‌های سیار ما به سراغ معتادان می‌روند. در تهران دوازده تیم سیار فعال داریم و برنامه‌ریزی کرده‌ایم که این را هم در تهران و هم سایر کلان‌شهر گسترش دهیم.

در بخش حمایت‌های اجتماعی و بازتوانی روانی اجتماعی خدماتی می‌دهیم، اما به‌صراحت می‌گوییم در این بخش ضعیف هستیم. در این بخش باید خانواده‌ها را ببینیم و از آن‌ها حمایت کنیم، از فرد درمان‌شده نیز باید برای اشتغال و سرپناهنش حمایت کنیم. طرح «معتادین متجاهر» را که چند سالی است آغاز شده به بهزیستی سپرده‌اند. برای این عده و خانواده‌هایشان باید برنامه‌های جامع حمایت داشته باشیم، البته کارهایی را شروع کرده‌ایم، ولی تا به ثمر برسد و تا استقرار کامل سیستم جامع رفاه و خدمات پس از درمان اولیه راه درازی در پیش است. این‌ها عملکردهای ما در بحث سیاست‌گذاری بودند، سیاست‌گذاری‌های کلان در ستاد مبارزه با مواد مخدر انجام می‌گیرد. به نظر در بعضی از بخش‌ها باید سیاست‌گذاری شفاف‌تر شود. یک جاهایی سیاست‌گذاری و قانون شفاف

نیستند. قانون باید معلوم کند این معتادان که در خیابان است باید باشد و ما به وی خدمات بدیم یا خیر و آن‌ها را از خیابان جمع کنند و به گوشه‌ای ببرند.

**چیزی که من از فحوای کلام شما متوجه می‌شوم این است که ما نظام هماهنگی نداریم که برنامه‌ها و قوانین را یکپارچه و متحد کند. مثال را خودتان بیان کردید، شما معتقدید که باید به این‌ها خدمات دهیم و بعد نیروی انتظامی دستگیرشان می‌کند. چرا باید نیروی انتظامی مقابل بهزیستی قرار گیرد؟ شما این مورد را در جاهای دیگر هم می‌توانید تعمیم دهید؛ یعنی فرض کنید شهرداری کمپ می‌زند و بهزیستی خبر ندارد، یا آموزش مهارت‌های زندگی باید از طریق آموزش و پرورش انجام شود، اما همکاری نمی‌کنند. چرا نهاد هماهنگ‌کننده‌ای شکل نمی‌گیرد؟**

در کشور ما ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌های مختلف کار سختی است. ممکن است هر دستگاهی برای خودش برنامه‌هایی داشته باشد که با دستگاه‌های دیگر در تعارض باشد. در یک موضوع چندبخشی مانند اعتیاد که از گذشته تا الآن مخصوصاً در بخش مقابله، دست بالا با نیروی انتظامی است و قانون هم در بعضی موارد یا مسکوت است یا به‌درستی شفاف نشده است. این است که می‌گویید در قانون گفته شده

معتاد متجاهر یعنی هرکسی که قیافه او شبیه معتادان است باید دستگیر شود. بعد چه می‌شود؟ این‌ها را به مراکز ما برای غربال‌گری می‌آورند و بعد در آزمون اولیه مشخص می‌شود یک‌پنجم این‌ها اصلاً معتاد نیستند. شکل و ظاهر وی شبیه معتاد است، اما مثل این می‌ماند که یک معتاد خیابانی اگر گرسنه باشد، در

سطل زباله دنبال غذا می‌گردد، همان‌طور که یک بی‌خانمان متکدی همان کار را می‌کند. نیروی انتظامی چون نمی‌تواند آزمون کند همه را دستگیر می‌کند. در قانون پیش‌بینی شده قوه قضائیه باید مصدق تجاهر را تعریف کند؛ یعنی بهزیستی چه کسی را تحویل بگیرد و چه کسی را تحویل نگیرد. توانایی ایجاد هماهنگی سخت است و این توانایی را متأسفانه ساختار فعلی ستاد مبارزه با مواد مخدر ندارد؛ البته که سازمان امور اجتماعی ایجاد شد، اما اینکه این سازمان هم بتواند از عهده این کار برآید حقیقتاً و به‌عنوان یک کارشناس من در آن تردید جدی دارم. جایگاه این سازمان امور اجتماعی در وزارت کشور است؛ آن هم در وزارت کشور است که باید هزاران مسئله سیاسی در کشور

را اداره کند. شاید بهتر بود سازمان امور اجتماعی در قالب سازمانی مستقل مانند سازمان محیط زیست ذیل ریاست جمهوری تشکیل می‌شد. یا حداقل همان کاری که در برنامه قانون ششم کردند و برای بهزیستی شرح وظایف تعریف کردند، اجازه دهند خود ما این کار را انجام دهیم، البته اجازه نمی‌دهند. خود قانون می‌گوید مدیریت معتادان متجاهر با بهزیستی است، اما بودجه آن در اختیار ما نیست. اگر جدول‌های مالی ما را ببینید، در آن رقم‌های پابینی وجود دارد. پول‌هایی که به‌عنوان بودجه باید در استان‌ها برای جمع‌آوری معتادان متجاهر تقسیم شود، دست ما نیست و بسیار کم است.

**قرار است پس از جمع‌آوری معتادان چکار کنید؟**

سؤال همین است. آن‌ها را جمع‌آوری کنیم که بعداً چه بشوند. دیدگاه اتویایی که نیروی انتظامی یا بعضی قضات دارند آن است که این‌ها جمع شوند، درمان شوند و پاک بیرون بیایند؛ من اسم این را فرضیه گوجه‌فرنگی گذاشتم. در تبلیغ کارخانه‌های تولید رب حتماً دیدید گوجه خوشگلی را بعد از شست‌وشو وارد دستگاه می‌کنند، حرارت می‌بینند، پوست آن جدا می‌شود بعد به رب تبدیل می‌شود و بعد رب را داخل قوطی می‌کنند که بسیار جذاب است. به آدم‌های معتاد هم همین نگاه را دارند. فکر می‌کنند مرکز «ماده ۱۶» جایی است که یک معتاد با وضعیت اسفبار وارد می‌شود و بعد پاک بیرون می‌آید. نوع نگاهشان به این درمان در واقع درمان نیست. مگر اجبار به انسان درمان می‌دهد؟

**علی‌رغم اینکه ما همیشه گفتیم پیشگیری مهم‌تر و مقدم بر درمان است هیچ‌گاه منابع لازم برای پیشگیری را در کشور فراهم نکرده‌ایم. این واقعیت تلخی است. علتش هم به ذهنیت مدیریتی ما برمی‌گردد. جامعه ما جامعه کوتاه‌مدتی است. مدیریتش هم کوتاه‌مدت است؛ بنابراین من مدیر دوست دارم تا زمانی که هستم کار برجسته و در معرض دیدی انجام دهم که نامم بماند**





**درباره «ماده ۱۶» سال هاست به طور همه گیر صحبت می شود. همه می گویند اشتباه است. اصلاً فساد آنجا زیاد است و از خانواده ها به بهانه های مختلف پول می گیرند. اصلاً تجاهر یعنی چه؟ یعنی معتاد بودن جرم است؟**

«این تناقضاتی است که در قانون وجود دارد. از یک طرف می گویند اگر معتاد برای درمان مراجعه کند، مجرم نیست، اما اگر مراجعه نکند، باید او را دستگیر کرد. به عنوان اینکه او تجاهر می کند. حالا این را می پذیریم که قرار است فشاری برای درمان ایجاد کند، اما نیروی انتظامی اگر در خیابان معتادی را ببیند، دستگیر می کند. باید اجازه بدهیم شاید خودش بخواد به مرکز درمان مراجعه کند. پس چرا نیروی انتظامی چنین کاری می کند؟ این همان تناقض در قانون است. حالا چرا نمی خواهند؟ دیدگاه این است که متأسفانه از جانب مردم می گویند چرا این معتاد باید در محله ما باشد؟ کسی نگفته که معتاد باید در محله شما باشد، شاید این محله شرایطی دارد که با وضعیت این معتاد سازگار است. حالا که معتاد در این محله است ما باید او را نگه داریم و به وی خدمات بدهیم. می گوئیم او متجاهر است، بنابراین باید او را از خیابان جمع کرد. حتی می گویند شما مرکزتان را جمع کنید و در جواب اینکه قانون به ما

**از یک طرف می گوید اگر معتاد برای درمان مراجعه کند، مجرم نیست، اما اگر مراجعه نکند، باید او را دستگیر کرد. به عنوان اینکه او تجاهر می کند. حالا این را می پذیریم که قرار است فشاری برای درمان ایجاد کند، اما نیروی انتظامی اگر در خیابان معتادی را ببیند، دستگیر می کند. باید اجازه بدهیم شاید خودش بخواد به مرکز درمان مراجعه کند**

گفته است می گویند ارتباطی به ما ندارد. حالا اگر ما مرکز را جمع کنیم، معتاد باید به کجا مراجعه کند؟ می گویند اردوگاه بزینیم. اولاً که تجربه اردوگاه در گذشته کشور ما تجربه شکست خورده پرزبانی بوده است که جز افزایش ایدز کاری نکرده است. حالا چرا باید این را ادامه دهیم؟ هزینه های این ها بیش از درمان می شود. در بیمارستان های روان پزشکی مانند رازی که بیماران روانی بیست و چهار ساعته در آن زندگی می کنند، چقدر هزینه ها بالاست. برای فردی که معتاد است، نیروی انتظامی و درمانگر باید باشد که البته می گویند به درمانگر نیاز نیست.

**مراکزی که شما در محلات دایر می کنید به بهانه مردم تعطیل می کنند؟**

«نامه ای به ما داده شده که در فلان منطقه می خواهیم پاک سازی و سالم سازی کنیم و شما مراکزتان را ببندید. می گوئیم خب ما چه کنیم؟ می گویند معتادان را ببرید بیرون! این بیرون دقیقاً کجاست؟ شخص معتاد در این محل زندگی می کند. ما از اول انقلاب تجاربی داریم که پاک سازی های این چنینی و تطهیر محله ها چه آثاری داشت. الان در «ماده ۱۶» نیز همین را می بینیم.

**می گوید وقتی معضلی را بزرگ می کنی خود باعث می شود آدم ها به سمت آن بروند. آیا سریال یا برنامه تلویزیونی داریم که با مشارکت بهزیستی باشد و مشاوران بهزیستی بخواهند به صورت علمی مهارت ها را آموزش دهند؟**

«خیر. زمانی قرار بود برنامه هایی از طریق برنامه های آقای بیژن بیرنگ ساخته شود که از همکاران پیشگیری بهزیستی در سالیان قبل بودند؛ اما بعداً پیش نیامد. ما حتی به برنامه های ساخته شده هم انتقاد داریم. مثلاً در یک مورد نحوه پذیرش کودکان بی سرپرست را خیلی بد نشان دادند و معاونت اجتماعی بهزیستی هم به صدا و سیما اعتراض کرد. در یکی از فیلم های آقای سیروس مقدم علناً و عملاً نحوه مصرف هروین را نشان داد، همان طور که می دانید در بحث رسانه ای می گویند همه مسائل را بگوئید، شفاف سازی کنید، اما طوری نباشد که نحوه مصرف نشان داده شود. در بحث خودکشی نیز همین طور است. عمده کارشناسانی که در این فیلم ها استفاده می کنند از کارشناسان نیروی انتظامی هستند، البته بعضی کارگردان ها در فیلم های سینمایی از کارشناسان بهزیستی و متخصصان مربوطه مشاوره می گیرند، ولی صدا و سیما، تهیه کنندگان و کارگردانان آن کمتر این کار را انجام می دهند.

**آیا شما در حوزه آموزش و پرورش هم وارد شده اید؟**

«قبلاً همکاری های خوبی با آموزش و پرورش داشتیم، مخصوصاً در زمانی که پیشگیری را آغاز کردیم. در بحثی که در زمان آقای احمدی نژاد شروع شد، گفتند بعضی از این برنامه ها غربی هستند و آموزش و پرورش در خود را به روی ما بست. تا یکی دو سال اخیر که مشکلات در آموزش و پرورش بسیار زیاد شد و دیدند نمی توان کنمان کرد. طرح هایی وجود دارد مانند طرح نماد، (نظام مراقبت از آسیب های اجتماعی) که با همکاری چند دستگاه از جمله بهزیستی در آموزش و پرورش اجرا می شود. طرح درمان دانش آموزان مصرف کننده هم هست که الان با همکاری بهزیستی و بهداشت و درمان انجام می شود.

ما محله جمشید را پاک کردیم نتیجه چه شد؟ خود آقایان مدعی شدند در سطح شهر پخش شدند. خاک سفید را هم جمع کردیم نتیجه همین شد. چند روز پیش در روزنامه ای که گمان می کنم همشهری بود، خواندم اهالی خیابان شهید نامجو در خیابان گرگان به افزایش معتادان خیابانی در محله شان معترض شدند. این معتادان قبلاً کجا بودند؟ در هرندی سمت دروازه غار از ما خدمات می گرفتند، اما با جمع کردن آن ها اکنون

در سطح شهر پخش شده اند. هر وقت ما به این ها اعتراض می کنیم می گویند آدرس خانه تان را بدهید که تعدادی از آن ها را پشت در خانه تان بیاوریم و ببینیم خودتان با دیدن معتادان پشت در منزلتان چه می کنید. من هم پاسخ می دهم کاری که از دستم بر نمی آید جز اینکه با بهزیستی یا یکی از این موبایل سنترها تماس بگیرم تا حداقل به این ها غذا بدهند. البته دیدگاهی هم وجود دارد که می گویند شما باید ذهنیت مردم را تغییر دهید؛ درست است اما ما چقدر بضاعت داشتیم و داریم؟ همان طور که صدا و سیما، برنامه هایی می سازد که در مردم این ذهنیت ایجاد می شود باید معتادان را جمع کنند و به جایی ببرند، اما چنین کاری نمی کنند؛ کارهای ما در ذهنیت مردم بی اثر می شود. هم مسئولان، هم ستاد مبارزه با مواد مخدر می دانند این نحوه عمل صحیح نیست و جمع آوری معتادان طرح شکست خورده ای است مانند اردوگاه زدن و ما همچنان طرح هایی را تجربه می کنیم که اثربخش نبودن آن ها را قبلاً دیده ایم و توجیه می کنیم که مردم می خواهند.

**در موضوع اطلاع رسانی برای پیشگیری گاهی برنامه هایی ساخته می شود که مضر هم هست، بر اساس نظریه ای که**

طرح دیگر طرح ماد است. ما در خود بهزیستی هم برنامه‌های پیشگیری در مهدهای کودک داریم؛ یکی طرح مصون‌سازی در مهدهای کودک و دیگری طرح خانه و مدرسه در مدارس ابتدایی و در مهدهای کودک که با همکاری آموزش و پرورش اجرا می‌شود. اخیراً مفرهایی باز شده و نگاه مدیران آموزش و پرورش عوض شده و پذیرفته‌اند که ما در محدوده آن‌ها ورود کنیم، اما تقریباً در یک دوره ده‌ساله با آموزش و پرورش همکاری نداشتیم.

## در موضوع هیجان‌ات سرگردان که زمینه ابتلا به اعتیاد است چه طرح‌هایی دارید؟

«طرحی را از سال گذشته در سازمان تحت عنوان «شادی پایدار» شروع کردیم که امسال قرار است در دو استان آزمایش کنیم. از اساتید برجسته مانند آقای گلزاری دعوت کردیم که در زمینه شادی‌ها و نشاط در کشور کار کردند، از حوزه و جامعه‌شناسان هم دعوت کردیم. برنامه‌ریزی کردیم و در حال تهیه بسته کاملی هستیم که ان‌شاءالله امسال با همکاری ستاد کار کنیم، چون در یکی از جلسات ستاد با حضور خود آقای رئیس‌جمهور قرار بر این شده که دستگاه‌ها بر روی نشاط اجتماعی و عمومی کار بکنند. نشاط و امید خیلی به هم نزدیک هستند البته این نشاط به معنای بی‌بندوباری نیست، در واقع ایجاد امید و خوش‌بینی و رضایت از زندگی است. در این بسته علی‌القاعده یک بخش مدیریت هیجان‌ها وجود دارد؛ اما مدیریت هیجان‌ها ابعاد دیگری هم دارد

که جزو همان سیاست‌گذاری‌های کلان است. به‌عنوان یک روان‌شناس عرض می‌کنم نه یک مسئول، نیاز است کشور در این موارد تکلیف خود را مشخص کند. در منابع علمی داریم که نیاز به نشاط چون یک نیاز پایه است باید برای آن فکری کرد. اگر به مراجع در این مورد بگوییم، پاسخ می‌دهند آیا مسئله اساسی کشور شادی است؟ بله برای من شصت ساله یا خود آن روحانی ممکن است شادی مسئله‌ای نباشد، اما برای یک جوان هست. شادی بخشی از همان مدارهای مغزی است و بنابراین مسئله یک جوان است. شاید مانند من و آن آقای روحانی مسئله آخرت نداشته باشد، اما قطعاً شادی و نشاط مسئله اوست. موسیقی یک نیاز است و باید برای آن فکری شود. در جاهایی که ما موسیقی را محدود می‌کنیم، آسیب‌ها خیلی خیلی زیاد است. یکی از بزرگ‌ترین استان‌های ما به‌لحاظ آمار همین

معتادان بی‌خانمان و معتادان حاشیه مشهد است. همان‌طور که مستحضردید در همه دنیا برای سلامت روان اهمیت خاصی قائل هستند و این بحث تحت عنوان آلترناتیوهای سلامت روان مطرح است. مثلاً پت‌تراپی (نگهداری حیوان خانگی) که ما با این مسائل هم برخورد می‌کنیم یا خیلی از کارهای دیگر. این‌ها سیاست‌گذاری‌هایی هستند که در بحث مدیریت عواطف و مدیریت هیجان‌ها باید روی آن‌ها کار شود. توجه کنید با یک مسابقه فوتبال وضعیت خلقی مردم چقدر تغییر می‌کند. اگر شادی که طلب می‌کنند به جوان‌ها ندهیم، سراغ شادی‌های زیرزمینی می‌روند و دقیقاً همان کارهایی را می‌کنند که ما

می‌خواهیم انجام ندهند، منتهی به شکلی که دیگر نمی‌توان آن‌ها را کنترل کرد. به‌طور مثال مصرف مواد را نگاه کنید، چرا مصرف «گل» این‌قدر زیاد شده است؟ مگر گل چه می‌کند؟ چون خوشحالی و نشاط دارد. من زمانی پیشنهاد یک شورای فقهی را دادم که هم از حوزه و هم از بهزیستی برای صحبت و تبادل اندیشه دور هم جمع شویم. یک جاهایی هم مجوزها را داریم، مثلاً در مورد همین اعتیاد، مسائلی که در سیاست‌های کلان ابلاغی، مقام معظم رهبری ابلاغ کردند. ما موردی داریم تحت عنوان اینکه از مصرف مواد پرخطر به مصرف مواد کم‌خطر بیاوریم و این یک سیاست دقیق منطقی است، با این حال اجازه نمی‌دهند. حتی در مورد مدیریت مصرف صحبت شده است؛ مدیریت مصرف یعنی مرکزی داشته باشیم که این مصرف‌کننده مواد، داخل مرکز مصرف کند و اجازه ندهیم که او از دست ما خارج بشود. ما حتی مجوز ایجاد اتاق امن مصرف را هم از ستاد مبارزه با مواد مخدر گرفتیم، ولی نتوانستیم جایی پایلوت کنیم.

صحت شده است؛ مدیریت مصرف یعنی مرکزی داشته باشیم که این مصرف‌کننده مواد، داخل مرکز مصرف کند و اجازه ندهیم که او از دست ما خارج بشود. ما حتی مجوز ایجاد اتاق امن مصرف را هم از ستاد مبارزه با مواد مخدر گرفتیم، ولی نتوانستیم جایی پایلوت کنیم.

## شما با مسئله مطرح شده قانونی‌سازی موافق هستید؟

«ما چندین اصطلاح داریم؛ قانونی‌سازی و جرم‌زدایی. به‌نظر می‌رسد در جاهایی چاره‌ای نداریم جز اینکه به این سمت برویم. در خیلی از کشورهای دنیا هم این مسئله مطرح است. اخیراً در کانادا ماری‌جوانا آزاد شد. به‌نظر می‌رسد ما هم باید این فرصت را برای معتادان پرخطرمان فراهم کنیم مانند پرتغال که کاهش آسیب را مجاز دانست و به معتادان پرخطر اجازه داد مواد مصرف کنند و آنان را

به سمت مواد کم‌تر سوق داد و اتفاقاً موفق هم شد. این وضعیت ممکن است مقداری مصرف را افزایش دهد، اما شدت مصرف را کنترل می‌کند. مشکل امروز ما مصرف و تعداد مصرف نیست، مسئله امروز کشور ما شدت مصرف است. در قدیم فاصله شروع مصرف مواد تا تبدیل شدن بخشی از معتادان به معتاد خیابانی و بی‌خانمان یک پروسه بیست‌ساله بود؛ یعنی از زمان شروع به از دست دادن کار تا زمان بیرون رانده شدن از خانواده پروسه حدوداً بیست ساله‌ای طول می‌کشید ولی این مورد الآن به ده سال یا شاید هم کمتر رسیده است؛ یعنی شدت مواد زیاد شده و نوع مواد طوری شده که زودتر خانواده‌ها آن‌ها را طرد می‌کنند؛ بنابراین برای کنترل این موضوع باید در مواد کم‌خطرتر متمرکز شویم. حداقل اینکه می‌توانیم جلوی توزیع مواد کم‌خطرتر را بگیریم. نه اینکه بگوییم آزاد.

## پرسش آخر را به‌عنوان یک روان‌شناس از شما می‌پرسم، توصیه شما به خانواده‌هایی که یکی از اعضای آن‌ها مصرف‌کننده است چیست؟

«به هر حال اعتیاد مسئله‌ای است که در جامعه وجود دارد و هیچ‌کسی هم از این مصون نیست که روزی دچار آن نشود. اولاً خانواده‌ها باید بپذیرند که ممکن است اعتیاد در هر خانه‌ای باشد و ما باید طوری با فرزندانمان رفتار کنیم که به سمت مصرف مواد نروند. باید با آن‌ها صحبت کنیم و نظارت منطقی بر آن‌ها داشته باشیم. اگر احتمالاً متوجه شروع مصرف آن‌ها شدیم هر مصرفی را معادل اعتیاد شدید ندانیم. می‌شود درمان کرد، می‌شود کنترل کرد، فقط باید از کم‌طاقی و ناامیدی بپرهیزیم و متأسفانه هستند خانواده‌هایی در کشور که برای آن‌ها اولین مصرف، آخرین مصرف است. باید به آن‌ها بگوییم خیر. هستند جوانانی که در یک تجربه‌ای با دوستانشان مصرف کرده‌اند، اما آن‌ها کنار گذاشته‌اند یا حتی به این نتیجه رسیده‌اند که مصرف مواد چیز خوبی نیست؛ بنابراین نباید خیلی فاجعه‌سازی کرد. آن‌هایی که شروع به مصرف کردند و مصرفشان دائمی‌تر شده باید خانواده‌ها آن‌ها را مجاب به شروع درمان کنند و امیدشان را از دست ندهند و اگر به توصیه یا راهکاری نیاز دارند، با شماره ۰۹۶۲۸، خط ملی اعتیاد، تماس بگیرند.

اعتیاد موضوعی است که باید تلاش کرد افراد دچار آن نشوند چرا که درمان آن بسیار سخت است، اما اگر کسی درگیر شد نه خودش و نه خانواده‌اش نباید فکر کنند به ته خط رسیدند. هر لحظه و هر آینه احتمال برگشت و کنار گذاشتن مصرف مواد وجود دارد. کما اینکه خیلی از افرادی که ترک کرده‌اند خودشان به‌صراحت معتقدند که از کنار خیابان جمع شده‌اند، درمان شده‌اند و الآن در سیستم درمان اعتیاد کشور خدمت می‌کنند. ■

## پی‌نوشت:

1. Community Based
2. Community Based Organization

اعتیاد موضوعی است که باید تلاش کرد افراد دچار آن نشوند چرا که درمان آن بسیار سخت است، اما اگر کسی درگیر شد نه خودش و نه خانواده‌اش نباید فکر کنند به ته خط رسیدند. هر لحظه و هر آینه احتمال برگشت و کنار گذاشتن مصرف مواد وجود دارد، کما اینکه خیلی از افرادی که ترک کرده‌اند خودشان به‌صراحت معتقدند که از کنار خیابان جمع شده‌اند، درمان شده‌اند و الآن در سیستم درمان اعتیاد کشور خدمت می‌کنند

# امید و ناامیدی‌های جامعه مدنی ایران

## آسیب‌شناسی نهادهای خدمت‌رسان سنتی و نوین

### در گفت‌وگوی هدی صابر با سهراب رزاقی



دکتر سهراب رزاقی، دانش‌آموخته علوم سیاسی از دانشگاه تهران، پژوهشگر اجتماعی و مدیرعامل مرکز مطالعات و آموزش سازمان‌های جامعه مدنی ایران است که در دوران حضور در ایران در دهه ۸۰ هم به‌صورت تئوریک و هم به‌صورت عملی در حوزه جامعه مدنی فعال بودند. «مرکز مطالعات و آموزش سازمان‌های جامعه مدنی ایران» در سال ۱۳۸۱ تأسیس شده و به‌صورت تخصصی بر دو حوزه دموکراسی و توسعه پایدار متمرکز شده است و در حوزه‌های آموزش، پژوهش، تولید ادبیات، اطلاع‌رسانی و توزیع اطلاعات فعال بوده است.

زنده‌یاد هدی صابر در چارچوب طرح پژوهشی «موقعیت نهادهای خدمت‌رسان در عرصه حمایتی» در کنار مسئولان دولتی، افراد صاحب دیدگاه نظری و فعالان و دست‌اندرکاران نهادهای خدمت‌رسان عمومی، با سهراب رزاقی نیز گفت‌وگویی انجام داده است که متن تلخیص و تنظیم‌شده این گفت‌وگو در ادامه تقدیم خوانندگان می‌شود. پیش از این گفت‌وگوهای دیگر زنده‌یاد هدی صابر در چارچوب این طرح با آقایان دیلمی، ستاریفر، پیران و حسینی در شماره‌های پیشین چشم‌انداز ایران منتشر شده بود.

سهراب رزاقی در این گفت‌وگو سه مرحله حیات «دوران «تأسیس»»، «گذار» و «تحکیم»» برای سمن‌ها برمی‌شمرد و سال‌های ۷۲ تا ۸۲ را دوران تأسیس و از آن زمان تا تاریخ انجام گفت‌وگو در میانه دهه ۸۰ را دوران گذار تلقی کرده است. وی معتقد است خیریه‌ها گرچه واجد شفافیت کمتری هستند، اما چون از بطن هیئت‌های مذهبی و باورهای دینی شکل گرفته‌اند، سیر کسب اعتماد را طی کرده‌اند، اما سمن‌ها به این شیوه نمی‌توانند اعتماد مردم را جلب کنند.

این فعال جامعه مدنی با ارائه‌گونه‌شناسی از تعامل دولت و سمن‌ها چهار الگو را متمایز می‌سازد: الگوی سنتی؛ الگوی «طرح‌های همکاری متقابل»؛ الگوی «رابطه ابزاری»؛ و نهایتاً الگوی فقدان رابطه در عین به‌رسمت شناختن متقابل. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانیم.

## درک و دریافت‌های کلان خود را از ظرفیت نهادهای خدمت‌رسان در ایران بیان کنید.

«من معتقد سمن‌ها سه مرحله حیات دارند: دوران «تأسیس»»، «گذار» و «تحکیم». من سال‌های ۷۲ تا ۸۲ را دوران تأسیس سمن‌ها در ایران می‌دانم و دلایل مختلفی وجود دارد که می‌توان این دهه را دوران تأسیس قلمداد کرد. یکی از این عوامل، بازگشت به گفت‌مان توسعه با روی کارآمدن دولت آقای هاشمی بود. محور بعد کاهش هیجانات انقلابی و نفی تدریجی رویکردهای اول انقلاب بود. در کنار این دو عامل، تأثیر فرایند جهانی شدن و اثراتی که بر جایگاه و نقش دولت داشت نیز قابل ذکر است، چون یکی از مشوق‌های ایجاد سازمان‌های غیردولتی در ایران دولت بوده است. در عین حال غیرسیاسی شدن جامعه هم به این مجموعه کمک کرد؛ البته موج تأسیس سمن‌ها، جهانی بود و ایران با یک تأخیر زمانی به این موج پیوست.

محل توجه است که در مرحله تأسیس، ایجاد سمن بیشتر تابع جو و شرایط جامعه است؛ به‌عبارت دیگر در ایران، تأسیس سمن‌ها بیشتر بر اساس اپیدمی بود تا نیاز. برای نمونه بر اساس آمار مرکز آمار ایران تعداد سمن‌های ایران ۷۹۶۱ مورد است؛ اما به نظر من تعداد سمن‌های فعال و اثرگذار بسیار محدود است. در حال حاضر حدود ۳ هزار سمن در حوزه جوانان داریم، اما شاید تنها ۱۰۰ مورد آن در کل کشور فعال باشند. به همین دلیل «جامعه مدنی کاغذی» در ایران شکل گرفته است و به نظر من شرایط موجود کشور برای سمن‌ها، «دوران گذار» است.

دوران گذار، دوران امید و ناامیدی است و دوران حرکت در تاریکی و روشنایی است. به همین دلیل از شرایط محیطی و آینده، تصویر روشنی وجود ندارد. درحالی‌که به نظر من زمانی می‌توان گفت یک سمن به دوران پایداری رسیده که هم از منظر نهادی، سازمانی و تشکیلاتی و هم از نظر مالی و عملکرد پایدار باشند. با این همه اگر در مرحله گذار، سمن‌ها جوان‌مرگ نشوند و بتوانند مرحله گذار را با موفقیت طی کنند می‌توان امیدوار بود که در دهه آینده شاهد مرحله سوم یا «استقرار» سمن‌ها باشیم. البته توفیق در مرحله گذار مشروط به برداشتن گام‌های مهم و اثرگذار است که باید گفت مجموعه‌ای از این گام‌ها

مربوط به «دولت» است. برخی از گام‌ها مربوط به «محیط» و بالاخره تعدادی هم مربوط به خود «سمن»‌هاست. اولین گامی که مربوط به دولت است آن است که دولت، حداقل به این جمع بندی برسد که بدون داشتن تئوری درباره جامعه مدنی نمی‌تواند از نهاد دولت تعریفی ارائه کند و نیز برعکس، جامعه مدنی هم به این جمع بندی برسد که تنها با تئوری دولت نمی‌تواند جامعه مدنی را به مرحله استقرار رساند. به هر حال دولت باید سازمان‌های جامعه مدنی را به‌عنوان بازیگر به‌رسمیت بشناسد و در جغرافیای قدرت، جایگاه آن‌ها مشخص شده باشد. ضمن آنکه به‌رسمیت شناختن، تنها به بیان و حرف نیست، بلکه به خود سمن‌ها هم مربوط است که بتوانند دولت را وادار کنند آن‌ها را به‌رسمیت بشناسد. شاید یکی از انتقاداتی که به دولت آقای خاتمی برمی‌گردد آن است که از یک طرف شعار جامعه مدنی را مطرح کرد، ولی هیچ‌گاه دولت نقش و جایگاه خود را تعریف نکرد و با همان رویکرد سنتی به دولت از جامعه مدنی بحث به‌میان آورد.

بحث بعدی در این باره بحث قوانین ناظر است، چرا که در شرایط حاضر قوانین ناظر بر سازمان‌های غیردولتی، قوانین محدودکننده‌ای هستند و حتی نگاه مدافعان این قوانین نیز یک نگاه مبتنی و سوءظن است.

موضوع قابل اشاره دیگر توان‌سازی محیط است. در حال حاضر محیط ما محیط ناتوانی است. اگرچه خیریه‌ها توانسته‌اند اعتماد اجتماعی را جلب کنند، ولی سمن‌های مدرن نتوانسته‌اند فرایند اعتمادسازی را طی کنند. متأسفانه سمن‌ها جامعه هدف خود را نشناخته‌اند و به همین دلیل بین زمین و آسمان معلق مانده‌اند. در عین حال فرهنگ کار جمعی و روحیه مشارکتی کم است و آمرا نه بودن فرهنگ، مسائلی را از این زاویه ایجاد کرده است. حتی می‌توان گفت در شرایطی که سمن‌ها پلایه‌دار دموکراسی هستند گاهی فرهنگ آمرا نه در آن‌ها مسلط بوده و روابط غیردموکراتیک در برخی سمن‌ها قابل مشاهده است.

از طرف دیگر مشکل بد اداره کردن سمن‌ها هم مزید بر مشکلات شده و سبب شده سمن‌ها نتوانند از منابع محدود موجود درست استفاده کنند. در عین حال فقر نظری سمن‌ها و ناتوانی از تعریف دقیق جایگاه خود و ناآگاهی از نقشی که باید در جامعه داشته باشند نیز سبب



شده تا از دیگران دنباله‌روی کنند و استراتژی نداشته باشند؛ به عبارت دیگر نداشتن استراتژی سبب می‌شود تا در دوران گذار، سمن‌ها دنباله‌رو احزاب، دولت، بخش خصوصی و گروه‌های دیگر شوند. به هر حال مهم آن است که سمن‌ها از مرحله گذار عبور کنند و به‌عنوان سازمانی مستقل در دگرگونی اجتماعی ایفای نقش کنند.

### چه طبقه‌بندی میان نهادهای خدمت‌رسان عرصه عمومی قائل هستید؟

«مقدمتاً توضیح دهم که به نظر من دوران تأسیس دورانی است که سمن‌ها از نظر حقوقی به ثبت می‌رسند و در نتیجه دارای اساسنامه و مرامنامه می‌شوند. بعد از این مرحله با چهارگونه سازمان روبه‌رو خواهیم بود: برخی از سازمان‌های «خودافزاینده‌اند» این سازمان‌ها می‌توانند بر توان خود اضافه کنند و لذا در هر شرایط محیطی، پایدار خواهند ماند. این سازمان‌ها توانسته‌اند استحکام بیابند و استقرار پیدا کنند و روابط خود را با داخل و خارج بهبود بخشند؛ گروه دوم سمن‌ها، سازمان‌هایی هستند که اگرچه نگاه رو به رشد دارند و به‌طرف خودافزایی حرکت می‌کنند، ولی هنوز درون خود مشکلات خاصی دارند؛ دسته سوم دیگر سمن‌ها، سازمان‌های «مردد» هستند. این سازمان‌ها نمی‌توانند تصمیم بگیرند. این قبیل سازمان‌ها به‌سوی نابودی حرکت می‌کنند؛ و بالاخره نوع چهارم سمن‌ها، سازمانی «خودمخرب» هستند. بر این اساس تنها دو نوع سازمان اول می‌توانند در عرصه باقی بمانند.

البته گفتنی است که در ایران نوع غالب سمن‌ها، سازمان‌های مردد هستند، اما یک‌گونه دیگر سازمان‌ها هم می‌توان شناسایی کرد به‌نام کانگو (کنگو) این قبیل سازمان‌ها همواره می‌توانند وجود داشته باشند. جالب آنکه دولت از این سازمان‌ها حمایت می‌کند، چون در عرصه‌های مختلف به‌ویژه بین‌المللی، حرف دولت را می‌زنند؛ مانند «سازمان قربانیان خشونت» یا «حقوق بشر اسلامی» حتی برخی از فعالان در این قبیل سازمان‌ها اهل کسب وکار هستند. برخی از این سازمان‌ها صرفاً اقتصادی کار می‌کنند و به‌دنبال اهداف اقتصادی‌اند. در کنار این دسته از سازمان‌ها، برخی سمن‌ها با کانگوها در پی اهداف سیاسی هستند. بالاخره در این حوزه، دسته سوم سمن‌ها، سازمان‌هایی هستند که تنها برای جذب کمک‌های مالی بین‌المللی شکل گرفته‌اند؛ بنابراین می‌توان سمن‌ها را در یک نگاه به چهار و از نگاهی دیگر به سه دسته تقسیم کرد. لازم به توجه است که این بحث‌ها مربوط به سمن‌های مدرن است نه مرتبط با سازمان‌های سنتی مثل خیریه‌ها.

در توضیح تمایز سمن‌ها با خیریه‌ها باید به ساختار مدیریتی آن‌ها اشاره کرد که از بالا به پایین است. ولی سمن‌های مدرن عموماً بر مبنای انتخابات و گردشی بودن مسئولیت‌ها

اداره می‌شوند. وجه تمایز دیگر، مقوله شفافیت است. در خیریه‌ها شفافیت و پاسخگویی در مقایسه با سمن‌های مدرن کمتر است. حتی اگر انگیزه عدم شفافیت و تلاش برای پنهان‌ماندن فعالیت‌ها، مسائل اخلاقی و باورهای مذهبی باشد، ولی نفس عمل، به عدم شفافیت منجر می‌شود.

با این حال چون خیریه‌ها از بطن هیئت‌های مذهبی و باورهای دینی شکل گرفته‌اند مسیر کسب اعتماد را طی کرده‌اند. اعتماد مردم به خیریه‌ها قدمتی تاریخی دارد، اما سمن‌ها به این شیوه نمی‌توانند اعتماد مردم را جلب کنند. سمن‌های مدرن برای جلب اعتماد مردم ابتدا باید به نیازهای جامعه پاسخ دهند و در مرحله بعد شفافیت و پاسخگویی را رعایت کنند.

### تحلیل خود را از آسیب‌شناسی نهادهای خدمت‌رسان سنتی و نوین توضیح دهید.

«مهم‌ترین مشکل سمن‌های ما بحث مهارت است. متأسفانه توان سمن‌های ما برای تجهیز امکانات و منابع در مقایسه با توان سمن‌های دیگر کشورها بسیار محدود است. سمن‌های ما نمی‌توانند با مردم به‌خوبی ارتباط برقرار کنند. در نتیجه اقدامات اجتماعی آن‌ها با موانع متعددی روبه‌رو می‌شود و نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.

از ایرادهای مهم دیگر سمن‌های ایران وجود روابط غیردموکراتیک در آن‌هاست. این آسیب، هم در خصوص سمن‌های سنتی و هم درباره سمن‌های مدرن مطرح است. مثال بعدی مسئله فقر مدیریت است. به‌طوری که سمن‌ها اغلب با فرایند تدوین بودجه، تدوین پروژه و مدیریت پروژه آشنا نیستند.

با وجود این نهادهای خیریه، قابلیت هدایت به فضای جامعه مدنی را دارند، چراکه اساساً این نهادها به‌عنوان یک عضو جامعه مدنی فعال هستند و باید هم باشند، ولی مهم‌تر از آن این است که شاخص‌های اتکا به نفس در این نهادها تقویت شود که این کار نیاز به ابزارهای قانونی و محیط اجتماعی مساعد دارد.

گفتنی است برای اتکا به نفس، سه شاخص عمده در دست داریم: شاخص اول بحث «مشارکت» است؛ یعنی اعضا در تمام مراحل تصمیم‌گیری و اجرا مشارکت داشته باشند؛ شاخص دوم «پاسخگویی» است و به‌عبارت دیگر سمن‌ها باید در مقابل کسانی که به آن‌ها کمک می‌کنند (چه مالی و چه غیرمالی) پاسخگو باشند؛ شاخص سوم «مسئولیت‌پذیری» است. اساساً سازمان‌هایی که کار خیر و داوطلبانه می‌کنند در کنار این فعالیت‌ها باید مسئولیت‌پذیری هم باشند؛ به‌عبارت دیگر نباید در قبال فعالیت، بر دیگران منت داشته باشند.

### به مناسبات کنونی دستگاه‌های اجرایی و نهادها چه انتقاداتی دارید؟

«در سال‌های گذشته، دولت‌ها، در سطح جهانی، سعی می‌کردند ملت‌سازی کنند. بدین جهت تبلیغات، رسانه‌ها و دستگاه‌های ایدئولوژیک را به‌کار می‌گرفتند تا یک ملت واحد را ایجاد کنند، اما به‌تازگی بحث ملت‌سازی و فرآیند دولت-ملت به فرآیند ایجاد و ساخت جامعه مدنی تبدیل شده است. اگر این پدیده را از لحاظ ایدئولوژیک و عملی درک کنیم، در آن صورت می‌توان جایگاه جامعه مدنی را دقیق‌تر شناخت. در این صورت باید درباره جامعه مدنی یک استراتژی داشت

تا از یک جامعه مدنی ضعیف به‌سوی یک جامعه مدنی قوی حرکت کنیم، اما این حرکت نیازمند آن است که ما تغییرات پایدار پیش‌آمده را درک کنیم.

### از نظر شما الگوی مطلوب تعامل دولت و سمن‌ها چیست؟

«همان‌طور که در بسیاری از کشورها، رسیدگی به مسائل معلولان، نابینایان و کودکان کار و خیابان برعهده سمن‌هاست. ما نیز باید این قبیل فعالیت‌ها را به سمن‌ها واگذار کنیم، چون مردم راحت‌تر می‌توانند به نیازهای جامعه و خود پاسخ دهند. متأسفانه دولت ما به‌گونه‌ای شکل گرفته که مردم تحقق همه‌چیز را از دولت توقع دارند، لذا اگر دولت در جایگاه خود تعریف شود و کارهای مردم را به خود آن‌ها واگذار کند، مناسب‌تر است، اما لازمه این امر، آن است که اجازه بدهد صدای مردم شنیده شود، حتی صدای گروه‌هایی چون کودکان کار، خیابان و معلولان شنیده شود. در آن صورت مسائل آن‌ها راحت‌تر مطرح و حل خواهد شد.

در این خصوص می‌توان از تعامل دولت و سمن‌ها نوعی گونه‌شناسی ارائه داد: یک الگو، الگوی «ستیز» است. در این الگو، دولت و سمن‌ها با یکدیگر مخالف‌اند و بدبینی بسیار زیادی نسبت به یکدیگر دارند.

الگوی دیگر، الگوی «طرح‌های همکاری متقابل» است. در این الگو دولت، سازمان‌های خیریه، سمن‌ها و جامعه مدنی را به‌رسمیت می‌شناسند و آن‌ها نیز دولت را.

در الگوی سوم «رابطه ابزاری» بین دولت و اعضای جامعه مدنی وجود دارد. در این الگو دولت برای پیشبرد برخی اهداف و انجام برخی امور، متوسل به سمن‌ها و خیریه‌ها می‌شود. البته الگوی چهارمی هم می‌تواند وجود داشته باشد که اساساً هیچ ارتباطی بین دولت و سمن‌ها وجود نداشته باشد، اما آن‌ها همدیگر را به‌رسمیت بشناسند. در چنین شرایطی امکان فعالیت مثبت فراهم خواهد شد. در این الگو مهم‌ترین نکته آن است که دولت از خود تعریفی ارائه کند و اساساً در امور سمن‌ها مداخله نکند؛ به‌عبارت دیگر دولت تنها ناهی باشد نه امرکننده، چراکه به نظر من در این صورت به مرحله بلوغ رسیده و می‌توان روابط دولت و سمن‌ها را تنظیم کرد.

علاوه بر این، دولت می‌تواند از طریق فراهم کردن تسهیلات و ارائه برخی کمک‌ها، به سمن‌ها کمک کند، چون دولت از مردم مالیات می‌گیرد، لذا کمک دولت به سمن‌ها برگرداندن بخشی از انباشتی است که از مردم جمع‌آوری کرده است. در این خصوص دولت می‌تواند هم به‌شکل سخت‌افزاری و هم نرم‌افزاری به سمن‌ها کمک کند، ولی باید قصد خود از این کمک‌ها را بیان کند. چون امکان دارد دولت از طریق این کمک‌ها تلاش کند یک «جامعه مدنی بدلی» را در مقابل «جامعه مدنی واقعی» شکل دهد.

از زاویه دیگر، بحث نظارت را می‌توان مطرح کرد. سمن‌ها به‌دلیل خصوصیتی که دارند از سه مسیر، بر آن‌ها نظارت می‌شوند: مسیر اول نظارت هیئت‌مدیره و اعضای خود سمن‌هاست؛ مسیر دوم نظارت افرادی است که به سمن کمک می‌کنند؛ و مسیر سوم نظارتی است که دولت بر آن‌ها اعمال می‌کند؛ بنابراین در تعامل سمن‌ها و دولت باید مقوله نظارت را نیز مدنظر قرار داد. ■

### پی‌نوشت:

۱. سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن)

۲. Quango

۳. Businessman



# چشم انداز تاریخ

# مصداق



یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ معاصر ایران، دولت ملی مصدق است. دولتی که بر اساس اسناد می‌توان گفت تأثیر آن بسیار فراتر از ایران بوده است، اما دولت توسعه‌گرا و دموکرات مصدق با توطئه‌ها و فشارهای بسیاری مواجه بود و در نهایت به کودتای ۲۸ مرداد انجامید، توطئه‌هایی که عباس نعیمی، به تفصیل در مقاله خود به آن‌ها اشاره کرده است. در بخش تاریخ، به غیر از سریال خاطرات جذاب بهمن بازرگانی، ادامه پرونده چالش‌برانگیز رضاشاه را خواهیم داشت و همچنین نگاهی به کتاب سازمان مسعود خواهیم انداخت.



تیپولوژی فشار علیه  
دولت دموکراتیک مصدق؛

عباس نعیمی چورشری



همه برای یکی؛  
نگاهی به کتاب «سازمان مسعود»؛

مهدی غنی





# تیپولوژی فشار علیه دولت دموکراتیک مصدق



## مقدمه

که اگر بنا به دلایلی با مخالفت امریکا مواجه نمی‌شد، احتمالاً عملی می‌شد. امانوئل شنیول، وزیر دفاع دولت انگلستان، به شدت از اشغال و حفظ و نگهداری آبادان پشتیبانی می‌کرد. به نظر او «اقدام نظامی ضرورت داشت ولو آنکه فقط به منظور حفظ حیثیت انگلیس در خاورمیانه صورت پذیرد. اگر اجازه دهیم ایران قضیه ملی شدن نفت را پیش ببرد، دیگران هم تشویق می‌شوند و اقدام بعدی ممکن است ملی کردن کانال سوئز باشد. ما باید نشان دهیم نمی‌توانیم ما را به طور مداوم به بازی گرفت». شرکت نفت طی پنجاه سال استثمار اقتصادی و سوءاستفاده‌های سیاسی به نماد عظمت و پرستیژ انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس مبدل شده بود؛ بنابراین برای انگلیس تخلیه خوزستان بدترین نوع شکست پس از استقلال هند به شمار می‌رفت (زرگر، ۱۳۹۰).

درواقع طرح براندازی از همان آغاز حکومت مصدق مورد نظر بریتانیا قرار گرفته بود و تا آخر نیز با همان علاقه‌مندی و سماجت دنبال شد. اجرای طرح براندازی مصدق به دو صورت مطرح بود: اول به صورت عملیات مخفی و تحریکات جاسوسان؛ و دوم به صورت آشکار یعنی مداخله نظامی و اشغال آبادان. امکان مداخله نظامی حتی پیش از تصویب نهایی ملی شدن نفت در انگلیس بررسی شده بود. پس از قانون خلع‌ید این موضوع حالت جدی‌تری یافت. فرماندهان نظامی انگلیس نقشه حمله به ایران را طراحی کردند. قرار بود پایگاه حمله از بحرین باشد و هوپیمایهای انگلیسی مستقر در شعبه عراق هم در این عملیات شرکت کنند. کشتی‌های جنگی انگلیس در برابر آبادان لنگر انداختند. حتی وودهاوس روایت کرده است عوامل جاسوسی انگلیس با فرمانده ارتش ایران در خرم‌شهر مذاکره داشته است و از او قول گرفته بود مقاومت نکند. با این حال در هیئت‌حاکمه انگلستان اختلاف نظر وجود داشت. چرچیل، در رأس حزب اقلیت محافظه‌کار، هوادار جدی طرح اشغال نظامی بود، اما کلمنت اتلی، نخست‌وزیر دولت کارگری انگلستان، برخلاف وزرای خارجه و دفاع خود در عاقلانه بودن طرح نظامی تردید داشت. اریک دریک، مدیرعامل پالایشگاه آبادان، نیز با طرح نظامی مخالفت داشت. هنگامی که دولت دموکرات ترومن در امریکا اعلام کرد که از طرح نظامی انگلستان حمایت نخواهد کرد، اتلی طرح مذکور را کلاً رها کرد، خاصه آنکه انتخابات داخلی انگلستان نزدیک بود و دولت از واکنش افکار عمومی واهمه داشت؛ بنابراین دولت در

جنبش ملی نفت ایران در واپسین روزهای دهه ۲۰ توفیق یافت و به تصویب مجلسین رسید. دولت دموکراتیک دکتر مصدق تجلی عینی آن جنبش بود. آن‌چنان‌که جنبش‌ها در ذات جامعه‌شناسی خویشتن‌گرا یا جبهه‌های متخاصم دارند، جنبش نفت نیز مشمول این قاعده بود. کارشکنی علیه جنبش اکنون دولت‌شده ملی تداوم یافت و در پوشش چندگانه‌ای تشدید شد. جبهه مخالف از اهرم‌های فشار متنوعی علیه دولت دموکراتیک وقت استفاده کرد که کودتای سال ۱۳۳۲ آخرین شکل و شدیدترین نوع سرکوب بوده است. تمرکز تحلیل‌گران بر آن واقعه اگرچه لازم و مفید بود، اما سبب شده کمتر به پیش‌درآمد آن توجه شود. حال آنکه حرکت اجتماعی ایران به سمت توسعه‌ی چندجانبه همواره با این موانع مواجه بوده است؛ بنابراین باید به شکل‌های متفاوت فشار توجه کرد که طی حیات ۲/۵ ساله دولت وقت جریان داشت و برای مدل‌سازی راهبردی از آن بهره برد. مقاله کنونی تلاش می‌کند به دسته‌بندی این موارد پیش از کودتا بپردازد. این تیپولوژی فشار از آن رو اهمیت دارد که به شکل‌های مشابه در تاریخ معاصر پس از خود بازتولید شده است.

## ۱. تیپولوژی بین‌المللی فشار

### ۱.۱. تهدید نظامی

دولت انگلستان تا اواخر تیرماه ۱۳۳۰ از پذیرش اصل ملی شدن نفت خودداری کرد. آن دولت به تهیه طرح‌های نظامی برای اشغال نظامی آبادان دست زد و تدارکات برای انجام یک تعرض نظامی انجام گرفت



عباس نعیمی جورشری\*



جلسه ۵ مه‌ماه ۱۳۳۰ اعلام کرد پرونده نظامی بسته است، دقیقاً یک روز پس از آنکه قوای نظامی ایران به پالایشگاه آبادان وارد شدند و حفاظت آن را برعهده گرفتند و دولت ایران نیز پروانه اقامت کارمندان انگلیس را لغو کرد (موحد، ۱۳۸۴).

## ۲.۱. تحریم اقتصادی

شهریور ۱۳۳۰، یعنی پنج ماه پس از آنکه دولت ایران عملیات شرکت نفت را ملی کرد، این شرکت بیابنه زیر را صادر کرد: «شرکت اطلاع یافته است که دولت ایران بدون توجه به تکالیف خطیر خود در قبال شرکت... می‌کوشد محصولات نفتی حاصل از منطقه تحت پوشش قرارداد ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ را به فروش برساند. شرکت مطمئن است که هیچ شرکت نفتی خوش‌نام یا صاحبان نفت کش و دلالتان در این اقدامات غیرقانونی دولت ایران مشارکت نمی‌جویند، اما به هر شرکت یا فردی که به دادوستد این محصولات با دولت ایران بپردازد هشدار داده می‌شود که این شرکت به هر اقدام لازمی برای دفاع از حقوق خود در ایران مبادرت خواهد ورزید.» از آن پس شرکت تحریم غیررسمی فروش نفت ایران را که پیش‌تر در تابستان آغاز شده بود تشدید و به اعلان جنگ اقتصادی علیه دولت مصدق در تهران پرداخت.

دولت انگلستان به مجموعه‌ای از اقدامات اقتصادی برای تنبیه ایران دست زد، از جمله بلوکه کردن دارایی‌های استرلینگ ایران در لندن، امتناع از حق پیشین ایران برای تبدیل آزادانه استرلینگ و متوقف ساختن صادرات کالاهایی نظیر شکر و فولاد به ایران. از دیدگاه لندن ملی شدن نفت ایران مشکلات اقتصادی و مالی شدیدی برای انگلستان ایجاد می‌کرد. شرکت نفت ابتدا در تابستان ۱۳۳۰ با مسئله امضاها جدید مواجه شد. دولت ایران الزام کرده بود که ناخداهای نفت کش‌ها برای خروج از بندر باید برگ رسید جدید امضا کنند. این امر مستلزم آن بود که مالکیت جدید شرکت نفت یعنی ایران به رسمیت شناخته شود، لذا شرکت سابق شدیداً مقاومت کرد؛ اما پس از آنکه مقامات ایرانی مانع از خروج نفت کش‌ها بدون امضای جدید شدند، شرکت سابق تصمیم گرفت بازگیری را از اسکله‌ها متوقف سازد. سرانجام شرکت در اقدامی که به «دانکرک خاورمیانه» توصیف شد تصمیم گرفت عملیات خود در ایران را متوقف سازد و نیروی انسانی خود را از ایران فراخواند. کارکنان شرکت در هیاهوی تبلیغاتی و تیرهای جنجالی لندن در مهر ۱۳۳۰ / اکتبر ۱۹۵۱ آبادان را ترک گفتند (هایس، ۱۳۸۴).

در گریودار بحث و جدل دادگاه لاهه، بریتانیا اقدامات سنگین دیگری در دست اجرا داشت. شرکت نفت فعالیت در ایران را تعطیل اعلام کرد و از اکثر کارکنان خود خواست تا کناره‌گیری کنند. برای بازداشتن افراد داوطلب نیز اعلام شد که حقوقشان قابل تبدیل به پوند استرلینگ نخواهد بود. شش هفته پس از برافراشتن پرچم ایران بر فراز شرکت، کل پرسنل انگلیسی، پاکستانی و هندی ایران را ترک کردند. بریتانیا برای جلوگیری از تصدی مناصب خالی شده بر دولت‌های اروپایی غربی فشار آورد. مثلاً دولت آلمان از دادن

مجوز به حدود چهارصد آلمانی داوطلب کار در شرکت ملی نفت خودداری کرد. افزون بر این دولت بریتانیا دارایی‌های ایران را توقیف کرد که مجموعاً به ۲۵ میلیون پوند می‌رسید. قابلیت تبدیل دیگر منابع مالی به دلار را محدود کرد و پرداخت حق امتیاز را متوقف کرد و مشکلاتی اداری برای محدودسازی صادرات آهن و فولاد و انواع روغن و ورق قلع پوش و شکر و قطعات یدکی به وجود آورد. از همه مهم‌تر اینکه تهدید کرد محموله هر نفت کشی را که سواحل ایران را ترک کند به جرم حمل نفت سرقت‌شده ضبط خواهد کرد. آن‌ها با اطمینان از حمایت هفت خواهر نفتی که مالکیت یا کنترل اکثر ۱۵۰۰ نفت کش را در اختیار داشتند بر تحریم نفتی ایران مصر بودند. تنها ده کشتی نفت کش در اختیار شوروی بود. آن‌ها همین‌طور مطمئن بودند که پادشاه‌های ویژه، نفت کش‌های مستقل را متقاعد خواهد کرد تا ریسک ورود به بندر ایران را نپذیرند. هنگامی که نفت کش یک سرمایه‌دار یونانی با پرچم هندوراس تلاش کرد تحریم را نادیده بگیرد در ورودی دریای سرخ مصادره و در بندر عدن توقیف شد.

شرکت نفت سابق تاکتیک تحریم را به عنوان ابزار کنترل به کار گرفت تا جنگ افزاری اقتصادی باشد. دولت انگلستان نیز که سهامدار اصلی شرکت بود تحریم را به حالت حقوقی باقی گذاشت و از تهدید نظامی خارج کرد. واقعیت امر آن است که بین شرکت و دولت انگلستانی نیز اختلافاتی وجود داشت که اجازه نداد هماهنگی‌هایشان فراتر از تحریم برود. سیاست‌گذاران دولت انگلستان در محکوم کردن سر ویلیام فریزر صریح‌اللهجه بودند. آن‌ها متقاعد شده بودند که امتناع سرسختانه فریزر

در مقابل تقاضاهای ایران در ایجاد تنگنای ملی‌سازی دخیل بوده است. با این حال دولت و شرکت در خصوص تحریم ایران هماهنگ بودند (هایس، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

شرکت‌های نفتی آمریکایی نیز در تحریم نفت ایران شرکت کردند. تحریم مذکور یک تحریم جهانی بود که شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا پس از ملی شدن نفت ایران و به تحریک شرکت سابق نفت به وجود آوردند، لذا درآمد نفتی ایران عملاً به صفر رسید. دولت ایران با مسائل اقتصادی مهمی مواجه شد که حتی از مشکلات انبوه پس از جنگ

جهانی دوم نیز بیشتر بود. با این حال دولت حقوق کارکنان صنعت نفت را تمام و کمال پرداخت می‌کرد. مبادا از قضیه ملی شدن متضرر شوند (کدی، ۱۳۸۵). بریتانیا در سال ۱۳۳۱ تحریم‌هایش را تشدید کرد. آن‌ها بانک شاهنشاهی را تعطیل کردند. محدودیت‌هایی بر صادرات و انتقال پوند استرلینگ نهادند. به‌شدت لابی کردند تا تحریم نفتی اعمال شود. ناوگان دریایی

سلطنتی در تیر ۱۳۳۱ یک نفت کش پانامایی متعلق به یک شرکت کوچک ایتالیایی را در آب‌های بین‌المللی توقیف کرد که در حال حمل نفت از آبادان بود. ایران طی دوره هجده‌ماهه‌ای از دی ۱۳۳۰ تا زمان کودتا، تنها ۱۱۸ هزار تن نفت یعنی معادل فقط تولید یک روز را صادر کرد. به‌رغم آنکه پالایشگاه در اواخر سال ۱۳۳۱ با ظرفیت کامل خود فعالیت نمی‌کرد، اما شرکت ملی نفت حقوق کارکنان را به‌طور کامل پرداخت می‌کرد. تایمز هندوستان نوشت: «تحریم ضربات سنگینی به ایران وارد کرد، اما توانست کشور را زمین‌گیر نکند.» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۳۱).

## ۳.۱. فشارهای حقوقی

بلافاصله پس از تصویب ملی شدن نفت وزارت امور خارجه بریتانیا این موضوع را برای امریکا روشن ساخت که «کنترل» نفت باید در اختیار بریتانیا باشد و هیچ ترتیبی نباید ایجاد شود که به آشفتگی بازار جهانی نفت بینجامد و اینکه به‌دست نیابردن توافق با مصدق بهتر از رسیدن به توافقی ناکافی است. کنترل به‌معنای قدرت اکتشاف و تولید و صادرات بود. این امر به نفوذ بر قیمت‌گذاری نفت در بازار جهانی می‌انجامید. آبراهامیان معتقد است که جمع‌بندی نشست‌های دو کشور چنین بود که مصلحت، پذیرش لفظی اصل ملی شدن است، اما باید ترتیبی اتخاذ شود که کنترل آن در اختیار ایران نباشد. یکی از نمایندگان انگلیس تأیید کرده مسئله اصلی نحوه حمایت لفظی از ملی شدن و هم‌زمان حفظ قدرت اصلی این ثروت در دست‌های آن‌هاست. یکی از مقامات ارشد وزارت امور خارجه امریکا نیز تأیید کرده که این کشور به‌منظور تسهیل مذاکره به شکل لفظی اصل ملی شدن را پذیرفته بود. در این بین یکی از نمایندگان وزارت امور خارجه امریکا گفت

نمی‌توان حق هر کشوری برای ملی کردن نفت خود را انکار کرد، با این حال دولتش کاملاً هدف اساسی شرکت نفت را برای تداوم و حفظ کنترل پذیرفته است.

شرکت نفت در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ یعنی چند روز پس از تصویب قانون نه ماده‌ای اجرای ملی شدن صنعت نفت (۹ اردیبهشت ۱۳۳۰) و معرفی دولت مصدق به مجلس شورای ملی، نامه‌ای به نخست‌وزیر نوشت و به استناد آن که قوانین جدید نفت مستلزم لغای قرارداد امتیاز و منافی ماده ۲۱ آن است تقاضا

کرد که موضوع به داوری مراجعه شود و لرد ردکلیف را به‌عنوان داور خود معرفی کرد. دولت ایران در پاسخ نامه متذکر شد ملی کردن صنایع که در خود انگلستان و مکزیک سابقه دارد مبتنی بر حق حاکمیت ملی است و قرارداد خصوصی نمی‌تواند مانع اعمال این حق شود؛ بنابراین دولت ایران نمی‌تواند تقاضای ارجاع امر به حکمیت را بپذیرد. شرکت متقابلاً در

طرح براندازی از همان آغاز حکومت مصدق مورد نظر بریتانیا قرار گرفته بود و تا آخر نیز با همان علاقه‌مندی و سماجت دنبال شد. اجرای طرح براندازی مصدق به دو صورت مطرح بود: اول به صورت عملیات مخفی و تحریکات جاسوسان؛ و دوم به صورت آشکار یعنی مداخله نظامی و اشغال آبادان

۵ خرداد اعلام کرد چون پاسخ ایران را قانع کننده نمی‌داند موضوع را به دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه ارجاع خواهد داد.

با توجه به اینکه مطابق اساسنامه دیوان تنها می‌توانست به اختلافات فی‌مابین دولت‌ها رسیدگی کند و شرکت به‌عنوان یک نهاد خصوصی نمی‌توانست طرح دعوی داشته باشد، دولت انگلستان پیش‌قدم شد و به‌عنوان ذی‌نفع از دیوان خواست تا دعوی را از طرف آن دولت قبول کند و تا صدور نهایی حکم قرار تأمین صادر کند. لایحه‌ای که دولت ایران به لاهه فرستاد به‌لحاظ حقوقی نقیصه‌هایی داشت و بیشتر بار سیاسی داشت و نکات مبهمی در آن دیده می‌شد. این نقطه‌ضعف سبب شد لاهه درخواست انگلستان برای قرار تأمین را پذیرفت. دولت ایران در ۱۸ تیر به دبیر کل سازمان ملل نوشت که قرار دیوان را منافی با حاکمیت ملی خود می‌داند و «چون دیوان از جاده عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته دولت ایران از این تاریخ اعلامیه مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۰ خود را راجع به قبول قضاوت اجباری دیوان مسترد می‌دارد» (موحد، ۱۳۸۴: ۲۷۷).

هم‌زمان کارگروه نفت در لندن که به‌عنوان یک کمیته مدیریت بحران تشکیل شده بود دو هدف را دنبال می‌کرد: حصول اطمینان درباره ادامه کنترل مؤثر عرضه نفت ایران توسط شرکت نفت؛ و نیز جلوگیری از پیروی دیگر کشورها از الگوی ایران.

دولت انگلیس اخراج کارمندان انگلیسی را برخلاف قرار تأمین دیوان لاهه دانست و در ۵ مهر ۱۳۳۰ از ایران به شورای امنیت شکایت کرد و اعلام کرد نفت ایران متعلق به شرکت نفت انگلیس است. شورا ۸ مهر را برای جلسه رسیدگی مقرر کرد و علی‌رغم مخالفت روسیه و یوگسلاوی بر صلاحیت شورا، با نظر اکثریت اعضا به شورا صلاحیت بررسی داده شد. نماینده ایران در شورا تقاضای چند روز مهلت کرد، چراکه شخص دکتر مصدق برای شرکت در جلسه حاضر خواهد بود. این‌گونه هیئت ایرانی در ۱۵ مهر وارد نیویورک شدند. انگلستان طرح قطعنامه‌ای را دال بر مذاکره طرفین ارائه داد. دکتر مصدق در اولین جلسه شورا در ۲۲ مهر تظلی ارائه کرد و به تعذبات شرکت پرداخت و بر این نکته تأکید کرد که شورای امنیت صلاحیت ورود ندارد، چراکه اختلاف بین ایران و شرکت سابق امری داخلی است. در جلسه ۲۴ مهر نیز اسنادی از خانه سدان حاکی از دخالت شرکت در امور داخلی ایران قرائت کرد. نهایتاً در جلسه ۲۶ مهر با پیشنهاد فرانسه مقرر شد شکایت انگلستان در شورا تا اعلام رأی لاهه مسکوت بماند (مدنی، ۱۳۹۱).

کاردار سفارت انگلیس در گزارشی در آبان ۱۳۳۰ اظهارنظر کرده است: «عقیده من آن است که هر دولتی از دولت کنونی بهتر خواهد بود... شاه مانند همیشه مردد است... اگر امریکایی‌ها قدم کوچکی در جهت درست بردارند، ممکن است قوام بتواند به‌آسانی جای مصدق را بگیرد... اگر امریکایی‌ها نتوانند قوام را هضم کنند ما لاقلاً می‌توانیم سعی کنیم علاوه بر به‌عنوان بهترین نامزد بعد از او جلو بیندازیم... اما اگر ما و امریکایی‌ها در جهت واحد اقدام نکنیم به‌عقیده من مصدق برای مدت نامعلومی بر سر کار

خواهد ماند... به‌عقیده من بهتر این است که ما به‌نفع هیچ نامزد مخصوصی به شاه فشار نیاوریم، بلکه کوشش خود را در یک هدف متمرکز کنیم؛ یعنی متقاعدکردن شاه به اینکه ضروری است مصدق برود» (موحد، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۰۶). آن‌چنان‌که پیش از این گفته شد پس از ماه‌ها فشار حقوقی و تنش در تیر ۱۳۳۱ دیوان رأی به عدم صلاحیت خود به نفع ایران داد.

#### ۴.۱. تبلیغات رسانه‌ای

دولت بریتانیا از سفارت خود در واشنگتن خواست تا هم درباره پرونده شرکت نفت تبلیغات به راه بیندازد و هم به امریکاییان القا کند که ناسیونالیسم افسارگسیخته بر اساس شور ملی واقعی، تمایل به نظم و انضباط و فداکاری و کار تلاش شکل نگرفته است، بلکه تلاشی است از طرف طبقه حاکم برای منحرف کردن توجهات از کمبودها و کاستی‌های خودشان از طریق منتسب کردن تمامی گرفتاری‌ها به سلطه خارجی. سیاست‌گذاران انگلیسی‌ها طول عمر متوسط دولت را اندک می‌دانستند و استدلال می‌کردند طول عمر متوسط دولت‌ها در ایران کمتر از هفت ماه است. آن‌ها همین‌طور به شاتناژ عمومی علیه توان فنی ایران در اداره صنعت نفت پرداختند.

نانسی لمبتون معتقد بود که عملیات مخفی برای سرنگونی مصدق تنها راه دستیابی به دولتی با ثبات و طرفدار غرب در ایران است. او نه‌تنها در حلقه‌های عالی‌رتبه وزارت خارجه رفت‌وآمد داشت، بلکه آنتونی آیدن که مجدداً اواخر سال ۱۳۳۰ وزیر امور خارجه شده بود دوست او بود. او طرف مشورت معتبر وزارت خارجه انگلستان بود. وی معتقد بود ثروت کشور در دست زمین‌دارن بزرگی قرار دارد که به‌صورت سببی و نسبی با نخبگانی از تجار ثروتمند و افسران عالی‌رتبه ارتش پیوند دارند و می‌بایست به همراه آن دسته از ایرانیان «خیراندیشی» که هماهنگ با انگلستان در جهت اصلاحات قدم برمی‌داشتند اقدام به عملیات مخفی می‌شد. اظهارات لمبتون نشان‌دهنده اهداف بنیادین دولت کارگری بریتانیا بود؛ یعنی حفظ نفوذ بریتانیا در ایران با اصلاحات



آیدن و همسرش

اجتماعی و اقتصادی. تبلیغات در این میان نقش مهمی ایفا می‌کرد. رئیس اداره شرقی وزارت خارجه انگلیس جفری فرلانگ می‌نویسد: ما با نانسی لمبتون... درباره شیوه‌های مؤثر تبلیغات مذاکره کردیم... تصمیم گرفتیم با تلاشمان نشان دهیم که مسئولیت عدم بهبود وضعیت زندگی ایرانیان نه بر عهده شرکت نفت و نه بر گردن دولت بریتانیا، بلکه بر دوش دولت‌های پیاپی ایران است که ضمن ابراز تمایل به توسعه اقتصادی هیچ کاری برای اجرای آن نکرده‌اند (لوئیس، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

تبلیغات انگلیسی‌ها علیه دولت ملی ایران بسیار گسترده بود. مطبوعات امریکایی نیز تحت تأثیر فضای انگلیسی قلم می‌زدند. نیویورک تایمز به دولت امریکا هشدار داد که «اگر امریکا موضعی سرسختانه در این قضیه اتخاذ نکند، همه مصدق‌های کوچک در سایر مناطق به ایجاد دردرس وسوسه خواهند شد». وزارت خارجه انگلیس در همین روزنامه نوشت «تمامی عناصر تحصیلکرده و سیاسی در ایران فاقد واقع‌گرایی و فهم هستند». تایم مصدق را مرد سعال لقب داد، اما او را با صفات «خودرأی و متعصب و تهدیدگر و گریبان و مستعد عصبانیت و کاریکاتوری هولناک از یک دولت‌مرد» توصیف کرد. در پایان مقاله آمده بود «این جادوگر پیر در سرزمینی کوهستانی، متأسفانه مرد سال ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۱م است». وابسته مطبوعاتی بریتانیا در واشنگتن برای ترساندن افکار عمومی امریکا این شایعه را پخش کرد که مصدق بوی تریاک می‌دهد و در مصرف این ماده به‌وفور افراطی است (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۵۱).

نشریات بریتانیایی در تحقیر مصدق از همتایان امریکایی‌شان پیشی گرفتند. مجله ایزرور مصدق را «متعصب تباهی‌ناپذیر و پیرمرد گیج، اما احساساتی و سرسخت در برابر مباحث عقلی و مصلحت‌اندیشی و سیاستمداری متحیر و کوتاه‌بین و دارای فقط یک ایده سیاسی در کله بزرگ» توصیف کردند و عنوان «فرانگشتاین تراژیک و روبسیپر سالخورده و کرنسکی شکست‌خورده» به او داد. تایمز لندن هم نوشت «او به‌معنای معمول کلمه مرد شجاعی نیست، بلکه ترسو است. فقط وقتی احساساتش به‌قدر کافی برانگیخته شود و نیز هنگامی که برای ایرانیان سخن می‌گوید می‌تواند شجاع باشد». «در سلسله مقالاتی در تایمز که بی‌نام منتشر شد کل مسئله به تضادهای درونی ایرانی‌ها تقلیل داده شد. نوشته شد: «خصلت ایرانی همانا میل باطنی به مقصدانستن دیگران است». خلاصه مقالات این بود که بحران نفت در ایران هیچ ارتباطی به شرکت انگلیسی ندارد. تحلیل مارکسیستی طبقه در مقالات تایمز مکرر به کار گرفته می‌شد تا تنها عامل بحران را تضادهای طبقاتی درون ایران معرفی کند.

سفارت بریتانیا در تهران، از بی‌بی‌سی لندن خواست تا مدت برنامه فارسی خود را دوبرابر کند و خبرنگار تهرانش را که گرایش به همکاری نداشت تغییر دهد... همچنین از بی‌بی‌سی خواسته شد که نام پروفیسور آلول ساتن وابسته مطبوعاتی سابق را که اکنون به منتقد صریح شرکت نفت تبدیل شده بود در فهرست سیاه خود قرار دهد. او طی سال‌های بعد

نیز به دلیل دیدگاه‌های ضد بریتانیایی و ضد استعماری و ضد شاه خود در فهرست سیاه باقی ماند. حتی کتاب او به نام نفت ایران در بریتانیا برای یافتن ناشر دچار مشکل شد. بی‌بی‌سی با به‌راه انداختن تبلیغات گسترده تلاش کرد نشان دهد ملی شدن نفت ایران به شکل گریزناپذیری سبب فقیرتر شدن کشور می‌شود. وجه دیگری از تبلیغات شرکت صرف ارائه تصویری خدمتگزار از آن می‌شد. به‌ادعای دولت بریتانیا شرکت مبالغ هنگفتی را صرف تبدیل بیابان به شهر سرمایه‌گذاری کرده بود. شرکت به‌شکل داوطلبانه بنادر بزرگ و شهرها و تأسیسات زیادی ساخته بود و خطوط مختلف انتقال لوله‌های نفتی و راه ایجاد کرده بود. صدها واحد مسکونی و درمانگاه، پل، مدرسه، استادیوم و زمین فوتبال احداث کرده بود. بر این نکته پافشاری می‌کرد که الحاقیه‌های سخاوتمندانه شرکت به خاطر ناسیونالیست‌های خشن ایرانی به سرانجام نرسیده بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۶۳).



اسدالله رشیدیان

تبلیغات گسترده مذکور در انحراف افکار عمومی جهانی مؤثر بود. حتی در نگاه مورخان و تحلیل‌گران نیز تأثیرات بسیاری داشت تا آنجا که برخی از آن‌ها انگلستان را خواهان توافق و ایران و «روحیه خشن و افراطی ایرانی» را عامل اصلی شکست مذاکرات ارزیابی کرده‌اند که سخنی نادرست است.

### ۵.۱. تقویت مالی انگلیس‌های ایرانی

انگلیس‌فیل محصول فرهنگ سیاسی بودند که نفوذ بریتانیا در آن اشباع شده بود. آن‌ها به‌طور کلی اقداماتی نظیر ملی کردن صنعت نفت را غیرعملی و خطرناک می‌دانستند و نگران بودند که کاهش نفوذ انگلستان در ایران راه را برای نفوذ کمونیسم هموار کند. آن‌ها معتقد بودند که راهبرد اصلی بریتانیا در مقابل مصدق باید در برگرداندن رد قاطع گفت‌وگوی جدی با او یا امتیازدهی به وی باشد. آن‌ها نه تنها

انگلستان را از مذاکره با مصدق منع می‌کردند، بلکه می‌کوشیدند مصدق را به سازش‌ناپذیری سوق دهند. ایده بیهودگی مذاکره که در بی‌بی‌سی تبلیغ می‌شد تا حدی منبعث از فعالیت این دسته بود. برادران رشیدیان (اسدالله، سیف‌الله و قدرت‌الله) برجسته‌ترین این نفرات بودند که تمام‌قد در خدمت سرویس مخفی اطلاعات انگلستان قرار داشتند. آن‌ها از بزرگان تجارت ایران به شمار می‌رفتند و پدرشان حبیب‌الله نیز به خدمت انگلستان شهره بود. آن‌ها همکاری نزدیکی با شبکه‌های اطلاعاتی انگلیس و سفارتش در ایران به‌ویژه زاینر داشتند. دستورالعمل زاینر این بود که «به سرویس مخفی اطلاعات انگلستان تکیه کرده و پول لازم را برای

قانونی ممکن نیست. اگرچه جزئیات انجام کودتا در سال ۱۳۳۱ مشخص نشد، اما فکر انجام آن در این برهه جدی شد.

### ۲. تیپولوژی داخلی فشار ۱.۲. مجلس

اولین نشانه‌های توطئه‌چینی‌ها علیه مصدق اقدامات همه‌جانبه برای جایگزینی او بود. این کار به‌شکل دخالت فراگیر در انتخابات مجلس هفدهم نمود یافت. در مرحله بعدتر نیز جانشینی احمد قوام به‌جای مصدق انجام گرفت.

انگلیس‌فیل‌ها به تشویق و کمک کارکنان سفارت انگلیس و مأموران اینتلجنس سرویس در میان اقلیتی پرسروصدا از نمایندگان مجلس شانزدهم فعال شدند. این نمایندگان به‌تدریج تعداد چشمگیری از سناتورها و نیز روزنامه‌نگاران موردحمایت مستقیم یا غیرمستقیم سفارت قرار گرفتند. جمال امامی، رهبر مخالفان موجود در مجلس را برعهده داشت که شانزده نفر بودند. او شبکه وسیعی از روابط اجتماعی و سیاسی و پیوندهای نزدیکی با دربار خصوصاً اشرف داشت. او همین‌طور با مخالفان دیگر مصدق نظیر زاهدی روابط نزدیکی داشت. و همین‌طور مراجعانی خاص از قشر اراذل و اوپاش داشت. او یک راست‌گرای ضد کمونیست و مخالف سیاست موازنه منفی مصدق بود.

نمایندگان مخالف اگرچه نتوانستند سناتورهای نامدار همچون تقی‌زاده را با خود همراه کنند، اما در جلب نظر سناتورهای نظیر دشتی، خواجه‌نوری، عباس مسعودی و نیکپور موفق بودند. این‌گونه مجلس و سنا دو مکان قانونی بود که اقدامات تخریبی مخالفان از طریق آن‌ها انجام می‌گرفت. آن‌ها با غنیمت‌شمردن غیبت هفت‌هفته‌ای مصدق از کشور - که طی آن نخست‌وزیر مشغول دفاع از حقوق بین‌المللی ایران در مقابل شورای امنیت بود- کوشیدند تا انتخابات مجلس هفدهم را به تأخیر بیندازند. با این حال به‌دلیل مخالفت تقی‌زاده با آن‌ها طرح در سنا تأیید نشد.

دو راهبرد عمده مخالفان در زمان منتهی به انتخابات مجلس هفدهم و هم‌زمان توفیقات مذاکراتی مصدق، عبارت بود از: استفاده از هرگونه ابزار ممکن برای جلوگیری از شکل‌گیری اکثریتی قابل‌اعتماد برای مصدق در مجلس جدید؛ و نیز تمرکز بر سنا به‌عنوان کانون مخالفت با مصدق. نبود قانون حدنصاب در سنا سبب می‌شد آنجا مکان مؤثرتر برای فائق آمدن بر مصدق باشد. انگلیس‌فیل‌ها از طریق حکمت در سنا تلاش می‌کردند سناتورهای بیشتری را همراه خود کنند؛ لذا سنا به جایگاهی برای رسیدگی به شکایات علیه دولت تبدیل شد. سعی شد نمایندگانی ضد مصدقی از میان اصناف به سنا راه یابند. هم‌زمان سیاست عدم مداخله دولت در انتخابات به‌نفع مخالفان تمام شد و اعمال نفوذ گسترده آن‌ها در مناطق مختلف و بسیاری شهرستان‌ها و روستاها سبب شد نمایندگان طرفدار دربار و مخالف دولت به کرسی مجلس برسند. با حمایت دربار حتی مهدی میراشرفی، نماینده بدنام از طرف مشکین‌شهر آذربایجان رأی آورد. مشکین‌شهر جزو مناطق تحت تسلط ارتش بود. حسن امامی به ریاست مجلس

سرنوشتی مصدق از طریق ابزار قانونی و شبه‌قانونی فراهم کند». وی میزان چشمگیری پول را که اغلب در قوطی‌های خالی بیسکویت جاسازی شده بود. برای تقویت و حفظ مخالفان مصدق توزیع می‌کرد. او مجموعاً بیش از «۱/۵ میلیون پوند» هزینه کرد که از طریق برادران رشیدیان توزیع می‌شد.

پول‌های انگلیسی در فعالیت‌های زیر هزینه می‌شد: حمایت از گروه‌های معین؛ پرداخت به مخالفان مؤثر بالقوه؛ پرداخت به مطبوعات مخالف؛ تبلیغات ویرانگر علیه اعتبار شخصی مصدق؛ برانگیختن نارضایتی ضد دولتی؛ بسیج رهبران اوپاش و اراذل و رهبران اصناف و دیگر دلالان منتفد در بازار و قشرهای سنتی؛ و حمایت از مدعیان بالقوه جانشینی مصدق مانند سید ضیا، قوام و زاهدی. مقدار بهره شخصی خود برادران رشیدیان نامشخص است. همین‌طور صورتحساب واضحی از جزئیات هزینه کرد و تقسیم پول‌ها در دسترس نیست. مأموران سیا و اینتلجنس سرویس از ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ اجازه مخصوص یافته بودند هفته‌ای ۱ میلیون ریال (۱۲ هزار دلار) که مبلغ بزرگی بود صرف خرید همکاری نمایندگان سازند. آن‌ها محاسبه کرده بودند برای به‌دست آوردن حدنصاب ۵۳ نماینده که ۴۱ نفر آن‌ها علیه مصدق رأی می‌دهند نیازمند جلب نظر و تطمیع بیست نماینده دیگر هستند (عظیمی، ۱۳۸۴).

انگلستان و امریکا برای برکناری مصدق تا مدتی طولانی بر ابزار سیاسی یعنی شاه و مجلس اتکا کردند، اما پس از قیام ۳۰ تیر به این جمع‌بندی رسیدند که برکناری دائمی مصدق از طریق شبه کودتا و از کانال‌های

**دولت بریتانیا دارایی‌های ایران را که مجموعاً به ۲۵ میلیون پوند می‌رسید توقیف کرد. قابلیت تبدیل دیگر منابع مالی به دلار را محدود کرد. پرداخت حق امتیاز را متوقف کرد و مشکلاتی اداری برای محدودسازی صادرات آهن و فولاد و انواع روغن و ورق قلع‌پوش و شکر و قطعات یدکی به‌وجود آورد. از همه مهم‌تر اینکه تهدید کرد محموله هر نفت‌کشی را که سواحل ایران را ترک کند به جرم حمل نفت سرقت شده ضبط خواهد کرد**



برگزیده شد. امامی بسیار به دربار نزدیک بود و خصوصی با مصدق داشت. او از جمله کسانی بود که از انگلستان درخواست پول کرده بود تا دسته‌هایی را برای رویارویی با مصدق سامان دهد. در واقع ریاست مجلس امامی محصول توافقی چندگانه بود و هم انگلستان هم انگلوفیل‌ها هم دربار و خصوصاً شخص شاه از او حمایت می‌کردند؛ بنابراین مجلس جدید بیش از پیش به کارزاری علیه دولت دموکراتیک ملی بدل شد. (عظیمی، ۱۳۸۴).

عده‌ای از نمایندگان طرفدار کنارا آمدن با انگلیس برای تضعیف دولت متشکل شدند. این گروه یا در مجلس حاضر نمی‌شدند یا در جلسات علنی به اعضای دولت حمله و ناسزاگویی می‌کردند. این گروه عبارت بودند از جمال امامی، عبدالقدیر آزاد، شوشتی، مکرم، دولتشاهی، صفایی، سنندجی، عماد تربتی، ابتهاج، پیراسته، اعظم زنگنه و عباسی. (نجاتی، ۱۳۸۷).

هنگامی که شکایت انگلستان در لاهه مطرح است نمایندگان مخالف در مجلس به دولت حمله می‌کنند. به عنوان مثال نطق جمال امامی و دکتر مصدق بدین قرار بود:

«نایب‌رئیس مجلس خطاب به نخست‌وزیر که در میان هیاهوی مخالفان قرار گرفته بود: مطالبتان را بفرمایید.

نخست‌وزیر: نه. نه. من وقتی اینجا نطق می‌کنم که قیل و قال و صدایی نشنوم. آقایان هر حرفی دارند اول بزنند.

صفایی: مملکت را به خاک و خون کشیده‌اید... نخست‌وزیر: اگر شما مطلع به اصل پارلمانی هستید...

صفایی: از شما یاد گرفته‌ام آقا. جمال امامی: شما نیستید.

نخست‌وزیر: من باکمال احترام تمام مقررات و سوابق پارلمانی را احترام می‌گذارم...

جمال امامی: عجب!

نخست‌وزیر: آقا شما اول بیایید اینجا حرفتان را بزنید...

جمال امامی: بسیار خوب.

نخست‌وزیر: من هم بعد از شما می‌آیم. تا شب این جلسه را ادامه می‌دهیم.

تصدیق نمایندگان

نائب رئیس: حالا آقای امامی بفرمایید.

جمال امامی: من ده دفعه این را در مجلس تذکر داده‌ام آقایان نگذارید کشمکش خارجی ما به داخل مجلس کشیده شود... آقای نخست‌وزیر! شما هیچ‌وقت در عمرت نه تنها نخست‌وزیری که مراعات قانون و مجلس را بکنند نبوده‌اید هیچ‌وقت همچون فردی هم نبودی که در خانه‌ات بنشین و مراعات قانون را بکنی. اگر در صف اقلیت هم باشی، مراعات قانون را نمی‌کنی. شما مگر کسی نیستی که از مجلس پا شدید رفتید جلو در مجلس و به مردم گفتید آنجا مجلس نیست، اینجا مجلس است؟ آمدی اینجا نشست چه کنی؟ پاشو برو همان چاقوکش‌ها برای شما مجلس هستند...

نخست‌وزیر: حالا هم می‌روم.

جمال امامی: برو مرا می‌ترسانی... پاشو برو جلو



حسین فاطمی

مجلس با همان چاقوکش‌ها صحبت کن... اینجا برای شما مجلس نیست. حالا ما را تهدید می‌کنی. این نخست‌وزیر است یا هوجی یا انقلابی؟!... شما ورق بزنید اوراق دموکراسی دنیا را ببینید یک همچو غلطی یک نخست‌وزیری در عمرش کرده است؟... مملکت را به آتش کشانده و می‌خواهد بیش از این بکشد... من این قدر فرض نمی‌کردم یک پیرمرد هفتادوپنجاه ساله‌ای که همیشه هم تمارض می‌کند، وقتی که وارد این مملکت می‌شود می‌رود زیر لحاف، ولی در آمریکا شلنگ تخته می‌اندازد این آدم این قدر سماجت به خرج می‌دهد که من می‌مانم... خدا یک مرض‌هایی گاهی برای تنبیه در جامعه ایجاد می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از این امراض است که خدا برای ایران فرستاده است...» (مذاکرات مجلس، ۱۹ آذر ۱۳۳۰).

در آذر ۱۳۳۰ درگیری‌های خیابانی بین مخالفان چپ‌گرا و راست‌گرای دولت افزایش یافت. از سوی دیگر طرفداران دولت بهانه و مستمسک جدیدی در اختیار مخالفان پارلمانی قرار دادند. پانزده نماینده در مجلس تحصن کردند و بیش از بیست روزنامه‌نگار بدان‌ها پیوستند. حدود ۴۵ روحانی نیز در مسجدی نزدیک مجلس تحصن کردند (شاهد، ۲۰ آذر ۱۳۳۰). ۲۱ آذر به دنبال حضور مصدق در مجلس، در معرض دشنام‌های بی‌امان نمایندگان مخالف و تماشاچیان هماهنگ شده قرار گرفت (باختر امروز، ۱۹ آذر ۱۳۳۰).

مخالفان پارلمانی مصدق از گریزگاه‌های مجلس برای حمله به مصدق استفاده می‌کردند. آن‌ها رزمایشی شبه‌پارلمانی را طراحی کردند

که تلایه‌دارش نمایندگانی چون امامی و محمدعلی شوشتی بودند که بیش از پیش نخست‌وزیر را هدف سخنرانی‌های گزنده و هتاکانه قرار می‌دادند. آن‌ها به بهانه‌های مختلف تلاش می‌کردند مجلس را از رسمیت ببندازند. آن‌ها بالکن تماشاگران را از اوپاش انباشته می‌کردند تا با فحاشی گسترده به نخست‌وزیر حمله کنند و از وجهه کاریزما تیک او کاسته شود. آن‌ها مدام مصدق را متهم می‌کردند که در مصالحه با انگلیس ناتوان است از سوی دیگر نیز او را متهم به تباہی می‌کردند. آن‌ها تحصن در مجلس یا مساجد را به عنوان اعتراض علنی به دولت تشویق می‌کردند تا نشان دهند دولت تاب تحمل عقیده مخالف را ندارد و دولتی ظالم است. شایعات مغرضانه‌ای که انتشار می‌دادند جنگ روانی سنگینی را رقم می‌زد.

متعاقب قطع رابطه با انگلستان، فعالیت مخالفان دولت در مجلس شدت یافت. برخی رهبران جبهه ملی غیرمستقیم و مستقیم به صف مخالفان پیوستند. آن‌چنان که قبلاً گفته شد بقایبی، مکی، حائری‌زاده و قنات‌آبادی تلاش کردند کاشانی را که در بسیج موفق ۳۰ تیر مؤثر بود از مصدق جدا کنند. این چنین نیز شد. افراد حزب توده نیز با ایجاد تظاهرات زدوخوردهای خیابانی با دسته‌های مخالف و مأموران دولتی و ایجاد آشوب و ناامنی آب به آسیاب مخالفان می‌ریختند تا آن‌ها به دولت به اتهام ناتوانی در حفظ امنیت مملکت انتقاد و حمله کنند و مطبوعات غرب نیز شاتناژ خبری کنند.

گزارش‌های مجلس نشان می‌دهد که در ۴ آذر ۱۳۳۱ چند تن از نمایندگان به بهانه جیره‌بندی قند و شکر و عدم تعقیب کیفری قوام، دولت را به باد ناسزا گرفتند. مظفر بقایبی پس از حمله به دکتر مصدق به معاون دادگستری که در جلسه حضور داشت اهانت کرد و مجلس را متشنج کرد. در جلسه ۲۳ دی‌ماه نیز حائری‌زاده در مخالفت با تمدید اختیارات دولت گفت: «این دکان نفست که برای جماعتی نان و آب

شده و برای مملکت موجب فلاکت بایستی بسته شود...

مصدق مملکت ایران را در کوچه بن‌بست گذاشته...

چطور ما در مسائل خارجی اختیار را به دست یک نفر

بدهیم؟... از مطالعه تقاضای اختیارات ایشان من فهمیدم که

مزاج علی‌علی دارای فکر علیل است» (نجاتی، ۱۳۸۷: ۲۵۱).

روز ۱۴ اسفند ۱۳۳۱ هیئتی هشت نفره برای تعیین اختیارات

شاه و دولت تشکیل شد تا بر اساس قانون از ورود شاه به امور

کشوری و دولتی ممانعت کند. روز ۲۱ اسفند گزارش هیئت در

جلسه خصوصی مجلس قرائت شد، اما نمایندگان وابسته به

دربار طرح آن را در جلسه علنی به تعویق انداختند. در سال

۱۳۳۲ نیز از طرح و تصویب

**یک تحریم جهانی بود که شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا پس از ملی شدن نفت ایران و به تحریک شرکت سابق نفت به وجود آوردند؛ لذا درآمد نفتی ایران عملاً به صفر رسید. دولت ایران با مسائل اقتصادی مهمی مواجه شد که حتی از مشکلات انبوه پس از جنگ جهانی دوم نیز بیشتر بود. با این حال دولت حقوق کارکنان صنعت نفت را تمام و کمال پرداخت می‌کرد مبادا از قضیه ملی شدن متضرر شوند**

ممانعت شد و به تعویق افتاد. هر بار جلسه مذکور با کارشکنی نمایندگان مخالف تشکیل نشد.

روز سوم خرداد ۱۳۳۲ دو فوریت طرح گزارش هیئت هشت نفره در مجلس تصویب شد، ولی هنگام طرح فوریت سوم لایحه، اقلیت، مخالف دولت با ایجاد جنجال و تعرض به نمایندگان موافق مانع ادامه کار مجلس شدند. جلسات هفتم و هشتم خرداد نیز صرف دشنام گویی و توهین به نایب رئیس مجلس و زدوخورد بین نمایندگان شد و مجلس تعطیل شد. اقلیت مجلس به کارگردانی بقایی، حائری زاده،

قنات آبادی، یوسف مشاور و اشراقی در جهت جلوگیری از سلب مصونیت بقایی و مخالفت با تصویب لایحه گزارش هشت نفره مجلس را فلج کرده بودند (مذاکرات مجلس، ۷ و ۱۷ خرداد ۱۳۳۲).

## ۲.۲. دربار

مخالفت علیه مصدق در دربار پویایی خاصی داشت. دربار نقطه اتکای فعالیت‌های مختلف علیه مصدق بود. این اقدامات تحت نظارت ملکه مادر، تاج‌الملوک، دومین و پرنفوذترین همسر رضاشاه انجام می‌گرفت. او در تلاش بود موقعیت شاه جوان را همچون پدرش به اقتدار برساند. شاهزاده اشرف، خواهر دوقلوی شاه، شخصیتی شدیداً دسیسه‌چین و بی‌پروا، در این امور فعالیت داشت. او حامی مجموعه‌ای از سیاستمداران جوانی بود که حمایت وی را تضمینی برای موفقیت سیاسی خود می‌دانستند. مصدق صراحتاً او را سرزنش می‌کرد و در مقابل، خواهرش شاهزاده شمس را ستایش می‌کرد. دخالت‌های مکرر مادر و خواهر شاه علیه مصدق آن قدر بود که وی مشخصاً آن دو را تهدید کرد که اگر در رویه‌شان تغییر ایجاد نکنند علناً درباره آن‌ها سخن خواهد گفت. به دنبال درگیری‌های خونین ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و نقش فعال دربار علیه مصدق، اشرف کشور را ترک کرد، اما ملکه مادر در ایران باقی ماند و به فعالیت‌هایش ادامه داد. آنچنان که مصدق در پیامی به حسین علا گفت اگر ملکه مادر به خارج عزیمت نکند، او استعفا خواهد داد. در این بین شاه ملتسانه از مصدق خواست تهدیدش را عملی نسازد. سرانجام پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ملکه مادر نیز ناگزیر از خروج از ایران شد.

هندرسون در دیداری طولانی و محرمانه با شاه دربارہ امکان جایگزین کردن مصدق گفت‌وگو کرد. شاه در پاسخ گفت بسیار دوست دارد از دست مصدق خلاص شود و می‌داند که سیاست‌های مصدق ایران را به ویرانه تبدیل می‌کند، اما نمی‌تواند علیه احساسات ملی پرشور ایرانیان اقدام کند. هندرسون در یادداشت‌هایش از قول شاه آورده است: «بر این اعتقاد هر تلاشی از سوی من برای کنار گذاشتن مصدق فرصتی برای دوستان او و دشمنان من فراهم خواهد کرد تا به مردم بگویند پادشاه به ابزار دست انگلیس تنزل کرده و آنگاه اعتبار سلطنت از بین خواهد رفت. تنها امیدی که در خصوص موضوع



درگیری مخالفین و موافقین سلطنت

مصدق دارم این است که یا او عاقل تر شود یا آن قدر مرتکب اشتباه شود که سران مسئول ایران در مجلس برکنارش کنند» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

برخلاف شاه که نسبت به انگلستان با ترس و تردید رفتار می‌کرد، در ساختار دربار نیروهای انگلوفیل نیز فعال بودند. ارنست پرون سوئسی، منشی معتمد شاه، در رأس این فهرست قرار داشت. او به گونه‌ای مبهم و غیرمستقیم بر شاه بسیار نفوذ داشت. او دخالت مستقیم شاه علیه مصدق را مهلک می‌دانست. تز موردنظر او این بود که «سلسله اقداماتی خردمندانه» انجام گیرد، اما شاه دست به کاری نزنند. اقدامات مذکور را مجلس انجام دهد. پرون بی‌وقفه با زاین زاینر، وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان، در تماس بود. زاینر متأثر از لمبتون بود. (عظیمی، ۱۳۸۴).

احمد هومن، معاون وزیر دربار که حقوقدان تحصیلکرده غرب بود، نیز در این لیست قرار داشت. او با فعالان حزب عدالت ارتباطات نزدیک داشت. علی دشتی، ابراهیم خواجه‌نوری و جمال امامی از جمله افرادی بودند که در مجلس در خط مقدم مخالفان مصدق قرار داشتند. سلیمان بهبودی، اسدالله علم، علا وزیر دربار، ژنرال مرتضی یزدان‌پناه و ابوالفتح دیبا (برادر ناتنی مصدق) جزو درباریان ضد مصدق بودند. شاه با تأیید ضمنی یا چشم‌پوشی از فعالیت‌های پنهان ضد مصدق دربار، تقریباً تا پایان نخست‌وزیری مصدق مطمئن نبود که دولتمرد دیگری بتواند به‌شیوه مردم‌پسندانه مسئله نفت را حل کند و کشور را از بحران نجات دهد. با وجود فشار شدید اطرافیان حاضر نبود موضع منفعلانه خود را ترک کند. تلاش می‌کرد اطرافیان خود را راضی کند که بی‌طرفی‌اش نماند و مصلحت‌طلبانه است. او می‌خواست هرگونه مخالفت آشکار با مصدق را حصول اطمینان از پایان کار و شکست دولت به تعویق اندازد. واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱ باعث شد شاه به این نتیجه برسد که دولت تا حدود زیادی ضعیف شده است؛ لذا جرئت یافت و بیش از پیش، اما همچنان غیرمستقیم به حمایت از فعالیت‌های ضد مصدق پرداخت.

## ۳.۲. تبلیغات داخلی

جریان منظمی از منابع مالی در گردش علیه دولت دموکرات ملی وجود داشت. تقریباً ۱۱ هزار دلار

در هفته به‌سوی حدود بیست تا سی نماینده مجلس و بیش از بیست روزنامه، رؤسای ایلات بختیاری برای شورش و یک گروه تروریستی ناشناس (احتمالاً فدائیان)، احزاب دیگر مخالف نظیر سومکا، آریا و زحمتکشان و از وعاظ و لوتی‌های جنوب تهران (از طریق بهبهانی) روانه می‌شد. پول در گردش ۱۳۳۲ به دلارهای بهبهانی معروف شده بود. روزنامه‌ها مقالات منتشره در جراید انگلستان و امریکا را که علیه مصدق و دولتش بود ترجمه و منتشر می‌کردند. در یکی از مقالات ادعا شده بود که فاطمی همجنس‌باز است و به بهاییت تغییر دین داده و حتی مسیحی شده است. همین‌طور ادعا شده بود که او به‌خاطر سرقت پول از مدرسه میسیونری اخراج شده است. این نوشتارها تحریکی آشکار برای قتل او توسط بنیادگرایانی بود که اتهامات او را سزاوار چندین بار مجازات مرگ می‌دانستند. آنچنان که یک سال پیش‌تر یکی از اعضای فدائیان با شعار «مرگ بر دشمن اسلام» به‌سوی او شلیک کرده بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۴۸).

ویلبر برای اثبات اینکه مصدق فردی ضد دین و فاسد و دارای مشاوران بی‌وجدان و همکار پنهان حزب توده است در اسناد دست برد. او سندسازی می‌کرد تا نشان دهد حزب توده در جبهه ملی رسوخ کرده و برای قتل سران مذهبی برنامه‌ریزی دارد. نامه‌های تهدیدآمیز خطاب به روحانیون از این جمله بود.

از اوایل آذر ۱۳۳۱ مجلس شورا به شکل قانون تشنج و تحریک علیه دولت درآمد. مطبوعات وابسته که به روزنامه‌های نفتی مشهور بودند در حمله به دولت از هم پیشی می‌گرفتند. آن‌ها عبارت بودند از: مجله آسیا و روزنامه‌های آتش، مهر ملت، آتشبار شرق، طلوع، صدای مردم، داد، شلاق، نبرد ملت و عقاب شرق.

## ۴.۲. توطئه‌گری و قتل

دکتر فاطمی در بخشی از یادداشت‌هایی که در مخفیگاه پس از کودتا نوشته آورده است که در جلسه علنی مجلس می‌خواستند مصدق را بکشند. او تشریح کرده است: «در اواخر دوره شانزدهم قرار بود رادیو را به مجلس وصل کنند و مرتباً مذاکرات به‌وسیله رادیو پخش می‌شد. پیش از اینکه زنگ جلسه علنی زده شود به رئیس مجلس تذکر داده شد که وضع تماشاچیان خوب نیست... زنگ جلسه را زدند... همین که جمال امامی وارد شد تماشاچیان پرداخت‌شده فریاد زنده‌باد بلند کردند... بعد از زنده‌باد هم «مرده‌باد مصدق» از عرق خورهای مست برخاست. بین آن‌ها و تماشاچی‌های دیگر نزاع درگرفت. کریم پورشیرازی را که به حمایت از مصدق صدا بلند کرده بود از بالا به پایین انداختند. تماشاچی‌ها به تالار جلسه ریختند و کار زدوخورد حتی به راهروهای مجلس کشیده شد. جلسه ختم شد و نظامی‌ها تماشاچی‌ها را بیرون کردند» (نجاتی، ۱۳۸۷: ۵۶۵).

در دیدار ۹ اسفند شاه به مصدق خبر داد که هیئتی از

نمایندگان مجلس او را از مسافرت خارج بازداشته‌اند. هندرسون سفیر کبیر، طی پیامی درخواست ملاقاتی فوری با مصدق کرد. البته مصدق بعدها گفت که هندرسون امر پیش‌پاافتاده‌ای را در این ملاقات طرح کرده است! مصدق طی خروج متوجه شد که جمعیتی به سردستگی آیت‌الله بهبهانی و شیخ بهاء‌الدین نوری به قصد منصرف کردن شاه در بیرون کاخ تجمع کرده بودند. کاشانی و بقایی نیز سخت فعال بودند. وقتی مصدق به نزدیکی در کاخ رسید با تعجب متوجه سروصدای زیادی شد و شنید که علیه او در بیرون شعار می‌دهند. او که تنها بود فوراً تدبیری اندیشید و به کمک یکی از مستخدمان دربار از در دیگر خارج شد. به حالت تهاجم اوتومبیلش را دنبال کردند، اما عده‌ای از مأموران شهرپایانی مانع حرکت آن‌ها به سمت خانه مصدق شدند. حمیدرضا، برادر کوچک‌تر شاه، مداخله کرد و به مأموران دستور داد کاری به مردم نداشته باشند. این‌گونه جمعیت به خانه مصدق و پسرش احمد که دیواربه‌دیوار بودند حمله کردند. شعبان جعفری با خودروی ارتشی به در آهنگی منزل مصدق حمله برد که با جوانان فعال نیروی سوم مواجه شد. مصدق از طریق دیوار به سمت مجلس و جلسه جاری آن رفت و جزئیات را تعریف کرد. نکته آنکه علی‌رغم دستورات مصدق برای حفظ نظم و امنیت، دستورات اجرا نشد (کاتوزیان، ۱۳۷۲).

در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۱ اتحاد مخالفان علیه مصدق با حمایت انگلستان در قالب برادران رشیدیان و زاهدی شکل گرفت. انگلویف‌ها کلیه تلاش خود را انجام دادند تا بین مصدق و متحدانش اختلاف بیندازند. مخالفت کاشانی و چند تن دیگر از سران سابق جبهه ملی با تمسید اختیارات مصدق در مجلس تا حدی نتیجه این امر بود. همین‌طور شورش ایل بختیاری و سوء قصد به مصدق در دربار از این جمله بود.

به دنبال حادثه ۹ اسفند مخالفان مصدق در مجلس قاطعیت بیشتری یافتند.

با ربودن و قتل سررتپ افشارطوس در اردیبهشت ۱۳۳۲ تلاش‌ها علیه دولت ابعاد جدیدی یافت. توطئه ربودن افشارطوس حاصل همکاری مأموران انگلیسی و افسران بازنشسته ایرانی و فعالان طرفدار زاهدی بود. نورمن دربی شر معتقد است که تمایلی به قتل افشارطوس وجود نداشت، اما توهین او به شاه سبب شد یکی از مأموران به وی شلیک کند. تحقیقات دولت ایران نیز تأیید کرد طرح قتل از پیش وجود نداشته، اما تصریح کرد که او به دستور سررتپ بازنشسته، علی‌اصغر مزینی، خفه شده است. با این حال بعید بود که نتیجه ربودن و شکنجه سررتپ افشارطوس چیزی غیر از قتل او بوده باشد. تحقیقات نشان داد توطئه‌هایی برای ربودن

و شکنجه سررتپ افشارطوس چیزی غیر از قتل او بوده باشد. تحقیقات نشان داد توطئه‌هایی برای ربودن

ریاحی، فاطمی و دیگر مقامات ارشد دولتی وجود داشته است که هدف نهایی‌اش ایجاد رعب و وحشت و سرنگونی نهایی مصدق بوده است.

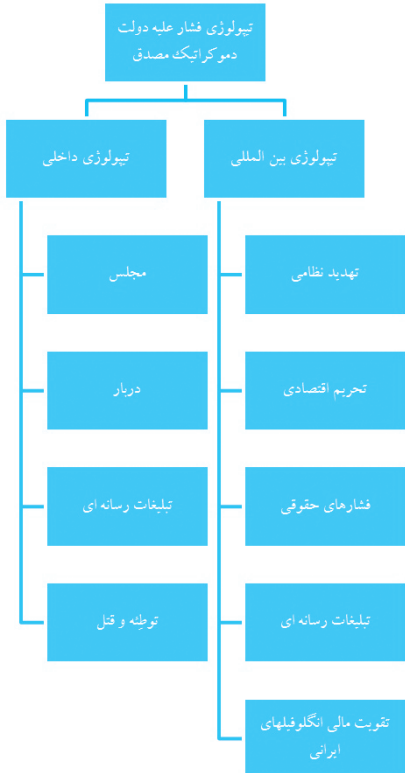
قسمتی از اظهارات سررتپ منز به‌عنوان مشارکت‌کننده در ربودن و قتل افشارطوس: «در باره قتل افشارطوس به‌هیچ‌وجه نقشه‌ای در بین نبوده، بلکه به اظهارات صریح خطیبی و اطلاعاتی که می‌داد می‌گفت فردا من خبر این موضوع را به‌وسیله رادیوهای خارجی که در دست دارم به دنیا اطلاع می‌دهم... سررتپ دفتری برای ریاست شهرپایانی تعیین می‌شود و افشارطوس را به خودتان تحویل می‌دهم که محاکمه شود... این اظهارات خطیبی با آن تردستی و شایدهایی که به کار می‌زد همه ما را مسحور کارهای فوق‌العاده خود کرده بود... فردا خبری از اطلاعات خطیبی نشد. بعد به وسیله‌ای به من اطلاع داد که در منزل دکتر بقایی با او ملاقات شود. بنده به اتفاق هم‌قطارانم رفتیم. شرح مسبوسی از یادداشت‌های جیب افشارطوس داد که تمام شما را خیال داشتند ترور کنند و کودتایی کنند و مأموران آگاهی را برای ترور سرلشکر زاهدی و دکتر بقایی گمارده بودند... خطیبی می‌گفت عقیده آقای دکتر بقایی این است که اگر محبوس شما فرار کند و با تفنگ او را نزنید، خیلی بی‌مورد است» (کیهان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲).

ربودن افشارطوس بخشی از طرح بزرگ‌تری بود که بنا بر آن با ربودن تعدادی از صاحب‌منصبان مهم و مقامات عالی‌رتبه، مصدق را مجبور به استعفا کنند. افشارطوس در صدر جدول قرار داشت؛ زیرا او ریاست کل پلیس و دستگاه امنیتی شهری را عهده‌دار بود. در این حادثه چهار ژنرال و دو افسر ارشد اعتراف کردند و بقایی و دوست نزدیکش حسین خطیبی نیز متهم شدند (کاتوزیان، ۱۳۸۴).

روز سیزدهم اردیبهشت باز پرس نظامی سرلشکر زاهدی را احضار کرد، اما او همراه مصطفی کاشانی، قنات آبادی و بقایی به مجلس رفت و در آنجا متحصن شد. دو روز بعد که آیت‌الله کاشانی به دیدار او آمد گفت: «دستور داده‌ام مادام که تأمین آزادی شما نشده است در اینجا از شما پذیرایی شود». تحصن زاهدی در مجلس او را به مرکز توجه مخالفان دولت تبدیل کرد و رفت‌وآمدها با او آسان‌تر شد. روز ۲۴ اردیبهشت اعلام شد که وزیر دادگستری نامه‌ای به رئیس مجلس نوشته و به استناد گزارش وزارت دفاع ملی دکتر بقایی را به معاونت در قتل افشارطوس متهم دانسته و برای تکمیل تحقیقات و تقاضای سلب مصونیت پارلمانی از او را کرده است. با این حال بقایی نیز که متهم به معاونت در قتل بود، تحت حمایت کاشانی در مجلس مستقر شد و از دسترس دادگاه و دولت خارج شد (موحد، ۱۳۸۴).

## جمع‌بندی

تاریخ معاصر ایران درکنش مستمر برای توسعه و نیل به دموکراسی همواره با ممانعت‌های متنوع مواجه بوده است. یکی از شاخص‌ترین این کنش‌های جمعی همانا جنبش ملی نفت و دولت دموکراتیک دکتر مصدق بود که نهایتاً با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فروپاشید. در این مقاله نشان داده شد که جبهه مقابل دولت، با اهرم‌های چندگانه فشار عمل کرد. تیپولوژی این فشارها در دو عرصه بین‌المللی و داخلی در نمودار زیر تفکیک شده است. ■



## منابع:

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۲). کودتا. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی
۲. عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۴). «برکناری مصدق» در مصدق و کودتا. ترجمه علی مرشدی‌زاد. تهران: قصیده‌سرا.
۳. روزنامه باختر امروز، ۱۹ آذر ۱۳۳۰.
۴. روزنامه کیهان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲.
۵. روزنامه مذاکرات مجلس، ۱۹ آذر ۱۳۳۰.
۶. روزنامه مذاکرات مجلس، ۷ و ۱۷ خرداد ۱۳۳۲.
۷. زرگر، علی‌اصغر (۱۳۹۰). «کودتای ۲۸ مرداد و علل وقوع آن» در مجموعه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷. تهران: روزنه.
۸. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲). مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز
۹. کاتوزیان، همایون (۱۳۸۴). «دکتر محمد مصدق در تاریخ ایران» در مصدق و کودتا. ترجمه علی مرشدی‌زاد. تهران: قصیده‌سرا.
۱۰. لوئیس، ویلیام راجر (۱۳۸۴). «انگلستان و سرنگونی دولت مصدق» در مصدق و کودتا. تهران: قصیده‌سرا.
۱۱. موحد، محمدعلی (۱۳۸۴). خواب آشفته نفت (دکتر مصدق و نهضت ملی ایران). تهران: کارنامه.
۱۲. نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۸). جنبش ملی شدن صنعت نفت. تهران: شرکت سهامی انتشار. (جامعه‌شناس)



# چرا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؟



۲۰ درصد به نفع کشاورزان و قانون بیمه‌های اجتماعی به نفع کارگران و پروژه‌های مسکن نارمک و نازی آباد بود.

۸. کودتا علیه قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و به دست گرفتن فرماندهی ارتش توسط نخست‌وزیر ملی و منتخب و در واقع کودتا علیه ملی کردن ارتش در کنار ملی کردن نفت و احیای قانون اساسی مشروطیت بود.

۹. کودتا علیه آرای مردم در فروردین‌های اواخر مرداد ۱۳۳۲ در تهران و شهرستان‌ها بود.

۱۰. کودتا علیه انتقال پرونده‌های سیاسی از دادگستری به دادرسی ارتش در زمان مصدق بود که پیش‌تر رضاشاه و بعدها محمدرضا شاه انجام داد. ■

**گروه تاریخ:** در آستانه شصت و پنجمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، چند دلیل وقوع کودتا را که به مشروعیّت رژیم پهلوی پایان داد ذکر می‌کنم.

۱. مصدق روح انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن را احیا کرد؛ بنابراین کودتا، علیه این پدیده انقلابی بود.

۲. کودتا علیه قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بود که با تصویب ملی بی‌سابقه مردم در شهر و روستا و حوزه‌های علمیه مواجه شده بود. ناگفته نماند چهار نفر از مراجع آن زمان، آیات عظام تقی خوانساری، فیض، صدر و کوه‌کمره‌ای به اجرای این قانون و خلغ‌یاد از انگلیس فتوا صادر کردند که در تاریخ مبارزات روحانیت کم نظیر بود.

۳. کودتا را عوامل انگلیس، امریکا و ارتجاع داخلی علیه استقلال واقعی ایران و موازنه منفی مصدق در برابر روس و انگلیس و امریکا انجام داد.

۴. کودتا علیه مدل مکتبی مصدق؛ یعنی رهبری نهضت ملی ایران و مدیریت دولت انقلابی بود. این مدل به تجربه موفقی تبدیل شده بود که کودتاگران نمی‌خواستند این تجربه الهام‌بخش ایرانیان و ملل دیگر باشد.

۵. کودتا علیه طرح ابتکاری اقتصاد بدون نفت بود که برای اولین و آخرین بار به دستیابی فزونی صادرات بر واردات نائل شد.

۶. کودتا به قرائت پرکینز در کتاب قاتل اقتصادی، جنگی بود در قالب کودتا؛ چراکه استالین به دلیل داشتن بمب اتم در صورت جنگ از آن استفاده می‌کرد.

۷. کودتا علیه اصلاحات بی‌سابقه مصدق در طول ۲۸ ماه نخست‌وزیری‌اش بود که تک‌تک آن با واکنش‌های استعمار و ارتجاع مواجه شد. سه نمونه آن قانون

## رضاشاه و توسعه آمرانه

در شماره ۱۰۸ نشریه چشم‌انداز ایران پرونده‌ای درباره حکومت رضاشاه داشتیم. در چهار مقاله و گفت‌وگو از زوایای مختلف عملکرد رضاشاه بررسی شد. انتشار این مطالب، حمیدرضا عریضی، استاد دانشگاه اصفهان را بر آن داشت که به نقادی آن مطالب برخیزند. نشریه ضمن چاپ آن نقد از ایشان تقاضا کرد نظر اثباتی خود را درباره کودتای رضاخان و سلطنت وی برای ما بنویسند. مطلبی که اینک می‌خوانید نگاه ایشان به این مسئله است. از آنجا که مادر صدد کشف حقیقت و تبادل رأی در تبیین تاریخ گذشته‌مان هستیم، مطلب ایشان را نیز منتشر می‌کنیم تا خوانندگان و علاقه‌مندان به تاریخ ایران با این نگاه و تحلیل نیز آشنا باشند. استاد عریضی عملکرد سید ضیاء‌الدین و رضاشاه را در تداوم انقلاب مشروطه دیده‌اند که سوالات و ابهامات چندی را به دنبال دارد. از استنادانی که در این زمینه کار پژوهشی کرده‌اند دعوت می‌کنیم با ارسال مطالبشان به ویژه درباره نقش انگلیس در آن دوران و نقش رضاشاه در قرارداد کنسرسیوم و سرکوب مخالفان و منتقدان و نیز تحولات و اقدامات مثبت آن دوران، زوایای مبهم گذشته را روشن کنند و بر غنای این بحث بیفزایند تا از افتادن به ورطه یک سونگری و تحلیل‌های غیرواقعی مصون بمانیم.

گروه‌هایی از جامعه یا افراد در تضاد قرار می‌گرفت (از قبیل خدمت نظام اجباری، مالیات، تخته قاپوکردن ایلات).

رضاشاه در مورد اول و سوم از زور استفاده کرد، چون راه دیگری وجود نداشت. حتی امروزه در برخی از کتاب‌ها (مرجع رسمی در جمهوری اسلامی) نوشته شده است رضاشاه پزشکی ایران را که بر پایه سنتی قرار داشت و پیشینه آن حتی به ساسانیان و جندی‌شاپور می‌رسید نابود کرد. فیلمی در تلویزیون ملی نمایش می‌دهند که برای بهبود آبله فرزندش دست به دامان پزشکان سنتی شد (احتمالاً داستان آن ساختگی است)، اما اجازه نمی‌داد دیگران از این نسخه (شفایبخش!) سنتی استفاده کنند. معلوم نیست که در این پیشینه سنتی تلقیح ضد آبله (که ادوارد جنر در ۱۸۱۰ پدید آورد) چگونه وجود داشت؟ این نگاه به محصولات تمدن غربی در زمان خود رضاشاه هم وجود داشت و او ناگزیر برای آبله‌کوبی هر کودک، پاسبانی را به همراه او می‌فرستاد. پزشکان سنتی که البته

در ادبیات خاصی در تاریخ ایران از واژه‌های کاملاً سوگیرانه از قبیل «رضاخان قلدر» در اشاره به رضاشاه صیحت شده است. نویسندگان بدون سوگیری (مانند مقاله حاضر) از لفظ «توسعه آمرانه» استفاده کرده‌اند. اقدامات اصلاح‌گرایانه رضاشاه به سه گروه کلی تقسیم می‌شود: اول، بخشی که به دلیل بدبینی نهادینه شده به غرب در مقابل آن مقاومت وجود داشت (مانند آبله‌کوبی)؛ دوم، بخشی که در مقابل سوژه منفعت‌جو قرار نداشت (از قبیل قانون تعلیمات عمومی اجباری، ایجاد دانشگاه و اعزام محصل به خارج از کشور) بنابراین مقاومتی برنینگخت؛ و سوم، بخشی که با منافع



حمیدرضا عریضی

تحصیلات دانشگاهی نداشتند تمام سعی خود را برای مسموم کردن ذهن افراد نسبت به این دستاوردها انجام می‌دادند، اما حریف پاسبان همراه واکسن نمی‌شدند. ناصرالدین شاه در سال انقلاب‌های اروپا (۱۸۴۸) به قدرت رسید و این زمانی بود که آبله در ایران بیدار می‌کرد. امیرکبیر سال بعد واکسناسیون در ایران را شروع کرد، اما با مقاومتی وسیع روبه‌رو شد و تلقیح به شکست انجامید. امیرکبیر هم به ناگزیر از زور استفاده کرد و پنج تومان جریمه تعیین کرد که در آن زمان امکان پرداخت آن برای عموم مردم وجود نداشت. درباره فرمایشی بودن مجلس بد نیست خاطرات علی‌اکبر سیاسی خوانده شود (سیاسی، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۳۱). سیاسی به دشواری‌هایی اشاره می‌کند که در تصویب قانون تعلیمات عمومی اجباری وجود داشت که هم کمیسیون‌های مجلس، هم دکتر میلیسو و هم نخست‌وزیر با آن مخالف بودند و رضاشاه در طول نزدیک به دو سال برای تصویب این قانون تلاش کرد تا مشخص شود که توسعه‌آمرا نه رضاشاه در مواردی با مخالفت کمیسیون‌های مجلس زمان خود او هم روبه‌رو بود. بخشی از توسعه‌آمرا نه که به رضاشاه نسبت داده می‌شود، در واقع تمهیداتی است که حتی در زمان ما و در کشورهای توسعه‌یافته هم به‌صورت جریمه اعمال می‌شود. مثلاً درباره گرفتن شناسنامه، چون تا زمان رضاشاه نام فامیل وجود نداشت افراد نخست‌نامی انتخاب می‌کردند و با نسل‌پداری درباره آن نام فامیل توافق می‌کردند (مثلاً آقابزرگ تهرانی صاحب‌الذریعه، فامیل منزوی را برگزید) و سپس آن را ثبت می‌کردند. هنگامی که رضاشاه این دستور را صادر کرد، ابتدا اکثر مردم به‌دلیل تبلی اجابت نکردند، اما جریمه سه ماه زندان همه را ناگزیر از ثبت شناسنامه کرد. تنها موردی که توسعه‌آمرا نه کاملاً نیندیشیده و بدون فرهنگ‌سازی شروع شد، قانون کشف حجاب بود که رضاشاه در طول سیزده سال اول حکومت با آن مخالف بود و با تغییر دیدگاهش در هفت سال بعد به‌شکلی غلط اجرا شد و نتایج نامناسبی نیز داشت. درباره احزاب سیاسی در آن زمان با توجه به فعالیت شدید کمونیست‌ها در ایران که آماده تعریف ده‌ها حزب رنگارنگ بودند که همگی از کمیترن دستور داشتند (کمیترن در ۱۹۴۳ و در پایان دوره رضاشاه منحل شد) تا جامعه ایران را بلشویزه کنند، حداقل نمی‌توان به رضاشاه ایراد گرفت که چرا تشکیل



حزب سیاسی را تشویق نمی‌کند. گاهی رضاشاه به هیتلر و موسولینی تشبیه شده است. این قیاس مع‌الفارق است، زیرا آن‌ها به‌شدت جنگ طلب بودند، درحالی‌که همان‌طور که نقیب‌زاده (۱۳۹۶) نشان داده است، دوره رضاشاه یکی از صلح‌آمیزترین دوره‌ها در تاریخ ایران بوده است. درباره همه این موارد با توجه به محدودیت صفحات بحث خواهیم کرد. در تمامی مقاله‌هایی که به رویدادهای آخرین سال قرن سیزدهم شمسی پرداخته شده است، از واژه‌هایی چون کودتای ۱۲۹۹ و دست‌استعمار انگلیس استفاده شده است. از نظر نویسنده این سطور، اشاره به این رویدادها صرفاً برای روشن کردن زوایای پنهان تاریخ سرزمین ما اهمیت دارد. انقلاب مشروطیت پروژه نیمه‌تمامی برای مردم ایران بود که موجودیت آن بیش از همیشه در معرض خطر بود و ظهور سید ضیاء و رضاشاه برای تکمیل این پروژه بود. امروزه همه بیشتر به رضاشاه می‌پردازند و کمتر نامی از سید ضیاء برده می‌شود. درحالی‌که سید ضیاء برای بسترسازی حکومت رضاشاه و به اراده انگلیس نیامده بود. ظهور او ایده‌آل افراد خوش‌نامی چون محمود افشار و ملک‌الشعراء بهار بود و چهره‌هایی چون عارف قزوینی و سلیمان میرزا اسکندری هم از این ایده‌آل دفاع می‌کردند. ملک‌الشعراء بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران به‌صراحت به این ایده‌آل اشاره کرده است: «ما در جست‌وجوی موسولینی دیگری بودیم». منظور او از موسولینی نه‌فقط نظامی‌گری و بناپارتیسم، بلکه در عین حال وجه روزنامه‌نگاری او بود. «این موسولینی دیگر» در سید ضیاء تبلور یافت. امروزه چهره او توسط ۱. حکومت پهلوی؛ ۲. مصدق؛ ۳. جمهوری اسلامی تاریخ نشان داده می‌شود. شاید از موارد نادری که به‌صورت مثبت به او اشاره شده است در مقاله حسین آبادیان در مجله چشم‌انداز ایران باشد. مصدق در تلاش برای رد اعتبار سید ضیاء برای ورود به مجلس پس از ۱۳۲۰ چندین انتقاد به او وارد کرد. حکومت‌های پس از قاجار هم در بدنامکردن او سوده‌های خاص خود را می‌بردند. در پایان مقاله به این نمایش غلط تاریخ خواهیم پرداخت؛ اما «موسولینی دیگر» که ملک‌الشعراء بهار چشم به راه او بود (سید ضیاء) بسیار تندروانه عمل کرد. به زندان انداختن برخی از چهره‌های مشهور که یا وابسته به قاجار یا انگلوفیل بودند حکومت او را با چالش جدی مواجه کرد و به‌ناچار بعد از نزدیکی سه ماه حکومت را به رضاشاه تحویل داد. نکته جالب آن است که همه

## مدعای این مقاله آن است که رضاشاه وارث جامعه‌ای ناامید از آزادی به دلیل تندروری‌های دوران پانزده‌ساله پس از مشروطه بود که آن جامعه چندان رشدی نکرده و آگاهی نداشت و هدف او هم توسعه‌ای بود که مردم آن را بر نمی‌تافتند

صدر اعظم‌های قاجار لقب‌هایی چون دوله یا سلطنه یا ممالک و از این قبیل را به‌عنوان پسوند نام خود داشتند، درحالی‌که سید ضیاء تقاضای لقب دیکتاتور را کرد. این لقب بیان‌کننده تصویری است که به‌درستی از درک سید ضیاء از موقعیت در آن زمان دلالت دارد. دیکتاتور آن‌طور که مدنظر سید ضیاء بود لقبی بود که در روم قدیم معادل شایستگی فردی بود که توان عبور موقعیت کشور از بحران را داشت و سنای روم آن را طراحی کرده بود. در واقع سید ضیاء از احمدشاه خواسته بود که این شایستگی را برای او به رسمیت بشناسد. در روم قدیم از واژه Justitium برای این موقعیت بحرانی استفاده می‌کردند. کارل اشمیت (۱۹۹۶) و جورجو آگامبن (۲۰۰۳) درباره موقعیت نسبت دیکتاتور با این موقعیت بحرانی نظریه‌پردازی کرده‌اند. دیدگاهی که پیش از آن گزنفون با اشاره

به کوروش کبیر در واژه دیکتاتور خوب در متون تاریخی یونان آورده بود. از نظر نویسنده این سطور رضاشاه (برعکس نمونه بد فرزندش) نمودار یک دیکتاتوری خوب بود. امروزه استفاده از واژه دیکتاتور برای رضاشاه برای نفی او با مفهوم‌سازی منفی استفاده نادرست از قدرت توسط اوست. نیچه اولین فیلسوفی است که به قدرت به‌عنوان مفهومی مثبت توجه کرد. رضاشاه از ابزار قدرت برای توسعه جامعه‌ای استفاده کرد که در رأس آن قرار گرفته بود. ارسطو دیکتاتوری را عیب حکومت سلطنتی و دموکراسی را عیب حکومت‌های جمهوری می‌دانست. در روم کلاسیک هیچ‌یک از این واژه‌ها عیب حکومت را بیان نمی‌کردند، اما چیزی که در روم و یونان مشترک بود اینکه این دو واژه ضد هم نبودند. می‌توان با توجه به مفهوم ماکس وبر از بوروکراتیسم برای رضاشاه عنوان پدرسالار (پاتریمونیالیسم) یا به تعبیر هاشم شرایبی (۲۰۰۵-۱۹۲۷) از واژه تنو پاتریالیسم یا نوپدرسالاری استفاده کرد. در عین حال رضاشاه به‌دنبال الغای پادشاهی و نه تداوم آن بود و سه روحانی متنفذ شیعه (حاج عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی) از او خواستند که اگر از داعیه جمهوری منصرف شود از او پشتیبانی خواهند کرد. از آنجا که ادعای این مقاله تکمیل پروژه ناتمام مشروطیت توسط رضاشاه است دیکتاتور بودن رضاشاه ممکن است نقیض این باشد که او را فرزند راستین مشروطه تلقی کنیم. حتی اگر حکومت مشروطه به دنبال تحقق دموکراسی بوده، دموکراسی و دیکتاتوری نقیض یکدیگر نیستند (بالکین، ۱۹۹۹). الکساندر هامیلتون در نامه هفتم یک فدرالیست خاطر نشان می‌کند که حکومت روم در مواقع بحرانی در بسیاری از موارد ناگزیر می‌شد برای حفظ دموکراسی قدرت را به‌طور مطلق (البته مشروط به زمان و در مدتی محدود) به یک فرد بسپارد. این به‌خصوص موقعی بود که کشور در معرض هجوم بیگانگان بود و یا بخشی از سرزمین در خطر از دست



رفتن بود. از نظر هامیلتون این دیکتاتور وضع کننده قانون بود و مشروعیت این قانون منوط به خود او بود. یکی از این دیکتاتورها که بر طبق خواست سنای روم قدرت را در اختیار گرفت، لوسیوس کونینکتوس سینیناکوس<sup>۲</sup> بود. البته او فقط شانزده روز (در مقابل رضاشاه که شانزده سال) در این مقام بود و بعداً کلیه قدرت خود را واگذار کرد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، ظهور رضاشاه برای تکمیل پروژه مشروطیت بود. مشروطیت با خواست آزادی آغاز شد، اما بعد از اینکه آزادی به هرج و مرج تبدیل شده بود، مردم خواستار یک دیکتاتور برای تکمیل پروژه مشروطیت یا پیشرفت جامعه ایرانی شدند و از اینجاست که رضاشاه وارد صحنه می شود. ژان ژاک روسو آزادی را خوراکی خوشمزه می دانست که برای هضم آن معده قوی نیاز است و این را در قرارداد اجتماعی می نویسد. مشروطیت، همان برنامه شیگالی یوف (قهرمان رمان جن زدگان داستایوفسکی، ترجمه سروش حبیبی صص ۲۴۷-۵۴۶) است که هر چند با آزادی شروع شده بود، اما با دیکتاتوری خاتمه یافت. اشاره شیگالی یوف به ستون های آلومینیومی افلاطون و روسو و فوریه هم تأیید موضوعی است که بلافاصله مطرح می کند: وقت خیال بافی تمام شد، حال به کار پردازیم. دیوید هلد (۱۹۹۳) مقاله خود را با این جمله آغاز می کند که: اخیراً به نظر می رسد دموکراسی پیروزی تاریخ سازی بر شقوق دیگر حکومت کسب کرده است تا جایی که تقریباً همه کس از چپ و راست و میانه مدعی پیروی از اصول

دموکراسی است؛ بنابراین مدعی دموکراسی شدن پدیده ای جدید و مبتنی بر نیمه دوم قرن بیستم است در حالی که در نیمه اول این قرن، درستی آن چندان روشن به نظر نمی رسید. بخشی از آن به این دلیل است که دموکراسی تنها هنگامی کارساز است که مردم آگاه باشند و در مقابل برنامه های دولت برای پیشرفت بتوانند به درستی تصمیم گیری کنند و در زمان ظهور رضاشاه با وجود آنکه مردم با انقلاب مشروطیت همدلی داشتند، از آزادی پدیده آمده گلایه داشتند که به هرج و مرج و ترور منجر شده بود. میرزای نائینی (به گفته عبدالهادی حائری) تجسم کامل این نایمیدی است که کتاب خود را پاره کرد و در حرکتی نمادین آن را به رود فرات سپرد. هلد در ادامه به درستی خاطر نشان می کند که نظام دموکراسی آتی فقط به یک دولت شهر یعنی آتن محدود می ماند، زیرا در آن شهر کوچک فرقی میان دولت و جامعه نبود و در آن شهر کوچک شهروندان در آن واحد هم اتباع دولت و هم واضعان

دیکتاتور خوانده شد، اما هر حکومت دیگری که این اصول را رعایت نمی کند نباید خود را دموکراسی بداند. در صورتی که حکومت هایی هستند که به صرف برگزار کردن انتخابات، در حالی که هیچ یک از این سه شرط را برآورده نمی کنند، خود را دموکراسی می نامند؛ اما مدعی این مقاله آن است که رضاشاه وارث جامعه ای ناامید از آزادی به دلیل تدریجی های دوران پانزده ساله پس از مشروطه بود که آن جامعه چندان رشدی نکرده بود و آگاهی نداشت و هدف او هم توسعه ای بود که مردم (با مروری بر تاریخ صحت آن نشان داده خواهد شد) آن را بر نمی تافتند. در مقابل، اگر عناصر اساسی دموکراسی در حکومتی که مردم به راستی رشد کرده و آگاهی داشته و خواهان توسعه باشند به رسمیت شناخته نشود، جای سؤال دارد. اجازه دهید به سه مورد مطرح

در مقاله هلد پرداخته و نشان دهم که چرا در زمان رضاشاه این اصول دموکراسی (با نگاهی جانبدارانه تر از توسعه آمرانه در آن دوران نسبت به دوره های بعدی تاریخ ایران) زیر پا گذاشته شد. درباره احزاب سیاسی به ناآرامی های کارگری در آبادان در ۱۳۰۸، درباره التزام به رفتار با شهروندان به عنوان افرادی برابر به خدمت نظام اجباری در ۱۳۰۶ و در مورد توجه به حقوق واقعی در مقابل حقوق صوری به قانون کشف حجاب در ۱۳۱۴ به عنوان مثال هایی اشاره خواهم کرد که هر سه بر دیکتاتوری رضاشاه صحنه می گذارند. رضاشاه از تسخیر تهران دریافته بود که کشور فاقد یک ارتش با دیسپلین برای دفاع از کیان حکومت است و به همین دلیل سعی کرد خدمت نظام را اجباری کند. در این مورد او با بالاترین سطح عاملیت ظاهر شد و وجود یک ارتش ملی جزو پروژه های ناتمام مشروطیت بود. برعکس در اعتراضات کارگری ۱۳۰۸ که از دوم ماه مه ۱۹۲۹ آغاز شد، از آنجا که این

اعتراضات در شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز شده بود و اکنش او منفعلانه بود. از ۱۹۲۴ پنج سال پیش از آن در کنگره پنجم کمیترون (ژوئن ۱۹۲۴/خرداد ۱۳۰۲) صدور انقلاب روسیه با به اصطلاح استالین پلشویزه کردن احزاب کمونیست در دستور کار بود. از آنجا که ایران همسایه شوروی بود نگرانی زیادی در این مورد وجود داشت که اعتراضات کارگری ایران را دربرگیرد (ستون واتسون، ۱۹۶۰). سپهر ذبیح (۱۳۷۸) در تاریخ جنبش کمونیستی ایران اشاره می کند که از دو سال قبل یعنی از آخرین روزهای سال ۱۹۲۷ از طرف حزب کمونیست ایران یوسف افتخاری به خوزستان آمده بود. کاوه بیات و مجید تفرشی با انتشار خاطرات یوسف افتخاری (۱۳۷۰) به غبارروبی از فعالیت حزب کمونیست می پردازند که تأیید ضمنی سپهر ذبیح است. فرصت طلایی در سال قبل از آن (مارس ۱۹۲۸) پیش آمد که شرکت نفت تصمیم گرفته بود با تعدیل ۱۰ هزار کارگر ایرانی در شرکت نفت، جای آن ها را با کارگران عرب و هندی پر کند و این زمانی بود که کارگران ایرانی شرکت نفت به ۱۶ هزار و ۳۸۲ نفر رسیده بودند. حکمران خوزستان در این زمان یک نظامی به نام سرتیپ آق اولی بود. حکومت انگلیس احتمالاً برای درگیر کردن حکومت رضاشاه و با علم به فعالیت های یوسف افتخاری آن را به اطلاع آق اولی رسانید و احتمالاً دستور تعدیل ایرانیان از صنعت نفت، نگرانی از آشوب های بعدی بود. رضاشاه نخست با تعدیل کارگران ایرانی مخالف بود و حتی نه ماه بعد در نوامبر ۱۹۲۸ در سفر به خوزستان به رغم تدارک بازدید او پا به تأسیسات شرکت نفت خوزستان نگذاشت تا ناراضیاتی از تعدیل کارگران ایرانی را نشان دهد (الینگتون، ۱۹۲۹). در همین زمان روزنامه ها تبلیغات وسیعی علیه شرکت نفت انگلیس به راه انداختند که از زمان مقاله تاریخی فخرالدین شادمان در آگوست ۱۹۲۷ در روزنامه طوفان آغاز شده و نشان از تضاد رضاشاه با شرکت نفت ایران و انگلیس داشت و در نوامبر ۱۹۲۸ هم زمان با استکفاف رضاشاه از بازدید از شرکت نفت ایران و انگلیس در جلسه معرفی هیئت وزیران، مخبرالسلطنه هدایت برای نخستین بار از ناراضیاتی از امتیازات این شرکت در توافق دارسی سخن گفت و صریحاً اظهار داشت که دولت معتقد به دادن امتیاز مطابق به دارسی نیست و دخول هیچ نوع سرمایه را که نفوذ سیاسی انگلیسی در پس آن باشد برنخواهد تافت (روزنامه اطلاعات، ۲۹ آبان ۱۳۰۷). سرپاس مختاری که بعداً رئیس شهربانی شد در ۱۹۲۹ رئیس نظمی خوزستان بود و اعتراض کارگران را با دستگیری ۴۵ نفر از آنان خاتمه داد. توجه به این موضوع



اهمیت دارد که رضاشاه از یک طرف اصرار داشت که کارگران ایرانی در شرکت نفت به کار مشغول باشند، اما از طرف دیگر نگران تبعات سیاسی ناآرامی‌های کارگری بود که تحت نفوذ کمیتز بود. در توسعه رضاشاهی، توسعه سیاسی و احزاب سیاسی نقشی نداشتند و این با توجه به دستور حکومت شوروی در صدور انقلاب اکبر ۱۹۱۷ بود که طبعاً آماج آن نزدیک ایران بود. از هر نوع گشایش در فضای سیاسی بیش از همه نیروهای چپ (از قبیل حزب کمونیست ایران) سود می‌بردند و این دقیقاً هم‌زمان با شکست دموکراسی در آلمان به دلیل غلبه نیروهای چپ بود.

در باره خدمت نظام اجباری که از همان آغاز حکومت رضاشاه آغاز شده بود دستاوردهای مهمی از قبیل فرونشانی طغیان نابییان (نایب‌حسین کاشی و حاج ماشاء‌الله فرزند او)، جنگلی‌ها و تخته‌قاچاق‌کردن لرها را به‌دنبال داشت که سبب گسترش فعالیت تجاری شده بود. کروین (۱۹۹۸، ص ۱۲۶) اولین مخالفان با خدمت نظام اجباری را طلاب مذهبی می‌داند که در ۱۹۲۶ به‌ناگزیر همه طلاب از خدمت نظام معاف شدند. این موضوع سبب شد که برای فرار از خدمت سربازی، بسیاری از افراد به نهادهای روحانی و مدارس علمیه مراجعه کنند. رضاشاه مواجه با این اشکال شد که خدمت نظام به بازتولید برابری حقوقی بین افراد جامعه منجر نشده، بلکه نوعی نابرابری ایجاد می‌کند، ناگزیر خواهان اعتباریابی<sup>۲</sup> مدارک تحصیلی روحانیون شد که به‌موجب آن افراد از سطحی خاص معاف شوند و افراد پایین‌تر از آن سطح به خدمت سربازی بروند. این خواست هرچند خیلی معقول می‌نمود، اما با اعتراض شدید حاج آقا نورالله اصفهانی روحانی متنفذ اصفهانی منجر شد، اما مهم‌ترین روحانی زنده آن عصر؛ یعنی شیخ عبدالکریم حائری، پایه‌گذار حوزه علمیه قم از روحانی اصفهانی در این زمینه حمایت نکرد و بی‌طرف ماند، اما شاه با اشاره به مقام خود به‌عنوان پادشاه مشروطه استدلال کرد که خدمت اجباری را مجلس تصویب کرده و بنابراین تغییر آن هم فقط به عهده مجلس است. با این حال سیر ناآرامی‌ها به گونه‌ای پیش رفت که رضاشاه ناگزیر شد بپذیرد که در قانون خدمت اجباری در مجلس بعدی بازنگری کند (گزارش سالیانه کلیو به چمبرلن، ۱۹۲۷). به این ترتیب دیده می‌شود که رضاشاه نمی‌توانست اصل

دوم یعنی التزام به رفتار با شهروندان به‌عنوان افرادی برابر را اجرایی کند. درکی از این موضوع وجود نداشت که یک قانون باید به‌طور یکسان برای همه افراد اجرا شود، اما رضاشاه بدترین خطای خود را در کشف حجاب انجام داد. اصولاً بسیاری فکر می‌کنند رضاشاه از آغاز با این هدف آمده بود تا روینده و حجاب از چهره زنان برگردد. در واقع عصر رضاشاهی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: در دوره اول که تا ۱۳۱۴ به طول می‌انجامد تأکید بر حفظ حجاب است. در این دوران حکومت رضاشاه شدیداً با کشف حجاب مخالفت می‌ورزید که خواست انجمن نسوان و کنگره نسوان شرق بود. همان‌طور که افسانه نجم‌آبادی (۲۰۰۷) نوشته است در دهه اول قرن چهاردهم شمسی، زنان شهری روینده را به کنساری نهادند، اما همچنان از چادر استفاده می‌کردند. در این زمان بود که زنانی استفاده از پوشش تمام‌قد و روسری به‌جای چادر را مطرح کردند که افضل وزیری (نویسنده مقاله «حقه ظریف طبقه ذکور») در مجله شفق سخ در ژوئیه ۱۹۳۰ و صدیقه دولت‌آبادی مشهورترند. در خاطرات عین‌السلطنه جنگلی‌ها و به‌خصوص احسان‌الله خان (عموی آرامش دوستدار فیلسوف مشهور) در توثیق زنان به کشف حجاب (خاطرات هشتم محرم ۱۳۳۹ هجری قمری) پیشگام دانسته شده‌اند و هدف آن پیوستن به جنگلی‌هاست. تا ۱۹۳۲ در سیاست رضاشاه با بی‌چادری (استفاده از روسری و لباس تمام‌قد) مخالفت می‌شود. خوشبختانه در همان مقاله افضل وزیری که مدافع حذف چادر است این دوره به‌صورتی کاملاً تصویری به نمایش درآمده است: «... آزان با نهایت سخت‌گیری از حضور دختران بی‌چادر به مدارس ممانعت می‌کند. از طرف تعلیمات عمومی هم اگر دختر هفت هشت‌ساله‌ای بی‌چادر به مدرسه رود او را به حکم مدیر از مدرسه بیرون می‌کنند.»

در کنگره دوم نسوان شرق نمایندگان رضاشاه شیخ‌الملک اورنگ و تیمورتاش هستند که به‌شدت علیه کشف حجاب سخن می‌گویند. این کنگره در ۱۹۳۲ برگزار شد. تنها سه سال بعد در کنگره بعدی شیخ‌الملک اورنگ به‌شدت از کشف حجاب دفاع می‌کند، زیرا تصمیم شاه تغییر کرده است؛ بنابراین یک خواست قوی برای کشف حجاب وجود داشت. رضاشاه در ۱۳۱۴ با آن موافقت می‌کند اما خطای بزرگ او در اجرایی است که برای همه زنان جامعه قرار می‌دهد تا کشف حجاب کنند. در واقع او باید به زنان در نوع لباس پوشیدن اختیار می‌داد و برای اینکه برخی زنان مورد خشونت قرار نگینند (از هر دو طرف) از شهروندان خود به کمک نیروی انتظامی دفاع می‌کرد. یکی از بهترین مقاله‌هایی که در مورد کشف حجاب است یاسمن رستم کلانی (۲۰۰۳) تحت عنوان «Work and Unveiling» نوشته شده است. او با تحلیل محتوای مقالات نشریه عالم نسوان نشان داده است که در تمامی مناظرات در عصر رضاشاه

خواسته «کشف حجاب» رابطه نزدیکی با اشتغال زنان به کار در خارج از خانه دارد و مخالفت اولیه رضاشاه تا ۱۹۳۶ با کشف حجاب بیشتر به این دلیل است که به نیروی کار آنان در کارخانه‌ها هنوز نیازی وجود ندارد و از این زمان به‌تدریج او به این نتیجه می‌رسد که نیاز به نیروی کار آنان در صنعت وجود دارد. شیرین مهدوی در مقاله خود «بازنگری رضاشاه و زنان» نتیجه می‌گیرد بدون خشونت رضاشاه امکان نداشت زنان به حقوقی دست یابند که خواسته آنان بود. با این حال شاید درباره شدت این فشار غلو شده باشد. در طبقات بالای اجتماع، آزادی‌های بیشتری وجود داشت. خانم شیخ‌بهبایی از نزدیکان حاجیه‌خانم امین نقل کرده است که در آن زمان حاجیه‌خانم که زن جوانی بود روزهای چهارشنبه اتوبوسی را برای جلسه مذهبی در خانه خود اختصاص داده بود که زنان جوان را با چادر به خانه او می‌برد. حاجیه‌خانم، همسر امین‌التجار، تاجر معروف اصفهانی بود. به‌نظر می‌رسد بالاترین سطح خشونت در سطح روستاها اعمال شده باشد.

بسیاری از روشنفکران ایرانی از کشف حجاب استقبال کردند، مثلاً شعر معروف ملک‌الشعراء بهار که با این مصرع شروع می‌شود که «اگر تو رخ بگشایی ستم نخواهد شد» نمونه‌ای از این استقبال روشنفکران است (خسروپناه، ۱۳۸۰). امیر ترکاشوند، نویسنده کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر اسلام (کتابی که اجازه انتشار نگرفت اما نقدهای متعددی بر آن نوشته شد) به‌درستی متذکر می‌شود که نوسازی جامعه ناگزیر با مانع حجاب زنان در جامعه سنتی مواجه می‌شود. رضاشاه که در کار نوسازی ایران بود، ناگزیر بود که در این مورد تصمیم بگیرد و این با توجه به حساسیت جامعه مذهبی تا ۱۹۳۶ به تعویق افتاد.

مسئله مهم دیگر ارتباطات است که رضاشاه با اراده‌ای پولادین و همتی وصف‌ناپذیر به آن همت گماشت و برای تأمین اعتبار آن مالیات بر قند و شکر بست. به نظر راقم این سطور هر دو این اقدام‌ها بسیار درخشان بوده است. ساختن راه‌آهن همان‌طور که از اسم آن پیداست نیاز به آهن دارد که ایران آهن نداشت و باوجود اینکه رؤیای دیرینه ایرانیان داشتن راه‌آهن سراسری بود مانعی اساسی به‌شمار می‌آمد. عامل دیگر فقدان اعتبار بود. در کارهای عمرانی ساخت راه‌آهن با وجود این موانع، اوج اراده رضاشاه را نشان می‌دهد به‌خصوص که این طرح در ۱۹۳۸ سه سال زودتر از موعد قرارداد به اتمام رسید. پرداختن به راه‌آهن خود نیازمند مقاله مجزایی است که یک منبع خوب برای مطالعه تأثیر روابط روسیه و انگلیس در احداث آن در سال‌های پیش از رضاشاه (۱۹۱۴-۱۹۰۹) کار اسپرینگ (۱۹۷۶) است. مقاله جان گالبرایت که در مجله مطالعات خاورمیانه چاپ شده است شروع رؤیای ساخت راه‌آهن است، از نظر مصدق منطقی نیست که اروپا مال‌التجاره خود را از راه روسیه به ایران و از آنجا به هندوستان ببرد، بلکه راه معقول‌تر بردن آن مال‌التجاره از طریق مدیترانه به بغداد و از آن طریق به هندوستان است. دومین انتقاد مصدق نداشتن نیاز به راه‌آهن به‌دلیل جمعیت اندکی است که از آن استفاده خواهند کرد. عیناً مانند اینکه نباید فرودگاه در مناطقی ساخت که مردم در آنجا بلیت هواپیما (به‌دلیل عدم استطاعت یا عدم تمرکز جمعیتی) نخواهند خرید.



چند سال بعد فرضیه اول مصدق غلط از کار درآمد، اما نه برای مال‌التجاره که برای اسلحه و آن هم نه هندوستان که خود روسیه، طرفه اینکه حکومت رضاشاه هم به دلیل اهمیت ارتباط راه آهن سقوط کرد. راه آهن سبب ارتباط گسترده در بین شهرهای مختلف ایران شد که فرضیه دوم مصدق را هم زیر سؤال برد. مصدق پیشنهاد می داد که با مالیات قند و شکر، کارخانه قند ساخته شود یا به جای راه آهن کامیون خریداری شود یا جاده شوسه ساخته شود. از آنجا که مصدق در ایران شخصیتی بسیار محبوب است (چون نفت را ملی کرد) و رضاشاه برعکس شخصیتی منفور است (بخشی از آن به دلیل برخی اشتباهات خودش، بخشی به دلیل تخریب شخصیت او و بخشی به دلیل اقدامات توسعه‌ای و بسیار اساسی اوست که با مقاومت مردم روبه‌رو می‌شد، به دلیل اینکه حس ملی‌گرایی در جامعه ما ضعیف و منافع فردی غلبه دارد، مثلاً مردم دوست نداشتند مالیات بدهند، جوانان دوست نداشتند خدمت نظام برونند و از این قبیل). در مقابل استدلال‌های مصدق به‌جای آنکه به منطقی او توجه کنیم به دلیل محبوبیت او نزد ما، به‌سادگی آن‌ها را می‌پذیریم.

نفس مالیات دادن با قاعده قانون<sup>۴</sup> در جوامع توسعه‌یافته ربط وثیقی دارد (بارزل، ۲۰۰۰). رضاشاه به تدریج متوجه شد که جامعه در مقابل اصلاحات او میل به مقاومت دارد، رضاشاه برای غلبه بر لختی و اینرسی فرهنگی هم از خشونت (توسعه آمرانه) و هم از فرهنگ‌سازی استفاده کرد که دومی را با کمک روشنفکران و تأسیس سازمانی برای پرورش افکار انجام داد که افراد مشهوری از قبیل بدیع‌الزمان فروزانفر و علی‌اکبر سیاسی در این فرهنگ‌سازی مشارکت داشتند. از نظر راقم این سطور اگر توسعه آمرانه رضاشاه نبود، احتمالاً در کشور ما راه آهن پدید نمی‌آمد و زنان در فعالیت‌های خارج از خانه مشارکت نمی‌کردند و بنابراین توسعه آمرانه امری ناگزیر بود. مردم با شورش در مقابل قوانینی که رضاشاه پس از تصویب مجلس سعی در اجرای آن داشت مانع یا حداقل سبب کند شدن اصلاحات رضاشاه می‌شدند. کانت شورش را بدترین جنایت می‌دانست، زیرا اساس قانون‌گذاری را برمی‌اندازد (فولادوند، ص ۳۵). کانت در این مورد به‌حدی رادیکال است که تصریح می‌کند مردم مکلف‌اند حتی تحمل‌ناپذیرترین سوءاستفاده‌ها از قدرت را نیز تحمل کنند و در مقابل آن قرار نگیرند. به‌خصوص در مورد خاص رضاشاه، شورش‌ها طبق دیدگاه کانت توجیهی ندارد (به‌جز مسئله حجاب که شکل اجرای آن غلط بود). در اینجا رضاشاه سعی وافر

## رضاشاه سعی وافری داشت و در این اصلاح لنگرگاه‌هایی را مدنظر قرار داده بود که قبلاً هرگز کسی به آن‌ها توجه نداشت و آن لنگرگاه‌ها دقیقاً جایی بود که افراد باید از منافع خود چشم‌پوشیدند تا سود بزرگ‌تری برای جامعه فراهم آید. دلیل آن موقعیت خاص ظهور او بود. زمانه‌ای که هرج و مرج کل جامعه را بلعیده بود

در اصلاح جامعه داشت و در این اصلاح لنگرگاه‌هایی را مدنظر قرار داده بود که قبلاً هرگز کسی به آن‌ها توجه نداشت و آن لنگرگاه‌ها دقیقاً جایی بود که افراد باید از منافع خود چشم‌پوشیدند تا سود بزرگ‌تری برای جامعه فراهم آید. دلیل آن، موقعیت خاص ظهور او بود. زمانه‌ای که هرج و مرج کل جامعه را بلعیده بود. ذکر خاطره‌ای از سید ضیاء (۱۳۹۷، ص ۴۲۰ و ۴۲۱) در این باره مفید است و آنجایی است که سید ضیاء که کنسول تفلیس است برای بازرسی به باکو می‌رود و در یک کشتی در آنجا چهار ایرانی مجروح در یک کشتی روسی را می‌بیند که یکی از آن‌ها میرزا کوچک‌خان است و دوستی عمیقی بین آن‌ها برقرار می‌شود و سید ضیاء میرزا کوچک را فردی وطن‌پرست می‌یابد تا اینکه سال‌ها بعد درمی‌یابد که او جمهوری‌شورایی گیلان را پایه‌ریزی کرده است. درواقع این استقلال‌بخشی از ایران زمینه را برای استالین فراهم می‌ساخت تا گیلان را به شوروی ملحق کند و اگر چنین بود گیلان امروز وضعیتی شبیه آذربایجان شوروی داشت. شگفت‌آور است امروز کسانی هستند که در جنگ رضاشاه و میرزا کوچک، اولی را عامل انگلیس و دومی را فردی وطن‌پرست می‌بینند. موقعیت ظهور رضاشاه دقیقاً موقعیت بحرانی *Justitium* است که در ابتدای مقاله به آن اشاره شد. در روم قدیم این موقعیتی است که حاکمیت سرزمینی در معرض تهدید قرار می‌گیرد. کارل اشمیت در نظریه هیئات سیاسی خود به مشروعیت این موقعیت بحرانی توجه کرده است. مشروعیت آن از کجا حاصل شود؟ از نظر اشمیت قانون موقعیت بحرانی نمی‌تواند مشروعیت خود ارجاع<sup>۵</sup> داشته باشد و بنابراین باید به چیزی بیرون از خود ارجاع دهد. معنی آن نیز تابع وضعیت هنجاری است و ملاک اینکه این وضعیت وجود دارد، تصمیم حاکم است. حاکم است که وضعیتی را عادی و وضعیت دیگری را بحرانی می‌داند. شریعتی نیز تقریری شبیه این را در کتاب *امت* و *امامت* خود ارائه داده است. جورجو آگامبن این وضعیت بحرانی که در آن قانون غایت است را محدوده‌ای مبهم تعریف کرده است که در آن اقدامات فراقضوی به قانون وارد می‌شوند. رضاشاه همه اصلاحات خود را پس از تصویب مجلس در متن قانون به‌صورتی روشن تعریف می‌کرد. درواقع درخواست حاج آقا نورالله از او که به‌صورت فردی و با بست نشستن خواستار تغییر قانونی خدمت نظام اجباری بود که مجلس تصویب کرده بود اقداماتی فراقضوی بود. در این مقاله بر سر آن نیستیم که به اقتصاد عصر رضاشاهی

بپردازم، اما به یکی از اقدامات مهم او با ادبیات احمد اشرف، جامعه‌شناس، می‌پردازم که از رهبری ایلات با عنوان شه‌پدر یاد می‌کرد و آن اقدام مرکزگرایی در مقابل مرکزگریزشدگی جامعه بود که ایلات و عشایر در آن نقش اساسی داشتند که سبب تداخل شیوه تولید عشایری و سلطه ایلات بر اجتماعات شهری بود. این تداخل تقسیم‌کار اجتماعی میان کشاورزان، بازرگانان و کارفرمایان بخش صنعت را بازدار می‌کرد و سبب می‌شد که بازار زیر سلطه سیاسی و مذهبی باقی بماند و امکان خودفرمانی خویش را از دست بدهد. اقدامات رضاشاه در وادارکردن سران ایلات و عشایر به پذیرش حکومت مرکزی سبب افزایش امنیت و رونق تولیدات کشاورزی و امن شدن راه‌های تجاری شد. نمونه آن اقدامات نایب‌حسین کاشی بود که امکان مبادلات تجاری را از بین برده بود. معرفی درست تاریخ این امکان را فراهم می‌سازد که خطاهای خود را مکرر نکنیم و از تاریخ درس بگیریم. عربی (۱۳۹۵) نشان داده است که کتاب‌های درسی تاریخ به‌طور خاص درباره رضاشاه به‌گونه‌ای تدوین شده است که معلمان احساس می‌کنند به‌ناگزیر دروغ بگویند. در این مقاله تلاش شده تا واقعیت رضاشاه ترسیم شود. به‌نظر می‌رسد که همه سعی او اصلاح از بالا بود. نهایت آرمانی که سید جمال‌الدین اسدآبادی داشت، اما در قامت ناصرالدین شاه و سلطان عبدالحمید امکان‌پذیر نبود، در قامت رضاشاه تجلی یافته بود. اگر امکان‌پذیر بود احتمالاً او این اصلاحات را به‌صورتی دموکراتیک تحقق می‌داد، اما او یا باید از این اصلاحات صرف‌نظر می‌کرد یا آن را به‌صورتی آمرانه اجرا می‌کرد و او راه‌حل دوم را برگزید و با کمال همت خود تا جایی که می‌توانست در این راه موفق هم شد. او هنگام واگذاری قدرت در اصفهان شادی مردم از سقوط خود را به رأی‌العین دید و به‌تازگی از خود پرسید مگر من همه تلاش خود را برای پیشرفت ایران انجام ندادم؟ با وجود اینکه رضاشاه خطاهایی نیز داشت که مهم‌ترین آن‌ها قتل‌های سال‌های آخر عمر اوست که دوستان و هم‌زمان اولیه او را شامل می‌شد. البته بر سر آن نیستیم که همچون راسکولینکوف قهرمان جنایت و مکافات، رضاشاه را قهرمان و از جنایت‌های سال‌های پایانی عمرش بری بدانم. آدمی شگفت‌زده می‌ماند که یک موسیقیدان (سرپاس مختاری) و یک پزشک (احمدی) این جنایت‌ها را انجام می‌دادند و مگر نه اینکه در آمریکا در ۱۸۶۱ یک پزشک، اچ اچ هولمز را به دلیل جنایت‌های بی‌شمارش دار زدند. این عملکرد رضاشاه منفی است، اما باید آن را در کفه ترازوی عملکردهای مثبت او سنجید. آیا رضاشاه در مجموع جهت‌گیری برای پیشرفت ایران داشت؟ سوژه نفع شخصی مردم زمانه او به این سؤال اهمیتی نمی‌داد، اما در جامعه امروز مردمی که بافاصله و بانصاف به زمانه او می‌نگرند و را کامیاب می‌یابند. به قول نیما یوشیج: «آنکه ترازو دارد از عقب کاروان می‌آید.» ■

### پی‌نوشت:

1. Self interest subject
۲. Lucius Quintus Cincinnatus
۳. Accreditation
۴. Rule of law
۵. self refrent

# دو مؤلفه اساسی تحلیل و بررسی دوران رضاشاه

لطف‌الله میثمی

مردم، ضمن تعریف از سردار سپه، به‌عنوان نخست‌وزیری مقتدر که لازمه توسعه در ایران بود، گفت: شاه برابر قانون اساسی باید سلطنت کند نه حکومت و از مسئولیت مبراست، ایشان اگر بخواهد شاه باشد و به قانون اساسی تن دهد، دیگر نمی‌تواند در امور اجرایی دخالت داشته باشد. پس به نفع مملکت است که او نخست‌وزیر باقی مانده و مسئولیت اجرایی داشته باشد. مصدق در آن مقطع، به دو اصل وفادار بود: یکی لزوم اقتدار برای توسعه؛ و دیگر پاسخگویی شخص مقتدر به مردم. درحالی که سردار سپه روحیه پاسخگویی به مردم را نداشت؛ بنابراین علی‌رغم قانون اساسی (اصول ۳۷ و ۳۸)، مجلس مؤسسان مهندسی شده را تشکیل داد و در سال ۱۳۰۴ به سلطنت رسید. گفتنی است توسعه مقتدرانه می‌توانست از طریق نخست‌وزیری رضاخان دنبال شود و نیازی به تغییر سلطنت نبود. حتی بزرگانی مانند دکتر مصدق و شهید مدرس هم از او حمایت می‌کردند. نمونه آشکار از دورزدن‌های قانون اساسی، ایرانی‌الاصل شدن فوزیه، دختر ملک فؤاد پادشاه مصر، بود که با یک قیام و قعود مهندسی شده در مجلس شورای ملی، هویت ایرانی پیدا کرد و توانست به عقد محمدرضا، ولیعهد رضاشاه، درآید. نمونه دیگر اینکه شش سال پس از سلطنت علی‌رغم اخلاق، عرف و قانون اساسی از طریق غضب املاک مردم، سردار سپه به بزرگ‌ترین فتودال ایران تبدیل شد. درحالی که پیش از پادشاه شدن هیچ در بساط خود نداشت و خود را تنها سربازی فداکار می‌دانست. این امر بدون ایجاد ارباب و ترس و دور زدن مردم و قانون اساسی امکان نداشت. تعجب اینجاست که مورخین به این امر بهای کمی دادند. اگر در ترکیه کمال آتاتورک برخلاف رضاشاه توانست محبوب شود، به دلیل ساده‌زیستی و

مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ معاصر ما، انقلاب مشروطیت و دستیابی به قانون اساسی و متمم آن بود که بر اساس آن برای نخستین بار صاحب سند وفاق ملی مبتنی بر «حق شهروندی»، «اندیشه اجتماعی»، «آرای مردم» و «اندیشه سامان‌یافته» شدیم. عظمتش در این بود که در کشوری مرکب از اقوام و مذاهب و زبان‌ها، دین و فقه به‌صورت قانون و حقوق درآمد تا همه شهروندان از حق شهروندی بهره‌مند شوند. این تنها راه توسعه به‌شمار می‌رفت. این قانون اساسی مبتنی بر آرای مردم بود، حتی در اصل سلطنت موروثی هم می‌خوانیم: «سلطنت موهبتی است الهی که به‌موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد». حال چه شد که این قانون اساسی با این پتانسیل و دینامیزی که داشت به خودکامگی محمدرضا تبدیل شد. مردم در مقطع بهمن ۵۷ به این جمع‌بندی رسیدند: «جمهوری اسلامی آری / حکومت خودکامه هرگز» و حتی دوستان شاه نیز او را خودکامه می‌دانستند. به نظر می‌رسد علت آن، بازی با قانون اساسی و به عبارتی دورزدن قانون اساسی و دورزدن

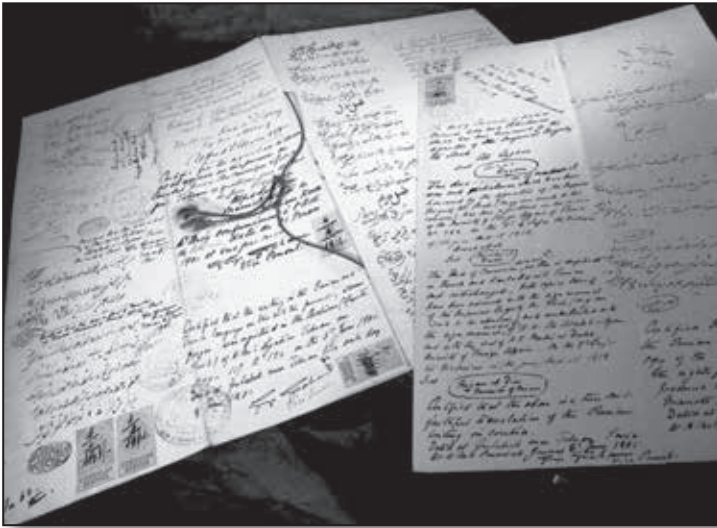
مردم توسط پهلوی اول و دوم بود که نقش مبنایی و تعیین‌کننده در قانون اساسی داشتند.

به نظر من، اگر بخواهیم رژیم یا در اینجا حکومت رضاشاه را بررسی کنیم، باید به دو عنصر مهم توجه کنیم: نخست: تکیه به مردم یا دورزدن مردم یا به عبارتی دورزدن قانون اساسی؛ دوم: توجه به اقتصاد سیاسی. از آنجا که حکومت ایران یک حکومت نفتی به‌شمار می‌رود، باید دید در استیفای حقوق ایران از نفت چه اقدامی صورت گرفته است. درباره مورد نخست، دکتر مصدق در مجلس شورای ملی به تبعیت از

اگر بخواهیم رژیم یا در اینجا حکومت رضاشاه را بررسی کنیم، باید به دو عنصر مهم توجه کنیم: نخست: تکیه به مردم یا دورزدن مردم یا به عبارتی دورزدن قانون اساسی؛ دوم: توجه به اقتصاد سیاسی

احترام به حقوق مالکیت مردم بود. مورد دیگر تهاجم به حقوق ملت و دورزدن قانون، تصویب قانون مقدمین علیه سلطنت و امنیت و مخالفان دارای مرام اشتراکی بود که تصویب آن در مجلسی مهندسی شده بود و سه تا ده سال زندانی داشت. از آن پس کسانی که مخالف عملکرد رضاشاه و در پی آن محمدرضا شاه بودند بر اساس همین قانون روانه زندان‌ها شدند و از چرخه مدیریت جامعه محروم شدند. در دوران محمدرضا عملکرد این قانون به این ترتیب بود که هر جمع بیشتر از سه نفر که تشکیل محفل می‌دادند و مخالفتی داشتند مشمول این قانون بودند. سرنوشت هرکسی کتابی مخالف حاکمیت می‌خواند به زندان ختم می‌شد. تا جایی که در سال ۱۳۵۵ یکی از سربازجویان ساواک به زندان آمد و گفت از این به بعد خواندن کتاب حتی تضاد مانو اشکالی ندارد، فقط اسلحه در کار نباشد. با تصویب این قانون افراد و سازمان‌های با مرام اشتراکی را هم زیرزمینی و متشکل کردند. تاریخ ایران نشان داده هرگاه مردم آزاد باشند،





منافع ملی را دنبال می‌کنند. کماینکه در دوران نهضت ملی کمپانی‌های نفت و روزنامه‌های زنجیره‌ای‌شان سعی می‌کردند با اتهام کمونیستی به مصدق، حزب توده را غیرقانونی اعلام کنند و کمپانی‌های نفتی به بهانه جنگ سرد دست به کودتا بزدند که توهمی بیش نبود. با اینکه حزب کمونیست سلطنت رضاشاه را تأیید کرد ولی شش سال بعد قانون مقدمین علیه کمونیست‌ها و حتی فعالیت‌های فکری آن‌ها به تصویب رسید. البته اجرای قانون مقدمین در زمان رضاشاه با مقاومت قضاتی روبه‌رو شد که روح مشروطیت و قانون در آن‌ها نهادینه شده بود؛ بنابراین رضاشاه قانون جدیدی در مجلس مهندسی شده تصویب کرد که دادگستری بدون رضایت قاضی مقاوم پرونده را از دست آن‌ها گرفته و او را به شهر دیگری منتقل کند که اساس انحراف در قوه قضائیه هم بود. در ادامه این رفتار رضاشاه نسبت به قانون و مردم، در سال ۱۳۲۸ محمدرضاشاه مجلس مؤسسان دیگری تشکیل داد و قانون اساسی را بسان مخروطی که نسبتاً بر قاعده بود روی رأس قرار داد و سرنگونی خودش را تضمین کرد. انحلال مجلسین در یک لحظه، عزل و نصب نخست‌وزیر، فرماندهی نیروهای مسلح و انتقال پرونده‌های سیاسی از دادگستری به دادگاه نظامی به دست شاه افتاد و عملاً چشم‌اندازی آشکار خلاف مشروطیت ترسیم شد. قوام‌السلطنه در همان زمان، سقوط سلطنت را پیش‌بینی کرد. مصدق هم با مصوبات مؤسسان مخالفت کرد... این‌ها چند نمونه از دورزدن مردم و قانون اساسی بود.

### دخالت بدون پاسخ‌گویی رضاشاه در قراردادهای نفتی

دومین اقدام تعیین‌کننده رضاشاه، درباره قراردادهای نفتی بود که ویژگی بارز رژیم او را نشان داد. می‌دانیم اصلی‌ترین منفعت انگلیس در ایران، درآمد باادآورده از قرارداد داریسی بود که به همان بسنده نکرد و سعی داشت درجه استثمار خود را از ثروت تجدیدنپذیر ایران؛ یعنی نفت بیشتر کند. همان‌طور که می‌دانیم منافع ایران در قرارداد داریسی ۱۶ درصد از سود خالص شرکت نفت بود. بدین معنا که ۱۶ درصد شامل همه مراحل، اعم از عملیات اکتشاف، استخراج، پالایش در ایران، حمل‌ونقل و پمپ‌بندی‌های اروپا بود. درواقع ایران می‌توانست با کمک مشارکت ۱۶ درصدی در سهام این شرکت به تدریج به یک

نفت عراق و شرکت امریکایی Standard Oil Of California درباره اخذ امتیاز نفت عربستان سعودی درگرفت و شرکت امریکایی موفق شد رقیب انگلیسی خود را شکست دهد. از سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ش) که مذاکره بین کمپانی و ایران شروع شد، از طرف ایران تیمورتاش، وزیر دربار و از طرف کمپانی، سر جان کدمن که استراتژیست کمپانی انگلیس بود و خود را طرفدار ایران جا می‌زد عهده‌دار مذاکره شدند. این مذاکرات تا سال ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ ش) طول کشید و کدمن پیشنهاد کرد ایران در ۲۰ درصد سود کمپانی بدون پرداخت حق‌السهم شریک باشد. به‌علاوه از هر تن نفت تولیدی، مبلغ ۲ شیلینگ به ایران پرداخت شود. دولت ایران پیشنهاد کرد حق‌السهم به ۲۵ درصد برسد. این مسئله با مخالفت کمپانی مواجه شد. پس از چانه‌زدن بالاخره قراردادی نوشته شد و برای امضا به ایران فرستاده شد.

هم‌زمان با انعقاد قرارداد، حق‌الامتیاز ایران در سال (۱۳۱۰ ش/ ۱۹۳۱ م) به ۳۰۷ هزار لیره معادل یک چهارم سال قبل کاهش یافت. درحالی‌که حق‌الامتیاز در سال پیش برابر ۱/۲۸۸/۰۰۰ لیره بود. بهانه شرکت، بحران‌های بین‌المللی و کاهش سود شرکت نسبت به سال پیش بود. در این مورد برخی نمایندگان مانند دشتی و روحی از وزارت خارجه سؤال کردند و هم‌زمان رضاشاه پرونده داریسی را در بخاری آتش زد. چند روز بعد هم تقی‌زاده، وزیر وقت دارایی، در مجلس شورای ملی الغای قرارداد داریسی را اعلام کرد. وقتی دولت مقتدر مرکزی در ایران مستقر شد، برای تسلط به مناطق، علی‌الخصوص مناطق استراتژیک و نفتی شروع به رشته عملیات ارتباطی کرد که در رأس آن راه‌های شوسه بود. با توجه به درآمد نفت این پروژه‌ها می‌توانست تفاوت این دولت را با دولت‌های پیشین نشان دهد. در سال ۱۹۳۲ درآمد ایران به یک چهارم کاهش یافت و واکنش ایران، الغای قرارداد داریسی بود. این مسئله از نظر حقوقی موقعیت ایران را تضعیف کرد و دولت انگلیس از ایران به جامعه ملل شکایت کرد. در این بین نماینده چکسلواکی میانه‌چی شد و از طرفین خواست مسئله را در خارج از جامعه

شرکت بین‌المللی تبدیل شده و بازار فروش نفت را به دست گیرد. انگلیس با علم به اوضاع ناامن ایران در سال ۱۹۲۱ م (۱۳۰۰ ش) به ایران پیشنهاد کرد منافع ایران از ۱۶ درصد سود خالص به قیمت مقطوع ۲۰ شیلینگ در هر بشکه تبدیل شود. تفاوت دو مسئله در اینجاست که چون در آن شرایط قیمت نفت افزایش می‌یافت؛ بنابراین سود خالص شرکت و متناسب با آن درآمد ایران افزایش می‌یافت، ولی وقتی مبنای تولید شده باشد میزان درآمد نفتی ایران بستگی به مقدار تولید دارد و در این صورت رضاشاه برای افزایش درآمد، باید میزان تولید را افزایش می‌داد که این مسئله باعث تشدید استثمار و غارت ثروت ملی می‌شد. ثانیاً حفاظت از تأسیسات نفتی سالانه مبلغی بر شرکت نفت انگلیس تحمیل می‌کرد. علاوه بر آن از نظر امنیتی هیچ‌گونه تضمینی برای حفظ تأسیسات در بین نبود. در اینجاست که وجود یک حکومت مرکزی مقتدر احساس می‌شد تا نه تنها مبلغ مزبور بر دوش ملت گذاشته شود، بلکه برای انگلیس تضمین هم وجود داشته باشد. ثالثاً انگلیس همیشه بیم داشت مبدا روزی شرکت مشمول قانون مالیات بر درآمد شود. انگلیس از سال ۱۹۲۱ خواستار تغییر در قرارداد داریسی بود. وقتی متوجه شد رقیب تازه‌نفس و پرحرص و آز وارد میدان می‌شود، مجبور شد برای محکم کردن جای پای خود و ندادن بهانه به رقیب قراردادهای را محکم کند. این رقیب تازه‌وارد امریکا بود که در ۱۹۲۸ انگلیس را مجبور کرد که یک شرکت امریکایی در شرکت نفت ترکیه (شرکت نفت عراق فعلی) سرمایه‌گذاری کند. همچنین در سال ۱۹۳۲ رقابتی میان شرکت

**تاریخ ایران نشان داده هرگاه مردم آزاد باشند، منافع ملی را دنبال می‌کنند. کماینکه در دوران نهضت ملی کمپانی‌های نفت و روزنامه‌های زنجیره‌ای‌شان سعی می‌کردند با اتهام کمونیستی به مصدق، حزب توده را غیرقانونی اعلام کنند و کمپانی‌های نفتی به بهانه جنگ سرد دست به کودتا بزدند که توهمی بیش نبود**

ملل حل کنند و طرفین نیز پذیرفتند. در این میان وابستگی شدید ایران به نفت کاملاً مشخص شد؛ بنابراین رضاشاه با توطئه قبلی تن به قرارداد ننگین ۱۹۳۳ داد. حتی پشتیبانان حکومت بیست‌ساله رضاشاه در توجیه قرارداد مذکور عاجز ماندند. یکی از همین افراد می‌نویسد: «پنج سال مذاکره با شرکت نفت به نتیجه مطلوب نرسیده بود و خبر نقصان عواید در سال ۱۹۳۱ به اندازهای شاه را عصبانی کرد که او تحت احساسات شدید، دستور لغو امتیاز قرارداد داری را صادر کرد. قدرت بی‌حد و اندازه و ارباب‌آورش به قدری حکم فرما بود که فرصت اظهار عقیده را از وزیران و مشاورانش سلب کرده بود. اگر احساسات شدید شاه و یأس او از قطع و فصل امتیازات با شرکت نفت توأم با بی‌اطلاعی و استبداد رأی او نشده بود، احقاق حق ایران به طریق

## یکی از اصول دیرینه شرکت‌ها تلاش برای معافیت از مالیات است. وقتی به بعضی موارد به خصوص ایران توجه شود می‌توان ثابت کرد اگر شرکت نفت تابع نرخ موجود مالیات‌ها بود، منافع کشور نفت‌خیز چندین بار بیشتر از میزان حق‌الامتیاز می‌شد

عادلانه و دنیاپسندانه ممکن بود و هیچ لزومی نداشت استیفای حق منتهی به قراردادی بشود که به گفته مخالفان ضرر و زیان آن از امتیاز داری بیشتر است.» پیش از الغای امتیاز داری، دولت ایران موقعیت فوق‌العاده محکمی در قبال شرکت داشت که زمامدار وقت کاملاً آن را درک نکرده بود. دلایل مستدل و مشروع ایران برای احقاق حق خود به شرح زیر است:

۱. خسارت وارده به دولت ایران در نتیجه فروش نفت ارزان به دولت انگلیس.
۲. با توجه به اینکه ایران در ۱۶ درصد از سود خالص سهیم بود به‌عنوان شرکت می‌توانست در اقلام خرج شرکت کاملاً نظارت کند.
۳. ماده ۷ امتیاز داری فقط شرکت را از دادن مالیات به اراضی عملیاتی و اثاثیه که به ایران وارد می‌شود معاف می‌کرد؛ بنابراین دولت می‌توانست به سهولت مالیات بر درآمد علاوه بر حق‌الامتیاز از شرکت دریافت کند که رقم هنگفتی می‌شد.
۴. دولت می‌توانست اجرای کامل تعهدات شرکت را درباره افزایش مستخدمین ایرانی تقاضا کند؛ بنابراین توأم با غرور باعث شد تصمیم گرفته شود که با مالک به‌ضرر کشور تمام شد.

در اینجا ضرورت دارد واقعه‌ای که اتفاق افتاده روشن و مشخص شود که قرارداد ۱۹۳۳ کاملاً آگاهانه بوده و از روی بی‌خبری نبوده است. نمایندگان ایران در مذاکره فروغی، علاء و تقی‌زاده بودند و نمایندگان شرکت به ریاست لرد کدمن به تهران آمده بودند. درباره مفاد پیشنهادی ایران چند روز بحث کردند و بالاخره از طرف نمایندگان کمپانی رد شد. موقعی که آن‌ها می‌خواستند ایران را ترک کنند، فروغی به

کدمن می‌گوید: شاه می‌خواهد شما را ببیند و او هم پذیرفت. شاه به وی می‌گوید: فردا، هم شما و هم نمایندگان ایران مذاکره را در حضور من انجام دهید. روز بعد نمایندگان ایران برای هر تن، ۶ شیلینگ پیشنهاد کردند. نمایندگان شرکت از ۲ شیلینگ شروع کردند و رضاشاه می‌گوید دستور می‌دهم وسط را بگیرید و کار را تمام کنید؛ بنابراین طرفین به ۴ شیلینگ راضی می‌شوند. درحالی که ۱۶ درصد سهم ایران قابل مقایسه کمی و کیفی با درآمد بر اساس تناژ نبود. در این موقع کدمن پیشنهاد می‌دهد قرارداد را تمدید مدت کنید. این پیشنهاد به قدری مرتجعانه بود که همه حاضران ساکت می‌شوند. شاه ابتدا نمی‌پذیرد و با اصرار کدمن می‌پذیرد. در اینجا مشخص می‌شود روز پیش با انگلیس در کاخ شاه زدوبندهایی انجام شده بود.

### رئوس قرارداد ۱۹۳۳

۱. تمدید قرارداد داری: طبق قرارداد داری می‌بایست پس از شصت سال تمام اموال موجود شرکت در ایران به دولت واگذار شود. این قرارداد در سال ۱۹۶۱ پایان می‌یافت، ولی با توجه به نیازی که اروپا به نفت خاورمیانه داشت استراتژیست‌های انگلیس هشدار داده بودند که اصولاً بقای سلطه اروپا به نفت خاورمیانه متکی است. به‌ویژه اگر در نظر آوریم پس از جنگ جهانی اول نیاز صنایع اروپا به نفت بیش از پیش محسوس بود و با ترسیم منحنی تکامل صنعت می‌توانستند افزایش سالانه مصرف اروپا را مشخص سازند. این افزایش از ۲۵ میلیون تن در سال ۱۹۳۸ به ۱۰۰ میلیون تن در سال ۱۹۵۵ رسید؛ یعنی افزایش مصرف سالیانه نفت ۱۳ درصد بود و می‌خواستند این افزایش سرسام‌آور کاهش یابد. به‌طوری که برای سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۶۰ مقدار افزایش را ۶ درصد در نظر گرفتند. به هر حال در هر زمانی نیاز مبرم کشورهای غربی به نفت آن‌ها را وادار کرده که نسبت به شرایط زمان قرارداد جدیدی منعقد کنند. جورج لنچافسکی، نویسنده کتاب نفت، دولت، خاورمیانه، درباره این قرارداد می‌نویسد: «از بسیاری جهات می‌توان این قرارداد را دنباله امتیاز داری نامید که اجازه دهد خارجی‌ها طبق قرارداد خاصی تا سال ۱۹۹۳ از نفت ایران بهره‌برداری کنند.» و برای اینکه به خواست خود برسند به یک‌عده مهره شطرنج نیاز دارند. یک شرکت نفتی ناچار است دائماً مراقب عواقب رفتار سیاسی خود با کشور میزبان و کشور متبوعش باشد. با توجه به مطلب فوق بود

که مدت قرارداد شصت سال دیگر تمدید شد و به انگلیس اجازه می‌داد تا سال ۱۹۹۳ ثروت ملی ما را به‌یغما ببرد.

۲. معافیت از پرداخت مالیات: در دوره پنج‌ساله مذاکرات ایران و شرکت نفت، گاه‌گاهی بعضی نمایندگان مجلس به دولت پیشنهاد می‌کردند کمپانی را مشمول قانون مالیات بر درآمد بکنند. این حرف موجب وحشت دولت انگلیس بود و حتی خود کدمن این سال‌ها را پس از انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ در مجمع سالیانه شرکت بدین صورت بیان داشت: «ما به‌فوریات احتیاج داشتیم در مورد مالیات بر درآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول و ارز و گمرک و عوارض داخلی وضع ثابتی برای خود ایجاد نمایم و نسبت به هریک از آن‌ها حدود و مشخصاتی تنظیم نمایم؛ زیرا قوانین مزبور موجب تهدید بوده و اختلافاتی را به وجود می‌آورد. با تصویب این قرارداد این نگرانی برطرف شد؛ زیرا ماده ۱۳ این قرارداد، شرکت نفت انگلیس و ایران را از پرداخت هرگونه مالیات معاف می‌کرد.» یکی از اصول دیرینه شرکت‌ها تلاش برای معافیت از مالیات است. وقتی به بعضی موارد به خصوص ایران توجه شود می‌توان ثابت کرد اگر شرکت نفت تابع نرخ موجود مالیات‌ها بود، منافع کشور نفت‌خیز چندین بار بیشتر از میزان حق‌الامتیاز می‌شد.

مجموع نفت صادره از تاریخ انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ تا ملی شدن در حدود ۲۳۵ میلیون تن بود که کل دریافتی ایران تقریباً ۱۰۶ میلیون لیره می‌شود؛ یعنی با توجه به نوسانات لیره نسبت به دلار به‌طور متوسط از هر بشکه حدود ۲۱ سنت دریافت کرده است. درحالی که اگر ایران شرکت را مشمول قانون مالیات بر درآمد می‌کرد، مبلغ دریافتی ایران بیش از دو برابر مبلغ مزبور می‌شد؛ البته این محاسبه پس از کسر تخفیفی است که کمپانی به دولت انگلیس یا به اشخاص دلخواه خود می‌داد و هیچ‌گاه مبلغ تخفیف‌ها فاش نشد.

۳. میزان حق‌الامتیاز: میزان حق‌الامتیاز برای هر تن ۴ شیلینگ تعیین شد. به‌اضافه ۲۰ درصد سود خالص که به مبلغ بالا ۶۷۱ هزار لیره اضافه می‌شد. مشروط بر اینکه حداقل دریافتی ایران در سال از ۷۵۰ هزار لیره کمتر نباشد. وقتی این قرارداد بسته شد و انگلیس تضمین به‌دست آورد از همان سال تا ۱۹۴۱ که رژیم بیست‌ساله سقوط کرد کمپانی با خیال راحت و بهره‌مندی کامل از مساعدت دولت به توسعه عملیات خود پرداخت و میزان تولید نفت که در سال ۱۹۳۴، ۷۵۴ هزار تن بود در سال ۱۹۵۵ به ۱۷۰۰/۰۰۰ تن رسید. جالب اینکه هنگام عقد قرارداد ۱۹۳۳ عوام‌فریبانه با آمار بازی شد و مردم چراغانی و شادی و پای‌کوبی کردند و گفتند ۱۶، ۲۰ شده. درحالی که ۱۶ درصد رشدیابنده و ۲۰ سنت به‌طور مقطوع از هر بشکه بود و با هم سنخیت نداشتند. ■

# همه برای یکی

## نگاهی به کتاب «سازمان مسعود»



مهدی غنی

در نهاد همه بی تاج و تخت‌ها خفته است. بدا که این خفته بیدار شود و بستری برای جولان پیدا کند. کتاب سازمان مسعود حکایت تلخ و غمبار یکی از این مستبدان بی تاج و تخت است. نویسنده، محسن زال کوشیده از نگاهی انسان‌شناسی به روند سازمان مسعود بنگرد و سیر تغییرات و دگردیسی انسان‌هایی را نشان دهد که ناخودآگاه مسخ می‌شوند و هویت انسانی خود را از دست می‌دهند و ابزاری در دست دیگری می‌شوند.

اینکه چگونه فردی مبارز و ستم‌ستیز در سیر حوادث ستم‌پیشه می‌شود، مسئله پیچیده و تأمل‌برانگیزی است. در قرآن مکرراً خواننده را به شناخت مکانیسم این تغییرات فرامی‌خواند. به هر مناسبتی سفارش می‌کند بنگرید مکذبین، مفسدین، ظالمین و مجرمین چگونه به چنان سرنوشت و سرانجامی رسیدند. این توصیه بیجا نیست، می‌گوید شما هم در معرض هستید. آن‌ها استثنا نبودند. ناگهان بدان‌جا نرسیدند. دریابید که این مسیر چگونه طی می‌شود؟ شتردزد از ابتدا چنین نبود، اگر تخم مرغ‌زدی را منع نکنید، به شتردزدی هم می‌رسد. در روزگار ما جریان رجوی یکی از آن‌هاست که باید بررسی شود.

سازمان مسعود یک استثنا نیست. انحراف قانونمندی دارد. با اشکال گوناگون پدیدار می‌شود. برخی با نام‌گذاری مناقصین و اظهار نفرت از آنان بر این گمان‌اند که آن‌ها از ابتدا تافته جدا بافته‌ای بوده‌اند و انحراف ذاتی‌شان است. درحالی‌که لعن و نفرین کردن بر شر و بدی ما را مصون از تکرار نمی‌کند. به یاد آوریم که شمر قاتل امام حسین (ع) روزی در زمره سربازان علی (ع) بود و موضع تنیدی درباره معاویه داشت. باید

مکانیسم‌ها و چگونگی‌ها و به تعبیر قرآن کیفیت انحراف را شناخت. برای شکل‌گیری یک انحراف برخی ساختارها را عامل اصلی می‌شمارند: ساختار فکری، مناسبات اجتماعی و اقتصادی، سیستم سیاسی و عوامل محیطی؛ می‌گویند این ساختارها هستند که شخصیت افراد را شکل می‌دهند. هرکس در آن وضعیت قرار بگیرد، چنان خواهد شد که دیگری شده است. برخی بر آن‌اند که با وجود اهمیت ساختارها، شخصیت‌ها و آدم‌ها نیز در روند ماجرا نقش دارند. افراد قادرند تا حدودی بر سیر تحولات تأثیر بگذارند و حداقل سرنوشت خود را تغییر دهند.



کتاب سازمان مسعود را اخیراً انتشارات کویر منتشر کرده است. طرح روی جلد آن چهره مسعود رجوی است و در پشت کتاب می‌خوانی: «سازمان مسعود انسان‌شناسی برهه بعد از انقلاب سازمانی است که بنیان‌گذارانش آرمان‌هایی هرچند مبهم اما انسانی داشتند...». عنوان کتاب به‌خوبی گویای محتوای آن است و با دقت در آن می‌توانی حدس بزنی که مقصود نویسنده چیست. عبارت مجاهدین خلق ایران که زمانی هویت این سازمان را معرفی می‌کرد، از میان رفته و شخص مسعود جای آن نشسته است؛ یعنی سازمانی که برای مبارزه با دیکتاتوری و استبداد و وابستگی، بنیان‌گذاری شد و بسیاری در راه این هدف شکنجه شدند و جان دادند و خون جگر خوردند، اکنون خود به سیستمی استبدادی تبدیل شده که همه چیز را یک فرد مصادره کرده و برای او قربانی شده است.

پیش از پیروزی انقلاب فکر می‌کردیم هرچه استبداد و دیکتاتوری هست، همه در وجود یک نفر به نام محمدرضا، فرزند رضا پهلوی، جمع شده است که اگر او را کفن کنیم،

همه پلیدی‌ها و زشتی‌ها از سیمای وطن پاک می‌شود. او را ساقط کردیم. در بهار آزادی نفس‌های عمیقی کشیدیم و دل‌خوش بودیم که این بهار دیگر خزانی ندارد، چراکه دیو استبداد را به زنجیر کشیده‌ایم، اما روزگار درس‌های بزرگ‌تری داد و پندارهای ناپخته ما را فروریخت. با شگفتی دیدیم استبداد دیو نیست که به زنجیرش کشیم. خونی است که در رگ‌های همه‌مان جاری است. استبداد در تاجی که بر سر نهند و تخت زرینی که بر آن نشینند نیست، استعدادی است که



آقای محسن زال با رویکرد دوم به تحلیل روند سازمان مسعود و شخص وی پرداخته است. ایشان از منابع مختلف از جمله جداشدگان از سازمان، فیلم‌ها و مصاحبه‌های به‌جامانده از این جریان و گفت‌وگوی رودررو با افراد مطلع و همچنین اسناد ساواک و اسناد بعد از انقلاب بهره گرفته و تلاش کرده مسیر انحراف آن‌ها را ترسیم کند.

نگارش کتاب به سبکی داستانی-تاریخی است. با این وجود از فصل‌بندی و تفکیک موضوعات و روش تحلیلی نیز برخوردار است. نویسنده در صفحات ۵۳ و ۵۴ با عنوان «منش» نگرش تحلیلی خود را چنین معرفی می‌کند: «کلید بسیاری از اتفاقاتی که در سازمان رخ می‌دهد را بایست در منش مسعود جست‌وجو کرد، منش به‌متابه خصلت‌هایی فرهنگی که زمانی سفت می‌شود که شرایطش نیز موجود است. فرهنگ کاریزماپرور ایرانی و نبود دموکراسی حداقلی در سازمان و عدم احساس ضرورت آن از طرف کنشگر مجاهد با هم تبلور یک منش را موجب می‌شوند؛ بنابراین مراد نگارنده از منش به هیچ‌وجه روان‌شناسانه نیست. بستری که به استیلاي چنین منشی فرصت و رخصت می‌دهد نیز به‌اندازه خود کنشگر تأثیر دارد و بایست مورد توجه باشد، اما در همین بستر فراهم است که کنشگر قدرت تعیین‌کنندگی می‌یابد»

### خود برترینی

نویسنده در ادامه به وجود تکبر و خود برترینی در مسعود اشاره کرده و آن را عامل اصلی سایر انحرافات وی می‌داند. ص ۵۴: «مسعود تکبری دارد که در هر میدانی خود را بهتر می‌بیند، این

خود برترینی در میدان‌های متفاوت بروزی بارز دارند». ص ۵۱: «خوی خود برترینی در مسعود کلید تحلیلی به دست می‌دهد برای رفتارها و تصمیمات گاه حیرت‌آوری که نادرستی آن به راحتی قابل رؤیت است». از نمودهای این تکبر یکی این است که هیچ‌گاه خطاها و اشتباهات مکرر خود را نمی‌پذیرد. یا با پیش کشیدن مسئله‌ای جدید، اذنان افراد را از پرداختن به اشتباه خود باز می‌دارد یا آن را به نحوی توجیه می‌کند. یکی از اشتباهات مکرر وی وعده‌های پیروزی است که هر از چندی عنوان می‌کند، ولی از آن خبری نیست.

بعد از ازدواج با فیروزه بنی‌صدر به او می‌گوید ادامه تحصیل را رها کند؛ زیرا تا چند ماه دیگر به ایران بازمی‌گردند و او رئیس‌جمهور شده و فیروزه بانوی اول ایران می‌شود و دیگر

نیازی به ادامه تحصیل نیست. اصرار بر مشی مسلحانه و این وعده‌های توخالی طی سالیان بعد چند بار تکرار می‌شود و عده‌ای از افراد کشته می‌شوند، ولی او مسئولیت این خطاها را برعهده نمی‌گیرد.

اما این تکبر و خود برترینی رهبری یک وجه مکمل هم دارد و آن تحقیر و تهی کردن شخصیت اعضای سازمان است. سلطه‌گری بدون سلطه‌پذیری عملی نیست. نویسنده کتاب نشان می‌دهد که مسعود با روش‌های مختلف در صدد است موجودیت و هویت فردی را در تشکیلات محو کند و همه چیز در رهبری خلاصه شود. بخش اعظم کتاب توضیح روش‌هایی است که به شکلی افراد را به تسلیم محض در برابر رهبری و ذوب شدن در او می‌کشاند. اقداماتی چون طلاق و ازدواج با مریم و انقلاب ایدئولوژیک، تخلیه درونی افراد، انتقاد از خود و تخریب خود، رقص رهایی... آدم‌ها را به مهره و ابزاری در خدمت مسعود تبدیل می‌کند.

ناگفته نماند نویسنده برای توضیح این رویه‌ها، مسئله را به مبارزات گذشته و سایر تشکله‌ها نیز تعمیم داده است:

ص ۵۲: «نگاه اومانستی و انسان‌گرا در جریانات چریکی ایران قدرتمند و تعیین‌کننده نیست و همین مسئله باعث می‌گردد در سرحد این منطق با انسان‌ها چون ابزاری بی‌ارزش برخورد گردد.»

ص ۵۲: «انسان در اکثر مواقع در مناسبات تشکیلاتی حذف می‌گردد و مفهومی پوچ و بی‌معنا به نام «مردم و توده» جای آن را می‌گیرد.»

درست است که نفی شخصیت فردی در برهه‌ای از روند این سازمان‌ها عملاً اتفاق افتاده است، اما این سؤال مطرح است که با این فدکاری، و ایشار برای دیگری چه جایگاهی خواهد داشت؟ آیا اگر فردی آگاهانه چنین رویکردی را انتخاب کند، باز هم شامل همین قضاوت می‌شود یا این مقوله تفاوت دارد؟

### ذوب در رهبری

کتاب سازمان مسعود نشان می‌دهد مسعود رجوی به‌نوعی به انقیاد و تسلیم‌کشاندن افراد را تئوریزه کرده و آن را با

یک تبیین فلسفی و تاریخی امری ارزشی تلقی می‌کند:

ص ۱۰۴: «مسعود نگاهی تطوری به تاریخ دارد و در تبیینی که از جهان به دست می‌دهد مدعی

است جامعه بی‌طبقه توحیدی بنا بر یک منطق علمی و مبتنی بر قواعد تکامل درنهایت ساخته خواهد شد و نوک پیکان تکامل که تشکیلات اوست در حال ساختن این آرمان‌شهر است. او در این جریان روبه‌جلو مرحله فردیت و جنسیت را مرحله‌ای می‌داند که بایست از آن عبور کرد. ص ۱۰۵: «بدون داشتن یک مولا و رهبر شکست این دو عنصر حیاتی و "شر" ناممکن است. در بیشتر اوقات فرد بدون اینکه به وجود این عناصر آگاه باشد تحت سیطره آن‌ها قرار می‌گیرد. رهبر است که می‌تواند آن‌ها را از ضمیر کنشگر بیرون کشیده و وجود آن را با به نمایش گذاشتن حتی به خود کنشگر نیز اثبات کرده و درنهایت از بینش ببرد؛ بنابراین "ذوب در رهبری" معنایی حیاتی در طی طریق می‌یابد. رهرو بایست چشم‌پسته رهنمودهایی که گاه به نظر نادرست می‌آید را بپذیرد و مسیر را با اعتماد کامل به رهبری طی کند.»

با این تبیین تنها کسی که همه رفتارها و اندیشه‌هایش درست است رهبری است و کسی را یارای درک آن نیست (ص ۱۰۵): «بنابراین با جریانی روبه‌رو هستیم که یک نفر در رأس آن، صاحب همه ارزش‌ها، حقیقت‌ها، خوبی‌ها و همه چیز است و هر چه پلیدی و نادرستی و فساد است از آن افراد پایین‌تر از اوست.»

ص ۳۲۷: «بعد از قدرت گرفتن مسعود دو اصل اساسی وجود دارد که زیرساخت باقی رفتارها را تشکیل می‌دهد: حفظ سازمان و دیگری فرادستی مسعود و پایداری سلطه او که اولی لطیف وجود دومی است.»

ص ۴۷: «همین نکته باعث می‌گردد تا او نظام ارزش‌گذاری را بنا کند که بنا بر آن ملاک داوری نه سابقه مبارزاتی و حتی زندان کشیدن و مقاومت کردن که "نسبت با رهبری" باشد. ... بسیاری برخوردهایی که با برجسته‌ترین نیروهای تشکیلات انجام می‌گیرد فقط از این زاویه قابل فهم است.»

بسیاری افراد با سابقه و با تجربه و شناخته‌شده سازمان کنار زده می‌شوند و کسانی در رده‌های پایین‌تر به‌صرف اینکه به رهبری نزدیک‌ترند قدرت می‌یابند. در این سیستم اگر کسی در درستی اعمال رهبری شک کند، ناخالصی و ناپاکی خود را بروز داده است:

ص ۱۱۱: «وقتی پرسشی ایجاد می‌شود و به تبع آن رهبری و یا سیاست‌های سازمان زیر سؤال می‌رود، پاسخ را بایست در اتفاقاتی که در درون فرد افتاده جست‌وجو کرد، چرا که در بیرون همه تصمیم‌ها درست است. هرچند که قابل فهم نباشد.»

«مجاهد در دیدگاه مسعود فقط مسئول شک و تردید خود است و بایست در خصوص آن پاسخ بدهد و الا اتفاقاتی که در سازمان می‌افتد و تعیین خط‌مشی‌ها در حد او نیست و مجاهد صلاحیت اظهارنظر در این خصوص را ندارد.» در این مناسبات کسی صلاحیت تشخیص سره

**بسیاری افراد با سابقه و با تجربه و شناخته‌شده سازمان کنار زده می‌شوند و کسانی در رده‌های پایین‌تر به صرف اینکه به رهبری نزدیک‌ترند قدرت می‌یابند. در این سیستم اگر کسی در درستی اعمال رهبری شک کند، ناخالصی و ناپاکی خود را بروز داده است**

از ناسره را ندارد. این تنها شخص رهبر است که همواره درست می‌فهمد و درست عمل می‌کند و هیچ خطا و اشتباهی در ساحت او راه ندارد. افراد باید ناخالصی‌های خود را زدوده و ذوب در رهبر شوند. هرکس بیشتر چنین کند مقرب‌تر و مجاهد‌تر و ذی‌صلاح‌تر است.

## رقص رهایی

در بخشی از کتاب، روابط جنسی مسعود و برخی زنان سازمان و توجیهاتی که برای این‌گونه روابط می‌شده آمده است. قابل توجه است که در اغلب این روابط ظاهر شرعی حفظ شده و حتی هر بار که مسعود با زنی هم‌بستر می‌شده خطبه عقد می‌خوانده است، اما مهم توجیهاتی است که برای نفس این ارتباطات مطرح شده که باز مسعود را میرا از غرایز عادی جلوه داده و این اعمال را به نوعی اقدام ایدئولوژیک و ملکوتی جلوه داده است.

اما اینکه اساساً بیان و تشریح این نوع روابط به لحاظ اخلاقی صحیح باشد موضوعی است که درباره آن نظریات متضادی وجود دارد. برخی بر آن‌اند که این مسائل خصوصی و محرمانه شخصی را نباید اشاعه داد و پرده‌داری کرد و بایستی با ایما و اشاره از آن یاد کرد، به‌ویژه که در برخی موارد نام اشخاص مرتبط برای مستندسازی آمده است. برخی نیز بر آن‌اند که چون وضعیت شخصی مثل مسعود در سرنوشته دیگر افراد مؤثر است، اگر این مسائل واقعیت دارد، برای اطلاع عموم باید گفته شود.

## پرونده ساواک

نکته دیگری که در چند جا به آن اشاره شده پرونده ساواک رجوی است. نویسنده کتاب با استناد به گزارش بازجویی ساواک و برخی شواهد دیگر بر آن است که مسعود در بدو دستگیری با ساواک همکاری کرده و این همکاری ادامه داشته است. در این مورد نیز برخی معتقدند که نباید به‌سادگی درباره بازجویی افراد قضاوت کرد که به برخی از آن‌ها در متن کتاب اشاره شده است. البته ملاحظاتی وجود دارد. از جمله اینکه تبدیل حکم اعدام به اید مسعود را نویسنده نه به دلیل فشارهای بیرونی، بلکه به علت همکاری مسعود با ساواک می‌داند و به گزارش بازجو استناد می‌کند (ص ۴۶). واقعیت این است که بازجو هیچ‌گاه در پرونده متهم خود نمی‌نوشت که به دلیل فشارهای سیاسی وی را مستحق تخفیف می‌داند. همواره بازجو و نیز ساواک خود را چنان نشان می‌دادند که پیروز و قاهرند و مبارزان و متهمان مقهور و شکست‌خورده‌اند. از آنجا که این پرونده‌ها به دادرسی ارتش می‌رفت و نیز مقامات مافوق بازجو و حتی در مواردی مستشاران خارجی می‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند، باید به نوعی می‌بود که موقعیت شغلی بازجو و عملکرد ساواک را به خطر نیندازد. لذا برای قضاوت درباره

گزارش‌های ساواک به پیچیدگی‌های این سازمان و تضادهای ارگان‌های نظامی-امنیتی درون حاکمیت باید توجه کرد.

## رجوی پیشرو یا دنباله‌رو

واقعیت این است که بر سر شیوه برخورد با مجاهدین پس از سقوط شاه، در میان جناح‌های حاکم وحدت رویه و نظر وجود نداشت. حتی

اوایل برخی روحانیون و مسئولان نسبت به آن‌ها خوش‌بینی هم داشتند. یک جریان تندرو هم بود که قلع و قمع و سرکوب این جریان و دگراندیشان دیگر را تنها راه درست می‌دانست؛ اما بسیاری مقامات با این جریان متفاوت بودند و حتی رقیب آن به‌شمار می‌رفتند؛ اما نکته مهم این است که رجوی با رفتار خود و در پیش گرفتن مشی برانداز، هم عملاً آب به آسیاب همان جریان تندرو می‌ریخت و هم برخلاف اینکه خود را نیروی پیشرو و پیش‌تاز تلقی می‌کرد، عملاً دنباله‌رو و تابع این جریان شد. این مسئله از دید نویسنده سازمان مسعود دور نمانده است، هرچند نیاز به تشریح و باز

شدن در حد یک کتاب دیگر دارد:

ص ۲۷: «در فاز سیاسی یعنی فاصله انقلاب تا شروع نبرد مسلحانه بیش از پنجاه تن از اعضا و هواداران سازمان توسط نیروهای حزب‌اللهی کشته می‌شوند. خشونت که هدفش به واکنش واداشتن حریفی است که فعلاً خویشتن‌داری می‌کند.»

ص ۲۸ و ۲۹: «بعد از عزل بنی‌صدر توسط مجلس، سازمان وقت را برای بریدن رابطه خود با حاکمیت مناسب می‌بیند. چرا که مجموعه شواهد و قرائین و برخوردهای ... نیروهای مقابل نشان‌دهنده این است که راهی برای تفاهم باقی نمانده است و حکومت سهمی از قدرت را برای منتقدین مشفق و سیاسی چون بازرگان نیز در نظر ندارد؛ بنابراین در روندی که به گوشه‌نشینی و حذف همه منتقدین می‌انجامد، سازمان بنا را بر مقاومت و مقابله نظامی می‌گذارد و چنان‌که کجویی مسئول زندان اوین معتقد است بالاخره با انتخاب سلاح در تور جریان تندرو داخل حاکمیت می‌افتد.»

مسعود برای تثبیت و جانداختن مشی براندازی در ذهن افراد خود نیاز به توجیه دارد. این

توجیه را از رفتار طرف مقابل به‌دست می‌آورد. دنباله‌روی و تأثر سازمان مسعود از رفتار حاکمیت به‌نحوی است که حتی تغییر رفتار حاکمیت در درون سازمان انعکاس مشخص دارد.

ص ۲۸: «رفتار ... جناح‌های تندرو حکومت بستر را برای ورود سازمان به فاز مسلحانه فراهم‌تر می‌کند؛ و پذیرش آن را بین بدنه ضربه خورده و تحقیر شده آن آسان می‌نماید.»

ص ۳۸: «رفتار حکومت در به حاشیه راندن سازمان، فضا را برای شکل گرفتن مسعود ایجاد می‌کند. استعدادهای او بستری مناسب می‌طلبد که شکوفا شود و رفتار جناح تندرو درون حکومت نیز در فراهم شدن زمینه مناسب بسیار مؤثر است.»

ص ۵۰: «رفتار کسانی چون لاجوردی با مجاهدین یا وابستگان و هواداران آن‌ها، این مایه را به او می‌دهد تا صحنه را هرچه تراژیک‌تر ساخته و از آن استفاده نماید.»

ص ۳۴۴: «تا زمانی که مجاهدینی که در عملیات‌ها دستگیر می‌شوند در ایران به اعدام محکوم می‌گردند قسمتی از تهیه خوراک تبلیغی توسط خود حاکمیت ایران ایجاد می‌گردد؛ اما بعد از اینکه دستگاه‌های اطلاعاتی و قضائی ایران با تحلیلی نوین از وضعیت، اعدام کسانی که در این عملیات‌ها دستگیر می‌شوند را از دستور کار خارج می‌کنند و حتی تعدادی از آن‌ها را دوباره به خارج از کشور می‌فرستند، مریم با تأکید بر اینکه "خط رژیم عوض شده" تأکید می‌کند که این تغییر به‌هیچ‌وجه به نفع سازمان نیست.»

## نکته

با توجه به اینکه امروز بسیاری در اندیشه تحلیل و ریشه‌یابی گذشته و یافتن چراغی برای آینده هستند و مشکلات روزمره مجال اندیشیدن را کاهش می‌دهد، همواره در معرض خطر سطحی‌نگری، نزدیک‌بینی و اکنون‌زدگی هستیم. در چنین حالی نیاز بیشتری داریم عوامل مختلف دور و نزدیکی را که در پدیدآوردن وضعیت امروز دخیل بوده‌اند بشناسیم و کالبدشکافی و موشکافی کنیم؛ بنابراین انتشار کتاب‌ها و پژوهش‌هایی چون کتاب مورد بحث، بسیار حیاتی و ضروری است. این پژوهش‌ها می‌تواند جامعه را از یک‌سو‌نگری و راه‌حل‌های واکنشی بازداشته و به تعمیق و تأمل بیشتری وادارد. ■

مسعود برای تثبیت و جانداختن مشی براندازی در ذهن افراد خود نیاز به توجیه دارد. این توجیه را از رفتار طرف مقابل به‌دست می‌آورد. دنباله‌روی و تأثر سازمان مسعود از رفتار حاکمیت به‌نحوی است که حتی تغییر رفتار سازمان انعکاس دارد

# آخرین دیدار

## خاطرات بهمن بازرگانی از مبارزات دوران ستم‌شاهی

### در گفت‌وگو با امیر هوشنگ افتخاری



#### بخش نهم

خاطرات بهمن بازرگانی در این بخش وضعیت زندان‌های ساواک در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ را به تصویر می‌کشد. او از روزهایی می‌گوید که رفقایش حکم اعدام گرفته و به جوخه مرگ سپرده شدند. از حالات روحی خودش و دوستانش و حال و هوای سلول‌ها و مأموران زندان و برخوردهای زندانیان نکاتی را بازگو می‌کند که چه‌بسا با حال و هوای امروز جامعه ما فاصله زیادی دارد، اما یادآوردن آن روزها که اوج آرمان‌گرایی و فداکاری برخی هم‌وطنان ما بود، شاید برای پختگی و جامعیت امروز ما مفید افتد. گذشت سال‌ها و تحولات شگفت این دوران، چه‌بسا بسیاری وقایع را از یاد و خاطره کشنگران آن دوره برده باشد، از این‌رو مصاحبه‌کننده با پرسش‌های مختلف می‌کوشد لایه‌های زیرین ذهن گوینده را آشکار کند.

#### از دادگاه و چگونگی آن حرف بزنید.

« سعید محسن در دادگاه ردیف اول بود و من ردیف دوم.

#### با چه معیاری شما را با سعید محسن در یک دادگاه قرار دادند.

« معمولاً نفر اول یک نفر از قدیمی‌ترین نفرات مرکزیت بود، مثلاً اول سعید محسن، بعد من، بعد موسی خیابانی و بعد دیگران

#### خب این بر چه اساسی بود؟

« نمی‌دانم؛ شاید بر اساس سنگینی و سبکی پرونده متهم باشد.

#### این طوری فقط سه یا چهار نفر بودند که می‌شدند سرگروه‌ها. سعید محسن، حنیف نژاد و بدیع‌زادگان. همین‌ها.

« بله.

#### پس این طوری باید سه گروه دادگاهی می‌شدند.

« ممکن است برحسب کار عملیاتی هم باشد. کار عملیاتی بیشتر رده اول می‌شد. احتمالاً یک گروه دادگاهی‌ها رسول مشکین‌فام متهم ردیف اول بوده همین‌طور محمود عسگری زاده. اصطلاحاً دادگاه نخستین را دادگاه بدوی و دومی را دادگاه تجدیدنظر می‌گویند.

#### با هم مشورت می‌کردید که در دادگاه چه بگویید؟

« بله.

#### چیزی به‌یاد دارید؟ سعید محسن چیزی نمی‌گفت؟

« بحث این بود که دفاعیه‌ها چطور گفته بشود که هرکسی یک قسمتی را بگوید. مثلاً یکی جنبه‌های اقتصادی حاکمیت را زیر ضرب ببرد، دیگری وابستگی رژیم به آمریکا و به‌طور کلی امپریالیسم جهانی را و... می‌دانستیم که دادگاه‌های ما غیرعلنی خواهد بود و سرهنگان دادرسی ارتش هم این ارزش را ندارند و دفاعیات ما هم برای آن‌ها نبود. بیشتر برای این بود که بیرون داده شود که بعد از اعدام به‌عنوان دفاعیه

منتشر شود وگرنه معمولاً رئیس دادگاه نمی‌گذاشت این‌ها را تا آخر بخوانیم. جاهایی که واژگان توهین‌آمیز بود تا به آنجا می‌رسیدیم و می‌گفتیم مثلاً رژیم استعماری و کودتای ۲۸ مرداد و... رئیس دادگاه که رنگش سفید شده بود حرفمان را قطع می‌کرد و نمی‌گذاشت ادامه بدهیم. کسی هم در دادگاه نبود که حرف ما را بشنود. (به‌ندرت اتفاق می‌افتاد که به یکی از خانواده‌ها اجازه دهند در دادگاه شرکت کند). رئیس اول تذکر می‌داد که اگر دوباره بخواهی از این حرف‌ها بزنی اجازه نمی‌دهم ادامه بدهی و دوباره که شروع می‌کردیم نمی‌گذاشت صحبت کنیم. دفاعیه را هم که نوشته بودیم می‌گرفتند. ما قبلاً یک نسخه از دفاعیه‌مان را روی کاغذ سیگار می‌نوشتیم و سعی می‌کردیم از طریق ارتباطات با سلول‌های مجاور رد کنیم تا بماند.

#### سه‌م شما برای دفاعیه در دادگاه چه بوده؟

« دفاعیه من به‌عنوان مسئول گروه سیاسی، تحلیلی از وابستگی سیاسی رژیم بود.

#### مهم‌ترین بخشش همین قسمت سیاسی بوده؟

« بله.

#### با سعید محسن تا سال ۵۱ آنجا بودید؟

« بله فکر می‌کنم من و سعید از نیمه یا اواخر اسفند ۵۰ تا شاید نیمه اردیبهشت ۵۱ با هم در یک سلول بودیم.

#### یعنی وقتی که نزدیک دادگاه شد. شما و سعید محسن یک پرونده بودید دیگر؟

« بله عید سال ۱۳۵۱ من و سعید محسن در یک سلول بودیم. سلول‌ها اسماً انفرادی بودند، اما عملاً سه چهار پنج نفری در یک سلول بودیم و این خیلی بهتر از آن بود که تنها باشیم. یکی از علل این که ماها را از عمومی به انفرادی بردند شاید به علت آن بود که اخبار بیرون به ما نرسد. در بندهای عمومی اخبار بیرون به هر حال به زندانیان می‌رسید. به طرق مختلف بالاخره در این سی نفری که در اتاق بودند افرادی که ملاقاتی داشتند از طریق ملاقاتی کلی خبر می‌آمد. دیگر ساواک نمی‌توانست همه درزها را بگیرد. این



باعث می‌شد خبرها برود و بیاید، اما به هر حال و به‌رغم کنترل ساواک خبرهای عمومی به شیوه کاملاً پیچیده به انفرادی می‌آمد. مثلاً بهداری از کانال‌های تبادل اطلاعات بود. هم از بند عمومی و هم از انفرادی به بهداری می‌بردند. این‌ها باعث می‌شد زندانی‌ها همدیگر را ببینند، در موارد اورژانس به بیمارستان در خارج از اوین می‌بردند. یک بار که لوزه‌هایم چرک کرده بود مرا به بهداری بردند. در مواردی که نیاز به پزشک متخصص بود به بهداری ارتش می‌بردند. معمولاً در مینی‌بوس‌هایی با پرده‌های کشیده و با چشم‌بند و دستبند قفل شده به میله‌های صندلی ماشین و همراه هر زندانی نیز یک سرباز به بهداری ارتش می‌رفتیم. موقع پیاده شدن هم با دستبند بسته شده به دست یک سرباز می‌رفتیم بهداری یا جایی مانند آن. این جور مواقع محل تبادل افکار هم بود. در دادگاه‌ها هم به همین صورت بود. مثلاً در راهروهای دادگاه چند نفر از رفقای چریک‌های فدایی خلق را دیدم. خودشان را تند تند معرفی کردند. من خنگ هم که تا بخوادم حواسم را جمع کنم همیشه خدا پس فاز دارم، پیش از آن که اسامی‌شان را به خاطر بسپارم دیگر دیر شده بود. من هم خودم را معرفی کردم.

### در همان راهرو دادگاه بود که به هم برخورد می‌کردید؟

بله معمولاً در راهرو ساختمان دادرسی ارتش بود که زندانی‌ها پیش یا پس از دادگاه می‌توانستند همدیگر را ببینند. سربازها سخت گیر نبودند، اما وقتی که سروکله مأموران ساواک پیدا می‌شد سربازها سختگیری می‌کردند. در این فاصله هم تا ساواکی‌ها بیایند ما حرف‌هایمان را زده بودیم.

### سعید محسن درباره همین دستگیری‌ها و از اینکه سازمان ضربه خورده تحلیلی نداشت؟

دیدگاه خاصی یادم نمی‌آید.

### با برادران، محمد بازرگانی، در زندان اصلاً ملاقاتی نداشتید؟

در یکی از روزهای بعد از دادگاه اولشان و به‌احتمال قوی در اوایل فروردین ۱۳۵۱ بود و من و سعید در سلول‌های گوشه راهرو کوچک بودیم. در کنار سلول ما یک سلول را تبدیل به حمام کرده بودند. صدای محمد را شنیدم. معمولاً رسم بود که فرد با صدای بلند از نگهبان پرسشی بکند تا بدین وسیله اگر آشنایی در سلول‌های مجاور باشد متوجه حضور او بشود. حمای که در راهروی بزرگ بود یا اشغال بوده یا خراب که به‌طور تصادفی آورده بودندش حمام طرف ما. به سرباز به ترکی گفتم این برادرم است و ما اعدام می‌شویم بگذار یک لحظه ببینمش. سرباز که از این حرف من یکه خورده بود تحت تأثیر قرار گرفت. گفت بفهمند پدرم را درمی‌آورند. به هر حال سرباز اجازه داد برادرم را ببینم، همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم. نمی‌دانستم آخرین بار است و دیگر هرگز او را نخواهم دید. ریه‌هایم خراب بود و مرتب سرفه می‌کرد. محمد این اواخر یکسالی پیش از دستگیری برونشیت داشت. رفته بود توجال و درحالی که تمام بدنش خیس عرق بوده برف خورده بود. از کوه که برگشت یک ماهی خوابید. ذات‌الریه

کرده بود و از آن موقع برونشیت رویش مانده بود. در زندان برونشیتش عود کرده بود. خس خس می‌کرد. آن موقع ۲۶ سالش بود. آخرین باری که دیدمش همان بود. همین طوری یک بار هم ناصر صادق را در بهداری زندان دیدم.

### حرفی اصلاً رد و بدل نکردید، فقط در همین حد خداحافظی بود؟

همان بود. ناصر صادق را یک بار در بهداری دیدم، رو بوسی کردیم. بسیار روحیه خوبی داشت. همه روحیه خوبی داشتند.

### یعنی اصلاً متأثر نمی‌شدید؟

مسئلاً من اگر در آن زمان می‌فهمیدم که آن‌ها خواهند رفت و من خواهم ماند با روحیه‌ای که در آن موقع در همه ما بود نه تنها بسیار متأثر می‌شدم، بلکه بسیار شرمند می‌شدم. حالا آن شرایط به کلی تغییر کرده و این حرف‌ها توخالی به نظر می‌رسند اما واقعاً همین طور بود که می‌گویم و نه تنها اغراق نمی‌کنم، بلکه حتی نمی‌توانم اوضاع و احوال غریب آن دوران و آن روحیه‌ها را برایتان بازسازی کنم.

### در این زمان شما در اوین صدای تیر را می‌شنیدید؟

میدان تیر مثل زمان جمهوری اسلامی در اوین نبود، می‌بردند در چیتگر اعدام می‌کردند. اصلاً اعدام ربطی به ساواک نداشت. اعدامی‌ها را ساواک تحویل جوخه اعدام ارتش می‌داد. ساواک تا مرحله اعدام بود، از آن به بعد به‌عهده ارتش بود. اوین در اختیار ساواک بود. برخی از بازجوهای ارتشی بودند و مأمور در ساواک، اما هیچ‌یک از بازجوها از شهربانی نبودند. بعد از اینکه کمیته مشترک درست شد، بازجوهای شهربانی و ساواک همکاری‌های بیشتری داشتند اما هنوز آن موقع رقابت داشتند. معمولاً بین شهربانی و ساواک رقابت بود و یک بار هم روی هم اسلحه کشیدند؛ البته این‌ها جزو اخبار داخل زندان‌اند، نمی‌دانم تا چه حد موثق‌اند. واقعی بوده یا اشتباهی بوده نمی‌دانم. رفته بودند خانه‌ای را محاصره کرده بودند شهربانی‌چی‌ها هم روی حساب این که این‌ها دزدند رفته بودند روی ساواکی‌ها اسلحه کشیدند، این جریان‌ها مال سال‌های اواخر ۵۰ تا تشکیل کمیته مشترک باید باشد.

\*\*\*

**سال ۵۱ که دادگاه‌ها و اعدام‌ها بود و از این گروه فقط شما و مسعود رجوی اعدام نشدید. سیزده نفر را اعدام کردند. کمیته**

### مرکزی پانزده نفر بودید این طوری که من شمردم دو نفر زنده ماندند و بقیه اعدام شدند.

این که می‌گویی درست نیست. چهار نفر اولیه ناصر صادق، محمد بازرگانی، علی میهن‌دوست و علی باکری بودند، بعد حنیف‌نژاد، سعید محسن، بدیع‌زادگان، محمود عسگری‌زاده، رسول مشکین‌فام. همین. می‌شود جمعاً نه نفر.

### پس در کمیته مرکزی کلاً یعنی یازده تا بودید؟

نه دوازده نفر بودیم. حسین روحانی در خارج بود و ما در زندان بودیم. نه نفر از دوازده نفر کمیته مرکزی اعدام شده بودند. بیشترین اعدامی از اعضای چریک‌های فدایی بودند که فقط در زمستان ۵۰، نوزده نفرشان را اعدام کردند. آن موقع شایع شده بود که تیمسار خوش‌نویس یا خوش‌نویسان چه کاره بوده؟ رئیس دادرسی ارتش بوده یا نه! به شاه گفته بوده قربان نگذارید این جوانان رویشان باز بشود، وقتی این همه اعدام می‌کنید ترس از اعدام لوٹ می‌شود و دیگر کسی از اعدام نمی‌ترسد. لابد روحیه قوی رزمندگان را دیده بود. واقعا کسی از مرگ نمی‌ترسید. به هر حال راست یا دروغ آن موقع این داستان شایع شده بود. بعدها ساواک سعی می‌کرد در درگیری‌ها بکشند و زنده نگیرند، یا زنده می‌گرفتند اعلام می‌کردند که کشته شده، شکنجه‌اش می‌کردند و بعد می‌کشند. از ۵۲ به بعد از این کارها زیاد می‌کردند. اوایل انقلابیون گول می‌خورند. فکر می‌کردند لازم نیست خانه تیمی را ترک کنند. یکی دو تا این طوری شد و چه مجاهدین خلق و چه فداییان خلق فهمیده بودند دام‌گذاری است و احتیاط‌های لازم را انجام می‌دادند گاهی واقعیت داشت و گاهی نه... \*\*\*

**حالا یک کم سؤالات حاشیه‌تر بکنم. شاید چیزهایی یادتان آمد، درباره نوع شکنجه‌ها، رفتار زندانبان‌ها یا بازجوها، غذا یا امکاناتی که نیاز زندانی است آیا در اختیارتان می‌گذاشتند یا نه، ملاقاتی می‌دادند یا نه. درباره اینها صحبت کنید؟**

روال عمومی این بود که تا بازجویی تمام نمی‌شد ملاقات نمی‌دادند. برای نخستین ملاقات مرا از بند عمومی به سالن ملاقات بردند. سالن خیلی شلوغ بود و یک دیوار سراسر شیشه‌ای ما را از خانواده‌هایمان جدا می‌کرد. آن‌قدر هم شلوغ بود که خانم برادرم اوایل اخبار بیرون را این طوری برام منتقل می‌کرد که دور

**به سرباز به ترکی گفتم این برادرم است و ما اعدام می‌شویم بگذار یک لحظه ببینمش. سرباز که از این حرف من یکه خورده و تحت تأثیر قرار گرفته بود گفت بفهمند پدرم را درمی‌آورند. به هر حال سرباز اجازه داد برادرم را ببینم، همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم. نمی‌دانستم آخرین بار است و دیگر هرگز او را نخواهم دید**

از چشم سربازها شیشه حائل بین مان را می کرد و با انگشت خبرها را می نوشت. می توانست چپکی بنویسد من خنگ اما نمی توانستم پرسش هایم را چپکی بنویسم. وقتی که روی شیشه را می کنی و می خواهی که طرف راحت بخواند باید از چپ بنویسی، سریع هم می نوشت تاها تمام می شد از بین می رفت. هوا سرد بود. زمستان بود. در تابستان بعد می دانم های نفس روی سطح شیشه بماند. یک سری خبرها را هم لب خوانی می کردیم.

## باز هم مهارت به خرج می دادید در آن شرایط آدم استرس دارد همسر برادران خیلی زرتنگ بودند.

بله. یک سری از چیزها را با لب خوانی می گفتند. طوری می گفت که انگار دارد حرف می زند، منتها صدایش نمی آمد و ما حدس می زدیم تقریباً چه می گوید. در آن شرایط جشن های ۲۵۰۰ ساله تمام شده بود و افراد زیادی که به خاطر تأمین امنیت جشن ها بازداشت شده بودند آزاد شده بودند. ما مانده بودیم. با این همه باز شلوغ بود ملاقات معمولاً شلوغ می شد. سروصدا زیاد بود، هنوز سیستم طوری نبود که به اصطلاح جافتاده و امنیتی باشد. حتی پشت تلفن خیلی چیزها را رمزی می گفتند و می فهمیدیم که چی می گفتند.

## در ملاقات، محمد بازرگانی را هم می آوردند یا او جدا بود؟

من یادم نمی آید که هم زمان با هم یا خانواده ملاقات کرده باشیم.

**احساسی که به برادران داشتید همان احساسی بود که به حنیف نژاد یا دیگران داشتید؟ می خواهیم بگویم که آن رابطه برادری را در سازمان دخیل نکردید؟ چون من در مصاحبه هایی که با شما دارم احساس کردم که با برادران هم مثل بقیه برخورد می کردید که انگار برادران نیست.**

ببینید، باید در جو آن سالها بیایید تا در یابید ابعادی از انسان که در فضای کنونی از نظرها غایب است چه بود. بنابراین اجازه بدهید تا اندازه ای، هر چند الکن، توضیح دهم. در فضای کنونی، تمرکز ذهنی و عاطفی آدمها بر خانواده و دوستان خیلی نزدیک و صمیمی است. ما اینک هویتمان و حس در جمع بودن و تنها نبودنمان را از همینها می گیریم. به عبارت دیگر ما از نظر هویتی و عاطفی متمرکز و روم کرده بر یک میکروفضا هستیم. این میکروفضا همه چیز ماست و ارتباط ما با فضای عمومی از درون این میکروفضا صورت می گیرد. این پدیده جدیدی است که در گذشته نبود. در گذشته، هر فردی جزئی از فضای عمومی بود، هویتش و حس تنها نبودن و تعلق به یک هویت برتر یا یک هویت کلی را از آن می گرفت. منظور من فردگرایی نیست. مردمی که خود را در مقیاس های میلیونی در کشتارگاه جنگ جهانی دوم افکندند، فردگرا بودند، اما هویتشان را از ملت و وطن یا حزب و سازمان و ایدئولوژی خویش می گرفتند و از نظر عاطفی در درجه نخست با آنها پیوند داشتند و به سبب همین پیوند بود که از نظر هویتی و عاطفی ارضا می شدند و جان می دادند.

ببینید، این ارتباطی با اندیشیدن ندارد. ما در این زمینه



محمدبازرگانی

تحت تأثیر یک فضای مشابه هیپنوتیزم قرار می گیریم. به در آن شرایط، یک آدمی که جانش را گذاشته بود کف دستش و مبارزه می کرد نگاهش به آدمها به برادر و خواهر و به پیرامونش چه بود و همه این مناسبات را در چه چارچوبی حس می کرد، چه احساسی داشت، چه مسائلی برایش اولویت داشت؟ تنها من نبودم، خیلی ها برادرشان یا خواهرشان در تشکیلات بودند.

## به نظر می آید آن رابطه عاطفی معمول را کنار گذاشته بودید و خیلی خشن بودید؟

اگر با جو حالا مقایسه کنی، اصولاً جو خشنی بود، اما شما آدمهای را می دیدی خنده رو و بی توجه و بی اعتنا به اینکه به زودی اعدام خواهند شد و این روحیه در آن زمان روی دیگران خیلی تأثیر می گذاشت، به طوری که به ما مثل یک قلدیس نگاه می کردند و این را به ویژه از پشت شیشه اتاق ملاقات در نگاه دخترها و پسرها و به طور کلی از نحوه نگاه کردن مردمی که در آن طرف شیشه به ما نگاه می کردند می دیدیم.

**یک بار که درباره ملاقات صحبت می کردید ضبط نکردیم گفتید که برادرزاده شما را آورده بودند که خیلی بچه بود و مثل اینکه گریه کرده بود بعد افسر نگهبانی که آنجا بود چیزی گفته بود، یادتان هست لطفاً دوباره تکرار کنید.**

برادرزاده ام فدر بود. حالا در استرالیاست متولد ۱۳۵۰ است، سال ۵۱ که ما را بردند زندان وکیل آباد مشهد. یک ساله بود. وقتی که در زندان مشهد برادرم و بقیه آمده بودند فدر را دادند بغل من که شروع به گریه کرد. سرگرد فرزین آن موقع معاون زندان مشهد بود گفت بچه پدرش را نمی شناسد. فکر کرد بچه من است.

## زمانی که حکمتان قطعی شد و محکوم به حبس ابد شدید، شما را به کدام زندان منتقل کردند؟

اول بردند پادگان جمشیدیه، تقاطع خیابان امیرآباد (کارگر) و خیابان آریامهر (فاطمی).<sup>۱</sup> شاید اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۱۳۵۱ بود. در یکی از ساختمانهایش بودیم. این ساختمان در واقع زندان سربازها بود که به زندان سیاسی تبدیل کرده بودند. به

این شکل که یک سالن حدود ۴۰ متر در ۱۵ متر را در نظر بگیرید که در وسط آن، دو ردیف حدود ده تا سلول که پشت به پشت هم داده بودند جمعاً در حدود بیست سلول که در میله ای ریلی داشتند و درهای سلولها باز بود. در واقع یک بند عمومی بود با حدود بیست سلول. این راهرو هم طوری بود که بیرون را نمی دیدیم، فقط یک روی پنجره آن بالا بود که نور می آمد داخل. من به یاد ندارم که بیرون را دیده باشم، اما نور کافی داشت.

## در هر سلول چند نفر بودید؟

من در سلولم تکی بودم. در سلولهای دیگر اکثراً دوفره بودند. این یک زندان موقت بود و زندانیها در آنجا ثابت نبودند و از آنجا به زندان قصر یا جاهای دیگر می بردند. در یکی دو روز نخست ورودم اگر اشتباه نکنم، فتح الله خامنه آنجا بود و بعد او را به زندان قصر بردند. دو نفر از شاخه شیراز بودند مهدی و حسین محصل. مهدی یا سال آخر پزشکی دانشگاه شیراز بود یا تازه فارغ التحصیل شده بود، آن موقع به دانشگاه شیراز دانشگاه پهلوی می گفتند، پس از آزادی از زندان تخصصش را در روان پزشکی گرفت. علی طلوع هم آنجا بود.

## در زندان جمشیدیه تنها بودید؟ کسی را آنجا ندیدید؟

اینها را که پیش از این گفته ام از رفقای چریکهای فدایی خلق، علی طلوع، دوست قدیمی ام، هم آنجا بود. علی در زندان جمشیدیه برای نخستین بار به من گفت آن حاشیه نویسی های کتابهایی که یک سال و اندی پیش به من داده بود مال امیر پرویز پویان بود.

## چه مدت جمشیدیه بودید؟

برای کم کردن خطای محاسبه می توانم از آخر شروع کنم. مردادماه من وارد بند ۳ یا حیاط شماره ۳ زندان قصر شدم. فرض می کنیم پانزده مرداد آورده باشند. یک ماه فلکه کمیته مشترک بودم. درست یک ماه.<sup>۲</sup>

## بعد از حکمی که گرفتید؟

بله؛ بنابراین اگر تیرماه من را آوردند، فلکه کمیته مشترک حداقل یک ماه و خرده ای در زندان پادگان جمشیدیه بودم.

## بعد فلکه مشترک آوردند. دوباره برگرداندند اوین یا قصر؟

نه، نه، ببینید، گفتیم از زندان اوین من را بردند جمشیدیه. دست کم باید چهل روز و شاید بیشتر آنجا بوده باشم. یک ماه فلکه کمیته مشترک بودم. کمیته مشترک دو قسمت داشت: یکی فلکه بود که گرد بود. من آنجا در فلکه بودم. بازجویی هم نشدم. کسی از اعضای سازمان آنجا نبود و اگر بود با من آشنایی نداشت. من آنجا اکثراً تنها بودم. در طبقه دوم فلکه بودم. من آنجا هیچ کسی که با من آشنا باشد به یاد ندارم. برایم یک ماه بدی بود. من زنده مانده بودم و رفقایم کشته شده بودند. روزها و شبهای کابوسمانندی داشتم. بسیار بد. بعد از آنجا مرا به قصر آوردند. قصر دیگر همه رفقاً بودند.

## علت این جابه جایی را می دانید؟ چرا از جمشیدیه به این ور و آن ور؟

این مرحله‌بندی روال عمومی تحویل زندانی از ساواک به ارتش و سپس به شهرداری و سازمان زندان‌ها بود. شاید برنامه ساواک بوده که چه کسی را کجا ببرد و نهایتاً خواستند که زندانی‌های چریک را در زندان قصر شماره ۳ و ۴ جمع کنند. شماره ۴ توده‌های قدیمی بودند. من را شماره ۳ آوردند که نقشه‌اش را تشریح کردم.

### خبر اعدام دوستانان را چطور می‌شنیدید؟ تک‌تک یا داناتان هست؟

بله. به زندان جمشیدیه تا رسیدم فتح‌الله آمد بغلم کرد و خبرها را گفت و گریستیم. آنجا که بوم یکی دو بار خانواده‌ام را ملاقات کردم. اتاق افسرنگهبان ملاقات دادند.<sup>۳</sup>

### خبر اعدام برادران را همان‌جا گفتند؟

آنجا شیرینی‌اش را آوردند. من نخوردم. دست نازدم. یک کمی تبریک گفتن برای من عجیب بود. در ذهنم جا نمی‌افتاد که آدم برای کشته شدن عزیزترین عزیزانش تبریک بگوید. خیلی با این کار اخت نبودم. تأیید نمی‌کردم. اما مخالفت هم نکردم. هرچند که برادر بزرگم فریدون هرگز سیاسی نبود و نشد. فکر می‌کنم خانواده‌ام درد فقدان برادر را با این باورها بهتر تحمل می‌کردند. من باید اعدام می‌شدم، نه برادرم. خانواده‌ام خوشحال بودند که دست کم یکی مان را نجات داده‌اند. در نخستین ملاقات آن‌ها بودند که اشک‌های مرا پاک می‌کردند.<sup>۴</sup>

### علی طلوع همانی بود که تعریف کردید کتاب‌های پرویز پویان را به شما داد؟

بله. علی پیش از اینکه دستگیر بشود کتاب‌های پرویز پویان را به من داد. فکر می‌کنم او را در تابستان ۵۰ گرفتند. هر دو در وزارت صنایع کار می‌کردیم. پیش از دستگیری‌اش به من گفت که در شرایطی است که شاید ساواک خانه‌اش را وارسی کند و چون به برخی کتاب‌ها حساسیت دارند اگر می‌توانی بیا من آن‌ها را به تو بدهم. یک کارتن کتاب بود از جمله چند جلد کتاب انگلیسی. همه را آوردم خانه. کتاب‌هایی بود که ساواک به‌طور احقانه‌ای روی آن‌ها حساسیت داشت. درواقع کاملاً کتاب‌های معمولی بودند و این عمق اختفای را می‌رسانید که ساواک بر جامعه حاکم کرده بود. این کتاب‌ها هنوز هم هست، اما یک کتاب انگلیسی که من به آن علاقه‌مند بودم هنوز دست من است.

### یادتان هست چه بوده؟

کتابی بود از دانیل کن بندیکت (رودی روز-رودی سرخ) که در ۱۹۶۸ نامش بر سر زبان‌ها افتاد. آن موقع خیلی گل کرده بود کتابی نوشته بود بنام...

### ترجمه شده بود آن موقع؟

نه انگلیسی بود. این را پویان خوانده بود و خط کشی کرده بود. آن موقع کتاب به‌رنگی را اگر از خانه‌تان می‌گرفتند، کتابی که به‌طور قانونی در ایران چاپ و پخش شده و در کتاب‌فروشی‌های قانونی فروخته شده بود، به خاطر داشتن این کتاب‌ها ساواک دو سال زندان به شما می‌داد. این سلطنت‌طلب‌ها پس از گذشت این همه سال این چیزها یادشان رفته. وقتی که علی طلوع را ساواک بازداشت کرد، کارمند

اداره‌ای بود که برادر رئیسش بود. برادرم رفته بود با جمشید اشرفی، معاون وزیر، صحبت کرده بود که سفارش علی طلوع را بکنند که آزادش کنند. فکر می‌کرد چیز ساده‌ای است. او گفته بود نه به این سادگی نیست و علی طلوع با چریک‌های فدایی در ارتباط بوده است. بعد که من را نیز گرفته بودند اولش برادرم رفته بود با رئیسش صحبت کرده بود، او هم اول فکر کرده بود که آن موقع خیلی‌ها را به خاطر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله می‌گرفتند. گفته بود که حتماً من مبارمش بیرون، بعد که فهمیده بود موضوع چیست به برادرم گفته بود مواظب باش خودت را نگیرند. از آن پس نیز برادرم ترفیع نگرفت. خب، داشتن برادر انقلابی نیمی‌بی‌هزینه نیست!

### یک دوره شما را کمیته مشترک بردند؟ مدیریت فلکه همان مدیریت کمیته مشترک بود؟

بله، فکر می‌کنم، اما هنوز کمیته مشترک تشکیل نشده بود. راهرویی که در آن سلول‌هایی که بعدها کمیته مشترک نامیده شدند، چسبیده به فلکه بود. سلول‌هایی داشت عین سلول‌های قدیم اوین در دو طرف هر راهرو. درواقع اتاقک‌های فلکه کمیته مشترک را با سلول‌های کمیته مشترک نباید با هم قاتی کرد. این دو بخش به هم چسبیده بودند، اما از توی فلکه نمی‌شد با آن‌ها تماس گرفت. قسمت‌های مختلفی بودند.

همه خاطره‌ای که از زندان جمشیدیه دارم و حتی از فلکه کمیته مشترک، مه‌آلود و مایخولیاگونه است. قصر این طوری نیست و واضح و واقعی است. باید وضع روحی آن زمان را باز کنم. هرگز فکر نمی‌کردم که من زنده بمانم و برادرم و هم‌زمان اعدام شوند. اگر فقط حنیف و سعید و اصغر اعدام شده بودند و من و بقیه زنده می‌ماندیم مسلماً من این قدر شوکه نمی‌شدم، می‌گفتم خب آن‌ها بنیان‌گذار بودند، اما حالا حس بدی نسبت به زنده‌ماندند داشتم. واقعاً ممکن است درک این برای نسل شما ساده نباشد که کسی از اعدام نجات یافته با این همه به‌جای آنکه خوشحال باشد حس خیلی بدی دارد. این واقعه به من شوک روحی وارد کرده بود. آمادگی این را نداشتم. حالا هم نمی‌دانم در آن زمان در جمشیدیه و فلکه چه می‌کردم یا چه افکاری داشتم. می‌دانم که در آن زمان با زندانی‌های دیگر صحبت می‌کردم و به حرف‌ها و تحلیل‌های آن‌ها گوش می‌دادم؛ یعنی قاعدتاً باید آن‌جوری بوده باشد چون هیچ کلام از کسانی که در آنجاها مرده و یا من گفت‌وگو کرده‌اند هیچ چیز غیرعادی در من ندیده‌اند، اما در تمام این دو ماه و اندی از جمشیدیه تا قصر من مثل خوابگردها بوده‌ام؛ یعنی تقریباً هیچ خاطره‌ای از آن دوره ندارم به‌جز یکی دو سه استثنا.

\*\*\*

در فلکه زندان موقت شهرداری، به من ملاقات دادند و خانواده‌ام به من گفتند که به‌زودی به زندان قصر منتقل خواهیم شد. به هر حال مردادماه ۵۱ من را بردند شماره ۳ قصر که پر از زندانی‌های مجاهد و فدایی و ستاره‌سرخ بود. شاید تعداد کل زندانی‌ها در شماره ۲ به یکصد و خرده‌ای می‌رسید و از آن میان کمتر از نصفشان اعضا یا هواداران مجاهدین بودند. از زیر هشت که وارد می‌شدی در اولین اتاق‌های دست چپی دو نفر بودند که فتودال بودند، جرمشان سیاسی نبود. شایعه‌ای بود که نمی‌دانم چقدر موثق بود که به‌خاطر اختلاف با هویدا کارشان به زندان کشیده بود. آن موقع حدود شصت هفتاد ساله به نظر می‌آمدند. دوقلو بودند یا نه نمی‌دانم دو برادر بسیار شبیه به هم و هم‌قدوقواره بودند و همیشه با هم راه می‌رفتند. اسم این‌ها را گذاشته بودند شهین مهین و طوری این نام‌گذاری کمیک جافانده بود که حتی یک بار که نبودند نگهبان مأمور سرشماری گفت پس شهین مهین کجاست؟ و همه زدم زیر خنده.

### سیاسی بودند؟

نه سیاسی نبودند و با ما قاطی نمی‌شدند. در راهرو اول دو طرفش چند اتاق بود و اتاق‌های دست راست دلگیرتر بود، برای اینکه پنجره یا نداشتند یا اگر داشتند مسدود کرده بودند. برای اینکه این پنجره‌ها به حیاط شماره ۴ قصر باز می‌شد، ولی در بیچه کوچکی بود که می‌رفتیم آنجا با رفقایمان در شماره ۴ تماس می‌گرفتیم از زیر هشت که وارد بند ۳ می‌شدیم («زیر هشت») اصطلاحی است در زندان، اتاقی که برای ورود به بند باید از آن عبور می‌کردی و جایی بود که نگهبان و افسرنگهبان بودند) زندانی را حالا ملاقاتی داشت یا بهداری می‌بردند یا بازجویی می‌بردند، زندانی می‌آمد جلوی میله‌های زیر هشت و نفر دیگری هم نباید به او نزدیک باشد؛ یعنی زندانی‌ها نمی‌توانستند جمع بشوند. زندانی را می‌بردند زیر هشت و در راقفل می‌کردند و او را بازرسی بدنی می‌کردند که نوشته‌ای چیزی با خودش بیرون نبرد. برگشتن هم همین‌طور. دو طرف راهرو اول اتاق بود، اما راهرو دوم فقط طرف حیاط چند تا اتاق بود. ته راهرو دوم یک انباری بود. در نداشت که دو سه پله هم می‌خورد و بعد توالت‌ها بودند که دیواره‌شان ۱۵۰ سانت ارتفاع داشت و روباز بود. من در یکی از اتاق‌های

آن موقع کتاب به‌رنگی را اگر از خانه‌تان می‌گرفتند، کتابی که به‌طور قانونی در ایران چاپ و پخش شده و در کتاب‌فروشی‌های قانونی فروخته شده بود، ساواک دو سال زندان به خاطر داشتن این کتاب‌ها به شما می‌داد. این سلطنت‌طلب‌ها پس از گذشت این همه سال این چیزها یادشان رفته

ضلع بزرگ‌تری یعنی راهرو دوم بودم. دل‌بازتر بود، بزرگ‌تر هم بود. جای زندانی تازه‌وارد را مسئول یا مسئولان بند (که زندانی‌ها از میان خودشان انتخاب می‌کردند) تعیین می‌کردند. این‌ها معمولاً از زندانیان قدیمی بودند، اما آن موقع دو نفر رئیس، یکی مجاهد و یکی فدایی بودند. از افرادی که بعد از من به اتاق ما آوردند و تا آمد سراغ مرا گرفت و گفت پیغامی از مهدی رضایی آورده‌ام،



ناصر رحمانی نژاد بود. از هنرمندان تئاتر بود و نمی‌دانم چقدر محکوم شده بود. هر تعداد از اعضای سازمان مجاهدین هر جا که باشند یک جمع مرکزی تشکیل می‌دهند. در سال ۱۳۵۱ اعضای که در قصر بودند یک جمع مرکزی تشکیل داده بودند که اعضایش اگر اشتباه نکنم عبارت بودند از رضا باکری، موسی خیابانی، مهدی خسروشاهی، فتح‌الله خامنه و عباس داوری. ۵ در مردادماه سال ۱۳۵۱ که به زندان قصر حیات شماره ۳ آدمم وضعیت از این قرار بود. رجوی را کنار گذاشته بودند، چون سازمان شکست خورده بود و افراد کمیته مرکزی پیشین از این جهت مورد انتقاد بودند، در نتیجه اکثراً کمیته مرکزی قبلی را قبول نداشتند. مسعود حساسیت نشان داده بود. این حساسیت موجب شده بود که وضع بدتر شود.

ساواک در شهریور یا مهر ۵۰ یکی از رفقا را پیش از آنکه بتواند عملیاتی انجام دهد دستگیر کرده و ایشان را وادار می‌کند که در تلویزیون بی‌آنکه اظهار ندامت کند به عملیات خرابکارانه اعتراف کند. کمیته مرکزی جدید زندان قصر، این فرد را که در آن زمان در شماره ۳ قصر بود به اتهام خیانت به سازمان محکوم به اعدام کرده بودند. می‌خواستند او را بکشند. اجزایش مانده بود به نظر و تأیید من. به محض ورود به قصر موضوع را مطرح کردند. سخت مخالفت کردم. گفتم او خیانت نکرده ضعف نشان داده است. می‌گفتند خیر خیانت کرده. گفتم ضمن اینکه کاری که او کرده، در حد مرگ نیست کشتن او نیز انعکاس خوبی در جامعه نخواهد داشت. آن‌ها می‌گفتند تأثیر خوبی می‌گذارد خیانت کرده و باید اعدام شود و این الگویی می‌شود برای بقیه که ممکن است فردا بروند و ضعف نشان دهند. ایستادم و مخالفت کردم. مسعود رجوی هم اول موافقت کرده بود، به مسعود گفتم شما دیگر چرا با این‌ها موافقت کردی؟ گفتم من هم با تو موافقم این کار درستی نیست. گفتم پس چرا کوتاه آمدی؟ گفتم من چه کار می‌توانستم بکنم؟ با این وضعی که اعضا با من دارند اگر مخالفت می‌کردم، وضع بدتر می‌شد؛ یعنی علی‌رغم آنکه این کار را از نظر سیاسی غلط می‌دانست، کوتاه آمده بود برای اینکه اعضای مرکزی قصر را با خودش بد نکند. اکثر اعضای مرکزی قصر به‌ویژه موسی خیابانی در این باره خیلی تند و تیز بودند. موسی میانه خوبی با من نداشت و موقع صحبت با من سعی می‌کرد با من چشم در چشم نشود. اجازه بدهید بگویم که این افراد مرکزی در زندان قصر به چه روشی انتخاب شده بودند. اصولاً معنای انتخابات در سازمان مجاهدین به معنای انتخابات دموکراتیک<sup>۶</sup> نیست که کاندیداها خودشان یا توسط دیگران نامزد و انتخاب بشوند. در انتخابات به روش مجاهدین هواداران و اعضای ساده مطلقاً اجازه دخالت ندارند. حتی اغلب مسئولان حوزه‌های تعلیماتی پایین نیز دخالت داده نمی‌شوند. می‌ماند مسئولان رده‌های بالاتر و سرشاخه‌ها. این‌ها می‌شنینند و با شور و مشورت افراد مرکزی را انتخاب می‌کنند. در پیش از شهریور ۵۰ حتی این نوع انتخاب از پایین نیز مطلقاً وجود نداشت. می‌خواهم بگویم که واژه انتخاب یا انتخابات در سازمان‌هایی که کار مخفی می‌کنند اعم از مجاهدین یا فدایی‌ها نمی‌توانست دموکراتیک باشد و واژه انتخاب یا



انتخابات کاملاً گمراه کننده است و ربطی به دموکراسی ندارد. با این پیش‌زمینه بود که در جریان انتخاب افراد مرکزی مجاهدین زندان قصر فقط افراد معدودی مثل محمد سیدی کاشانی (بابا) و مهدی فیروزیان و محمد حیاتی و محمود احمدی و کاظم شفیعیها و حسن داعی و احیانا تشدید و زمردیان و تقی شهرام و چند نفر دیگر مورد مشاوره قرار گرفته‌اند.

به هر حال مرکزی مجاهدین قصر مخالفت مرا رد کرد. من دیدم این‌ها می‌خواهند حکمی را که داده‌اند اجرا کنند و همه مقدمات کار را نیز آماده کرده بودند. قرار بود چند نفر دوروبر او بخوابند و یک نفر که ورزیده و نسبتاً قوی‌هیکل بود و بهتر است نام نرم با ریسمانی که بافته بودند خفه‌اش کند و آن چند نفر دست‌وپایش را بگیرند تا سروصدا نشود. جو زندان و ترکیب زندانی‌ها طوری بود که اگر می‌دانستند کی چه کار کرده جایی درز نمی‌کرد. تا حدودی مطمئن بودم که اگر در مخالفت با اقدام آن‌ها محکم بایستم و شل نشوم احتمالاً آن‌ها لاقبل به این زودی‌ها جرئت اقدام نخواهند داشت به‌ویژه که حالا رجوی هم در کنار من بود و می‌دانستم که رجوی روی خیابانی و حیاتی و ابریشمی نفوذ کلام دارد. حیاتی هرچند که جزو مرکزی نبود اما بسیار فعال و مؤثر بود. ابریشمی نه‌چندان فعال بود و نه‌چندان مؤثر. به هر حال می‌بایستی این معضل را تمام می‌کردم تا خیالم آسوده شود. چاره کار را در این دیدم که از فردی که بسیار مورد احترام همه بود یعنی طاهر احمدزاده، پدر دو چریک فدایی خلق، مسعود و مجید، کمک بگیرم. در آن زمان مردی زیر شصت سال بود و غذای کم‌نمک و کم‌چرب می‌خورد. ساعت حدود ده صبح بود به اتاق طاهر احمدزاده رفتم و پس از سلام و احوالپرسی گفتم مطلب مهمی دارم که می‌خواهم فقط با شما در میان بگذارم. اتاق شلوغ بود رفقای زندانی در فاصله اندکی از هم در جمع‌های دو، سه، حتی پنج‌نفره نشستند و مشغول بحث و گفتگوی آرام و درگوشی بودند. طاهر آقا زیرچشمی دور و برش را نگاه کرد و گفت بریم حیات. رفتم حیات. با توجه به این که در قدم زدن تمرکز حواس کمتر است و الزاماً باید صدا را بلند کرد، گفتم برویم روی لبه‌های

سنگی آب‌نما بنشینیم. وسط حیات شماره ۳ یک آب‌نما با کناره‌های سنگی بود. دور و برمان خلوت بود. ماجرا را برای ایشان تشریح کردم و گفتم نظر شما چیست؟ اگر چنین کاری انجام شود انعکاس آن در جامعه چه خواهد بود؟ گفتم می‌خواهم بدانم نظر خودت چیست؟ گفتم. او گفت من صد در صد با شما موافقم چنین کاری نه‌تنها اثر مثبتی در جامعه نخواهد گذاشت بلکه اثرش حتماً منفی خواهد بود. به‌ویژه آن که فرد موردنظر به غیر از شرح ماقوم هیچ علیه سازمان و جنبش حرفی نزده و حتی اظهار ندامت نیز نکرده است. دیگر چه جا گفتیم و شنیدیم یادام نیست اما همان روز موضوع را به مرکزی مجاهدین قصر اطلاع دادم.

### آیا بعدها آقای احمدزاده با مرکزیت نشست یا نه؟

«بعید می‌دانم؛ زیرا افراد مرکزی طبق قاعده مجاهدین می‌بایستی علنی نباشند. به‌هر حال با کمک ایشان غائله خاتمه یافت و به خیر گذشت.»

### خود فرد موردنظر هم در همان زندان بود؟

«بله. آن موقع که چیزی نفهمید و گویا چند سال بعد فهمیده بود. در اواخر دهه شصت آمد مرا پیدا کرد و یکی دو بار هم مرا با خانواده‌ام به منزلش دعوت کرد؛ اما به گمانم در آن باره صحبتی بین ما نشد.»<sup>۷</sup>

### پی‌نوشت:

۱. در جنوبی زندان جمشیدیه در تقاطع خیابان جمال‌زاده شمالی و آریامهر (فاطمی) است. لطف‌الله میثمی
۲. در زندان موقت شهرستانی بود که زندان زنان که در مجاور آن بود را به سلول‌هایی تبدیل کرده بودند برای زندانیان سیاسی که در اختیار کمیته مشترک بود، فلکه این زندان مخصوص زندانیان انتقالی از زندان‌های اوین، قزل‌قلعه، عشرت‌آباد و جمشیدیه به‌سوی قصر بود. البته بعدها در زندان قصر به شهرستان انتقال می‌دادند. ل.م.
۳. مهندس بازگرانی که از اوین به جمشیدیه آمد خبر اعدام بنیان‌گذاران را با خود آورد که لحظات بسیار تلخی بود. در جلد دوم خاطرات لطف‌الله میثمی به‌نام «آن‌ها که رفتند» با توضیحات بیشتری همراه با سازمان‌دهی جدید در زندان آمده است. ل.م.
۴. مهندس بازگرانی خبر اعدام برادرش محمد را به‌اتفاق خیر اعدام ناصر صادق، علی باکری و علی میهن‌دوست وقتی در سلول‌های اوین بود، شنیده بود. توضیح مهندس در این‌جا درباره واکنش خانواده و روحیه خوب آن‌ها پس از اعدام محمد بود. ل.م.
۵. همان‌طور که مهندس بازگرانی توضیح داده‌اند، عموم بچه‌های مجاهد نسبت به مسعود رجوی مسئله داشتند و قرار شد یک انتخابات آزاد در زندان بشود. جمع هفتادنفره مجاهدین، سه نفر را برای مرکزی زندان انتخاب کردند که عبارت بودند از موسی خیابانی، فتح‌الله خامنه‌ای و کاظم شفیعیها. توضیحات بیشتر در کتاب آن‌ها که رفتند آمده است. ل.م.
۶. البته نحوه تشخیص مدار سازمانی هر فرد معمولاً بر اساس صلاحیت و شایستگی‌های افراد بود و با همین روش بود که مرکزی سه‌نفره به مرکزی پنج‌نفره و درنهایت یازده‌نفره تبدیل شد. ل.م.
۷. جمع هفت‌نفره زندان از این تصمیم‌گیری و لغو آن خبر نداشت. خود آن فرد هم مطلع نشد. او را به عضویت در کمون صدوپنجاه نفره نپذیرفتند که البته خودش هم به این امر راضی‌تر بود. معمولاً چند نفر از بچه‌های قدیمی هنگام ناهار و شام در اتاق او بودند و با او غذا می‌خوردند. در طول زندان هم با پلیس همکاری نکرد. ل.م.

# حشم انداز سیاست خارجی



در شماره پیش، مسئله فلسطین را از دریچه تاریخ با محمد احمدی بررسی کردیم و این شماره در ادامه، درباره مسائل مختلفی از جمله مناسبات حماس و فتح با ایشان به گفت‌وگو کردیم. همچنین ترجمه سخنرانی محمود عباس در واکنش به محبت‌های ترامپ درباره قدس که در ژانویه امسال انجام شد از دیگر مطالب این بخش پرونده سیاست خارجی است، آخرین مطلب بخش سیاست خارجی مقاله تیموتی اشنايدر درباره چگونگی به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان است.



سیلی قرن یا معامله قرن:

برگردان: علی زاهدپور



عامل اصلی خروج دونالد ترامپ از  
برجام:

محمد برقی





# فلسطین سرزمین قیام و خون

نزدیکی حماس و ساف و پشت کردن پسا صهیونیست‌ها به اسرائیل  
در گفت‌وگو با محمد احمدی



چشم‌انداز ایران: مسئله فلسطین دغدغه همیشگی بخش سیاست خارجی نشریه چشم‌انداز ایران بوده است. در شماره پیش، بخش اول گفت‌وگو با محمد احمدی با عنوان «فلسطین سرزمین قیام و خون» از نظر خوانندگان گذشت. در این شماره به مطالبی چون جنگ بر سر افکار عمومی در فلسطین اشغالی، نظر یهودیان و فلسطینیان درباره یکدیگر، نبرد ذهنیت‌ها در پشت رویدادهای سیاسی و نظامی فلسطین و شکاف بین یهودیان در خارج و داخل اسرائیل پرداخته‌اند.

دکتر محمد احمدی، مدرس دانشگاه، نویسنده و پژوهش‌گر است. وی از دهه ۱۳۶۰ تا کنون از طریق مطبوعات و همایش‌ها، مقالات تحقیقی متعددی به‌ویژه در زمینه فرهنگ و سینما منتشر کرده و با نقد فیلم‌های سینمایی و مستند برای دانشجویان و علاقه‌مندان برنامه‌های مختلفی درباره فرهنگ، دین و توسعه برگزار کرده است.

آمد که حماس یکی از آن‌هاست؛ البته اهمیت یافتن حماس مدیون شرایط دهه ۱۹۸۰ است. نوع مبارزه آن بر اساس انتفاضه شکل گرفت که پیش از آن به این شکل مطرح نبود. اکنون نیز از همان روش انتفاضه برای راهپیمایی بزرگ بازگشت استفاده می‌کنند.

سازمان مزبور طی حدود سی سال عمر خود فراز و نشیب بسیاری داشته که مهم‌ترین آن روی کار آمدن دولت حماس از طریق انتخابات در دهه گذشته بود. اولین دولت فلسطینی مستقل را در غزه تأسیس کردند که در تحریم و جنگ‌ها نیز دوام آورد. اسرائیل اجازه برگزاری انتخابات مجدد را به فلسطینی‌ها نمی‌دهد، چون تجربه بدی از انتخابات قبلی دارد. طبق نظرسنجی‌ها اگر انتخابات مجدد برگزار شود، باز هم حماس رأی می‌آورد.

## نظرسنجی‌ها درباره افکار عمومی فلسطینی‌ها چه می‌گویند؟

«مرکز فلسطینی پژوهش سیاسی و آماری» مرکزی معتبر و مستقر در کرانه غربی است که مرتباً از فلسطینی‌های کرانه غربی و غزه افکارسنجی می‌کند. به‌عنوان نمونه، نظرسنجی‌های این مرکز در سپتامبر ۲۰۱۷ و مارس ۲۰۱۸ را مرور می‌کنیم که شرایطی تکان‌دهنده را گزارش می‌دهد: طبق این آمار ۶۷ درصد فلسطینی‌ها خواهان استعفای محمود عباس هستند و ۵۲ درصد حکومت خودگردان را باری بر دوش ملت فلسطین می‌دانند و ۴۹ درصد خواهان انحلال این تشکیلات هستند، ۷۳ فلسطینی‌ها از تعلیق تماس‌ها و همکاری‌های تشکیلات خودگردان با اسرائیل حمایت می‌کنند. ۷۰ درصد نیز حامی تصمیم اخیر ساف برای لغو شناسایی اسرائیل، تعلیق توافق اسلو و نظایر آن هستند، اما ۶۵ درصد معتقدند عباس واقعاً این تعلیق را رعایت نمی‌کند. ۷۸ درصد فلسطینی‌ها می‌گویند فساد در تشکیلات خودگردان وجود دارد. ۷۴ درصد آنان معتقدند دولت ترامپ به دنبال صلح واقعی بین فلسطین و اسرائیل نیست. ۸۸ درصد معتقدند دولت امریکا واسطه‌صادق برای صلح نیست و به دنبال منافع اسرائیل است. به دنبال تصمیم امریکا برای شناسایی بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل، ۶۵ درصد فلسطینی‌ها مخالف روابط با دولت امریکا هستند.

برخی معتقدند پیدایش حماس که رابطه نزدیکی با اخوان المسلمین دارد، با کمک شیوخ خلیج فارس صورت گرفت و بعدها با حمایت ایران خط‌مشی عمدتاً ضد اسرائیل به خود گرفت. گفته می‌شود پیدایش حماس به‌ضرر سازمان آزادیبخش فلسطین بود و انشقاقی صورت گرفت که به نفع جنبش فلسطین نبود. به نظر شما تا چه حد این گزاره درست است؟

«شکاف بین فلسطینی‌ها پیش از آن هم وجود داشت: ۱. نیروهای محافظه‌کار سیاسی در مقابل نیروهای طرفدار اقدام نظامی؛ ۲. چریک‌های پیرو رژیم‌های متخاصم عرب در عراق، سوریه و لیبی؛ و ۳. چریک‌های ملی‌گرا در مقابل چپ‌گرایان از انواع مختلف و وابسته به بلوک شرق.

کار اصلی حماس جذب توده‌هایی از مردم بود که این طیف‌ها را قابل اعتماد یا مستقل نمی‌دیدند. پیدایش حماس در اصل به دلیل سرخوردگی فلسطینی‌ها از روندهای قبلی بود. شکست ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) در جنگ لبنان در ۱۹۸۲ و خروج اجباری آن به‌سوی تونس که هزاران کیلومتر با فلسطین فاصله دارد دست ساف را تا حدود زیادی بست و به پذیرش تدریجی و ضمنی موجودیت اسرائیل و کناره‌گیری از عملیات نظامی منجر شد، بدون آنکه امتیازی بگیرد. این مقدمه‌ای برای روند رسمی صلح از ابتدای دهه ۱۹۹۰ بود.

اما در دهه ۱۹۸۰، اتفاقات دیگری نیز روی داد: شکست اسرائیل و متحدانش از اهداف دیگر در لبنان، سقوط حکومت بگین در اسرائیل تحت‌تأثیر جنگ لبنان و سرانجام افزایش قدرت شیعیان در لبنان. انتفاضه اول فلسطینی‌ها از ۱۹۸۷ شروع شد که روشی جدید برای مبارزه‌ای برخلاف روش چریکی گذشته بود؛ تظاهرات مردمی و ریختن ترس از مقابله رویارویی فلسطینی‌های غیرمسلح با ارتش اسرائیل.

حماس در چنین فضایی ظهور کرد؛ البته پایه‌گذاران آن با عناوین دیگری در گذشته، یعنی از دهه ۱۹۳۰ فعال بودند و کمک‌هایی از سایر اعراب می‌گرفتند. طیف‌های مختلفی با الهام از گروه عزالدین قسام و اخوان المسلمین، از پیش از تشکیل اسرائیل تا پنجاه سال بعد از آن به‌وجود

کار اصلی حماس جذب توده‌هایی از مردم بود که این طیف‌ها را قابل اعتماد یا مستقل نمی‌دیدند. پیدایش حماس در اصل به دلیل سرخوردگی فلسطینی‌ها از روندهای قبلی بود





مروان برغوثی نماینده مجلس فلسطین و یکی از محبوبترین چهره‌های فلسطینی در زندان ابد اسرائیل

۴۸ درصد مردم وجود دارد. حامیان مبارزه مسلحانه در گروه‌های زیر بیشتر هستند: بین اهالی غزه ۶۷ درصد، مذهبی‌ها ۵۵ درصد، مردان ۵۲ درصد، جوانان ۵۸ درصد، طرفداران حماس ۷۴ درصد، دانشجویان ۷۰ درصد و تحصیلکرده‌ها ۵۴ درصد حامی این روش هستند.

علت حمایت از این مدل‌های مقاومت از بین رفتن اعتماد مردم به دیپلماسی و مذاکرات صلح است. پس در واقع نتایج و ترامپ خود باعث بی‌اعتباری خود و افزایش حمایت از حماس شده‌اند؛ البته طبق آمار اکثر مردم، افراطی‌گری به سبک داعش را نمی‌پذیرند و ۷۳ درصد فلسطینی‌ها نگران فعالیت داعش بین جوانان هستند.

بی‌اعتمادی به کشورهای عربی را نیز در این نظرسنجی‌ها می‌توان مشاهده کرد. تماشای تلویزیون‌های وابسته به سعودی مثل العربیه فقط بین ۵ درصد فلسطینی‌ها رایج است. ۷۴ درصد مردم می‌گویند کشورهای عربی بیش از حد به مسائل خود و مقابله با ایران مشغول‌اند و کمتر به فلسطین فکر می‌کنند و ۷۰ درصد می‌گویند اعراب ضد ایرانی با اسرائیل متحد شده‌اند تا علیه ایران مبارزه کنند، درحالی‌که باید به اشغالگری اسرائیل در فلسطین توجه می‌کردند.

در مجموع درست است که ساف تضعیف شده، ولی جنبش فلسطین شکل جدیدی به‌خود گرفته که با شکل‌های پیشین قیاس‌پذیر نیست. اکنون افکار عمومی و به‌صورت برگزاری انتخابات آرای مردمی اهمیت دارد. اسرائیل از آن نگران است و سازمان‌های فلسطینی تلاش دارند افکار عمومی را به‌خود جلب کنند و برای این کار باید نشان دهند دستاورد بیشتری از رقیبان خود داشته‌اند.

**موضع دکتر ولایتی به‌عنوان وزیر اسبق خارجه و مشاور جمهوری اسلامی درباره فلسطین این است که باید قضیه فلسطین اسلامی شود. اسلامی شدن هم یعنی احکامی شدن. برخی معتقدند احکامی شدن هم یعنی عقب‌رفت و ناسیونالیسم عرب و به‌ویژه فلسطین موضع قوی‌تری در برابر استعمار و اسرائیل دارند. نظر شما چیست؟**

«مردم‌سالاری حکم می‌کند دیدگاه‌های مختلف فلسطینی‌ها درباره سرنوشتشان ازجمله روش رسیدن به صلح اجازه نشر داشته باشد. گفته می‌شود حماس و ایران موضع ساف را در مذاکرات صلح تضعیف می‌کنند و منتقد آن هستند، اما با توجه به تأمین نشدن خواسته‌های اصلی فلسطین در طرح‌های صلح اکنون موضع خود ساف دربارۀ روند صلح تغییر کرده و در حال نزدیک شدن به موضع حماس است. ساف حتی امریکا را دیگر به‌عنوان واسطه صلح نمی‌پذیرد و چند سال است که در مذاکرات بر سر طرح‌های موجود شرکت نمی‌کند چون آن‌ها را بی‌فایده تشخیص داده است.»

یکی از دلایل مخالفت با تشکیلات خودگردان حکم محمود عباس برای جرم شمردن انتقاد از این تشکیلات، حتی در فضای مجازی است که شامل حال همه ازجمله روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی می‌شود. اقدام این تشکیلات برای تلفن‌ها نیز مردم را خشمگین کرده و بیشتر مردم می‌گویند این اقدامات برای خدمت به اشغالگران است.

طبق این نظرسنجی‌ها بین طیف‌های مختلف فلسطینی‌ها، مخالفت با محمود عباس به شکل زیر دیده می‌شود: بین مذهبی‌ها ۷۳ درصد و بین سکولارها ۵۲ درصد مخالف عباس هستند. بین مخالفان روند صلح ۸۴ درصد و بین موافقان روند صلح ۵۶ درصد مخالف او هستند. بین طرفداران حماس ۹۴ درصد و بین گروه‌های مستقل ۷۲ درصد و بین هواداران فتح ۳۴ درصد با ریاست عباس مخالف‌اند. بین جوانان ۶۹ درصد و بین سالمندان ۵۹ درصد مخالف عباس‌اند. بین آوارگان ۷۳ درصد و بین غیرآوارگان ۶۲ درصد مخالف او هستند. بین تحصیلکرده‌ها ۶۸ درصد و بین بی‌سوادان ۴۸ درصد با عباس مخالفت می‌کنند. بین دانشجویان ۷۳ درصد و بین بازنشسته‌ها ۵۵ درصد با او مخالف‌اند. پس پایگاه عباس بیشتر بین افراد سکولار، محافظه‌کار، سالمند و کم‌سواد است، اما حتی بین آن‌ها نیز اکثریت مخالف عباس هستند.

محمود عباس اقدامات تنبیهی علیه مردم غزه را شدت داده و در نتیجه، حماس بین مردم غزه محبوب‌تر شده است. ۸۱ درصد غزه‌ای‌ها خواهان استعفای عباس هستند. در کرانه غربی ۶۲ درصد مردم خواهان استعفای او هستند. با اینکه غزه در محاصره و بمباران و جنگ‌های متعدد است، ولی طبق نظرسنجی‌ها حس امنیت بین مردم غزه و کرانه باختری تقریباً مساوی است و ۵۴ درصد مردم از آن بهره‌مندند.

مردم غزه حس امنیت بیشتری نسبت به گذشته خود پیدا کرده‌اند و یکی از نشانه‌هایش، افزایش قیمت املاک در غزه است. فیلمی مستند در یک کانال تلویزیون انگلیس به همین امر اختصاص داشت که در آن می‌بینیم آپارتمان‌ها و ویلاهایی در غزه ساخته می‌شود که ۲ تا ۳ میلیون دلار قیمت دارد و مشتریان آن نیز از اهالی غزه‌اند.<sup>۲</sup>

طبق نظرسنجی‌ها، حمایت از جنبش فتح در مقابل حماس در حال کاهش است. ۱۵ درصد مردم، حماس را مسئول مشکلات بر سر تشکیل دولت آشتی ملی و عملکرد منفی آن می‌دانند و ۴۵ درصد مردم نیز تشکیلات خودگردان را مسئول می‌دانند. آمارها نشان می‌دهد اگر انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شود، اسماعیل هنیه بر محمود عباس پیروز می‌شود.

**البته چهره محبوب‌تر دیگری هم برای مردم وجود دارد که مروان برغوثی است، اما او به‌دلیل نقش مهمش در انتفاضه اول و دوم در زندان ابد است و نمی‌تواند در رقابت‌ها شرکت کند. او دبیرکل فتح در کرانه باختری، عضو مجلس فلسطین و قبلاً هوادار روند صلح بود، اما بعد تغییر موضع داد و از حامیان مبارزه مسلحانه شد. او از زندان اسرائیل است و تلاش حماس برای مبادله او در جریان تبادل زندانیان به نتیجه نرسید.**

**نظر فلسطینی‌ها درباره راه‌حل یک‌کشوری و دوکشوری و نوع برخورد با اسرائیل و رابطه با کشورهای عربی چیست؟**

«طبق آمار ۴۸ درصد فلسطینی‌ها موافق مدل دوکشوری هستند، اما ۵۷ درصد می‌گویند به‌دلیل توسعه شهرک‌ها این مدل دیگر عملی نیست. ۲۸ درصد حامی مدل تک‌کشوری بر اساس حقوق مساوی با یهودیان هستند. این حاکی از بدبینی به همزیستی با یهودیان است. فقط ۹ درصد مردم فکر می‌کنند امکان صلح با اسرائیل در ده سال آینده و حتی صد سال آینده وجود دارد. ۶۳ درصد فلسطینی‌ها از مدل تظاهرات به سبک انتفاضه حمایت می‌کنند. حمایت از عملیات مسلحانه چریکی در

## محمود عباس اقدامات

تنبیهی علیه مردم غزه

را شدت داده و در نتیجه،

حماس بین مردم غزه

محبوب‌تر شده است. ۸۱

درصد غزه‌ای‌ها خواهان

استعفای عباس هستند.

در کرانه غربی ۶۲ درصد

مردم خواهان استعفای

او هستند. با اینکه غزه

در محاصره و بمباران و

جنگ‌های متعدد است،

ولی طبق نظرسنجی‌ها

حس امنیت بین مردم غزه و

کرانه باختری تقریباً مساوی

است و ۵۴ درصد مردم از آن

بهره‌مندند

هر گروهی که بتواند اعتماد به نفس را در فلسطینی‌ها زنده نگه دارد و امتیازاتی برای آن‌ها بگیرد که نتایج ملموسی برای حرکت به سوی آرمان فلسطین داشته باشد بین این ملت محبوب‌تر خواهد شد. این به‌طور طبیعی حاصل می‌شود و دستوری نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت باید کار را به‌دست این گروه یا آن گروه سپرد، مگر آنکه در عمل شایستگی خودشان را اثبات کنند. نشانه‌ای هم وجود ندارد که فلسطینی‌ها تابع خواست دولت‌های دیگر در انتخاب مسیر خود باشند. حماس تلاش می‌کند ابعاد مختلف اسلامی-ملی و دموکراتیک را در خود نگه دارد و به افکار عمومی به‌ویژه نسل جوان اهمیت می‌دهد و از آن برای اتخاذ سیاست‌های خود استفاده می‌کند؛ اما ساف عمدتاً بر اساس ملی‌گرایی و نخبه‌گرایی از بین چهره‌های سکولار، محافظه‌کار و سالمند کار می‌کند. پافشاری بر خواسته‌های ملی مردم فلسطین نشانه آرمان‌گرایی حماس است و انعطاف‌پذیری آن در پذیرش ضمنی مرزهای سال ۱۹۶۷ نیز نشانه عمل‌گرایی حماس است. هر دو این ویژگی‌ها یعنی آرمان‌گرایی و عمل‌گرایی، کمابیش در ساف نیز وجود دارد، اما روش‌ها و لحن این دو جناح متفاوت است. درباره رابطه دو جناح مذهبی و سکولار در فلسطین انتشارات دانشگاه پرینستون کتابی به‌نام هویت و مذهب در فلسطین: اسلام‌گرایی و سکولاریسم در سرزمین‌های اشغالی منتشر کرده است.<sup>۳</sup>

ضعف و قوت دو جناح فلسطینی را باید در ارتباط با رفتار آن‌ها با بازیگران خارجی نیز جست. نسل جوان فلسطین به سربلندی خود در مقابل متجاوز و حامیان او اهمیت بسیاری می‌دهد. حماس سعی دارد از این موضوع بهره‌برد. ساف سال‌ها با اسرائیل راه می‌آمد، ولی امتیاز مهمی از آن نمی‌گرفت پس با بحران افکار عمومی روبه‌رو شد؛ اما اکنون که جلوی اسرائیل و امریکا موضع می‌گیرد در واقع تلاش می‌کند به‌نوعی به موضع حماس نزدیک شود.

### اگر مذاکره‌کنندگان با اسرائیل دچار بحران مشروعیت می‌شوند، پس اسرائیل با چه کسی می‌تواند قرارداد صلح ببندد؟

«درواقع (اسرائیل با عهدشکنی) باعث نزدیک شدن موضع ساف به حماس شده و طرف خود در مذاکرات را که سال‌ها با حمایت امریکا نگاه داشته بود از دست داده است، اما انتظار این بود که هویت ساف با هویت حماس متفاوت باشد، از این نظر که ساف در مذاکرات با وساطت امریکا شرکت می‌کرد. درحالی‌که با اقدامات اسرائیل، ساف در حال از دست دادن هویت متمایز خود است.»

### پس رقابت ساف با حماس بر سر چیست؟

«مذاکرات اتحاد بین حماس و ساف نشان می‌دهد هر دو به این بلوغ سیاسی رسیده‌اند که به یکدیگر نیاز دارند. این دو، مانند دو بازو و حزب سیاسی در



رهبان حماس و ساف در سفر مشترک حج: اسماعیل هنیه خالد مشعل و محمود عباس و در نماز جماعت

حکومت آینده در پهنه وسیع‌تری از کشور فلسطین هستند و تشخیص داده‌اند که باید از هم‌اکنون با هم کار کنند. پس اسلام‌گراها و ملی‌گراها در مقابل هم نیستند، بلکه مکمل هم هستند.

درواقع رقابت دو جناح اصلی فلسطینی برای جلب افکار عمومی است و این یعنی دموکراسی. برخلاف گذشته، اکنون این رقابت بیشتر سیاسی است، اما در مواجهه با بیگانگان این دو جناح فلسطینی یکدیگر را تقویت می‌کنند. به این شکل که فشار حماس باعث می‌شود ساف در صورت هرگونه مصالحه احتمالی از اسرائیل و طرفدارانش امتیاز بیشتری بگیرد، چون آن‌ها را از حماس می‌ترساند.

اروپا، امریکا و اسرائیل عادت دارند در هر نوع مذاکره با دیگران از قاعده «پلیس خوب و پلیس بد» استفاده کنند تا از طرف مقابل با ارباب امتیاز بگیرند، اما اکنون فلسطینی‌ها نیز می‌توانند از این قاعده بهره‌برد. آن‌ها سر میز مذاکره احتمالی می‌توانند از وجود جناح‌های مخالف خود در خیابان‌ها سود ببرند، یعنی طرف مقابل را ترغیب کنند که امتیازات بیشتری بدهد و گزینه سروکارش با تندروها خواهد بود. از طرف دیگر مذاکرات ساف نیز به حماس کمک می‌کند تا بدون آنکه با دشمنانش سر یک میز روبه‌رو شود از آن‌ها امتیاز بگیرد و به اهداف سیاسی‌اش نزدیک‌تر شود. البته تاکنون اسرائیل سعی داشته در تله این بازی یعنی «پلیس خوب و پلیس بد» گرفتار نشود. به ساف امتیاز نداده و باعث تضعیف آن در مقابل حماس شده است، اما این انعطاف‌ناپذیری برای آینده اسرائیل ضررهای بیشتری دارد، چون بی‌اعتباری ساف به معتر شدن حماس منجر می‌شود.

### تأثیر بازیگران خارجی بر فلسطینی‌ها چیست؟

«فلسطینی‌ها مردمی با غرور بالایی ملی هستند و این نتیجه یک قرن مبارزات آن‌هاست. برداشت من این است که حمایت بازیگران خارجی از این گروه یا آن گروه به‌خودی‌خود تأثیر مهمی بر افکار عمومی فلسطینی‌ها ندارد. آن‌ها به نتیجه عملی نگاه می‌کنند. ناسیونالیسم فلسطینی آزمایش خود را در نیم‌قرن گذشته پس داده و آنچه اکنون در دست دارد نتیجه همه آن تلاش‌هاست. حماس جوان‌تر است و بدون دادن امتیاز به اسرائیل توانسته حکومتی بادوام بر پا کند که نظام کاملی برای اداره کشور کوچک غزه دارد. در مقابل، حکومت خودگردان در کرانه غربی به مویی بسته است و هر لحظه اسرائیل و امریکا اراده کنند می‌توانند شریان اقتصادی-اداری و موجودیت آن را قطع کنند. به قول صائب عریقات، مقام ارشد ساف، حتی محمود عباس رئیس آن حکومت بدون اجازه اسرائیل نمی‌تواند از مقر خود در رام‌الله خارج شود.»

فلسطینی‌های ملی‌گرا اکنون نیازمند حمایت مالی عربستان و قطر از طریق کانال‌هایی هستند که در کنترل اسرائیل است. در مقابل، عربستان که به‌طور ضمنی متحد اسرائیل است تلاش دارد بر سیاست‌های تشکیلات خودگردان اثر بگذارد و مثلاً از هرگونه نزدیکی بین این تشکیلات با ایران جلوگیری کند. برای نمونه در چند سال اخیر تبلیغات رسانه‌ای در دنیا به راه انداختند که محمود عباس ریشه‌بهایی دارد و از نوادگان عباس افندی (رهبر بهاییان در اوایل قرن بیستم) است تا بین ایران با تشکیلات خودگردان فلسطین شکاف بیندازند که البته محمود عباس ارتباطش با عباس افندی را تکذیب کرد. یا مثلاً عربستان در حاشیه اجلاس سال ۲۰۱۶ شرکای سازمان مجاهدین خلق در پاریس، ملاقاتی بین محمود عباس و مریم رجوی ترتیب داد که همراه با انتشار تصاویر آن‌ها بود و با این کارها می‌خواستند شکافی بین عباس و ایران ایجاد کنند.

### اگر بخواهیم جامعه اسرائیل را تحلیل کنیم از چه طریق باید وارد شویم؟ از طریق بررسی احزاب و دسته‌ها که جریان‌ها نمایندگی می‌کنند؟ آیا جریان‌هایی هستند که تشکیلی ندارند و کسی آن‌ها را نمایندگی نمی‌کند؟

«یک راه، تقسیم اسرائیلی‌ها و به‌طور کلی یهودیان بر اساس اختلاف در مذهب است و راه دیگر، بر اساس اختلاف در سیاست. می‌توانید این‌طور بررسی کنید: دو محور عمودی و افقی را در وسط صفحه در نظر بگیرید. محور افقی میزان صهیونیست بودن یهودیان است و محور عمودی میزان مذهبی بودن آن‌ها.»



پیتر بینارت نیز کتابی به نام بحران صهیونیسم دارد که در آن می گوید حمایت رهبران یهودی آمریکایی از اشغالگری اسرائیل با لیبرالیسم در تضاد است و به جدایی نسل جوان یهودی از آن‌ها منجر خواهد شد.<sup>۱۴</sup> اما میزان قدرت و نفوذ صهیونیست‌های مذهبی و سکولار در سیستم حکومتی و رسانه‌ها آن قدر زیاد است که اغلب افراد منتقد را به حاشیه می‌برند و آن‌ها به اپوزیسیون خارج از سیستم تبدیل می‌شوند. ایرانیان با برخی از یهودیان منتقد رابطه دارند و کتاب‌های روشنفکران سکولار آن‌ها را ترجمه و چاپ می‌کنند، از طرف دیگر صهیونیست‌های ستیزه‌جویی وجود دارند که تمایل به بهبود رابطه با بقیه ندارند؛ مانند نویسنده‌ای یهودی در آمریکا، کتابی منتشر کرده است به نام استادان: ۱۰۱ نفر از خطرناک‌ترین دانشگاهیان در آمریکا که بسیاری از منتقدان آمریکا و اسرائیل را در زمره این عده جای داده است. از زمان انتشار این کتاب تا حال تعدادی از این اساتید از جمله یهودیان منتقد اسرائیل از دانشگاه‌های خود اخراج شده‌اند.<sup>۱۵</sup>

### افکار عمومی یهودیان از نظر سیاسی چگونه تقسیم می‌شود؟

«مؤسسه نظرسنجی پیو» طی سال‌های اخیر آمارهایی را درباره افکار عمومی یهودیان به دست آورده است.<sup>۱۶</sup> طبق این آمارها ۸۰ درصد یهودیان دنیا، در آمریکا و اسرائیل هستند و رابطه آن‌ها در برخی موارد زیاد است. به ویژه فعالیت به منظور جذب کمک از یهودیان آمریکا برای اسرائیل، اما ۳۱ درصد یهودیان اسرائیل چنین رابطه‌ای را انکار می‌کنند و به رابطه با یهودیان آمریکا عقیده‌ای ندارند. همین درصد از یهودیان آمریکا نیز درباره یهودیان اسرائیل چنین نظری دارند. در مجموع، یهودیان اسرائیل مذهبی‌تر از یهودیان آمریکا هستند، اما تضاد درونی بین یهودیان اسرائیل از نظر مذهبی و سیاسی شدیدتر از تضاد بین یهودیان آمریکاست. از نظر ایدئولوژی سیاسی، در آمریکا طیف یهودیان از جناح راست تا چپ، به ترتیب شامل محافظه کار، میانه‌رو و لیبرال است. مهم‌ترین بخش این طیف، یعنی ۴۹ درصد یهودیان آمریکا خود را لیبرال می‌دانند و بیشتر هوادار حزب دموکرات آمریکا هستند، اما در اسرائیل طیف یهودیان نام‌های متفاوتی دارد و شامل راست، میانه و چپ است. برخلاف آمریکا، فقط ۸ درصد یهودیان اسرائیلی خود را چپ‌گرا می‌دانند و تنها حزب چپ اسرائیل به نام مرتزکا<sup>۱۷</sup> فقط ۴ درصد کرسی‌های پارلمان را دارد. در هر دو کشور، یهودیان مذهبی بیشتر متمایل به راست هستند و یهودیان سکولار (غیر مذهبی) بیشتر لیبرال یا میانه هستند. از نظر سیاسی، اختلاف اصلی بین یهودیان بر سر فلسطینی‌هاست. ۴۸ درصد یهودیان اسرائیل می‌گویند فلسطینی‌ها باید از آن سرزمین منتقل یا حتی اخراج شوند. ۴۶ درصد هم با این نظر مخالف‌اند (تقریباً نصف به نصف). فقط ۱۰ درصد یهودیان برای صلح به ساف اعتماد دارند و در مقابل، تنها ۲۰ درصد مسلمانان شهروند اسرائیل، یعنی ساکن منطقه ۱۹۴۸ برای برقراری صلح به اسرائیل اعتماد دارند، پس بی‌اعتمادی شدید بین طرفین حاکم است.

مسلمانان، مسیحیان و دروزهای شهروند اسرائیل در مقایسه با یهودیان به مذهب خود پای‌بندترند اما از یک نظر با بسیاری از یهودیان سکولار هم عقیده‌اند: اگر قوانین دموکراتیک با شرع یهودی در تضاد باشد باید قوانین دموکراتیک را ترجیح داد. بین همه این گروه‌ها شکاف شدیدی از نظر ازدواج و دوستی وجود دارد و مذهبی‌ها و سکولارها و یهودیان و غیریهودیان معمولاً با هم مخلوط نمی‌شوند. اختلاف مذهبی بین یهودیان سکولار و یهودیان مذهبی بیشتر بر سر تعطیلی شنبه، به‌جا آوردن آداب دینی و پیاده کردن قوانین فقه یهودی است که به مسائل مختلف سرایت می‌کند.

**سؤال دیگر اینکه احمد زیدآبادی برخلاف بقیه به صلح در فلسطین خوش بین است و زمینه خوش بینی‌اش وجود یهودیان عالم است که اجازه نمی‌دهند نتانیا هو و ترامپ تا این حد یکه‌تازی کند؛ یعنی خط مشی**

در ربع اول صفحه (بالای راست) صهیونیست‌های مذهبی‌اند، مانند خاخام‌های رسمی و برخی از احزاب مذهبی اسرائیل که متحد لیکود هستند. در ربع چهارم (پایین راست) صهیونیست‌های غیرمذهبی‌اند مانند حزب لیکود و سایر احزاب راست‌گرای سکولار و عمده مقامات و نجبان حاکم در اسرائیل هستند. در خارج از اسرائیل، آپیک و سایر لابی‌های یهودی در غرب را نیز می‌توان از این نوع دانست. آن‌ها در هر جا که منافع اقتضا کند با افراد ربع اول همکاری و اتحاد دارند اما در پیاده کردن شرع یهودی در جامعه تضادهایی بین آن‌ها وجود دارد.

در ربع دوم (بالای چپ) مذهبی‌های مخالف صهیونیسم هستند، مانند بسیاری از فرامذهبی‌ها (اولترارتدوکس‌ها) و همین‌طور حسیدیان که گروهی از یهودیان مؤمن هستند. در خارج اسرائیل جنبش «توری کارتا»<sup>۱۸</sup> نیز از این نوع است و در تظاهرات جهانی علیه اسرائیل حضور دارد. اعضای این جنبش به ایران هم رفت‌وآمد دارند. یهودیان ربع دوم معتقدند صهیونیسم و تشکیل اسرائیل یک ایدئولوژی سکولار و مخالفت با اراده الهی برای انتظار ظهور منجی موعود (مسیح) است. کتاب تهدیدی از درون یا یک قرن مبارزه یهود علیه صهیونیسم<sup>۱۹</sup> برخورد بین یهودیان مذهبی با صهیونیسم را بیان می‌کند و سرانجام در ربع سوم (پایین چپ) سکولارهای مخالف یا منتقد صهیونیسم‌اند که شامل برخی از روشنفکران آمریکایی و اسرائیلی می‌شوند؛ مانند ایلان پایه<sup>۲۰</sup> مورخ و نویسنده اسرائیلی در زمینه تاریخ برخوردهای صهیونیسم با فلسطینی‌ها؛ نوام جامسکی<sup>۲۱</sup> استاد و نویسنده و فعال سیاسی آمریکایی؛ نورمن فینکل استاین<sup>۲۲</sup> استاد و نویسنده و فعال سیاسی آمریکایی که به دلیل مخالفت با اسرائیل از دانشگاه اخراج شد؛ فرانسیس وبر<sup>۲۳</sup> نویسنده انگلیسی و فعال سیاسی در مؤسسه روابط نزادی؛ پیتر بینارت<sup>۲۴</sup> استاد، نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکایی؛ و گیلعاد آزمون<sup>۲۵</sup> هنرمند، نویسنده و فعال سیاسی اسرائیلی-انگلیسی.

### پساصهیونیست‌ها چه می‌گویند؟

«در میان منتقدان اسرائیل، پساصهیونیست‌ها»<sup>۲۶</sup> معتقدند: ۱. امریکای شمالی برای یهودیان امن‌تر و بهتر از اسرائیل است؛ ۲. اسرائیل باید دموکراسی را برای همه ساکنان خود اعم از یهودی و غیریهودی به رسمیت بشناسد؛ ۳. اسرائیل نباید همیشه خود را محق و فلسطینی‌ها را بلید معرفی کند.

پساصهیونیست‌ها می‌گویند تکیه کردن بر هولوکاست و سرزنش کردن غیریهودیان بر اساس آن حدی دارد و اگر یهودیان از آن حد بگذرند روابط خود با دنیای غیریهودی را تخریب می‌کنند و موج جدیدی از یهودستیزی را ایجاد می‌کنند. به نظر آن‌ها باید هولوکاست را به تاریخ سپرد و نگاه جدیدی با خوش بینی به دنیا انداخت. کتاب هولوکاست تمام شده باید از خاکسترهای آن برخیزیم همین موضوع را تحلیل می‌کند.<sup>۲۷</sup>



The Biggest Prison on Earth  
A History of the Occupied Territories  
ILAN PAPPE

کتاب بزرگترین زندان روی زمین: تاریخ سرزمین‌های اشغالی اثر ایلان پایه



دارد، یعنی لیبرالیسم اجتماعی در مقابل لیبرالیسم اقتصادی یا کبوترها در مقابل بازها. انعکاس همین تقسیم‌بندی امریکایی را در اسرائیل نیز شاهد هستیم. مثلاً جرج سوروس و آل گور از دموکرات‌های امریکا حامی جناح مشابه خود در حاکمیت اسرائیل اند. برای مردم عادی امریکا، اختلاف دو حزب حاکم در حرف زیاد است، اما در عمل فقط حدود ۵ درصد امور را شامل می‌شود. برای یهودیان و فلسطینی‌ها نیز اختلاف دو جناح اصلی اسرائیل در حرف زیاد است، اما در عمل کمتر از آن است که تعیین کننده باشد. غیرممکن است یک جناح در نظام حاکم اسرائیل بدون رضایت ضمنی جناح مقابل خود قرارداد صلحی را ببندد و بازگشت آوارگان یا تقسیم بیت المقدس را در آن بگنجاند. به یهودیانی که در سیستم حاکم امریکا و اسرائیل شریک‌اند نمی‌توان دل خوش کرد، چون منافع گروهی را فدای منافع دموکراتیک و عمومی نخواهند کرد. در مقابل آن‌ها، یهودیان مستقلی در امریکا، در اسرائیل و در اروپا هستند که به منافع حزبی و گروهی در حاکمیت کشور خود وابستگی ندارند. این‌ها را مثلاً در بین اساتید دانشگاه، چهره‌های فرهنگی و نویسندگان و همین‌طور پیروان آن‌ها باید جست. نوام چامسکی و ایلان پاپه از آن زمره‌اند. چامسکی در کتاب خود مثلث سرنوشته که به فارسی هم ترجمه و چاپ شده است تحلیل مستقل خود را درباره مشکلات مناقشه اعراب و اسرائیل و نقش امریکا می‌گوید و راه‌حل دموکراتیک می‌دهد.<sup>۱۹</sup> اما مشکل روشنفکران یهودی معمولاً این است که چپ و ضد مذهب هستند. این باعث می‌شود بسیاری از یهودیان و اسرائیلی‌ها تحت تأثیر تبلیغات خاخام‌ها و رسانه‌های خود، آن‌ها را ضد یهودی تصور کنند و از آن‌ها گریزان شوند. اما بی‌دین بودن آن روشنفکران، واقعاً به معنای ضد یهودی بودن ایشان نیست، چون آن‌ها نیز از قوم یهود هستند با این تفاوت که یهودیان را قوم برتر نمی‌دانند و برای آن‌ها حقوق انسانی مانند بقیه مردم قائل هستند. ■

ادامه دارد...

### پی‌نوشت:

1. <http://www.pcpsr.org/en/node/۷۱۱>
2. <http://www.pcpsr.org/en/node/۷۲۵>
3. *Identity and Religion in Palestine: Islamism and Secularism in Occupied Territories*—Princeton ۲۰۰۷
4. Neturei Karta
5. *A Threat from Within*—Yakov M. Rabkin
6. Ilan Pappé
7. Noam Chomsky
8. Norman Finkelstein
9. Frances Webber
10. Peter Beinart
11. Gilad Atzmon
12. Post-Zionists
13. *Holocaust Is Over, The: We Must Rise from Its Ashes*—Avraham Burg—Palgrave ۲۰۰۸
14. *The Crisis of Zionism*—Peter Beinart ۲۰۱۲
15. *Professors, The: The ۱۰۱ Most Dangerous Academics in America*—David Horowitz ۲۰۰۶
16. PEW
17. <http://www.pewresearch.org/fact-tank/۰۸/۰۳/۲۰۱۶/key-findings-religion-politics-israel/>
18. Meretz
19. *Fateful Triangle: The United States, Israel and the Palestinians*—Noam Chomsky ۱۹۹۹

اسرائیل واحد با حقوق نابرابر و بدون اینکه فلسطینی‌ها اکثریت شوند یا مهاجرین به دیار خود برگردند و مهم‌تر از همه تغییر پایتخت به قدس. لطفاً ابعاد جامعه مستقل یهود را برای ما ترسیم کنید. کسانی مانند چامسکی، جرج سوروس، آل گور و سنדרز به شدت با حمله امریکا به عراق مخالف بودند و یهودی هم هستند. آیا آن‌ها را می‌توان در زمره یهودیان مستقل نام برد؟ معاون سابق پارلمان اسرائیل که کتاب *هولوکاست پایان یافته...* را نوشته و همچنین یونی آونری در این خط می‌گنجد؟ تحلیل جامع خود را درباره این افراد بگویید.

درون جامعه یهودی نوعی جنگ فرهنگی بین عوام و روشنفکران وجود دارد. جایگاه تانیاهو شبیه ترامپ است: هر دو آن‌ها با شعارهای خود از یک سو عوام را از عناصر مخالف و خطرات آینده می‌ترسانند و از سوی دیگر خود را به عنوان منجی معرفی می‌کنند تا عوام را از این ترس‌ها و نگرانی‌ها نجات دهند. پس گروه‌های قشری را به خود جلب می‌کنند و رأی به دست می‌آورند؛ اما در واقع از این طریق منافع خود و رفقای تدرود خود را در زمینه‌های ایدئولوژیک، مالی و نظامی تأمین می‌کنند. آن‌ها از دموکراسی پوپولیستی برای کسب قدرت بهره می‌برند، اما علاقه‌ای به دموکراسی سالم ندارند چون به سقوط آن‌ها منجر خواهد شد، اما باید به صلح خوش بین باشیم. علت آن را بلوغ عقلی و سیاسی در نیروهای فلسطینی اعم از ساف و حماس از یک سو و بلوغی مشابه بین برخی از یهودیان می‌دانم. در واقع، همین الان همکاری بین روشنفکران و سازمان‌های مردم‌نهاد در دو طرف برای نزدیکی به هم و احقاق حقوق پایمال شده در فلسطین و خارج از فلسطین وجود دارد.

راه‌حل مسئله فلسطین همکاری عقلی طرفین برای ارتقای شعور اجتماعی و سیاسی است. نمی‌توان گفت این کار چقدر طول می‌کشد، اما به نسبت گذشته پیشرفت‌هایی داشته‌اند، مانند حامیان دولت، واحد دموکراتیک شامل

یهودی و مسلمان متشکل شده است و برنامه مدونی را معرفی کرده‌اند؛ البته خوش‌بینی بیش از حد درباره زمان رسیدن به راه‌حل درست نیست. نظام مستقر اسرائیل و امریکا شامل سیستم مالی و نظامی و رسانه‌ها در دست کسانی است که به این راحتی و مانند انتخابات حاضر به کناره‌گیری نیستند. شکست آن‌ها در تحقق وعده‌هایشان (به‌ویژه امنیت و رفاه در قالب فاشیستی و امپریالیستی) باید برای مردم روشن شود. روشنفکران یهودی و مسلمان باید نقاط ضعف و عوام‌فریبی آن‌ها را به مردم نشان دهند.

برای شناخت طیف روشنفکران یهودی دنیا به بحث مفصلی نیاز است، اما می‌توانیم به الگوی امریکا دقت کنیم. روشنفکران دموکرات و جمهوریخواه، هر دو طرفدار نظام مستقر کشور هستند، اما دموکرات‌ها بیشتر بر لیبرالیسم اجتماعی و دولت حامی طبقه متوسط تأکید دارند و به‌خاطر لحن ملایم‌ترشان به کبوترها معروف‌اند. جمهوریخواهان بیشتر بر لیبرالیسم اقتصادی و دولت حامی طبقات بالا تأکید می‌کنند و به‌خاطر لحن تندشان به بازها معروف‌اند. در نهایت از نظر سیاست خارجی، هر دو حامی سیستم حاکم اسرائیل اند، اما جناحی در اسرائیل هستند که نوع تفکر آن‌ها را



نظرات چند چهره قرن بیستم درباره فلسطین و صهیونیسم:

مالکوم ایکس: «استدلال صهیونیسم برای توجیه اشغال کنونی فلسطین عربی هیچ پایه عقلی یا قانونی در تاریخ و حتی در مذهب خودشان ندارد.»  
 آلبرت اینشتین: «این بزرگترین آندوه من خواهد بود که بینم صهیونیست‌ها بسیاری از همان کارهایی را با اعراب فلسطین می‌کنند که نازی‌ها با یهودیان می‌کردند.»  
 نلسون ماندلا: «ما بخوبی می‌دانیم که آزادی‌مان بدون آزادی فلسطینی‌ها ناقص است.»  
 مهاتما گاندی: «فلسطین به اعراب تعلق دارد همان طور که انگلیس به انگلیسی‌ها یا فرانسه به فرانسوی‌ها متعلق است. این کاری غلط و غیرانسانی است که یهودیان را بر اعراب تحمیل کنند.»



## سیلی قرن یا معامله قرن

### سخنرانی محمود عباس در جلسه افتتاحیه دوره بیست و هشتم شورای مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین در مقر ریاست سازمان در رام الله

پیامبر اکرم هم به شما فلسطینیان فرموده که بار سفر به سوی شما می‌بندند و دیده‌ها به‌سوی شما می‌نگرد و هرچقدر هم که پشتتان را خالی کنند، زبانی به شما نخواهد رسید؛ زیرا مشیت الهی تا زمانی که شکیبایی بورزید و یکدیگر را به صبر دعوت کنید و مرزبانی کنید و از پروردگارتان پروا ننمایید، به حول و قوه الهی رستگارید.

برادران عزیز! باید کمی به گذشته برگردیم تا ببینیم حوادث چگونه رخ داد. در اینجا مسائل بسیاری - غلط یا درست - وجود دارد. چگونه این پروژه در سرزمین ما آغاز شد؟ اگر یادتان باشد، ما کوشیدیم قضیه وعده بالفور را که صد سال پیش رخ داد، مطرح کنیم و برخی مرا سرزنش کردند؛ زیرا پس از صد سال از آن سخن می‌گفتم، اما من همچنان از آن سخن خواهم گفت و به کلام ادامه خواهم داد تا بریتانیای کبیر عذرخواهی کند و خسارت ما را جبران کند و دولت فلسطین را به رسمیت بشناسد.

اما مسئله، بسیار پیش‌تر از آن آغاز شد. عبدالوهاب المسیری، روشنفکر مصری (ره)، از مهم‌ترین کسانی است که درباره جنبش صهیونیسم و یهودیت سخن گفته و دانشنامه او معروف است. او این رژیم را چنین توصیف کرده است: «استعمار اسرائیل را ساخت تا وظیفه‌های خاص را برعهده بگیرد و این ماهیت کارکردی اسرائیل است. اسرائیل پروژه‌های استعماری است که هیچ ارتباطی با یهودیت ندارد، اما از یهودیان استفاده ابزاری می‌کند و آنان را زیر شعار «سرزمین موعود» و «سرزمین محبت» به اینجا آورد.»

این مسئله از صد سال پیش آغاز نشده است، بلکه بسیار پیش‌تر از آن، در سال ۱۶۵۳، آن‌هنگام آغاز شد که کرامول با کودتا ضد سلطنت حاکم بریتانیا شد و سیصد سال پیش از بالفور به ریاست جمهوری آنجا رسید. وی تصمیم گرفت یهودیان را از اروپا به خاورمیانه به این منطقه منتقل کند؛ زیرا می‌خواستند این منطقه سپر حمایت از قافله‌ها و کالاهایی باشد که از اروپا به شرق می‌آید. بدین منظور، وی از هلند که در آن زمان بزرگ‌ترین ناوگان دریایی جهان را داشت درخواست کرد یهودیان را منتقل کند، اما این پروژه شکست خورد. پس از او ناپلئون بناپارت به سال ۱۷۹۹ آمد و وقتی در برابر برج و باروهای عکا شکست خورد و نتوانست بر آن‌ها غلبه کند، گفت که باید دولتی یهودی در فلسطین برپا شود، اما پروژه او هم شکست خورد. سپس [چارلر] چرچیل (خدا بیامرزش و اجرش دهد) در سال ۱۸۴۰ همین سخن را تکرار کرد که باز هم موفق نشد. در سال ۱۸۵۰ ادعای عجیب و غریب کنسول امریکا در قدس، وورد کراپسون، مطرح شد که در بین جمعی از یهودیان کنار دیوار ندبه و در قدس قدیم خطاب به آنان گفت: نظرتان چیست که شهرک‌هایی به شما بدهیم؟ اما آنان نظرش را رد کردند و گفتند ما اینجا برای عبادت آمده‌ایم. پس از آن دولت امریکا تصمیم گرفت که مسیحیانی را به فلسطین بفرستد. بدین منظور شماری از ساکنان امریکا را به فلسطین آورد، اما آنان نتوانستند در اینجا زندگی کنند و به حکومتشان اصرار کردند که آنان را برگردانند. نهایتاً هم آنان را از بندر یافا به امریکا برگرداند.

از دیگر اقدامات این بود که رئیس‌جمهور یا نماینده بریتانیا در استرالیا نامه‌ای نوشت که باید یهودیان را به این منطقه آورد تا دولتی یهودی در این خطه بنا کنند. این شخص جیمز ولیسون بود که البته موفق نشد تا اینکه تودور هرتزل آمد که به ادغام در اروپا دعوت می‌کرد تا آنکه قصه آن افسر فرانسوی به سال ۱۸۹۳ رخ داد که قضیه‌ای مشهور

خواهران و برادران، دیدار امروز ما در این شرایط بسیار مهم است. این روزها آبیستن حوادثی کلان است که از همه سو ما را احاطه کرده و بر مشقات و چالش‌های ملت و کشورمان افزوده است. این حضور قابل تقدیر از سوی همه طیف‌های مردمی و رسمی و میهمانان بزرگوار\* نمایندگان دولت‌های برادر و دوست که به‌اصرار اعضای کمیته مرکزی برای شرکت در این حادثه مهم بدین جا آمده‌اند، سطح جلسه را بالا برده و همه را در قبال مشکلی که داریم مسئول می‌گرداند؛ زیرا این مشکل دیگر تنها منحصر به اعضای نهادهای



برگردان: علی زاهدپور\*

دولتی و رسمی نیست، بلکه هر فرد میهن‌دوستی باید در این لحظات حساس از تاریخ ملتمان مشارکت داشته باشد. به این مناسبت، از همه کشورهای جهان، ملت‌ها و رسانه‌های جمعی تشکر می‌کنم که همراه ما به تصمیمات ظالمانه‌ای که علیه ما گرفته شد به اعتراض برخاستند. همچنین به ملت‌ها تبریک می‌گویم؛ ملتی که لحظه‌ای از پاسخگویی به ندای وطن و قدس عزیز و مسجدالاقصای شریف دریغ نوزید و با فداکاری‌های بزرگ، شهدا و مجروحان و اسیران فراوانی تقدیم کرد و در برابر حملات نژادپرستانه ارتش اسرائیل و شهرک‌نشینان مقاومت کرد تا یک صدا و هم‌نوا بگوید: قدس از آن ماست و پایتخت دولتی ابدی ماست. قدس محل اسرای رسول و مهد سرورمان مسیح و آرامگاه سرور ما ابراهیم (ع) است.

چند روز پیش یا دقیق‌تر یک هفته پیش، چند تن از وزرای عرب با یکدیگر دیداری داشتند تا این مسئله را بررسی کنند. یکی از آنان گفت: «ما از مردم فلسطین گلایه داریم که با قدرت و شجاعت برخاستند و آن‌چنان که باید اعتراض نکردند.» وزیر ما در پاسخ به او گفت: «پیش از آنکه به شما بگویم تا این لحظه چه کرده‌ایم، از شما می‌پرسم آیا کشور عزیز شما به یک شهروند اجازه می‌دهد در یک میدان فرعی بایستد و ندا دهد: «واقداسه!» برای آگاهی بیشتر شما بگویم که تا دو روز پیش، ۲۰ شهید داشتیم، درحالی که تظاهرات ما مردمی و آرام بوده است. آری، ۲۰ شهید و ۵ هزار و ۶۳۲ مجروح و ۱۰۰۰ بازداشتی، با این حال می‌گویید چرا مردم فلسطین برخاستند؟! جناب وزیر، اگر می‌خواهید عملکرد خودتان را توجیه کنید، دیگر ملت ما را متهم نکنید. این ملت زنده است و از مسئله خود دفاع می‌کند و نیاز ندارد کسی به او بگوید برای مسئله مهم خود بپایخیز.»

شما امروز اینجا هستید تا سرنوشت ملتتان را تعیین کنید. شما امروز به‌خاطر این ملت و به خاطر آینده آن اینجا هستید. بنیان‌گذار این جهان شما را برگزیده که با یکدیگر باشید و البته انتخاب خوبی هم داشته است. شما را از بین ساکنان زمین، از همان زمان که آن را آفرید، برگزید تا آن‌چنان که مقدر کرده است این زمین از آن شما باشد و شما هم ساکنان «مرزهای اسلامی».

بسم الله الرحمن الرحيم. «یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون». بر شما تحمل واجب شده است و خداوند برای این مسئولیت شما را برگزیده است. اینکه بگویم: نه، ما نمی‌آییم؛ چون مکان مناسب نیست، عیب است!

در تاریخ است. هرتزل دریافت و گفت که باید به دنبال وطنی برای خود باشیم و کتاب مشهورش دولت یهود را نوشت که تنها کتاب اوست، و کنگره اول صهیونیسم به سال ۱۸۹۷ آغاز شد. در کتاب هرتزل دو بند اساسی هست: کرن کایمت مربوط به خرید زمین (صندوق دائم اسرائیل یا صندوق ملی یهود است. این صندوق از قدیمی‌ترین مؤسسات سازمان جهانی صهیونیسم و بازوی مالی آن برای خرید زمین‌های فلسطین است)؛ و صندوقی برای انتقال. وی فعالیت خود را آغاز کرد و در بازدید از فلسطین شعار «زمینی بدون مردم برای مردمی بدون زمین» را داد؛ شعاری غلط و نادرست؛ البته هرتزل این شعار را نداد، اما خلاصه‌اش این است. وقتی به فلسطین آمد دید که مردم چه زندگی‌ای دارند! گفت: «باید فلسطینی‌ها را از فلسطین محو کنیم تا فلسطین سرزمینی شود خالی از ساکنانش برای کسانی که سرزمینی ندارند». بلافاصله پس از آن، واقعه مهم نخست‌وزیر بریتانیا کارم برنمان در سال ۱۸۰۵ - ۱۸۰۷ پیش می‌آید. در آن زمان جلسات محرمانه‌ای میان وزرای خارجه و دفاع همه کشورهای اروپایی، به جز آلمان، با کارم برنمان صورت می‌گرفت. خلاصه‌اش این بود که تمدن اروپایی رو به سقوط است؛ یعنی: دارد پیر می‌شود. منطقه آماده‌ای که می‌تواند وارث تمدن اروپا باشد و جایگزین آن شود، مناطق جنوب و شرق دریای مدیترانه است؛ یعنی: کشور ما فلسطین؛ زیرا در کشور ما ساکنان، اقلم، جایگاه، دین همساز، موقعیت استراتژیک و ثروت‌های طبیعی هنگفتی وجود دارد و برای آنکه در برابر این پیر شدن بایستیم، باید این سرزمین را تجزیه‌شده، عقب‌مانده و سرشار از گشت و کشتار بسازیم - انگار امروز دارد سخن می‌گوید - تا نتواند جایگزین تمدن اروپا شود. گزارش کارم برنمان چنین کامل می‌شود: «ما باید در شرق کانال سوئز مردمی بیگانه از ساکنان اصلی‌اش بکاریم که دوست ما باشند. اینان باید یهودی باشند». این پروژه کارم برنمان است. سپس بالفور بزرگ آمد. البته بالفور مسئول فلسطین نبود، بلکه استعمار فرانسه و بریتانیا سر نوشت

این سرزمین را پس از سقوط امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول در دست داشتند و بر همین اساس هم آنچه به «سایکس پیکو» معروف است به وجود آمد. وقتی بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ بیان شد، بریتانیا حضور نداشت. بالفور هم بیانیه خود را نوشت. البته بیانیه که نه، تصمیم دولت بریتانیا بود. حکومت سلطنتی بریتانیا تصمیم گرفت فلسطین را به‌عنوان سرزمین ملی به یهودیان تقدیم کند و تو دیگر مالک هیچ چیز نباشی. این پروژه‌ای بود که عبدالرحمن مسیری از آن سخن می‌گوید. در بیانیه

بالفور دو نکته مهم وجود دارد: اول آنکه دیگر ساکنان موجود که ۹۶ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند از حقوق مدنی و دینی برخوردارند؛ دوم، حقوق یهودیان

در سرزمین‌های اصلی‌شان محفوظ باشد؛ یعنی با آنکه می‌آیی فلسطین و به آنجا مهاجرت می‌کنی و وطنی بنا می‌کنی، اما حق تو [و ملیت تو] در سرزمین اصلی‌ات آلمان و فرانسه از بین نمی‌رود. [چرا چنین چیزی گفته شد؟] چون یک وزیر یهودی بود به نام موتاگو که به بیانیه بالفور اعتراض کرد و گفت ما نمی‌خواهیم مهاجرت کنیم. از این‌رو این شرط را گذاشتند تا حقوق یهودیان در سرزمین اصلی‌شان هم حفظ شود.

برادران عزیزم، در این بیانیه امریکا هم با حکومت بریتانیا در کلمه به کلمه و مرحله به مرحله آن مشارکت داشت. امریکا بود که اصرار کرد، بسا اینکه خودش عضو نبود، این بیانیه در میثاق «جامعه ملل» گنجانده شود و قیمومت بریتانیایی هم تأکید کرد که [اجرای] این بیانیه را تضمین می‌کند. بریتانیا آمد که این بیانیه را اجرا کند و در عرض سی سال از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۷ آن را به اجرا گذاشت و دولت یهود شکل گرفت. در اینجا مسئله‌ای مهم وجود دارد و آن اینکه یهودیان چگونه مهاجرت خواهند کرد؟ یهودیان به‌خاطر کشت و کشتار مهاجرت نمی‌کردند. حتی هولوکاستی هم که رخ داد سبب مهاجرت آنان نشد. در ضمن در سال ۱۹۴۸، شمار کل یهودیان فلسطین از ۶۴۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد که اغلب آن‌ها از اروپا آمده بودند. هرتزل می‌گفت که «یهودی‌ستیزی محرک صهیونیسم است»؛ یعنی هرچقدر دشمنی با نژاد سامی بیشتر بشود به‌نفع ماست؛ زیرا به هدف صهیونیسم که راندن یهودیان از سرزمین‌هایشان به فلسطین است کمک خواهد کرد. از آن‌سو در فلسطین هم از آن استفاده می‌کنند؛ با یک تیر دو نشان زدند. این گونه بود که مهاجرت آنان آغاز شد و قیمومت بریتانیایی هم کمک کرد و شد آنچه شد، اما فلسطینیان وقتی از این پروژه خبردار شدند به مقابله با آن برخاستند و انقلاب ۱۹۲۱ شکل گرفت. کمیته عالی عرب که بعدها نام آن هیئت عالی عربی شد از آغاز قیمومت تا سال ۱۹۴۸ رهبری مبارزه فلسطینی‌ها را برعهده گرفت. در اینجا دو یا سه نقطه عطف هست که باید بدان‌ها اشاره شود: اولاً

کمیته «شو» به دنبال انقلاب سال ۱۹۲۹ که پیرامون دیوار ندبه شکل گرفت. بریتانیایی‌ها این کمیته را تشکیل دادند که اعضای آن از سوئد، اندونزی و سوئیس بودند. این کمیته تصویب کرد که دیوار ندبه در مالکیت وقف اسلامی است و همین تصمیم در مصوبه جامعه ملل گنجانده شد. سپس انقلاب ۱۹۳۶ در گرفت و آن اعتصاب مشهور که در تاریخ بی‌سابقه است رخ داد. فلسطینیان در پاسخ به درخواست برادران عربشان انقلاب را متوقف کردند. در این اثنا، کمیته «پیل»

تشکیل شد که پیشنهاد تقسیم فلسطین را مطرح کرد اکنون نقشه‌ها جلو شماس و فلسطین تاریخی در آن پیداست. کمیته‌ای به ریاست لورد پیل<sup>۲</sup> که با هدف

تحقیق درباره ناآرامی‌های بزرگ فلسطین در اواسط ماه آوریل ۱۹۳۶ و اهداف دیگر تشکیل شد. این کمیته نهایتاً به این نتیجه رسید که تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و فلسطینی بهترین راه‌حل برای خاتمه دادن به نزاع میان یهودیان و فلسطینیان است. کمیته دقیقاً محدوده تقسیم را هم مشخص کرد.

سال ۱۹۴۷ دوباره فلسطین تقسیم شد و امروز می‌بینید وضعیت چگونه است. این نقشه‌ها را باید حفظ کنیم تا همه ببینند و دقیقاً توضیح دهک که مسئله فلسطین چگونه بود ملت فلسطین بیش از ۹۶ درصد فلسطین تاریخی را داشت. با این حال پروژه اول یعنی: «پیل» و پروژه دوم، تقسیم ۱۹۴۷ و پروژه سوم جنگ ۱۹۴۸ و پس از آن جنگ ۱۹۶۷ پدید آمد و اکنون همه فلسطین به اشغال درآمده است.

وقتی طرح تقسیم اعلام شد، دولت اسرائیل تأسیس شد و دولت ما تأسیس نشد. نخستین کشوری هم که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت امریکا بود و برای آنکه بی‌طرفانه سخن بگویم، دومین کشور هم اتحاد جماهیر شوروی بود. آنچه در به رسمیت شناختن امریکا مهم است آن است که مستشاران رئیس‌جمهور وقت امریکا، ترومن، هنگام رسمیت دادن به اسرائیل، عبارت «دولت یهودی» را خط زدند و به‌جای آن «دولت اسرائیل» نوشتند؛ یعنی: ما دولت اسرائیل را به رسمیت می‌شناسیم. حال چه شد که اکنون ندای «دولت یهودی»‌شان بلند است؟ عاقلان می‌دانند چه خبر است! البته در جنگ ۱۹۴۸ با پدیده پناهندگان فلسطینی مواجه شدیم که آن را هم امروز امریکا می‌خواهد از صحنه مذاکرات کنار نهد. چقدر پناهنده داریم؟ ۹۵۰ هزار نفر که خانه و سرزمینشان را ترک کردند؛ البته عده‌های دیگری هم می‌گویند: ۷۰۰ هزار، ۶۰۰ هزار و ۴۰۰ هزار. حتی یهودیان هم وقتی با آنان در کمپ دیدید بحث می‌کردیم، گفتند ۲۵۰ هزار نفر، اما بر اساس آمارهای «آورا» در همان زمان، تعداد پناهندگان آواره فلسطینی ۹۵۰ هزار نفر است. در ضمن، سازمان ملل مقرر کرد که اسرائیل را به رسمیت نخواهد شناخت مگر آنکه این کشور قطعنامه‌های ۱۸۱ و ۱۹۴ را بپذیرد. موشی اشکول به سازمان ملل رفت و نامه‌ای نوشت و بر اساس آن متعهد شد که این دو قطعنامه را اجرا کند و آن‌ها را بپذیرفت، اما همچنان تا به امروز این دو قطعنامه به‌اجرا درنیامده است.

آنچه در این راستا می‌خواهم بگویم آن است که وقتی اسرائیلی‌ها ۷۸ درصد از فلسطین را اشغال کردند و تنها ۶۵۰ هزار یهودی در آنجا بود، چه کار می‌توانستند بکنند؟ آنان نیاز به شهروند داشتند و یهودی‌ای هم آنجا نبود و یهودیان دیگر کشورها هم نمی‌خواستند به اسرائیل بیایند. بن‌گوریون خدایبامرز [۱] نمی‌خواست یهودیان شرقی را بیاورد؛ زیرا می‌گفت از یهودیان شرقی بدش می‌آید؛ چون شبیه عرب‌ها هستند، اما وقتی دید سرزمین گسترده‌ای دارد ناگزیر شد که یهودیان شرقی را هم به اسرائیل بیاورد. یهودیان در کشورهای عربی نیز نمی‌خواستند به اسرائیل بیایند، اما آن‌ها را آوردند و تنها از یمن ۵۰ هزار یهودی را در عملیاتی با عنوان «قالبچه پرده» به اسرائیل منتقل کردند. آنان به این ۵۰ هزار نفر بسنده نکردند، به عراق نیز که یهودیان زیادی داشت رفتند و با نوری سعید و توفیق سویدی توافق کردند که

**وقتی طرح تقسیم اعلام شد، دولت اسرائیل تأسیس شد و دولت ما تأسیس نشد. نخستین کشوری هم که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت امریکا بود و برای آنکه بی‌طرفانه سخن بگویم، دومین کشور هم اتحاد جماهیر شوروی بود**





عبدالوهاب المسیری

ما خود می‌توانیم کارهایمان را تدبیر کنیم. البته در قسه اشغال کویت توسط صدام یک اشتباه داشتیم. در اینجا می‌خواهم بگویم که چنین اشتباهی تکرار نخواهد شد و قصد آن نداریم که در امور کسی و در امور کشورهای عرب دخالتی کنیم. ما را چه به این کارها؟! امیدواریم عرب‌ها خودشان مشکلاتشان را از راه‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.

آخرین چیزی که رخ داد، [موافقت‌نامه] اسلو بود. در اینجا می‌گویم که اسرائیل به قرارداد اسلو پایان داد؛ از این رو در تصمیم‌هایمان باید موضوع اسلو را مدنظر قرار دهیم که به کجا می‌خواهیم برویم. در ضمن از فواید اسلو آن بود که اسرائیلی که منکر وجود ملت فلسطین بود، وجود ملت فلسطین را به رسمیت شناخت و البته این به رسمیت شناختن، متبادل بود. ما هم اسرائیل را به رسمیت شناختیم و آنان نیز سازمان را به‌عنوان تنها نماینده قانونی ملت فلسطین به رسمیت شناختند. این از نقاط مثبت بود، اما اکنون امور تغییر کرده و ما حکومتی بدون حکومت هستیم و بدون هزینه در اشغال قرار داریم. ما هرگز نمی‌پذیریم که این گونه باقی بمانیم. این از مسائلی است که باید به بحث بگذاریم. ما نمی‌خواهیم آن که پول می‌داد، پولی بدهد، توثیق نکند و نگوید: «ما به فلسطینی‌ها کمکی نمی‌کنیم؛ چون حاضر به مذاکره نیستند». ما کسی مذاکره را رد کردیم؟ من با خود تو، ترامپ، چهار بار ملاقات حضوری داشتم و چهار بار هم تلفنی صحبت کردیم. من برای معامله حاضر، اما یک سیلی دریافت کردیم. می‌گوید: ما به فلسطینیان پول نمی‌دهیم؛ زیرا مذاکرات را متوقف کردند. مذاکرات کجا بود؟ در دوران اوباما هشت سال ما منتظر طرح [امریکا] بودیم. پیش از آن به کمپ‌دیوید و وای ریور رفتیم. در کمپ‌دیوید توطئه‌ای می‌خواست بشود و اکنون در این لحظه تاریخی می‌خواهیم از آن بگوییم. در کمپ‌دیوید امریکایی‌ها چنین گمان می‌کردند که ما آماده عقب‌نشینی از ۱۳ درصد از سرزمین‌هایمان در مقابل ۱ درصد هستیم و آوارگان نیز از دستور مذاکرات خط می‌خورند و یهودیان هم می‌توانند در مسجدالاقصی اتاقکی کوچک برای نماز داشته باشند.

برادران، موضع ما چیست؟ اولاً، ۱۹۸۸. ما به آن ملتزم هستیم و از آن پا پس نمی‌کشیم. راه‌حل «دودولتی» بر اساس قوانین بین‌الملل و نه بر اساس نگرش اشخاص.

در سال ۱۹۸۷ که آرزو داریم امروز نیز وحدت ملی به همان ترتیب رخ دهد.

دوم در سال ۱۹۸۸، تصمیماتی گرفته شد مبنی بر اینکه ما نظام حقوق بین‌الملل را به رسمیت می‌شناسیم و دولتی فلسطینی مستقلی را در سرزمین‌هایمان که سال ۱۹۶۷ اشغال شد بنا می‌نماییم؛ و تشکیل دولت فلسطین اعلام شد.

این تصمیمات برخاسته از اجماع ملی فلسطینیان بود که همیشه برخی از برادران به من می‌گویند من در این تصمیمات کوتاهی می‌کنم. من در اینجا می‌خواهم ثابت کنم که از سال ۱۹۸۸ تا امروز، در خصوص یک حرف از تصمیمات اجماعی که در سال ۱۹۸۸ گرفته شد کوتاه آمده‌ایم. ما به اجماع ملی متعهدیم که گزارشش در نشست شورای ملی با حضور ۷۸۸ عضو ارائه شد. ما تا به امروز بدان ملتزم هستیم و برخی می‌گویند عقب‌نشینی پس است. کجا عقب‌نشینی کردیم؟! قطعنامه‌های مشروع بین‌المللی همچنان پابرجاست و هیچ‌کس نمی‌تواند از آن‌ها عقب‌نشینی کند. قوانینی ثابت و مشخص که برای عقب‌نشینی به کسی مجالی نمی‌دهد.

ما دو شعار مهم داریم: اولاً، دخالت نکردن در امور داخلی کشورهای عربی. این شعار را جنبش فتح ابداع کرد و اکنون حکم فرماست. ما در امور داخلی کشورهای عربی دخالت نمی‌کنیم؛ و دوم نمی‌پذیریم کسی در امور ما دخالت کند. اگرچه مسئله فلسطین، مسئله‌ای مربوط به همه عرب‌هاست و از ما بزرگ‌تر است، اما در درجه اول در این خصوص تصمیم‌گیرنده ما هستیم. نمی‌خواهیم کسی دخالت کند و بازیگر صحنه باشد. بروید کنار! ما خود آگاهی داریم و خودمان می‌فهمیم که چه کنیم.

به‌مناسبت، نکته دیگری را هم بگویم. مفتی «هیئت عالی عرب» امین‌الحسینی کار دیگری هم می‌کرد که کسی نمی‌داند و آن اینکه معلمانی را از طرف هیئت عربی عالی می‌فرستاد تا ساکنان کشورهای عربی را به حساب هیئت عربی عالی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ آموزش دهند. از جمله به عراق، بحرین، کویت و عمان معلمانی ارسال کرد و هنوز تا زمان ما در اینجاها خانواده‌های منسوب به آنان هستند. از این رو می‌گوییم: هیچ‌کس نباید در امور ما دخالت کند و ما هم نمی‌خواهیم در امور کسی دخالت کنیم.

آنان تابعیت عراقی یهودیان را لغو کنند و مجبورشان کنند به اسرائیل مهاجرت کنند. ۱۵۰ هزار یهودی عراقی نیز به اسرائیل آمدند. باز به این هم بسنده نکردند و هر یهودی که در کشورهای عربی بود از مغرب و الجزایر و تونس و لیبی گرفته تا مصر و سوریه و لبنان به اسرائیل منتقل کردند.

«هیئت عربی عالی» مبارزات فلسطینی را از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۸ رهبری کرد. در همان سال ۴۸، الحاج محمد امین‌الحسینی ملقب به «مفتی» (۱۸۹۵ - ۱۹۷۴ م) از برجسته‌ترین شخصیت‌های فلسطینی در سده بیستم، اعتماد زیادی به کشورهای عربی داشت و حکومت عامه فلسطین به ریاست احمد حلمی پاشا عبدالباقی را تشکیل داد. این حکومت برای آغاز به کار به غزه رفت و کار خود را شروع کرد. پس از گذشت یک ماه، در ماه دوم نامه‌ای به دست آنان رسید که آن را از غزه بیرون راند و حکومت عامه را منحل کردند و مفتی هم مدتی را در مصر گذراند و مجبور شد به لبنان کوچ کند. او در سال ۱۹۷۴ در همان‌جا فوت کرد و جز کشورهای پاکستان و عربستان دوستی نداشت. عربستان هزینه او را تأمین می‌کرد و پاکستان از وی حمایت می‌کرد. این در سال ۱۹۴۸.

بعدها در دهه ۵۰ کشورهای عربی کم‌کم احساس کردند جنبشی در میان فلسطینیان وجود دارد. چه کردند؟ گفتند بهترین کار این است که بینیم فلسطینیان چه کار می‌کنند. به نظر می‌رسید که سازمان‌های مخفی در فلسطین فعالیت داشتند. از این رو آنان احمد شقیری را که کارمند جامعه کشورهای عرب بود به میان فلسطینیان فرستادند تا از وجود سازمان‌های فعال و امکان فعالیت سازمانی برای فلسطینیان تحقیق و تفحص کند. سازمان آزادیبخش فلسطین و ارتش آزادیبخش فلسطین و صندوق ملی فلسطین فعالیت داشتند. این در تاریخ ملت فلسطین از سال ۱۹۴۸، مهم‌ترین اقدام بود؛ چراکه، آنچه شخصیت فلسطین می‌نامیم به پایان رسیده بود و احمد شقیری آمد که آن را احیا کند. او گفت: من به‌عنوان نماینده عرب‌ها در میان فلسطینیان فرستاده شده‌ام و به‌عنوان نماینده فلسطین در جامعه عرب هم به آنجا بازی می‌گردم. این سالن نیز به احترام و در پاسداشت او به نام وی ثبت شده است.

سپس یحیی خَموده آمد و بعد هم ابوعمار، صاحب تاریخ بزرگ در سازمان آزادیبخش، زمام سازمان را به دست گرفت. در اینجا می‌خواهم فقط دو نکته را درباره او بگویم:

اول اینکه در سال ۱۹۷۴، نشست سران کشورهای عربی قطعنامه‌ای صادر کرد که سازمان را تنها نماینده قانونی ملت فلسطین دانست؛ زیرا هرکسی مدعی بود «لیلی» از آن اوست. ابوعمار گفت: خیر، ما صاحبان این قضیه هستیم و هیچ‌کس به‌جز سازمان حق ندارد سخنگوی ملت فلسطین باشد. این در تاریخ ملت فلسطین مهم‌ترین تصمیمی بود که گرفته شد. سپس از بیروت بیرون رفتیم و اینجا می‌گوییم: پس از خروج ما از بیروت، کاملاً صاحب‌اختیار شدیم و صراحتاً از جغرافیای سیاسی رهایی یافتیم و دیگر توانستیم خودمان تصمیم بگیریم. ما نخستین تصمیم مهم را پس از وحدت ملی، در همان حدود زمانی گرفتیم، پس از انشعاب چند سازمان بعد از سال ۱۹۸۲ و بازگشتشان

تفاوت زیادی میان این دو هست و بسیار از واقعیت به دور است. دولت فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷ باید تشکیل شود. بخش شرقی بیت المقدس پایتخت است. شهرک سازی هم باید در تمام کرانه باختری و از جمله بیت المقدس متوقف شود و هیچ یک از طرفین نباید اقداماتی یک جانبه داشته باشند.

من از تلاش های اخیر ریاض منصور در سازمان ملل متحد تشکر می کنم که دو بار شورای امنیت را گردهم آورد و چهارده رأی برای نخستین بار بدون وتو به دست آورد. سپس وتو شد و تصمیم به مجمع عمومی رفت و با ۱۲۹ رأی موافق و ۹ رأی مخالف به تصویب رسید. این تلاش ریاض بود. در ضمن، وی برای به دست آوردن عضویت کامل فلسطین در سازمان ملل به این سازمان خواهد رفت و هر آنچه را نپذیرفتند، روز دیگر به ما خواهند داد. ما برای مطالبه دولت خواهیم رفت، اگرچه امریکا وتو کند.

راه حلی عادلانه و مورد توافق بر اساس طرح صلح اعراب برای مسئله پناهندگان و آزاد کردن همه اسرای مورد نظر است؛ اما دیگر مسائل مطرح شده در مذاکرات باید بر اساس مذاکرات سیاسی با نظارت بین المللی باشد و نه با نظارت یک کشور؛ زیرا دیگر نمی پذیریم امریکا واسطه میان ما و اسرائیل باشد؛ پس از کاری که با ما کرد، مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود و ما گزیده شدیم، از این رو نخواهیم پذیرفت. یا کمیته ای بین المللی برخاسته از همایشی بین المللی مرکب از چندین کشور، چنان که ۵+۱ برای ایران کردند، ولی امریکا به تنهایی نه.

من با مقاومت مردمی مسالمت آمیز موافقم و خجالت نمی کشم که این مسئله را صدها و هزار بار بگویم. مقاومتی که وقتی تصمیم ترامپ اعلام شد، دولت اشغالگر در روزهای گذشته با آن مقابله کرد. باور کنید این مقاومت تأثیر قوی تر و بیشتری از دیگر کارها دارد. مبارزه با تروریسم، هر چه باشد. من به جهانیان می گویم

که ما ۸۳ پروتکل با ۸۳ دولت از جمله امریکا و انگلستان برای مبارزه با تروریسم امضا کرده ایم. ما با مبارزه با تروریسم موافقیم و غافلگیر می شوم که کنگره امریکا بگوید سازمان آزادیبخش سازمانی تروریستی است و دفتر سازمان را ببندند! ما خود با تروریسم مبارزه می کنیم. ترامپ از بیت لحم دیدار کرد. این دیدار بازید از یک کشور بود و به سربازان تشریفات ادای احترام کرد، آن وقت به من می گویی که من تروریست هستم!؟

ما با فرهنگ صلح و مبارزه با تروریسم موافقیم و این را به همه برادرانمان در سراسر جهان اعلام می کنیم و افتخار می کنیم وقتی از داعش سخن می رود هیچ فلسطینی در داعش پیدا نمی شود. ما نمی خواهیم کسی با ما بجنگد و آموزش

این کار را هم دیده ایم؛ از این رو فرهنگ صلح و دخالت نکردن در امور داخلی در همه جا گسترده شده است. هیچ کس هم حق ندارد در امور ما دخالت کند. بهار عربی به نظر من پاییز عربی و بهار امریکایی بود. پدیده ای که پس از آنکه نقشه هایی را خواندیم که روزنامه های امریکایی برای تقسیم کشورهای عربی توزیع می کردند، برای ما وارد شد و به سراغمان آمد. ما شاهد خاورمیانه جدید و هرج و مرج برنامه ریزی شده بودیم. همه این ها را در زمان گذشته دیدیم که تا امروز هم جهان عرب از آن در رنج است. با کمال تأسف که کشورهای هستند که سالهاست از تجزیه و جنگ داخلی به اسم بهار عربی در رنج اند. نه بهار است و نه عربی، هر کس هم می خواهد بدش بیاید.

روابط ما با امریکا پس از ۱۹۸۸ آغاز شد. آنان یک ماه با ما گفت وگو داشتند. سپس رفتند تا اشغال کویت پیش آمد. سپس بحث مادرید پیش آمد. ما نمی توانستیم به اسپانیا برویم؛ از این رو به اردن رفتیم و با آن ها در قالب یک گروه به اسپانیا عزیمت کردیم. این نخستین گامی بود که اردنی ها برای کمک به ما برداشتند تا بتوانیم وارد مادرید بشویم.

دو نکته هم میان ما و امریکایی ها هست. در دیدار ما نتانیاهو در خانه او که با حضور جورج میشل و هیلاری کلینتون انجام شد به نتانیاهو گفتیم: مسئله مرزها و امنیت را کنار بگذاریم. نتانیاهو گفت: از امنیت سخن بگویم و مرزها را رها کنیم. چهار ساعت بعد گفت: ما می خواهیم در کرانه باختری در مرزهای شرقی چهل سال پیش بمانیم. گفتیم: پس خداحافظ و دیدار ما تمام شد. سپس با اولمرت دیدار کردم. برای ثبت در پیشگاه حقیقت و تاریخ می گویم که ما هر هفته با هم می نشستیم. افقی هایی را برای حل مشکلات یافتیم؛ به این معنی که دیگر امکان آن بود که از بیت المقدس و بازگشت پناهندگان سخن بگویم. این دیدارها هشت ماه به طول انجامید، ولی توافقی در آن صورت نگرفت.

ما نقشه هایی را به او دادیم. اولمرت در خاطراتش نوشته است که چیزی جز آنچه بود توافق نشد. این بود تا اینکه آمدند و گفتند کنگره دفتر سازمان آزادیبخش را خواهد بست، چون شما را تروریست محسوب می کند.

در سال ۲۰۱۱، وقتی برای گرفتن عضویت کامل سازمان ملل رفتیم، ریاض مالکی (دارای دکترای مهندسی از امریکا و مسلط به دو زبان انگلیسی و اسپانیایی که از سال ۲۰۰۹ تا کنون وزیر خارجه دولت خودگردان فلسطین است، و سابقاً عضو جبهه خلق برای آزادی فلسطین بود. بعد از توافق نامه اسلو که این جبهه با آن مخالفت ورزید، وی به موافقت با آن پرداخت و در نتیجه از جبهه خلق طرد شد) نامه ای را نشان داد. به

من گفت: نظرت چیست که به یونسکو ملحق شویم؟ گفتیم: برو، کار مهمی است و به یونسکو رفتیم، هر چند ۹ رأی را به دست نیاوردیم. به ما گفتند: می خواهیم دیدگاهتان را در پاریس بشنویم. از ما پرسیدند: چرا برای یونسکو درخواست دادید؟ آنان به دو دلیل ضد این درخواست بودند: یکی آنکه مشغول بحث و بررسی درباره عضویت در سازمان ملل بودیم. دوم آنکه گفتند کنگره شما را تروریسم محسوب کرده است. به او گفتیم: نظر من آن است که به یونسکو برویم و به هر قیمتی شده عضو آنجا بشویم که نهایتاً هم عضو یونسکو شدیم.

با ریاض سخن گفتیم و به او گفتیم درخواست دادیم و عضو شدیم. همان زمان و الآن گفتند می خواهیم دفتر سازمان آزادیبخش در واشنگتن را ببندیم. گفتند ترامپ مجوز جدید را امضا نکرده است. بعد هم گفتند باید پرچمتان را پایین بیاورید و نزاعی میان ما و آن ها در گرفت. به آن ها گفتیم: دفتر را خواهیم بست. آن را نمی خواهیم. این نشانه ترسناکی بود. ما از کنگره می خواستیم که قطعنامه ها را لغو کند. میان ما و آن ها سازمان های بین المللی هستند که امریکایی ها دوست ندارند وارد آن ها شویم. این سازمان ها و پروتکل ها نزدیک به پانصد مورد است. ما تا کنون وارد ۹۵ سازمان شده ایم و به ایشان گفتیم که این ها چه سازمان هایی هستند. ۲۲ سازمان هم هستند که به ما گفتند وارد آن ها نشوید. به آن ها گفتیم به شرط آنکه به دفتر سازمان آزادیبخش نزدیک نشوید و سفارتان را از تل آویو منتقل نکنید و کمک ها را هم قطع نکنید و به اسرائیلی ها بگویید که توسعه شهرک ها را متوقف کنند. الآن شما به ۲۲ سازمان ملتزم نیستید، ما هم ملتزم نخواهیم بود؛ هر چه می خواهد بشود.

نام هایی هم در قضیه فلسطین قابل ذکر است: یکی دیوید فریدمن، سفیر امریکا در تل آویو است که می گوید: اشغالی وجود ندارد. این اسرائیل است که دارد در زمین هایش دارد ساخت و ساز می کند. بالاتر از این، فریدمن گفت که نامه ای را به وزارت خارجه خواهم فرستاد که از کلمه «اشغال» استفاده نکند. در ضمن، ایشان خودش در یکی از این شهرک ها ساکن است. نام دیگری که باید بگویم خانم نیکی هیل، سفیر امریکا در سازمان ملل است که می گوید: من کفش های پاشنه بلند می پوشم، نه برای جذاب بودن، بلکه برای آنکه هر کس به اسرائیل حمله کند بزنم. او به این هم بسنده نمی کند و کشورها را تهدید مالی می کند. اخیراً هم به کسانی که به نفعشان رأی دادند - شش یا پنج کشور - به خاطر موضع گیری شان پادشاه های نقدی دادند. من اینجا می گویم: اگر اداره وزارت خارجه امریکا می خواهد احترام خود را حفظ کند این دو شخصیت مایه وهن آن ها هستند.

درباره مذاکرات اخیری که ریاض منصور در امریکا انجام داد، سخن گفتیم. مسائل بسیار و پی در پی دیگری هم در خصوص قطعنامه های سازمان ملل هست. ما فردا و روزهای آتی دیدارهایی داریم. همایشی در الازهر و دیدار با وزرای اروپایی و دیداری در کنفرانس سران کشورهای آفریقایی، به علاوه فعالیت های برادرانمان در ژنو و نیویورک برای پیگیری قطعنامه های سازمان ملل. برای اطلاع شما بگویم که ۸۶ قطعنامه از شورای امنیت

**راه حلی عادلانه و مورد توافق بر اساس طرح صلح اعراب برای مسئله پناهندگان و آزاد کردن همه اسرای مورد نظر است؛ اما دیگر مسائل مطرح شده در مذاکرات باید بر اساس مذاکرات سیاسی با نظارت بین المللی باشد و نه با نظارت یک کشور؛ زیرا دیگر نمی پذیریم امریکا واسطه میان ما و اسرائیل باشد؛ پس از کاری که با ما کرد**

به نفعمان صادر شد که امریکایی‌ها ۴۶ مورد آن را وتو کردند که درباره حقوق بشر بود. هیچ قطعنامه‌ای اجرا نشد که به نفع فلسطین باشد، حتی یک قطعنامه. خب، به کجا شکایت بریم؟ شورای امنیت حق ما را نمی‌دهد؛ جمعیت عمومی سازمان ملل حقوقمان را نمی‌دهد؛ سازمان حقوق بشر حقمان را نمی‌دهد. کجا برویم؟ فکر کنید کجا برویم؟ باید به دنبال راه حلی در سازمان ملل باشیم. ما به خدا شکوه می‌بریم و هر هفته عضو ۲۰ یا ۲۵ سازمان بین‌المللی می‌شویم و ادامه خواهیم داد. ما خود را دولت حساب می‌کنیم و باید همچون یک دولت رفتار کنیم. ما در



مهاجرت یهودیان به فلسطین

مسیحی برای قدس در کنار هم می‌ایستند و نماز می‌خوانند. این ملت فلسطین ماست. ساکنان قدس مقاومت کردند و خواسته‌هایمان را گرفتیم و دولت خودش را جمع و جور کرد و ۲۵ میلیون دلار به قدس پرداخت کرد.

ما در پشتیبانی از برادران فلسطینی مان در لبنان هم مسئولیت سختی داریم. از شش سال پیش مؤسسه‌ای تأسیس کردیم که برای هر دانش‌آموز در مقطع متوسطه، امکان آموزش آکادمیک را فراهم می‌کند. هر فلسطینی از هر جا و هر حزب و گروه اگر موفق شود مدرک متوسطه از لبنان بگیرد، حق دارد در دانشگاه درس بخواند؛ و اکنون ۲۸۰۰ دانشجو درس

می‌خوانند و فارغ‌التحصیل می‌شوند. هم‌زمان صندوق سرمایه‌گذاری در حال ساختن حداقل ۳ هزار خانه برای مردمان در لبنان است. در غزه ۸۰ درصد از منازل منهدم شده بازسازی شدند. مشکل برق حل شد. ما برنامه‌ای هم برای مبارزه با مواد مخدر داریم که اسرائیل به شکل وحشتناکی در تولید و توزیع آن دخالت دارد و هوشیاریم از نسل جدیدمان در برابر مواد مخدر محافظت کنیم. دولت همچنین ۲۵ مدرسه ساخته که نوزده باب آن در غزه است و هفتاد مدرسه را هم توسعه داده است.

هیئت حل و فصل اراضی برای حمایت از زمین‌ها در برابر تجاوزات اشغالگران کاری مهم انجام می‌دهد. این هیئت یک سوم سرزمین‌هایی را که نیاز به نقشه کشی دارد ثبت کرد. آخرین چیزی که تأسیس کردیم کتابخانه ملی بود که برخی گفتند کاخ ابومازن است، درحالی که کاخ ضیافت برای میهمانان فلسطین است. تصمیم گرفتیم آن را به کتابخانه عمومی تبدیل کنیم و در اینجا تشکر و سپاس خود را از نخست‌وزیر و تک‌تک اعضای کابینه به خاطر فعالیت‌هایشان اعلام می‌کنم.

در سطح خارجی ما در سال ۲۰۱۲، پس از شکست در سال ۲۰۱۱، به عضویت سازمان ملل درآمدیم و در ۲۰۱۵ پرچمان را برافراشتیم. عضو یونسکو شدیم و به عضویت اینترپل درآمدیم که اگر متخلفی فرار کند، از طریق اینترپل قابل تعقیب است. تازه روز دیگر شاهد محاکمه افرادی خواهید بود که از اینترپل خواسته بودیم دستگیرشان کند. علاوه بر این‌ها برای «آنزوا» کار می‌کنیم که می‌کوشند آن را منحل کنند؛ زیرا اسرائیل می‌گوید اگر آنزوا منحل شود، از شر مشکل پناهندگان خلاص می‌شویم. ما همچنین خواستار انتشار لیست سیاه حاوی اسم ۱۵۰ شرکتی هستیم که در شهرک‌سازی مشغول‌اند. ما آنان را در سطح بین‌الملل رسوا خواهیم کرد و بر این مسئله هم تأکید داریم، اما در مقابل، فشارهای نیرومندی هست که این اسم‌ها منتشر نشود، ولی حتماً هر طور که شده است این اسم‌ها را منتشر خواهیم کرد. همچنین بند ۷ حقوق بشر مربوط به فلسطین است که امریکا تلاش می‌کند آن را باطل کند، ولی توانسته است. در نشست سران در امان [= پایتخت اردن] به سال ۱۹۸۰، تصویب شد که هر کشوری که بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل بداند و

چند روز پیش نخست‌وزیر به من گفت: مشکلی در برق هست و حل شد. ما همچنان موافق مصالحه هستیم تا به پایان برسیم. به مسئول پرونده مصالحه عزام الاحمد گفتم که اگر نسبت مصالحه ۱ درصد هم باشد، به دنبال کامل کردنش باشید و تعطیلش نکنید. ما یک دولت می‌خواهیم با یک نظام حکومتی با یک سلاح و یک سیستم نظامی. من می‌دانم که این امر نیاز به زمان دارد، اما مهم آن است که همه چنین چیزی را بپذیرند؛ اما دولت فلسطین بدون غزه مورد قبول نیست. دولت فقط در غزه هم پذیرفتنی نیست.

ما مؤسسه «تمیز و ابداع» را داریم که رئیس آن عدنان سمارة است و به اختراعات و ابتکارات جوانان خلاق می‌پردازد. ما ملت فقیری هستیم. نه نفت داریم، نه گاز و نه طلا. اما ذهن داریم و با این ذهن می‌توانیم بهترین حکومت را داشته باشیم؛ از این رو این مؤسسه به شکلی تأثیرگذار در وطن و خارج از وطن فعالیت می‌کند. در مقابل، مؤسسه مبارزه با فساد را هم ایجاد کردیم. کسی نمی‌تواند ادعا کند که هرگاه اطلاعی از فساد به دست آمده، مستقیماً به این مؤسسه نرفته باشد. اگر دلیلی بر وجود فساد در جایی باشد، هیچ کس نمی‌تواند در آن دخالت کند؛ اما امنیت الحمدلله برقرار است. فرهنگ صلح همچنان هست. ما سال ۲۰۱۶ دادگاه قانون اساسی تأسیس کردیم. با تمام تلاش برای انرژی پاک می‌کوشیم. به پذیرفتن قانون «سیداو» هم افتخار می‌کنیم که مخصوص زنان است.

مسئله جوانان و ورزش هم هست. از نه سال پیش، رتبه ما ۱۷۹ بود و امسال ۸۰، درحالی که رتبه اسرائیل ۹۸ است. فعالیت‌های زیادی در زمینه ورزش شده و تأکید می‌کنیم که ورزش سیاسی نیست. هر کس ورزش را بفهمد و بازی کند درها به رویش باز است و هیچ سازمانی در آن دخالت ندارد. ما ورزش را سیاسی نکردیم؛ از این رو با تلاش همگانی به این رتبه دست یافتیم. ما جمعیت پیشاهنگی هم داریم. من از هر کس که در زمینه ورزش (که رئیس آن جبریل رجوب است) فعالیت دارد تشکر می‌کنم.

ما علاوه بر این‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها را هم تشویق می‌کنیم و دولت برای افزایش سطح کار و آبادانی و سازندگی مردم از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. آخرین مطلب حکایت درهای قدس بود. اولاً ساکنان قدس خود قهرمانان دفاع از قدس هستند. مسلمان و

سراسر جهان حقوقی داریم و نباید دری را رها کنیم. هر دری را باید بگوییم. این امر مهمی است. بسیاری هستند در سازمان ملل که می‌گویند: چطور ما دولت ناظر هستیم؟ و من در اینجا صریحاً به شما می‌گویم که ریاض منصور از ۹۰ درصد نمایندگان کشورها مهم‌تر است و نقشی مهم‌تر از همه آن‌ها در سازمان ملل ایفا می‌کند. در اینجا موضوع مهم دیگری هم هست که به نظر من باید استمرار داشته باشد و آن گفت‌وگو با هواخواهان صلح در اسرائیل است. ما گروهی از جوانان و مردان و زنان را داریم که با هواداران صلح در اسرائیل گفت‌وگو می‌کنند. با آنان که انتظار داریم به صلح کمک کنند. اشخاصی هستند که علاقه به صلح دارند. سال ۱۹۷۷ در مجلس ملی فلسطین در قاهره ایستادم که درباره این موضوع یعنی گفت‌وگو با عناصر اسرائیلی و به‌ویژه «راکح» از حزب کمونیست اسرائیل سخن بگویم. ما به این دیدارها ادامه می‌دهیم؛ چون مفید است. ما خواهان صلح با دولت اسرائیل هستیم. اگر دو دولت فلسطین و اسرائیل تشکیل شوند، ما همزیستی خواهیم داشت و با یکدیگر تبادل کلام خواهیم کرد. چرا از همین حالا با همدیگر گفت‌وگو نکنیم و به جدال ادامه دهیم؛ البته این با پذیرفتن صلح از سوی تانیاهو هیچ ارتباطی ندارد.

ما به‌عنوان دولت فلسطین - که در داخل و خارج دولت فلسطین است - عمل می‌کنیم. اولاً باید تمام تلاش خود را بکنیم تا مجلس ملی فلسطین را تشکیل دهیم؛ زیرا زمان زیادی از آن گذشته و باید آن را به‌روز رسانی و ترمیمش کرد. باید بگوئیم مجلس ملی را در سریع‌ترین وقت ممکن تشکیل دهیم؛ و اما در خصوص آشتی ملی، ما قبول داریم و هنگامی که رهبری حماس به دیدار برادران مصری‌مان رفت به آنان گفتیم: ما سه درخواست داریم. سه درخواست و نه سه شرط: اول، پایان دادن به دولتی که به اسم «کمیته عمل» تشکیل شده است؛ دوم، تمکین به حکومت وفاق ملی به ریاست آقای رامی الحمدالله که با توافق کامل میان ما و حماس تشکیل شد. تمکین از این حکومت که همچون کرانه غربی بتواند بر غزه نیز حاکمیت داشته باشد. ما در مصالحه هستیم، اما نمی‌توانیم بگوئیم مصالحه در حال اجراء است، نمی‌توانیم هم بگوئیم متوقف شده است، بلکه نیاز به تلاش فراوان و انگیزه‌های خیر دارد. البته می‌دانم که رهبری حماس هم خواهان مصالحه است.



## پروژه اشغال فلسطین از ۱۹۴۶ تا به اکنون



با مجلس است تا آنچه را مناسب است تصویب کند. ما در سرزمین پاکمان همچون درخت زیتون ریشه در خاک خواهیم ماند. در اینجا در فلسطین باقی خواهیم ماند. ما یک مطالبه و قضیه به حقی داریم و علی‌رغم ظلم و ستمی که بر ما رفته است، اعتماد ما به وجدان جهانی همچنان پابرجاست و به آزادگان عالم - دولت و ملت - امید داریم که این ظلم را از دوش ما بردارند. ما ملتی شایسته زندگی و آزادی هستیم و البته مایوس نخواهیم شد؛ زیرا مطمئنیم که آزادی و حقوقمان را به‌طور کامل به دست خواهیم آورد.

ملت بزرگ فلسطین، رهبر جاودانه، یاسر عرفات، شما را ملت استوار، شکیبا، مقاوم و مرزبان توصیف کرد و درست هم گفت. شما با پایداری‌تان و ایثارگری‌های بزرگتان که هر روز برای حفظ کرامت و حقوق ثابتتان از این زمین نثار می‌کنید و با قافله‌های شهدا و اسیرانی که تقدیم می‌کنید؛ همچنین مقاومت مردمی مسالمت‌آمیز و مستمرتان در برابر اشغال و شهرک‌سازی غاصبانه زمین‌هایمان، مستحق این توصیفات هستید. امروز، چهاردهم ژانویه، بر شهدای قهرمانان، زن و مرد درود می‌فرستیم. امروز سالگرد شهادت ابویاد و ابوالهول نیز هست. در این لحظات حساس در تاریخ ملتمان اعلام می‌کنم به شما و شجاعت و پایداری‌تان در سرزمینتان و فداکاری‌هایتان افتخار می‌کنم که جهان را شگفت‌زده کرده است. این فداکاری‌ها هدر نخواهد رفت.

قطعاً پرده شب کنار می‌رود / و زنجیر گسسته می‌شود. باید سپیده‌دمی جدید برسد، سپیده‌دم آزادی و استقلال درود بر شما ملت عظیممان در فلسطین و در اردوگاه‌های تبعیدی و در همه جای دنیا! درود بر همه شرافتمندان جهان که در کنار ملت ما ایستاده‌اند و در مبارزه مشروع آن برای کسب آزادی مشارکت دارند! زنده‌باد فلسطین! زنده‌باد قدس شرقی پایتخت ابدی آن! والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ■

**دکترای زبان و ادبیات عربی و پژوهشگر در حوزه دین و اجتماع**  
**پی‌نوشت:**

۱. Anti-Semitism
۲. Peel

اشغال در رنج و سختی به‌سر می‌برد و با ستم و زور و خشونت از سوی برخی ابرقدرت‌ها که فرض بر این است طرفدار عدالت باشند دست به گریبان‌اند. در میان ملل جهان، تنها ما همچنان از اشغال و ستم بی‌عدالتی رنج می‌بریم. با استمرار این وضعیت، باید بازنگری‌های سیاسی استراتژیک داشته باشیم که بتوانیم حق ملتمان در وطن خود و کسب آزادی و استقلال و برپایی کشوری مستقل در چارچوب مرزهای چهارم حزران سال ۱۹۶۷ به پایتختی قدس شرقی و حفظ حقوق پناهندگان فلسطینی با بازگشت به سرزمینشان مطابق با قطعنامه بین‌المللی ۱۹۴۶ را به او بگردانیم. شورای مرکزی خواستار بازنگری در توافق‌نامه‌های منعقدشده میان سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت اسرائیل است. من یک شهروندم و می‌گویم که اسرائیل این توافق‌نامه‌ها را به بن‌بست کشانده است؛ از این رو باید بازنگری شود تا با تصمیمات قانونی بین‌المللی که حقوق ملی مشروع ما را تأمین می‌کند همخوان شود. ما با وجود آنکه پیشاپیش می‌دانیم چه نتایجی در انتظار است، اما باید با شجاعت و صراحت برای مرحله بعد تصمیم بگیریم. تمایل امریکا برای تحمیل قرارداد به خود را نمی‌پذیریم و دیگر این کشور را بعد از جنایتی که در حق قدس انجام داد به‌عنوان میانجی قبول نداریم. ما برای هر اقدام سیاسی که هدفش پایان دادن به اشغال و تحقق صلح است، نظارت بین‌المللی را می‌پذیریم. ما نمی‌پذیریم دولتی بدون قدرت باشیم. بدون هزینه اشغال را نمی‌پذیریم. ما از دستاوردهای داخلی و بین‌المللی دولت فلسطین حفاظت می‌کنیم که ملتمان محقق ساخته‌اند و با کمک خیرخواهان جهان به دست آورده‌ایم.

ما به مبارزه با تروریسم در هر شکل و با هر خاستگاهی ادامه می‌دهیم؛ زیرا منافع ما در این است و بخشی از مسئولیت‌های ما به‌عنوان دولتی ضد تروریسم به‌شمار می‌رود. ما قربانی تروریسم سیاسی و حقوقی هستیم. هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند هر لحظه چه اقدام تروریستی بر سر ما می‌آید.

ما به مبارزه ملی مسالمت‌آمیز ادامه می‌دهیم. ما نباید از این امر شرمگین باشیم؛ زیرا راه ما برای بیرون راندن اشغالگران از سرزمینمان و تشکیل دولتمان در خاکمان همین است. این موضع ماست و البته نهایتاً تصمیم‌گیری

سفارتش را بدان جا منتقل کند، باید روابطمان را با آن قطع کنیم.

دربارۀ طرح صلح اعراب، ما به آن ملتزم هستیم؛ همان‌گونه که آمده است؛ یعنی: اولاً مسئله ما را حل کند؛ پس از آن عادی‌سازی روابط. ما به همایش بین‌المللی متعهد هستیم که در فرانسه برگزار شد و با دولت فرانسه آن را ادامه خواهیم داد. ما همیشه می‌گوییم که پای‌بند مذاکرات هستیم و آن را راه رسیدن به حل و فصل سیاسی مشکلات با اسرائیل می‌دانیم. ما جنگ با اسرائیل را نمی‌خواهیم، ما به دنبال راه‌حل سیاسی مسالمت‌جویانه برای رسیدن به حل و فصل مشکلات هستیم.

در اینجا مسئله مهمی هم هست که باید گفته شود و آن قضیه حقوق شهدا و خانواده‌های شهدا و اسراست. ما به شدت قطع حقوق این‌ها را محکوم می‌کنیم و به هیچ‌کس اجازه نخواهیم داد به حقوق خانواده‌های شهدا و مجروحان و اسرا دست بزند. آنان فرزند ما هستند و همچنان به آنان حقوق خواهیم داد.

بسیار هم مهم است که به جناب پاپ اشاره کنیم. نهایت احترام و تقدیر را از ایشان دارم به چند دلیل: اولاً انسان محترمی است و واقعاً با ما همدرد است. من از او نخواستم دولت فلسطین را به رسمیت بشناسد، خواستم خود فلسطین را به رسمیت بشناسد. سوم [دوم] بابت اظهارات اخیر او درباره مسئله فلسطین از جناب پاپ کمال تشکر را دارم.

برادران عزیز، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷، ۲۰۲۷ کودک ما به دست اسرائیلی‌ها شهید شدند. آنان برای من نوشتند: پس از آنکه دادگاه عالی اسرائیل شکایت ما را وارد ندانست، ما درد خود را به جهانیان شکوه می‌بریم. ما به دادگاه جنایی بین‌المللی خواهیم رفت. آری، حق آن‌هاست که برای شکایت بروند. حشاش است به هر جا که داد آن‌ها را می‌ستاند بروند.

در خاتمه تأکید می‌کنیم که ما نه مغرور هستیم نه ماجراجو، نه بویچ‌گرا و نه جاهل، بلکه آگاهیم و به‌خوبی می‌دانیم در اطراف ما و در جهان پیرامون آن چه می‌گذرد. ما در توانایی‌ها و امکاناتمان مبالغه نمی‌کنیم. ما می‌توانیم آری و نه بگوییم، اما پی‌پس نمی‌کشیم و در برابر دیگران هم احساس حقارت نداریم و جز در برابر خدای متعال قامت خم نمی‌کنیم؛ چون ما صاحب حق هستیم. محاسبات ما عاقلانه و عقلانی و قدم‌های ما حساب‌شده است. امور را به‌صورت دقیق ارزیابی می‌کنیم؛ زیرا منافع ملتمان را در نظر داریم. ما آگاهانه مواضع درست و معتدلی گرفتیم و سیاست را به‌صورت مسئولانه به دور از عواطف و محاسبات تنگ‌نظرانه به‌پیش می‌بریم. البته هزینه‌های زیادی را هم متحمل شده‌ایم؛ چون فشارها و سوءاستفاده‌ها را کنار زدیم و با التزام به اصول خود و تصمیم‌مان مبنی بر اینکه مواضع و سیاست‌هایمان را رها نکنیم که برای ملتمان و برای خودمان در نهادهای رهبری ترسیم کرده‌ایم، چیزهای تحمل‌ناپذیری را تحمل کردیم؛ اما آنچه ما را سرخورده می‌کند تردید و ناتوانی حکم‌فرما و آشکار در نهادهای بین‌المللی است. نیز احیاناً لجاجت آشکار در برخی مراکز تصمیم‌گیری جهان وقتی نوبت به مسئله ما می‌رسد که یک سده از آن گذشته و ملت ما زیر گام‌های

# عامل اصلی خروج دونالد ترامپ از برجام



محمد برقعی

درباره دلیل خروج ترامپ از برجام سخن بسیار رفته است: تحریک اسرائیل و عربستان سعودی؛ معامله بد خواندن از سوی ترامپ؛ و برنامه جنگ افروزی بنا بر خواسته صنایع نظامی آمریکا، بخشی از اپوزیسیون ایرانی هم طبق معمول ایران را مقصر اصلی خواندند که با سیاست آمریکا و اسرائیل ستیزی اش ترامپ را بر آن داشت که ایران را تنبیه کند، اما در این نوشتار نشان داده می شود که دلیل اصلی آن جلب رضایت مسیحیان دست راستی است که زندگی سیاسی ترامپ به حمایت آنان بستگی دارد. به عبارتی رفتار ایران هیچ نقشی در آن ندارد، بلکه انگیزه آن مسئله داخلی است.

ترامپ به عنوان یک بازیگر سیاسی ماهر می داند که حیات سیاسی او بستگی کامل به حمایت نزدیک به ۴۰ درصد جامعه دارد؛ ۴۰ درصدی که بخش اصلی آن مسیحیان دست راستی و وطن پرستان متعصب نژادپرست و طرفداران داشتن اسلحه بدون هیچ محدودیتی هستند. اینان تقریباً همه جمهوریخواه هستند. اینان چند خواسته اصلی دارند که سالهای سال خواستار قانونی کردن و اجرای آن هستند که ترامپ همه آن امتیازها را به آنان داد. امتیازاتی که حتی جرج دبلیو بوش به آنان نداد، کسی که بیش از همه رئیس جمهورهای آمریکا ادعای دینداری داشت و به همین سبب این جمع سرسخت ترین حامیانش بودند. در ذیل به چند ویژگی آنان می پردازم که برای عموم ایرانیان باورنکردنی است و می گویند این مطالب را امریکاستیزان علیه آمریکا می سازند، اما هر مطلبی که در ذیل آمده کاملاً مستند است و هرکس جوایب مدارک و منابع آن است می تواند به مقاله ای از نویسنده این مقاله با عنوان «مسیحیان دست راستی و ترامپ» مراجعه کند.<sup>۱</sup>

**بی خبری از جهان:** از ویژگی های این جماعت کم خبری و عموماً بی خبری آنان از اخبار جهان است؛ البته این بی علاقگی به مسائل سیاسی و اخبار جهان در آمریکا عمومیت دارد. طبق آمار ۸۰ درصد مردم آمریکا اخبار سیاسی خود را از طریق برنامه های کمدهی آخر شب می گیرند. **شاهد دیگر مطالب نشریات است.** چند نشریه در آمریکا معروف به نشریات سیاسی هستند، نشریاتی که بیشتر از

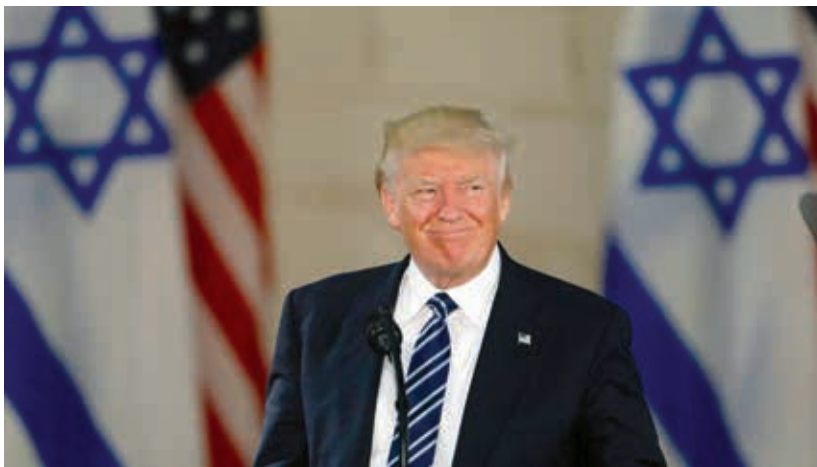
دیگر نشریات آمریکا به اخبار جهانی می پردازند و کشورهای دیگر از جمله ایران به مطالب آن ها استناد می کنند. واشنگتن پست و نیویورک تایمز و لس آنجلس تایمز از شناخته شده ترین آن ها هستند، اما در همین نشریات تنها دو تا پنج صفحه از نزدیک به صد صفحه مطالبشان به اخبار جهان می پردازند. بی دلیل نیست که رئیس کمیته روابط خارجی کنگره در زمان بوش و در اوج حمله به عراق نمی دانست در اسلام شیعه و سنی دو فرقه اند. اکثر دانشجویان من نمی دانند کاتولیک ها هم مسیحی هستند، لذا کمتر کسی از این جمعیت طرفدار ترامپ اصلاً نمی دانند برجام چیست و مسئله بر سر چیست. فقط در اثر تبلیغات ترامپ می دانند آمریکا با کشوری که کمتر هم می دانند کیست و کجاست قراردادی بسته که در آن سر او بامای بی عرضه و نالایق را کلاه گذاشته اند و با زرنگی بیلیاردها دلار پول آمریکا را به جیب زده اند، رقمی نزدیک به ۱۵۰ بیلیون دلار آن هم نقد. سپس ایران همین پول را به تروریست ها داده تا آمریکا و اسرائیل را نابود کنند.

**مخالفت با سازمان های جهانی:** این جماعت به طور کلی مخالف روابط بین الملل هستند و بر آن اند که همه سازمان های بین المللی به دنبال رابطه با آمریکا هستند تا کلاه سر آن بگذارند و در رأس آن ها سازمان ملل متحد و شعایب آن هستند. اینان، هم با پول آمریکا کیف می کنند و هم موقع رأی گیری مرتباً نمک حرامی می کنند و گاه علیه آمریکا موضع می گیرند و مرتب هم علیه اسرائیل مظلوم قطعنامه صادر می کنند و در این چند دهه اخیر هم مسلمانان بر این سازمان ها مسلط شده اند و

بیشترین لطمات تبلیغاتی را به آمریکای مسیحی و اسرائیل یهودی می زنند. بی دلیل نبود که نیکی هیلی، نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد، در جریان رأی گیری برای انتقال درباره محکوم کردن انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم با عصبانیت گفت اینکه نمی شود کشورها پول ما را بگیرند و مطابق میل ما رأی دهند. به همین سبب ترامپ با زیرکی مرتباً به سازمان ملل حمله می کند. به این ترتیب جای تعجب ندارد برای این گروه بزرگ از آمریکایی ها خروج از برجام نه تنها مسئله ای نباشد، بلکه از این بابت ترامپ را تحسین کنند که بیشتر غم منافع آمریکا را دارد تا آنکه مانند او بامای برای آنکه روشنفکر شناخته شود به این سازمان های نمک شناس باج بدهد.

**دشمنی با اسلام:** به طور کلی دانش آنان از ادیان جهان بسیار اندک است، در حدی که وقتی از بسیاری از آنان می پرسیم دین شما چیست می گفتند مسیحی، ولی وقتی می پرسیم کاتولیک هستید یا پروتستان می گفتند من مسیحی هستم. به عبارتی بیشتر آنان فکر می کنند مسیحیت هم یکی از فرقه های

**ترامپ به عنوان یک بازیگر سیاسی ماهر می داند که حیات سیاسی او بستگی کامل به حمایت نزدیک به ۴۰ درصد جامعه دارد؛ ۴۰ درصدی که بخش اصلی آن مسیحیان دست راستی و وطن پرستان متعصب نژادپرست و طرفداران داشتن اسلحه بدون هیچ محدودیتی هستند. اینان تقریباً همه جمهوریخواه هستند**



متفاوت پروتستان است؛ منتهی فرقه‌ای انحرافی. البته به‌ندرت یک امریکایی حتی نام ارتدکس را شنیده است. وقتی به آنان می‌گویی بسیاری از کشورهای مسیحی ارتدکس هستند باور نمی‌کنند. کسانی از آنان هم که در چند دهه اخیر و به‌دلیل انتخاب کندی درباره کاتولیک‌ها آگاهی پیدا کرده‌اند معتقدند آن‌ها مسیحی مورد قبول خدا نیستند و فرقه‌ای ضاله و انحرافی هستند و این را موعظه گران دینی‌شان مرتباً می‌گویند. با این سطح آگاهی طبیعی است که آنان از اسلام کمتر بدانند و لذا به‌آسانی ضد اسلام شوند.

در موقع نوشتن قانون اساسی آمریکا هر یک از ۱۳ ایالت، دین رسمی داشت که یک فرقه از پروتستان‌ها بود و دیگران از شرکت در انتخابات ممنوع بودند و در جواب کسانی که به این محدودیت غیردموکراتیک اعتراض می‌کردند می‌گفتند اگر آزاد بگذاریم، ممکن است یک کاتولیک یا حتی محمدی (اسلام را به این نام می‌شناختند) انتخاب شود و اساس دموکراسی مسیحی را به‌خطر بیندازد؛ لذا با کمی دقت متوجه می‌شویم میراث نفرت جنگ‌های صلیبی در درون فرهنگ این جامعه جا افتاده است بی‌آنکه لزوماً بدانند از چه متنفرند؛ مانند نفرتی که صفویه از اهل تسنن در درون فرهنگ ما جا انداخته‌اند. این نفرت از اسلام در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از واقعه یازده سپتامبر عمومیت بیشتر یافته و این نفرت جاهلانه در میان این جماعت چنان زیاد شده که برای دفاع از دیواری که ترامپ کشیدنش را در مرز مکزیک تبلیغ می‌کند از بسیاری از ایان می‌شنویم این دیوار بسیار لازم است تا جلو مهاجرت مسلمانان تروریست و دشمن قسم‌خورده آمریکا را بگیرد. در حالی هرکس با اندک آشنایی از منطقه می‌داند مسلمانان از مرز مکزیک به آمریکا نمی‌آید و با آنکه هیچ‌کس از این جماعت شاهدی از این مهاجرت ندارد، ولی بر اثر تبلیغات ضد اسلامی ترامپ این فرض تخیلی قوی و قوی‌تر شده است و چون ایران به‌عنوان یک کشور سرسخت اسلامی شناخته می‌شود، پس خروج از قراردادی که یک کشور مسلمان در اندیشه نابودی مسیحیت است کار ستایش‌برانگیزی است.

**حمایت کامل از اسرائیل.** می‌دانیم اسرائیل در مظلوم‌نمایی از توانایی بسیاری برخوردار است؛ لذا به‌آسانی مسئله هولوکاست را با خطر ایران مسلمان دشمن مسیحیت و یهودیت در هم آمیخته و طی چندین دهه کار تبلیغاتی فشرده به این جمعیت غافل از جهان قبولانده که ایران مسلمان نقشه تسخیر فلسطین و نابودی اسرائیل را دارد و باز می‌دانیم این مسیحیان در دفاع از اورشلیم، از یهودیان متعصب‌ترند تا آنجا که سرسخت‌ترین ساکنان شهرک‌های تازه‌ساز در زمین فلسطینیان هستند؛ زیرا آنان کشته شدن در راه حفظ اورشلیم از دست مسلمانان را شهادت در راه حضرت مسیح می‌دانند. آنان بر این باورند که مسیح زمانی دوباره به جهان برمی‌گردد و حکومت الهی را ایجاد می‌کند و دنیای را از کفر و ظلم نجات می‌دهد که اورشلیم به دست یهودیان بیفتد. البته بر این باورند مسیح که می‌آید از یهودیان می‌خواهد دست از دین خود بردارند و طبق کتاب مقدس به مسیح موعود ایمان بیاورند. از یهودیان عده‌ای چنین می‌کنند وعده‌ای از آنان که نمی‌پذیرند

مسیح آنان را می‌کشد. توجه شود مسئله آخرالزمان و بازگشت مسیح در میان اینان بسیار قوی‌تر از امام زمان در میان ما شیعیان است و هر چند وقت یک بار عده‌ای به پیش‌بینی آمدن آخرالزمان خودکشی‌های دسته‌جمعی می‌کنند و چندین فرقه آنان مرتب به در خانه‌ها می‌روند و مردم را به آمدن مسیح و فرارسیدن آخرالزمان هدایت می‌کنند. لذا با آنکه آنان بسیاری‌شان ضد یهود هستند و بسیاری از خاخام‌ها خطر اینان را به یهودیان گوشزد می‌کنند، ولی باز حمایت از اسرائیل مانند حمایت از مکه برای مسلمانان است. این حمایت چنان نقش‌آفرین است که تناهوها مدت‌هاست سیاست خود را بر جلب اینان حتی به قیمت از دست‌دادن حمایت یهودیان آمریکا متمرکز کرده است.<sup>۲</sup>

از این رو ترامپ فرصت طلبانه برای نشان دادن حمایت خود از اسرائیل، با وجود مخالفت جهانی، اورشلیم را پایتخت اسرائیل کرد و برای آنکه مسیحیان دست راستی را کاملاً راضی کند دو کشیش و اینجلیکن سرسخت را برای سخنرانی در افتتاح سفارتخانه آمریکا تعیین کرد که یکی از آنان به نام رابرت جفرز به نفرت از اسلام شهره است.

**رئیس‌جمهور گردن‌کلفت:** امریکاییان به‌طور کلی حاکم قدرتمند را دوست دارند، نه حاکمی که برای مراعات حقوق بشر از قدرت‌نمایی و سرکوب اجتناب کند؛ لذا کارتر را از بدترین رئیس‌جمهورها و ریگان را قهرمان همه تاریخ می‌شناسند؛ البته این امر از عوارض قدرتمند بودن است و ما هم برای نمونه نادرشاه را تجلیل می‌کنیم و بر قتل عام او در هند چشم می‌پوشیم.

در میان مسیحیان دست راستی عامل اعتقادات دینی این نظر را بسیار قوی‌تر می‌کند. اینان بر آن باورند که آمریکا سرزمین موعود است. وظیفه امریکاییان آن است که همه جهانیان را به دین مسیح بخوانند؛ البته اگر با تبلیغ بشود بهتر است، اما اگر لازم شد جنگ هم مجاز است. لذا آنان به‌شدت از داشتن ارتش نیرومند حمایت می‌کنند و همیشه یکی از موادی که در رأی دادن در نظر می‌گیرند درجه حمایت‌کنندگی از ارتش است و از همین زاویه بسیاری به‌شدت مخالف اوپاما بوده و هستند. ترامپ در مبارزات انتخاباتی‌اش بیشترین بهره را از این مسئله گرفت، حال هم مرتب از گردن‌کلفتی دولت‌ش می‌گوید و اینکه دنیا متوجه شده دوران سستی اوپاما به‌سر آمده و حال کسی در کاخ

سفید است که هر که به آمریکا چپ نگاه کند تاوان سنگینی می‌پردازد. در همین رابطه است که می‌گوید اگر برجام را قرارداد خوبی نمی‌داند مجبور به قبول آن نیست و آن را پاره می‌کند. بعد هم نه تنها ایران را سر جایش می‌نشانند، بلکه به اروپا هم نشان می‌دهد که چاره‌ای جز تبعیت از او ندارد. این قدرت‌نمایی چنان برای این جماعت سرخوشی می‌آورد که هر بار در سخنرانی‌هایش به آن اشاره می‌کند اینان عنان اختیار از دست می‌دهند و برای مدتی برایش کف می‌زنند و در حمایتش شعار می‌دهند. ضمن آنکه آنان چنان به قدرت آمریکا معتقدند که فکر می‌کنند هر که در مقابلش بایستد به‌زانو درمی‌آید. بی‌دلیل نبود که دونالد رامسفلد، وزیر دفاع دولت جرج دبلیو بوش در جنگ عراق، اروپا را مسخره کرد که پیر و فرسوده شده است. **معامله گر بزرگ:** ترامپ همیشه با غرور از دو ویژگی خود می‌گوید: یکی آنکه کاسب توانایی است و بهتر از هرکسی می‌داند چگونه به نفع خودش معامله کند؛ دوم آنکه او برد را به هر قیمتی می‌خواهد. وی به‌خوبی همین ویژگی‌ها را دربارہ همین جماعت ۴۰ درصدی نشان داد. وی پس از آنکه دید مردم بسیاری را به خود جذب کرده با هوش سرشار و فرصت‌طلبی متوجه شد که برای مبارزات انتخاباتی به سازمان مجهز و گسترده‌ای برای مبارزات نیاز دارد. آمریکا یک کشور جهان‌سوم نیست که یک رهبر کارزماتیک به‌توانی بتواند قدرت را از دست احزاب نیرومند و جانفاده بگیرد، اما این سازمان‌ها در اختیار دو حزب بزرگ امریکا است که وی علیه هر دو برخاسته است. وی حتی به‌عنوان کاندیدای حزب جمهوریخواه از قدرت سازمان‌دهی و بسیج حزبی نیز نمی‌تواند بهره‌چندانی بگیرد. پس باید سازمان دیگری را بیاید. این سازمان شبکه نیرومند مسیحیان دست راستی است. مجموعه‌ای که از سال ۱۹۷۹ و تقریباً هم‌زمان با انقلاب ایران با همه توان وارد سیاست شد. خفته‌ای که بیدارشدنش آمریکا را غافل کرد، درست مانند بیدار شدن روحانیت در ایران. این سازمان در طول نزدیک به چهار دهه نشان داده بود از قدرت بسیج بسیاری برخوردار است. در پیروزی ریگان نقش بزرگی داشت. غفلت بوش پدر او را که قهرمان جنگ عراق بود در برابر کینتون که نابغه بزرگ سیاست بود ناکام کرد. بوش پسر از خطای پدر آموخت و از این جماعت بهره بسیار گرفت و با اینکه از ناکامی‌اش در جنگ عراق بسیار ضعیف شده بود با



حمایت این جمع با موفقیت غیرمنتظره‌ای برای بار دوم هم انتخاب شد. در حمایت از او این جمع تنها ۳/۵ میلیون نفر داوطلب بسیج کرد تا در خانه نزدیک به ۱۰۰ میلیون امریکایی را بزند و آنان را برای حمایت از بوش بسیج کنند. ضمن آنکه رهبران دینی در کلیساها تبلیغ می‌کردند که اگر مسیح زنده بود به بوش رأی می‌داد و دادن رأی به او وظیفه دینی است. قدرت آنان تا بدان جا بود که سناتور مک کین با وجود آنکه سیاستمدار برجسته و آگاهی بود برای جلب رضایت مسیحیان دست راستی ناچار شد سارا پیلین را به معاونت برگزیند. خانمی که بسیار عوام‌پسند بود، اما آگاهی‌اش از جهان در حدی بود که مرتب رسانه‌ها او را مسخره می‌کردند؛ اما همین بی‌خبری‌اش از جهان این جماعت ناآگاه را بیشتر راضی می‌کرد، چون او را از جنس خودشان می‌دیدند. یکی از روحانیون طرفدار احمدی‌نژاد در پاسخ ناقدان احمدی‌نژاد که می‌گفتند او ماهی یک بار حمام می‌گیرد گفت بله به همین سبب مردم او را دوست دارند و از جنس خودشان می‌دانند؛ اما اشکال در آنجا بود که مک کین که یک سیاستمدار سکولار دارای اصول بود پیوندش با خانم پیلین و مسیحیان دست راستی ممکن نشد. ترامپ با مطالعه این جمع و تاریخ عمل‌شان به سراغ آنان رفت و معامله سودآور و موفق را جوش داد.

**معامله بزرگ ترامپ با او انجلیکن‌ها:** با سوابق ترامپ به‌جز چند تن از سران بزرگ و معتبر مسیحیان دست راستی چون فرانکلین گراهام و جری فاول جونور پذیرای او نبودند؛ اما آن‌ها دیدند بخش وسیعی از نیروهای آنان با آگاهی اندکی که از جهان دارند چون او را ضد نظام موجود می‌دیدند طرفدارش شده‌اند. گردن کلفتی که به آنان وعده بهشت می‌داد،

جلوگیری از آمدن مهاجران که رقیب شغلی آنان هستند، امریکایی قوی که دوباره سرور جهان می‌شود و مانند اوایما نیست که قدرت امریکا را در قدرت نظامی آن نداند و از جنگ تا حد ممکن پرهیز کند. اوایما از واقعیت جهان می‌گفت و ترامپ از جهان رؤیایی و طبق معمول این جماعت از آن وعده‌های شیرین بیشتر خوششان می‌آمد. تجربه‌ای که ما در مقطعی از انقلاب ایران شاهدش بودیم.

او به سران او انجلیکن گفت شما چهل سال است که نشان داده‌اید قدرت بسیج فوق‌العاده دارید. ریگان و بوش پدر در دور اول و بوش پسر را دو بار

رئیس‌جمهور کردید و چند بار مقامات بسیاری را از فرماندار و نمایندگان کنگره ایالتی و فدرال و بسیاری از مقامات محلی موردنظر خود را پیروز کردید، اما درنهایت به مقاصد اصلی خود نرسیدید؛ زیرا درست است که این مقامات به شما بسیار توجه می‌کردند، ازجمله شما را مرتب به کاخ سفید دعوت می‌کردند و

حتی در زمان بوش پسر کارمندان کاخ سفید در ساعت ناهارشان در جلسات آموزش کتاب مقدس شرکت می‌کردند و نطق‌های ایشان سرشار از اصطلاحات مذهبی شده بود و فرهنگ مذهبی بر فرهنگ سکولار غالب شده بود، اما وقتی پای اجرای قوانین دینی پیش می‌آمد، چون سیاستمداران حرفه‌ای و معتبر بودند خواسته اکثریت را بر خواسته‌های دینی ترجیح می‌دادند. ازجمله ریگان یک قاضی برای دادگاه عالی برگزید که موافق سقراطین بود یا جرج دبلیو بوش با تمام اعتقاد دینی‌اش برخلاف باور خود همجنس‌گرایی را غیرقانونی نکرد یا از اسرائیل بدون قید و شرط حمایت نکرد، ازجمله کشتار غزه را تأیید نکرد یا قوانین ضد مهاجرت و ضد اسلام را به تصویب نرساند.

ترامپ اضافه می‌کند در مقابل من هیچ اعتبار سیاسی ندارم و در قید اعتبار اخلاقی و سیاسی امریکا در عرصه بین‌المللی هم نیستم که مثلاً نگران خروج از معاهدات بین‌المللی درباره آلودگی محیط و گرم شدن زمین باشم؛ لذا اگر شما مرا به کاخ سفید بفرستید هر چه بخواهید اجرا می‌کنم. ازجمله از داشتن هر اسلحه‌ای با وجود این همه کشتار در داخل حمایت می‌کنم. مالیات‌ها را کم می‌کنم و دولت را کوچک می‌کنم. از مدارس خصوصی حمایت می‌کنم تا شما بتوانید فرزندان را با کمک دولت به مدارس مذهبی بفرستید و مانع آن شوید که نظام آموزشی سکولار مغز فرزندان شما را با فرضیه تکامل به‌جای خلقت شست‌وشو دهد. نظام آموزشی‌ای که مدعی است جهان بیلیون‌ها سال است که به‌وجود آمده و در پروسه تکامل چنین شده است درحالی‌که اکثر شما معتقدید طبق گفته خداوند در کتاب مقدس جهان ۱۰ هزار سال پیش خلق شده است و لذا گرمایش زمین یک دانش دروغین است که درست شده تا جلوی توسعه هرچه بیشتر صنایع امریکا را بگیرند. مسیحیان دست راستی این معامله را بسیار شیرین دیدند، لذا از او خواستند که مایک پنس را که یک مسیحی سرسخت است و در مقام فرماندار علیه همجنس‌گرایی جبهه گرفته است به معاونت برگزیند. به‌ویژه که او سارا پیلین ناآگاه نیست، بلکه راه و رسم حکومت کردن را می‌شناسد. به این‌سان جفتی مناسب شکل گرفت: یکی عوام‌فریبی که برنده شدن به هر قیمتی را می‌خواهد و دیگری معتقدی سرسخت که نحوه کار با کنگره و دیگر مقامات را بلد است؛ یکی پرهیاهو و مردم‌پسند و بدون اصول و دیگری سیاستمداری ساکت و به‌قول

معروف آب‌زیرکاه که می‌داند چگونه به ترامپ کمک کند تا خواسته‌های این جماعت برآورده کند.

**قبولاندن ترامپ بدنام به مسیحیان مؤمن:** اما هنوز یک مشکل اساسی بر سر راه بود و آن قبولاندن مردی به پیروان مؤمن خودشان که به بی‌اخلاقی، فساد مالی و فساد جنسی مشهور بود. تشویق مسیحیان که

بسیاری از آن‌ها صادقانه و با همه وجود به آموزش‌های کتاب مقدس و اخلاقیاتی که تبلیغ می‌کند به حمایت از شخصی که بیشتر اعمالش خلاف آموزش‌های دینی است. کسی که کازینو دار است و برنامه ملکه زیبایی را اداره می‌کند و ممیزه اصلی او کسب ثروت و قدرت به هر قیمتی است تا جایی که آشکارا از دادن محاسبات مالی‌اش می‌گریزد تا دروغ‌ها و تقلب‌های مالی‌اش بر ملا نشود، آن هم در کشوری که گریز از پرداخت مالیات نابخشوده‌ترین گناه است. چنین بود که آنان با یک نظریه دینی جدید و قرائتی تازه از کتاب مقدس این مشکل را حل کردند. این نظر می‌گوید خداوند گاه برای خیر مردم فرد گناهکار و فاسقی را به قدرت می‌رساند. ازجمله به‌زعم تورات، سلیمان نبی و داود نبی که یهودیان را به اوج قدرت رساندند زن‌باره بودند. به‌زعم تورات سلیمان حرمسرای بزرگی داشت و داود که برای تصاحب زن زیبای دوستش او را به جبهه جنگ فرستاد تا کشته شود یا هرود که تلاش فراوان کرد که مسیح نوزاد را بیابد و بکشد، اما همین گناهکار بزرگ یهودیان را به قدرت بسیار رساند؛ قدرتی که آنان را در برابر رومیان، دشمن یهودیان، حفظ کرد. یا خلق خوانشی از مسیحیت در ایام جنگ داخلی که برده‌داری را از نظر کتاب مقدس توجیه می‌کرد و کوکلاکس کلان را از میان مسیحیان مؤمن سفیدپوست ایجاد کرد.

بدین‌سان شاهدیم که دین هر جا وارد سیاست می‌شود، به‌جای آنکه سیاست را از آلودگی نجات دهد خود آلوده می‌شود و برای این آلودگی هم توجهات دینی لازم را پیدا کند. در اسلام هم با همین توجیه اوسفیان که دشمن سرسخت پیامبر بود تنها موقعی به اسلام گروید که پیامبر مکه را گرفته بود و او چاره‌ای جز تسلیم نداشت و چنان وارد قدرت شد که فرزندان این دشمن اسلام حاکمان امپراتوری اسلام شدند و اولاد پیامبر و بهترین صحابه او را که بیشترین مبارزات را در راه اسلام کرده بودند به دست این فرصت‌طلبان کشته شدند یا خانه‌نشین کردند.

### نتیجه

ترامپ به‌دلیل سیاست داخلی امریکا و نافع او در این رابطه از برجام خارج شد از این‌رو حاضر به کنار آمدن با سران اروپا نشد؛ زیرا برای هر سیاستمداری که در اندیشه بردن است اصل را بر حفظ پایگاه سیاسی‌اش می‌گذارد و الا ممکن است مانند گورباچف محبوب جهان شود، ولی با آوردن کمتر از ۱ درصد آرای مردم شوروی برای همیشه از قدرت کنار گذاشته شود. عربستان و اسرائیل با درک این امر با این موج همراه شدند و در راه پیروزی ترامپ هرچه توانستند کردند و هر دو روابط نزدیکی با مسیحیان دست راستی برقرار کردند. ناآگاهی از این شرایط داخلی امریکا سبب شده ایرانیان مرتباً آنچه از رسانه‌های غربی به آنان تلقین کرده‌اند بازگو کنند که علت اصلی خروج امریکا از برجام امریکا و اسرائیل ستیزی ایران و سیاست خارجی تنش‌آفرین و زیاده‌خواهی سیاسی آن و دخالت او در کشورهای همسایه است. ■

### پی‌نوشت:

۱. برای شناخت بیشتر اینان به مقالات این نویسنده تحت عنوان «مسیحیان دست راستی» به رسانه‌ها مراجعه شود.
۲. واشنگتن‌پست ۲۲ ماه مه

# نازی‌ها در آلمان چگونه به قدرت رسیدند؟

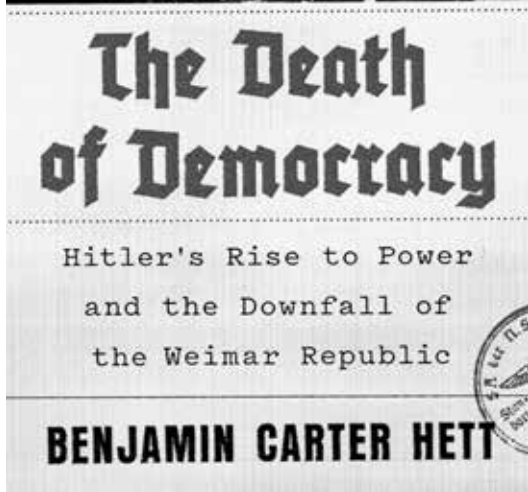
قوانینی که یک جمهوری را منسجم نگاه می‌دارد نشکنید، زیرا روزی خواهد رسید که به نظم نیاز خواهید داشت و مخالفانی را که به این قوانین احترام می‌گذارند نابود نکنید، زیرا روزی دل تنگ آن‌ها خواهید شد

آلمانی‌ها زمین‌های مورد نیاز خود را برای خودکفایی فتح خواهند کرد و سپس اقتصاد خود را در انزوا از سایر جهان به‌وجود خواهند آورد. آن‌چنان که گوبلز این مسئله را مطرح می‌کرد: «ما می‌خواهیم دیواری بسازیم، دیواری محافظ». هیتلر مدعی بود که تحولات جهانی‌سازی نتیجه نیروهای اقتصادی نبوده است، بلکه حاصل یک توطئه بین‌المللی یهودی است.

تیموتی اشنایدر،<sup>۱</sup> استاد تاریخ دانشگاه ییل است. کتاب آخر او با عنوان مسیری به سوی ضد آزادی: روسیه، اروپا، آمریکا به چاپ رسیده است. این مقاله از وی معرفی کتاب مرگ دموکراسی: ظهور هیتلر و زوال جمهوری وایمار<sup>۲</sup> نوشته بنجامین کارتر هت<sup>۳</sup> است.

تیموتی اشنایدر

برگردان: آیدین طوافی



جوزف گوبلز در حال سخنرانی در یک گردهمایی نازی

وقتی از ظهور نازی‌ها می‌پرسیم، [گویا] از زمانی می‌پرسیم که بسیار از ما دور است. ما اطمینان داریم که آلمانی‌های دهه ۱۹۳۰ تفاوت بسیاری با ما داشته‌اند و در نظر گرفتن خطاهای آن‌ها، ارجحیت ما را تأیید خواهد کرد، اما واقعیت خلاف این است. اگرچه بنجامین کارتر هت در کتاب مرگ دموکراسی: ظهور هیتلر و زوال جمهوری وایمار، تحقیقات بسیار خوبش دربارهٔ پایان حاکمیت قانون در آلمان، مقایسه‌ای را میان آلمان آن دوره و ایالات متحدهٔ امروزی انجام نمی‌دهد، اما آن فرض‌های آرامش‌بخش را نیز رد می‌کند. او دربارهٔ جنگی که در آن آلمانی‌ها دشمن‌اند صحبت نمی‌کند یا دربارهٔ جنایاتی که ما دربارهٔ ارتکاب نشدن به آن‌ها مطمئن هستیم توضیح نمی‌دهد. او ظهور هیتلر را به‌عنوان عصری از فروپاشی یک جمهوری به نمایش می‌گذارد که با معضلات جهانی‌سازی با ابزارهای نامناسب و رهبران لالیق روبه‌روست. او با نثری دقیق و تحقیقی مناسب، با طرح‌های جزئی مطلوب از شخصیت‌ها و بحث‌های موجز دربارهٔ نهادها و اقتصاد، این اتفاقات (پیدایش فاشیسم) را به ما نزدیک می‌کند. به نظر هت، نازی‌ها فراتر از هر چیز «یک جنبش اعتراضی ملی در مقابل جهانی‌سازی» بوده‌اند. حتی پیش از آنکه رکود بزرگ باعث نرخ بالای بیکاری در آلمان شود، تحولات اقتصاد جهانی فرصتی را برای سیاستمدارانی فراهم کرد که پاسخ‌های ساده [برای مسائل] داشتند. نازی‌ها در برنامهٔ ۱۹۲۰ خود اعلام کردند «اعضای ملت‌های خارجی (غیرشهروندان) از آلمان اخراج خواهند شد». پس از آن به خودکفایی پرداخته می‌شد:

هت، استاد تاریخ در کالج هاتر<sup>۴</sup> و مرکز فارغ‌التحصیلی دانشگاه شهری نیویورک، به‌دقت بحرانی اخلاقی را به تصویر می‌کشد که بر فاجعه‌ای اخلاقی مقدم بوده است. اگر یهودیان دربارهٔ آنچه در آلمان رخ داده بود مسئول بودند، آنگاه آلمانی‌ها قربانی بودند و اقدامات آن‌ها همواره دفاعی بود. مسئولیت‌ناپذیری سیاسی، از مثال ناگوار رئیس‌جمهور پاول فون هیندنبورگ<sup>۵</sup> پدید آمد. او به‌عنوان پیروز جنگی در جبهه شرقی جنگ جهانی اول مشهور بود، اگرچه به‌طور کامل لایق این اعتبار نبود. هیندنبورگ نمی‌توانست با واقعیت شکست در جبهه غربی در ۱۹۱۸ روبه‌رو شود و در نتیجه به گسترش این دروغ پرداخت که ارتش آلمان از یهودیان و سوسیالیست‌ها «از پشت خنجر خورده است». این ضعف اخلاقی به بیرون سرایت کرد. به‌محض پیروزی هیندنبورگ در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۲۵، آلمان به دام حساسیت بیش

از اندازه او درباره ادعایی افتاد که تاب بررسی موشکافانه نداشت. او باور داشت که تنها خود می تواند آلمان را نجات دهد، اما به واسطه ترس از آسیب به چهره خود، پیش قراول چنین اقدامی نمی شد. بدون داستان سرایی های خودساخته و خودنمایی های عجیب هیندنبورگ، بعید به نظر می رسد که هیتلر می توانست به قدرت برسد.

همان طور که هت با توانمندی نشان می دهد، نازی ها هنرمندان بی نظیری برای داستان سرایی مظلومانه بودند. هیتلر که به همراه یهودیان آلمانی در جنگ به خدمت پرداخته بود، این ایده را گسترش داد که یهودیان دشمنان داخلی هستند و احتمال پیروزی ارتش آلمان را در صورت خفه کردن بعضی از آن ها با گاز مطرح کرد. گوبلز از یورش گروه های ضربت برای حمله صریح به چپ ها استفاده کرد تا بتواند مدعی شود که نازی ها قربانیان خشونت کمونیست ها هستند. هیتلر به گفتن دروغ های بسیار بزرگ باور داشت تا بزرگی آن ها باعث اعتبار حداقلی آن ها شود. برنامه نازی ها پیش بینی کرده بود که روزنامه ها به جای گزارش دادن به «منفعت عمومی» خدمت خواهند کرد و به «جنگ قانونی» در مقابل مخالفانی متعهد شد که اطلاعاتی را منتشر کنند که خوشایند نازی ها نیست. آن ها به مخالفت با آنچه خود، «سیستم» می خواندند به رد پایه های آن در جهان واقعی پرداختند. با توجه به آنچه گفته شد، آلمانی ها افراد منطقی ذی نفعی نبودند، اما عضوی از قبیله ای بودند که می خواست از رهبری (پیشوا) پیروی کند.

بخش زیادی از این موضوع به فاشیسم ایتالیایی شبیه است، اما تلاش هیتلر برای تقلید از راهپیمایی رم توسط موسولینی به شکست انجامید. هنگامی که هیتلر تلاش کرد تا کودتایی را در ۱۹۲۳ به انجام برساند، او و نازی ها به راحتی شکست خوردند و او به زندان محکوم شد، جایی که در آن کتاب نبرد من را به رشته تحریر درآورد. به نظر هت، ظهور انتخاباتی نازی ها در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ ارتباط کمتری با ایده های مشخص هیتلر و بیش از آن به گشایش فضای سیاسی ارتباط داشت. **نازی ها خلا میان نمایندگان کاتولیک حزب مرکزی و طبقه ای از کارگرانی را که به سوسیالیست ها یا کمونیست ها رأی داده بودند، پر کردند.** هت تأکید می کند حامیان اصلی آن ها پروتستان های حومه شهر یا شهرهای کوچک بودند که خود را قربانیان جهانی سازی تصور می کردند.

آیا نازی ها از طریق انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیدند؟ در آلمان دهه ۱۹۳۰، مانند هر جای دیگر، انتخابات با وجود تغییر معنای آن ادامه یافته بود. این واقعیت که نازی ها از خشونت برای مرعوب کردن دیگران استفاده می کردند به این معناست که انتخابات به معنی واقعی آزاد نبود. همچنین سیستم را قدرتمندانی که هیچ استفاده ای برای دموکراسی یا برای افراد دموکرات نداشتند، به نفع نازی ها دستکاری کرده بودند. **نازی ها با هیچ معیاری خدمت گزاران صنعت آلمان یا ارتش آلمان نبودند، اما هت معتقد است که هم تجار و هم افسران در اواخر دهه ۱۹۲۰ به تشکیل لابی هایی برای نابودی جمهوری و سنگربانان اصلی آن، یعنی سوسیال دموکرات ها پرداختند.** آن ها تمایل داشتند منافع خود در حقوق های پایین و مخارج بیشتر نظامی را با منافع ملت آلمان به طور کلی اشتباه بگیرند. این موضوع باعث تسهیل نگاه به سوسیال دموکرات ها به عنوان نیروی خارجی و متخاصم شد.



اخیراً در کتابی با عنوانی مشابه چگونه دموکراسی ها می میرند،<sup>۱</sup> دنیل زیلات و استیون لوتسکی،<sup>۲</sup> دانشمندان علوم سیاسی، مطرح کرده اند که قاتلان دموکراسی کار خود را با به کارگیری قانون علیه خود قانون آغاز می کنند. قوانین اساسی زمانی شکسته می شوند که رهبرانی با انگیزه های بیمار به عمد آسیب پذیری های قانون را آشکار می کنند. این مسئله، به خصوص در آلمان ۱۹۳۰ رخ داد، انحلال مجلس رایشستاگ، تعیین صدراعظمی جدید و فرمان حکومتی به شکل فنی در حدود اختیارات رئیس جمهور

هیندنبورگ بود. به هر حال با تغییر یک شرایط خاص در قانون، او دولت آلمان را به محفلی نفرت انگیز و جدا افتاده از جامعه تبدیل کرد. با وجود رکود بزرگ، دولت متکی بر رئیس جمهور دلیلی برای تفکر خلافتانه درباره سیاست نداشت. **رأی دهندگان به دو سمت افراطی نزدیک شدند: به سوی کمونیست ها و بیش از آن به سوی نازی ها. نازی ها از فرصتی که افرادی ایجاد کرده بودند استفاده کردند و توانستند یک جمهوری را با کمبود بصیرت نسبت به آنچه در آینده رخ خواهد داد نابود کنند.**

**وقتی انتخابات در ۱۹۳۲ انجام شد، هدف آن نه تنها تحکیم دموکراسی نبود، بلکه به نابودی کشاندن جمهوری بود.** هیندنبورگ و مشاورانش، نازی ها را به عنوان گروهی توانمند برای ایجاد اکثریتی در [طیف] راست یافتند. آن چنان که هت ذکر می کند، انتخابات «راه حلی» بود برای بحرانی ساختگی که «توسط طیف راست سیاسی به وجود آمده بود که می خواست بیش از نیمی از جمعیت را از داشتن نمایندگی سیاسی منع کند و حتی متعادل ترین سازش ها را نمی پذیرفت». این موضوع به اذهان اردوگاه رئیس جمهور خطور نکرده بود که نازی ها هم می توانند به خوبی آن ها عمل کنند یا اینکه رهبر نازی ها می تواند از کنترل آن ها خارج شود. در نتیجه تمهیدات سست محافظه کاران با رؤیاهای خشونت بار نازی ها روبه رو شد. در رأی گیری ژوئیه، نازی ها ۳۷ درصد آرا و در رأی گیری نوامبر ۳۳ درصد آرا را خود کردند و هیتلر در ژانویه ۱۹۳۳ صدراعظم شد. چند هفته بعد، هیتلر بهانه آتش سوزی رایشستاگ را برای تصویب لایحه ای استفاده کرد که در عمل جایگزین قانون اساسی شد.

هیندنبورگ در ۱۹۳۴ با باور به اینکه آلمان و اعتبار خود را نجات داده است از دنیا رفت. در حقیقت او شرایط را برای وحشت بزرگ عصر مدرن فراهم کرد. کتاب هت به طور ضمنی، محافظه کاران را خطاب قرار می دهد. او کتاب خود را به جای پرسش از اینکه چگونه [طیف] چپ می توانست هیتلر را متوقف سازد، با اشاره به محافظه کارانی که به ظهور هیتلر کمک و سپس نظرشان را عوض کرده اند و علیه او نقشه کشیده اند، به پایان می رساند. با پیروی از تحقیقات اخیر راینر اورت،<sup>۳</sup> هت متذکر می شود که شب دشمن های بلند، قتل عام ژوئن ۱۹۳۴، به طور کلی علیه همین مخالفان طیف راست هدایت شده بود.

نتیجه گیری ها برای محافظه کاران امروز به وضوح روشن است: **قوانینی که یک جمهوری را منسجم نگاه می دارد نشکنید، زیرا روزی خواهد رسید که به نظم نیاز خواهید داشت و مخالفانی را که به این قوانین احترام می گذارند نابود نکنید، زیرا روزی دل تنگ آن ها خواهید شد.**<sup>۴</sup>

**چشم انداز ایران:** آقای تیموتی اشناپدر و آقای هت، به خوبی عناصری را که می تواند فاشیسم دهه ۱۹۳۰ را شکل دهد بررسی کردند و نتیجه می گیرند در زمان حال هم فرآیندی از این عناصر در حال فعالیت اند. می توان نتیجه گرفت ترامپ در امریکا، هم با جهانی سازی مخالف است هم با مهاجران و هم سیاست های ناسیونالیستی افراطی و استناتگرایی امریکایی را دنبال می کند. از سوی دیگر نتوانی ها در آخرین انتخابات آلمان، ۱۳ درصد آرای مردم را به دست آوردند. در حالی که در انتخابات قبلی، ۳ درصد آرا را داشتند. در خاور نزدیک می بینیم اسرائیل که قبلاً مدعی بود: «جمعیت ۴ میلیونی میان ۱۰۰ میلیون عرب وحشی محاصره شده ایم.» حال مدتی است ماهیت خود را روشن کرده و تانیا هو گفت هر نقشه راهی که هویت یهودی اسرائیل را مخدوش کند باطل است و اکنون می بینیم در پارلمان اسرائیل، با ۶۲ رأی موافق و ۵۵ رأی مخالف قانون امنیت تصویب شد که قانون مادر تلقی می شود. بدین معنا که جاودانگی حاکمیت یهودی و خلوص نژادی را به دنبال دارد. هیتلر با طرد یهودی ها می خواست به خلص سازی نژادی پردازد و اکنون صهیونیست ها در اسرائیل می خواهند با خلص سازی نژادی، ۱۵ میلیون شهروند فلسطینی را پاک سازی کنند.

**پی نوشت:**

1. Timothy D. Snyder
2. The Road to Unfreedom: Russia, Europe, America.
3. THE DEATH OF DEMOCRACY; Hitler's Rise to Power and the Down-fall of the Weimar Republic
4. Benjamin Carter Hett
5. Hunter College
6. Paul von Hindenburg
7. Storm Troopers
8. How Democracies Die
9. Daniel Ziblatt
10. Steven Levitsky
11. Rainer Orth



## ضربات بی‌شمار ترامپ به صلح جهانی

خروج ترامپ از برجام ضربه سنگینی به کلیت موضوع «عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای» در جهان است؛ زیرا این توافق از بالاترین استانداردهای شفافیت و راستی‌آزمایی در برنامه هسته‌ای برخوردار است. ترامپ در سخنرانی ماجراجویانه خود درباره خروج از برجام به ادعاهای بی‌اساس نتانیاها، نخست‌وزیر اسرائیل، استناد کرده و مدعی نقض برجام توسط ایران شد؛ اما ترامپ این واقعیت را نادیده گرفت که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و دبیر کل سازمان ملل از ژانویه ۲۰۱۶ تاکنون مستمراً تأیید کرده‌اند که ایران به تمامی تعهدات برجامی خود به‌طور کامل عمل کرده است. در حقیقت ترامپ نهادهای بین‌المللی مسئول در مورد عدم اشاعه را خوار کرد، ضمن اینکه به نصیحت‌های متحدان اروپایی خود هم وقعی نگذاشت.

ترامپ با خروج از برجام، به شانس‌سازی خاورمیانه از سلاح‌های هسته‌ای نیز ضربه زد؛ زیرا با منطقی‌کردن اصول برجام و شکل دادن همکاری‌های منطقه‌ای در زمینه برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای بر اساس اصول برجام، جهان می‌توانست گام بلندی به سوی عاری‌سازی خاورمیانه از سلاح‌های هسته‌ای بردارد.

ترامپ همچنین با این اقدام خود شانس بالقوه همکاری‌های بعدی بین ایران و آمریکا در مورد سایر موضوعات خلع سلاحی و نیز حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای را از بین برد. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر عالی ایران، قبلاً اشاره کرده بود که با اجرای درست تعهدات برجام توسط آمریکا، شانس گفت‌وگو درباره سایر مسائل به‌وجود خواهد آمد. بعد از توافق هسته‌ای، ایران به گفت‌وگوهای صلح سوریه دعوت شد که از آن زمان به بعد پیشرفت‌هایی در کاهش درگیری‌ها مشاهده شده است.

سخنرانی ترامپ در مورد اعلام خروج از برجام، در حقیقت یک اعلان آشکار درباره سیاست «تغییر رژیم در ایران بود زیرا که او تصریح کرد با تمام ظرفیت به تقابل آمریکا با ایران خواهد پرداخت. این رویه شانس هرگونه تعامل دو کشور را نابود کرده و باعث رادیکالیزه شدن سیاست‌های ایران علیه آمریکا خواهد شد. مسیری که ترامپ در پیش گرفته، موجب تشدید خطرناک تخلفات با ایران است، روندی که می‌تواند به جنگ ختم شود، جنگی که هزینه آن بسیار گسترده‌تر از هزینه‌های آمریکا در جنگ عراق خواهد بود.

منبع: گزارش ایسنا از مقاله موسویان در بولتن اتمی دانشمندان

آمریکا

تاریخ: ۲۱ اردیبهشت ۹۷

## تبعات استراتژیک ترک برجام

سید حسین موسویان: ... با لغو برجام توسط آمریکا و در صورت عدم اقدام اروپا در تأمین تعهدات اقتصادی پیش‌بینی شده در برجام، ایران به سمت قدرتهای رقیب سیاسی غرب همچون روسیه و چین خواهد رفت، کما اینکه رئیس‌جمهور قبلی، محمود احمدی‌نژاد، هم همین تلاش را کرد. او آمادگی ایران برای توقف غنی‌سازی ۲۰ درصد در صورت تأمین سوخت راکتور تهران را اعلام کرد، کوهنوردان آمریکایی متهم به جاسوسی را آزاد کرد و از طرح گام‌به‌گام روسیه در مورد حل بحران هسته‌ای استقبال کرد که بسیار مشابه برجام بود. ... متحدان منطقه‌ای ایران در عراق و لبنان و افغانستان و فلسطین و یمن که از مشروعیت‌ها و مقبولیت‌های گسترده مردمی نیز برخوردارند، تلاش‌های ضد ایرانی آمریکا در منطقه را برنمی‌تابند. ...

منبع: مجله فارین افروز آمریکا برگرفته از خبر آنلاین

تاریخ: ۲۲ اردیبهشت ۹۷

## متحدان عرب آمریکا علیه ارتش سوریه

... دولت قانونی سوریه از کشورهای روسیه و ایران دعوت کرده که با تروریست در کشورش بجنگند. ۱۱۰ هزار تروریست را متحدان عرب آمریکا سازمان‌دهی کرده‌اند و به داخل سوریه اعزام شده‌اند تا با ارتش و سازمان‌های امنیتی این کشور جنگیده و حکومت را ساقط کنند.

منبع: خبر آنلاین از مصاحبه داغ بی‌بی‌سی با موسویان  
تاریخ: ۲۸ اردیبهشت ۹۷

## دعوا بر سر اسرائیل است

... آمریکا، عربستان و اسرائیل نمی‌توانند نقش و جایگاه ایران در منطقه را تحمل کنند؛ بنابراین دست به یک سازمان‌دهی گسترده منطقه‌ای و جهانی برای مقابله با آن زدند که طبیعتاً درون این سیاست، تنش نهفته است. اینجا نمی‌توانیم دولت آقای روحانی یا مجموعه نظام را مقصر بدانیم... دعوای جدید ما با آمریکا درباره موضوع هسته‌ای نیست. نباید پادمان برود دعوا الآن بر سر مسائل منطقه است.

منبع: روزنامه ایران  
تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ۹۷

## پاسخی به دوازده شرط پمپئو

سید حسین موسویان: «مایک پمپئو وزیر خارجه آمریکاییستی از خواسته‌های آمریکا از ایران با تهدید شکست ایران را ارائه کرد. مواضع جنگجویانه وی یک هفته پس از خروج ترامپ از برجام چیزی به‌جز تقاضای تسلیم محض ایران نبود. او گفت که تحریم‌ها مجدداً تأثیرگذاری کامل بازخواهند گشت و ایران باید بداند که این تازه اول کار است.

اولین درخواست پمپئو این بود که ایران باید همه جنبه‌های نظامی فعالیت‌های هسته‌ای قبلی‌اش را به آژانس اتمی اعلام کند. درحالی که طبق برجام، موضوع ابعاد احتمالی نظامی برنامه هسته‌ای ایران بعد از سال‌ها رسیدگی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی شامل بازرسی از سایت‌های نظامی ایران، ارزیابی و جمع‌بندی نهایی حاصل و پرونده آن نیز توسط آژانس بسته شد.

دومین درخواست پمپئو در مورد توقف غنی‌سازی و آب‌سنگین ایران نیز مخالف پیمان عدم اشاعه (ان. پی. تی) است زیرا طبق این معاهده کشورهای عضو حق بهره‌مندی از تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای شامل غنی‌سازی را دارند و به همین دلیل هم ایران همچون ژاپن و آرژانتین و برزیل، غنی‌سازی مشروع و قانونی دارد. ضمن اینکه برجام و مصوبه شورای امنیت سازمان ملل هم این حق ایران را به رسمیت شناخته است.

سومین درخواست پمپئو درباره دسترسی بدون قید و شرط آژانس است. بر اساس برجام، ایران بالاترین استانداردهای شفافیت در برنامه هسته‌ای را پذیرفته است که شامل پادمان، پروتکل الحاقی و ترتیبات فرعی کد ۳.۱ است و طبق نرم‌های بین‌المللی استاندارد بالاترین هم وجود ندارد.

چهارمین مورد پمپئو اینکه ایران باید توسعه برنامه موشکی بالستیک و پرتاب موشک‌هایی که قابلیت حمل سلاح هسته‌ای دارند را متوقف کند. درحالی که اساساً ایران توان موشکی با قابلیت حمل سلاح هسته‌ای ندارد. برنامه موشکی ایران از آن زمان شکل گرفت که ایران قربانی موشک‌های صدام شد و ناچار به دفاع بود. در تاریخ معاصر، هیچ ملتی به اندازه ایرانی‌ها قربانی موشک نبوده است. توان موشکی ایران برای ایجاد بالانس با توان موشکی عربستان و اسرائیل و برای بازدارندگی حمله احتمالی نظامی آمریکا، ضروری است.

پنجم اینکه پمپئو خواسته که ایران تمامی شهروندان آمریکایی را از زندان آزاد کند. این خواسته همان قدر غیرمشروع است که ایران از آمریکا بخواهد همه اتباع ایرانی زندانی در آمریکا را آزاد کند.

ششم اینکه پمپنو مدعی شد که ایران باید به اصطلاح حمایت از «گروه‌های تروریستی مثل حزب‌الله و حماس را متوقف کند». حماس و حزب‌الله هر دو طی انتخابات آزاد مردمی در فلسطین و لبنان رأی آورده‌اند و لذا پایگاه مشروع مردمی دارند؛ به‌ویژه اینکه حزب‌الله در انتخابات اخیر لبنان پیروزی چشمگیری داشت. لذا خواست پمپنو در تضاد با خواست مردم لبنان و فلسطین است و نه ایران.

اما راجع به موضوع تروریسم واقعیت این است که اولاً، آقای ترامپ در دیدار اخیر خود با امیر قطر رسماً اعتراف کرد که عربستان و امارات و قطر هر سه متحد امریکا، حامی تروریسم بوده‌اند و ثانیاً، نخست‌وزیر سابق قطر هم اعتراف کرد که امریکا و متحدان عربش از گروه‌های تروریستی در سوریه حمایت کرده‌اند.

هفتمین خواست پمپنو این بود که ایران به حاکمیت عراق احترام گذاشته و اجازه دهد که نیروهای بسیجی مردمی عراق، خلع سلاح شوند. این خواسته امریکا نیز خلاف واقعیت است زیرا این امریکاست که هزاران سرباز به همراه پایگاه نظامی در عراق دارد و ائتلاف هادی عامری، فرمانده نیروهای مردمی عراق، نیز در انتخابات مردمی اخیر این کشور به پیروزی بزرگی دست یافت. ضمن اینکه مقامات نظامی عراق هم تأکید کرده‌اند که بدون ایران، بغداد به دست داعش سقوط کرده بود؛ اما مخالفت پمپنو با نیروهای مردمی عراق که تنها شیعه هم نیستند، مخالفت با فتوی مرجعیت شیعه عراق، آیت‌الله سیستانی نیز هست. لذا این خواسته هم در تضاد با خواست مردم عراق است و نه ایران.

هشتم اینکه پمپنو خواست که ایران با ختم حمایت از حوثی‌ها، از یک راه حل مسالمت‌آمیز برای حل بحران یمن حمایت کند. از آغاز تجاوز نظامی عربستان به یمن، که طبق ارزیابی سازمان ملل فاجعه‌بارترین مصیبت انسانی معاصر را موجب شده، ایران خواستار راه حل سیاسی بوده است. آقای ظریف وزیر خارجه ایران، در آوریل ۲۰۱۵، طرح چهار ماده‌ای صلح یمن را پیشنهاد کرد.

در پاسخ به نهمین تقاضای پمپنو در مورد خروج ایران از سوریه اینکه نیروهای ایران و روسیه بر اساس درخواست دولت قانونی سوریه در این کشور حضور دارند و طبق مقررات بین‌المللی حضور نیروهای امریکایی در سوریه غیرقانونی است زیرا دولت سوریه مخالف است. ضمن اینکه خواسته پمپنو مغایر حق حاکمیتی دولت سوریه و تلاش دمشق در مبارزه با تروریسم است.

پمپنو در دهمین خواسته خود ایران را متهم به حمایت از طالبان و القاعده در افغانستان کرده و خواستار توقف آن شده است که کلیت این ادعا دروغ است. ایران سال‌ها با القاعده و طالبان جنگیده و این دو گروه وابسته به امریکا و عربستان هم طبق اظهارات رسمی خانم هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت امریکا، در سال ۲۰۱۱، توسط امریکا و متحدانش ایجاد شدند.

وزیر خارجه امریکا همچنین در یازدهمین خواسته خود خواستار توقف حمایت نیروی قدس سپاه پاسداران ایران از به اصطلاح تروریسم شده است. مأموریت نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران دقیقاً مثل مأموریت نیروی سنتکام امریکاست با این تفاوت که عملیات نیروی قدس برای حفظ امنیت مرزها و منافع ملی ایران در منطقه خودش است درحالی که عملیات نیروی سنتکام امریکا هزاران مایل خارج از مرزهای خودش بوده و دخالت در منطقه خاورمیانه است.

و بالاخره دوازدهمین خواست پمپنو اینکه ایران باید به تهدید همسایگانش پایان دهد که بیشترشان هم‌پیمان امریکا هستند. ظاهراً آقای پمپنو تاریخ را فراموش کرده که این صدام، رهبر یک کشور عربی بود که با حمایت امریکا و متحدانش به ایران تجاوز کرد و صدها هزار ایرانی را به خاک و خون کشید. حقیقت دوم هم اینکه این امریکاست که با حملات نظامی به کشورهای منطقه همچون عراق و افغانستان و لیبی، منطقه را بی‌ثبات و غرق در بحران کرده است.

لیست خواسته‌های دوازده گانه پمپنو تکرار سیاست‌های چهل ساله امریکا در مورد ایران است که قبلاً آزمایش شده و شکست خورده، منطقه را بی‌ثبات کرده، نتیجه معکوس داشته و چیزی هم به‌جز خودزنی عاید امریکا نکرده است. خواسته‌های غیرعملی او چیزی به‌جز سیاست تغییر رژیم در ایران نیست که نتیجه آن مرگ دیپلماسی و مسیر جنگی خانمان‌سوز است. امروز جهان به دیپلماسی نیاز دارد. بحران هسته‌ای ایران تنها بحران در منطقه بود که از طریق دیپلماسی حل شد. باید از این مدل برای حل سایر بحران‌ها استفاده کرد.

**منبع: گزارش ایسنا از پایگاه خبری-تحلیلی لوبلاگ امریکا**  
**تاریخ: ۲ خرداد ۱۳۹۷**

### نقش ۳ میلیارد در صهیونیست علیه ایران و فلسطین

منابع موقی می‌گویند ۳ میلیارد صهیونیست با نام‌های شلدون ادلسون، پل سینگر و برنارد مارکوس از برنامه‌های اخیر ترامپ-تتائهاو در انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به

بیت‌المقدس و همچنین سرکوب فلسطینی‌ها و اقدامات جنگی علیه ایران حمایت می‌کند. همچنین مایکل دوبوویتز، مدیر افراطی «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» در امریکا و رهبری اسرائیل علیه ایران، حقوق سالانه‌اش ۶۰۰ هزار دلار است، درحالی که در مقام مقایسه رئیس‌جمهور امریکا ۴۰۰ هزار دلار در سال است.

### پیام روسیه به اسد: ایران از جنوب روسیه خارج شود از شما حمایت می‌کنیم

... عبدالباری عطوان، سردبیر نشریه الرأی الیوم: «بمباران پایگاه‌های نظامی [جبهه مقاومت] در شرق سوریه، پیام هشدارآمیز خونین امریکا در مورد عملیات بزرگ درعا بود.» به گفته او: «اخبار می‌گوید حمایت روسیه (نام‌محدود) خواهد بود؛ اما مشروط بر خروج ایران از جنوب سوریه است.» عطوان در این مقاله به دیدار هفته گذشته بشار اسد و ولادیمیر پوتین در سوچی اشاره کرده و هدف دیدار را «اطمینان از حمایت مسکو از ارتش سوریه برای تداوم عملیات‌ها تا درعا» اعلام می‌کند. پوتین نیز در این زمینه قول مساعد داده؛ اما هرگونه حمایت را به «عدم مشارکت و حتی حضور نیروهای نزدیک به ایران در مناطق عملیاتی دانسته است!»

... فراتر از آن نیز عنوان کرده که در صورت حضور ایران در جنوب سوریه، جامعه جهانی اجازه ثبات و استقرار در این منطقه را نخواهد داد و این موضوع می‌تواند به چالش اساسی برای دمشق تبدیل شود.»

**منبع: امتداد**

**تاریخ: ۶ خرداد ۱۳۹۷**

### متمم لایحه مجلس نمایندگان امریکا علیه جنگ با ایران

بنا به عرف در کنگره امریکا خیلی متداول است که متمم‌های مرتبط یا غیر مرتبط را به لایحه‌های چسبانند.

روز پنج‌شنبه ۲۴ مه برابر با ۳ خرداد، مجلس نمایندگان امریکا یک متمم بر لایحه NDAA را به تصویب مجلس نمایندگان رساند (یادآوری می‌شود که کنگره، مجموعه هر دو مجلس نمایندگان و مجلس سنا است). به‌طور مشخص، متن متمم لایحه می‌گوید که اکنون پرزیدنت ترامپ اجازه جنگ نظامی با کشور ایران را ندارد. از آنجا که نمایندگان جمهوری خواه در هر دو مجلس اکثریت دارند تا حدودی جای تعجب است که این متمم تصویب شد.

نمایندگان امیدوارند که این متمم مورد تصویب مجلس سنا نیز قرار گیرد.

چند نماینده به‌طور فعال پیگیر این متمم بودند: آقای Keith Ellison دموکرات از ایالت مینه‌سوتا، خانم Babara lee دموکرات از ایالت کالیفرنیا، Ro Khanna دموکرات از کالیفرنیا، خانم Jan Schakowsky دموکرات از ایلی نوی، آقای Jim McGovern دموکرات از ماساچوست و آقای Walter Jones جمهوریخواه از ایالت نورث کارولینا. NADD: National Defense Authorization (لایحه‌ای است که به بودجه وزارت دفاع می‌پردازد).

**منبع: مطبوعات امریکا**

**چشم‌انداز ایران:** با وجود اینکه اکثریت سنا و مجلس نمایندگان به دست جمهوری‌خواهان است این سؤال مطرح است که چگونه مجلس نمایندگان این متمم را علیه ترامپ تصویب نموده. توضیح اینکه ترامپ تاکنون ۴۲ نفر از همکاران انتخاب‌شده‌اش را از کاخ سفید کنار زده و این هم در حالی است که آن‌ها از تندرهای امریکا هستند و هر نفر از آن‌ها پایگاه‌هایی بین جمهوری‌خواهان دارند که طبعاً واکنش‌هایی نشان خواهند داد. به‌نظر می‌رسد اقدام مجلس نمایندگان درباره متمم، نشان مخالفت امریکا با جنگ است. همان‌طور که در شماره‌های گذشته چشم‌انداز ایران آمده است به‌قول پال کروگر، اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل در صورت جنگ، امریکا قادر به لجستیک اقتصادی جنگ نخواهد بود. هم‌چنین ژنرال دمپسی، فرمانده ارتش امریکا در زمان اوباما، در مقابل کنگره گفت ۸۰ درصد نظامیان امریکا تمایلی به جنگ ندارند. روزنامه نیویورک تایمز در نظرخواهی یا نظرسازی‌ها نشان داد مردم امریکا هم تمایلی به جنگ ندارند. اخیراً برنی ساندرز، کاندیدای ریاست‌جمهوری امریکا در انتخابات سال ۲۰۱۶، گفت مردم امریکا به‌هیچ‌وجه تمایل به جنگ ندارند و امثال جان بولتون که فاجعه جنگ عراق را ایجاد کرده است می‌خواهد این فاجعه را درباره ایران تکرار کند. باید یادآور بود هم‌زمان کابینه جنگی اسرائیل اختیار حمله اسرائیل به کشوری دیگر را از او گرفت و آن را مشروط به اجماع کابینه جنگی کرد. البته می‌دانیم مسئولان امنیتی اسرائیل بارها مخالف جنگ با ایران بوده‌اند. گویا عقلای تندورها

نگران اقدامات بدون پشتوانه جنگ طلبان یعنی مثلث ترامپ-بولتون-پمپو هستند. می‌توان نتایج را هم به این مثلث اضافه کرد. طبیعی است اقدامات افراطی ترین‌ها مانند ترامپ و نتانیاهو در خاورمیانه نیز جواب نخواهد داد، چرا که آن‌ها حزب‌الله لبنان را تروریست می‌نامند درحالی که انتخابات لبنان نشان داد مردم لبنان حزب‌الله را قبول دارند. انتخابات عراق هم باب‌طبع تدریجی‌ترین‌ها نبود.

## بمب خبری جدید ترامپ

...همچنان معتقدم که طرح ترامپ با آنچه نتانیاهو در پی آن است؛ تفاوت جدی خواهد داشت و طمع راست‌گرایان افراطی در اسرائیل را برای بلعیدن کرانه باختری به باد خواهد داد...

منبع: @ahmadzeidabad

## می‌توانیم موج ترامپ را پشت سر بگذاریم

معاون سیاسی دفتر رئیس دولت اصلاحات، دکتر حسین واله می‌گوید: درباره موضع اروپا نسبت به برجام دو نگرش در کشور دیده می‌شود. یک نگرش می‌گوید اروپاییان تفاوتی با آمریکا ندارند و ادای پلیس بد و پلیس خوب را درمی‌آورند.

نگرش دوم معتقد است اروپا با آمریکا واقعاً تفاوت منافع و مسائل و خط‌مشی دارد و امروزه نظام منافع فراملی و اتحادهای فراملیتی جانشین نظام ملت-دولت شده است.

هنر ما این است که بتوانیم از شکافی که بین قدرت‌های بزرگ پدید می‌آید به نفع خودمان استفاده کنیم. نباید خیال کنیم که ما قدریم قدرت‌های بزرگ را به خاطر منافع خودمان به جان هم بیندازیم. ایران در بدترین وضعیت طی چهل سال اخیر قرار دارد؛ اما این به خاطر برجام و آمریکا نیست. بلکه به خاطر سیاست‌های داخلی است. در سطح بین‌المللی، وضع ایران خیلی بهتر از دور دوم آقای احمدی‌نژاد است. اجماع بین‌المللی علیه ایران وجود ندارد. اراده سیاسی نسبتاً محکمی نزد برخی قدرت‌های بزرگ مانند آلمان و فرانسه برای کار با ایران در زمینه‌های مختلف وجود دارد که در آن زمان نبود. ایران از این‌گونه عبور خواهد کرد اما بسته به راهبردی که اتخاذ می‌شود هزینه این عبور متفاوت خواهد بود و بستگی به بازی بازیگران در سیاست داخلی دارد. اگر راهبرد تدافعی بر پایه بسیج مشارکت‌جویانه امکانات و توان ملی طراحی شود و ارکان حکومت نیز دقیقاً ذیل همان اصول عمل کنند و هیچ‌کس از جنگ اقتصادی جاری آمریکا ایزاری برای پیشبرد برنامه خود نسازد، آنگاه ایران با کمترین هزینه بر این چالش فائق خواهد آمد. راهبردهای دیگر هزینه سنگین‌تر دارند.

سه‌شنبه ۸ خرداد ۱۳۹۷. خبرآنلاین

## طرح روسیه و اسرائیل برای حل بحران سوریه

سید حسین موسویان در گفت‌وگو با ایلنا، درباره وضعیت پیش‌رو در سوریه و یمن و احتمال معامله پشت‌پرده میان اسرائیل و روسیه گفت: از کارشناسان مطلع اروپایی شنیدم که اسرائیل و روسیه در حال مذاکره در مورد نهایی کردن طرحی در مورد حل بحران سوریه هستند که بر مبنای آن:

۱. فشار اسد در قدرت بماند.
۲. به حضور نظامی ایران و حزب‌الله در سوریه خاتمه داده شود.
۳. اسرائیل به حملات نظامی خود به سوریه خاتمه دهد.
۴. حضور نظامی روسیه در سوریه تثبیت شود.
۵. در صورت لزوم، مستشاران روسی و سازمان ملل در کنار سربازان سوریه در مرز این کشور با اسرائیل مستقر شوند.

۶. بعد از مدتی آمریکا هم به تدریج نیروهای نظامی‌اش را از سوریه خارج کند.  
۷. عادی‌سازی روابط سوریه با اعراب انجام شود که با پول کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، بازسازی سوریه و بازگشت آوارگان آغاز شود.  
موسویان اظهار داشت: چارلز فریمن، سفیر پیشین آمریکا در عربستان در مصاحبه‌ای گفته است تل‌آویو با پذیرش اسد در قالب طرح مذکور آسوده‌خاطر خواهد بود که هم سوریه تا بیست سال آینده قادر به جبران خسارات و مصیبت‌های چندساله گذشته نخواهد بود و هم فشار اسد یک دولت قدرتمند و باثباتی نخواهد داشت.

شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۹۷. ایلنا

## بازی آمریکا با گروه‌های شورشی سوریه

قاسم مجعلی، تحلیلگر مسائل منطقه، ... گاهی سیاست‌های اعلامی با سیاست‌های اعمالی متفاوت است. به این معنی که ممکن است در زبان امریکایی‌ها موضوعی را مطرح کنند، اما لزوماً آن را اعمال نمی‌کنند به‌طور مثال در خصوص کردها تأکید کردند که ما به‌شدت از آن‌ها حمایت می‌کنیم، اما در عمل، نه در عفرین و نه در منبج پشت آن‌ها نایستادند و با ترکیه بر سر کنترل این مناطق به توافق رسیدند بدون اینکه کردها را وارد بازی کنند. درباره جنوب هم ممکن است شبیه همین کار را با روس‌ها و دولت روسیه انجام دهند، بنابراین آن‌ها نیز علاقه‌ای ندارند که تخم‌مغ‌های خود را در سید گروه‌های شناخته و ناشناخته در جنوب سوریه بگذارند، بلکه از آن‌ها به‌عنوان ابزار فشار برای پیشبرد منافع خود استفاده می‌کنند و مشخص نیست که هدف به‌قدرت‌رساندن گروه‌های شورشی باشد...

تاریخ: ۳ تیر ۹۷. روزنامه اعتماد

## چرایی توسعه ترکیه؟

عباس ملکی، معاون سابق وزارت خارجه و تحلیلگر ارشد منطقه: ... اردوغان تیمی قوی‌تر از رقبای داشته و به‌نظر می‌رسد با توجه به تجربیات و از همه مهم‌تر با پشتیبانی نظام جهانی از بحران عبور کرده و به روند توسعه ادامه دهد. قرار است طبق برنامه، ترکیه در ۲۰۲۳ جزو ۱۰ کشور قدرتمند جهان شود... در ترکیه و در نزد ترکان، اسلام در خدمت اهداف ملی است. سیاست داخلی و خارجی ترکیه به رهبری اردوغان، با وجود نمایش اسلامی، ترکیبی از سکولاریسم، پان‌عثمانیسم و پان‌ترکیسم است. به‌عبارت دیگر سیاست اردوغان رویکردی چندوجهی دارد که هدف آن تأمین منافع ترکیه است. ترکیه و اردوغان هیچ‌گاه رویکردی آرمانی مانند ایران به اسلام نخواهند داشت؛ زیرا آنکارا متحد غرب بوده و بازیگری مستقل نیست... اسلام و ادبیات به کار گرفته شده از سوی اردوغان بیشتر برای نوازش افکار عمومی مردم ترکیه به‌منظور جذب آراست... وقتی به فضای رقابت‌های انتخاباتی و حضور دیرتاش در آن دقت کرده و آن را با ایران و به‌طورکلی خاورمیانه مقایسه می‌کنیم بیشتر به تفاوت‌های ترکیه با سایر کشورهای خاورمیانه و چرایی توسعه آن پی خواهیم برد.

تاریخ: ۳ تیر ۱۳۹۷. روزنامه شرق

## سید حسین موسویان در گفت‌وگو با رسالت

... از نظر ترامپ، اقتصاد پاشنه آشیل ایران است که با وخیم شدن اوضاع اقتصادی نیز امید به تشدید شورش‌های داخلی برای به هم ریختن اوضاع داخلی ایران دارند. اگر جناح‌های سیاسی به‌جای دامن زدن به اختلافات داخلی جاری و متهم کردن و توهین و تهمت به یکدیگر، برای انسجام و وحدت داخلی اقدام نکنند، ترامپ بدون توسل به جنگ، به اهداف خود در مورد ایران خواهد رسید...

تاریخ: ۶ تیر ۱۳۹۷



سرکار خانم‌ها طیبه احمدیان و سپیده پیرایی  
و آقایان مصطفی تاج‌زاده، مهدی حجتی، احمد کاروری و داوود سهیل  
و خانواده‌های محترم صدر حاج سیدجوادی، غفاریان و اشفاق

ما را در غم خود شریک بدانید

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران





# چشم انداز خوانندگان

امیدوارم خوب و خوش و سلامت باشید

منون از ارسال الکترونیکی چشم انداز ایران و چاپ خاطرات آقای بهمن بازرگانی، همچنین خوشحال شدم دیدم مقاله ای از والتر بنیامین چاپ کردید.

## امیر هوشنگ افتخاری راد

\*\*\*

آقای دکتر علوی و افراد زیادی از سرمقاله ۱۰۹ نشریه تشکر کردند و گفتند جا دارد در زمان فعلی يك نظریه پردازی مناسب با وضعیت نیروها در کشور انجام بشود.

\*\*\*

با سلام و آرزوی سلامت برای جنابعالی و همکاران

از ارسال شماره جدید چشم انداز چشم نواز و آگاهی دهنده به وسیله پست الکترونیک سپاسگزارم. از خداوند قبولی طاعات شما را در این ماه مبارک خواستارم و التماس دعای خیر دارم.

## سعید مینو کده

\*\*\*

## ولی فقیه، منتصب خدا یا منتخب مردم؟

### گزارشی از یک جلسه

#### عباس توکل

یکی از موضوعات جنجالی و تأمل برانگیز در کشور ما مسئله ولایت فقیه است اما متأسفانه باید گفت کمتر جلسه و همایشی در میان اجتماع به این مسئله اختصاص یافته است. فضای آکادمیک و دانشگاهها اما نشان داده که همواره



تاب سکوت پیرامون موضوعات اساسی جامعه را ندارد و بی تفاوتی نسبت به آن‌ها را بر نمی‌تابد. بر همین بنیاد روز یکشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۹۷ در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان جلسه عمومی مناظره درباره مسئله ولایت فقیه برگزار شد. مناظره‌ای که به همت انجمن اسلامی دانشجویان بین دو تن از روحانیون مشهور یعنی آقای احمد عابدینی (شاگرد مرحوم آیت الله منتظری) به عنوان مخالف ولایت انتصابی فقیه و آقای قاسم روانبخش (شاگرد آیت الله مصباح یزدی) در نقش موافق و مدافع آن، شکل گرفت. متن زیر گزارشی مختصر و خودمانی از این جلسه پرتنش و طولانی است:

همه نشسته بودند که ساعت ۱۵:۳۰ سخنرانان آمدند و جلسه رسمیت یافت. عابدینی پس از تأکید بر اهمیت مناظره و گفتگو گفت: این جلسه بحث و امثال آن از اختلاف و تفرقه کم می‌کند. دعوا کافی است و اکنون برای حل مشکلات کشور نیازمند هم اندیشی، گفتگو و تبادل نظر هستیم. روانبخش پس از تریک اعیاد شعبانیه و تشکر از انجمن اسلامی گفت: این جلسه، همان کرسی آزاداندیشی مدنظر رهبری است.

عابدینی: ولایت با حکومت فرق دارد. پیامبر از طرف خدا رسول است، ولی رسالت او بدین معنا نیست که از جانب خدا حاکم نیز هست. بلکه وقتی مردم مدینه پیامبر را دعوت کردند و شرایط در مکه تنگ و سخت شد، رسول خدا به مدینه رفت و در آنجا توسط مردم عهده دار حکومت شد. پیامبر، حاکمیت را رسالت الهی خود نمی‌دانست و در امور مردم از آنان مشورت می‌گرفت در حالی که در امور دینی چنین نبود. اگر کسی ادعا کند حکومت رسول الله از جانب خداست، باید دلیل بیاورد.

روانبخش: بحث خوبی را شروع کردند چون تا ولایت پیامبر اثبات نشود، بحث به ولایت فقیه نمی‌رسد. ما سه نوع حکومت داریم که شما باید بگویید از کدام نوع هستید: ۱- نظریه علی عبدالرزاق مصری در سال ۱۹۲۵: اسلام صرفاً برای تعالی اخلاقی و هدایت بشر آمده و بس و در حکومت و سیاست دخالت نکرده و یک آیه در قرآن درباره سیاست نداریم؛ ۲- نظریه آقای بازرگان (در کتاب خدا- آخرت): در قرآن آیات سیاسی وجود دارد، ولی ما نباید اجرا کنیم چون هرگاه حکومت دینی تشکیل شده، ناموفق بوده است و ۳- نظریه روشنفکرانی مانند کدیور، مجتهد شبستری و سروش: اصلاً اسلام حق ندارد در بحث سیاسی وارد شود. این افراد سکولار هستند و امور دنیای مردم را کاملاً از دین جدا می‌دانند. اول باید مشخص شود حضرت عالی در کدام دسته‌اید؟

ما آیات فراوانی در قرآن داریم که صریح هم هستند: یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض

فاحکم بین الناس... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم... آیات درباره قتال، آیات جهاد جاهد الکفار و المنافقین که همه درباره حکومت است. ۷۰-۸۰ درصد قرآن حکم حکومتی است.

عابدینی: من قبلاً مقاله خود را به انجمن اسلامی داده‌ام و به آن‌ها گفتم که پیش از جلسه آن را به طرف مذاکره کننده‌ام بدهند تا بخواند و با نظریاتم آشنا شود. چنین انتظار داشتم که شما آن را خوانده‌اید و تا همین دیشب هم از آن‌ها می‌خواستم تا مقاله، کتاب یا رساله‌ای از شما نیز به من بدهند تا بخوانم و از دیدگاه‌های شما مطلع شوم تا کمی جلو باشیم و مناظره به نتیجه‌ای برسد، ولی متأسفانه این اتفاق نیفتاده است. مثلاً در آن مقاله توضیح داده‌ام که ما با نظر علی عبدالرزاق مخالفیم. ضمناً چرا شما صحبت‌های مرا جواب نمی‌دهید و از دیگران اسم می‌برید؟! ممکن است من حرف و فکری نو داشته باشم. چرا ما همیشه دلمان می‌خواهد حرفی که دیگران زده‌اند را پیروی کنیم و فکر نو و تازه و کلاً هر نوآوری را نبنینیم؟ آیا نمی‌شود خود عابدینی، یک نظریه چهارمی داشته باشد؟

با یک سرچ اطیعوا در قرآن نمی‌توان نتیجه گرفت که حکومت از خدا به پیامبر داده شده است. باید قبل و بعد آیه را دید. بحث آیه چیست؟ همان‌طور که می‌دانید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در مدینه نازل شده و مکی نیست، در حالی که از ابتدا در مکه هم یاران پیامبر افرادی که به او ایمان داشتند بودند. این آیه مدنی است و اشاره دارد به اهل مدینه که با پیامبر قراردادهایی بستند و از آن‌ها می‌خواهد به قول و قرارهای خود با پیامبر به عنوان حاکم مدینه، پای بندی نشان دهند. همچنین حکم این آیه مولوی نیست، بلکه ارشادی است.

روانبخش: مسلمانان در مکه هم نماز می‌خواندند و... ولی آیه اطیعوا الله در مدینه نازل شد که ناظر به امور حکومتی است. ضمن آنکه آیه اوفا بالعقود با آیه فاحکم بین الناس فرق دارد. درباره نوآوری هم باید دانست که با بدعت فرق دارد. نواندیشی اگر از چارچوب خارج باشد، اسمش بدعت است نه نوآوری.

عابدینی: ما نمی‌گوییم آیه اطیعوا الله مربوط به نماز است، بله، مربوط به حکومت است ولی از چه نظر؟ درباره حکومت است از این جهت که به مردم می‌گوید قولی که به پیامبر در جایگاه حاکم خود دادید را عمل و از او اطاعت کنید.

روانبخش: چرا در این آیه اطیعوا را تکرار کرده است؟ می‌توانست اطیعوا الله و الرسول باشد، ولی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول آمده. پس درباره امور عبادی نیست، چون آن چیزی که خدا گفته و پیامبر هم می‌خواهد همان را بگوید نیاز به اطیعوا دوباره ندارد. نکته اینجاست که خود پیامبر هم هر چه گفت باید انجام شود و مربوط به احکام و دستورات پیامبر است نه خدا. در ضمن حکم ارشادی یعنی عقل به چیزی حکم می‌کند و بعد شرع به آن ارشاد می‌کند. مثل اینکه عقل می‌گوید عدالت خوب و ظلم بد است و بعد شرع با آیه اعدلوا هو اقرب للتعوی به آن ارشاد می‌کند. چرا شما می‌گویید اطیعوا حکم عقل است و این آیه ارشادی است؟ الان این همه مردم با عقل خوشان به اینجا رسیده‌اند که از خدا اطاعت نکنند. پس درست است؟! ضمناً مصادیق عدالت را هم عقل معلوم نمی‌کند بلکه شرع معلوم می‌کند. برای مثال چون عدالت و مساوات خوب است پس در چهارراه همه با هم حرکت کنند؟! پس اینکه آمبولانس زودتر برود بی عدالتی است؟!... پیامبر چرا این همه به خود زحمت می‌دهد و بارها اعلام می‌کند: من کنت مولا فهاذا علی مولا؟ این یعنی علی را نصب می‌کند و نشان می‌دهد عقل مردم نمی‌رسد. مردم خودشان نمی‌فهمیدند که علی از ابوبکر بهتر است و به همین دلیل پیامبر در غدیر علی را از طرف خدا به امامت و خلافت معرفی می‌کند.

عابدینی: تفاوت حضرت علی با دیگران چند درجه نبود، بلکه صدها درجه بود. اتفاقاً افرادی که ابوبکر را به جای علی انتخاب کردند از عقلشان پیروی نکردند. نگوییم از عقلشان پیروی کردند و به اینجا رسیدند. ابوبکر هیچ امتیازی نسبت به علی نداشت و همه می‌دانستند. آن‌ها از هوی و هوس خود پیروی کردند. من می‌گویم جامعه باید به حدی از رشد عقلی برسد که خودش انتخاب کند؛ بنابراین علی بهترین است و اگر مردم به آن رشد برسند او را انتخاب می‌کنند. در حقیقت دین هم آمده که تزکیه کند، تعلیم دهد و عقل مردم را رشد دهد، نه اینکه حکومت کند.

روانبخش: مردم در حکومت پیامبر و ۲۳ سال زحمات و ارشادات آن حضرت به این حد از رشد نرسیدند و خواص و گل‌های سرسید جامعه یعنی مهاجرین و انصار، پس از پیامبر به‌رغم نص صریح ایشان بر حاکمیت و امامت علی (ع) به انحراف رفتند. حال اگر حکومت دست دیگران باشد، آیا می‌گذارند جامعه به این رشد برسد؟ ■



انفتنارات  
صمديه

نشر صمديه در سال ۱۳۹۷ منتشر کرد:



شهر کتاب هفت حوض: ۷۷۹۲۰۴۰۰

اختران: ۶۶۴۱۱۴۲۹

شهر کتاب مرکزی: ۸۴۰۸۲۸۸

چاپخش: ۶۶۴۰۴۱۱۰

مولی: ۶۶۴۰۹۲۴۳

کتاب لارستان: ۸۸۸۹۹۳۶۵

فروش تلفنی: ۶۶۹۳۶۵۷۵

شرکت پخش: پیام امروز ۶۶۴۹۱۸۸۷